۰۴ پیشتازان اصلاح‌طلبی
عمادالدین باقی

۰۶ دو جناح نهضت
محمد توسلی

۰۷ مدافع جمهوری اسلامی
هاشم صباغیان

۰۸ آخرین سلام هاشمی به یزدی
محمد هاشمی

۰۹ سوختن در آتش بنی‌صدر
محمدجواد حجتی کرمانی

۱۰ مسلمان واقعی
سیدمحمود دعایی

لااکراه فی الدین قد تبیّن الرشدُ مِن الغیّ
سازندگی
آبادی • آگاهی • آزادی

پیام تسلیت کارگزاران سازندگی ایران برای درگذشت دکتر ابراهیم یزدی:

همه ما برشانه‌های او ایستاده‌ایم

• صفحه ۲

مذاکره با شیطان

خاطرات منتشر نشده دکتر ابراهیم یزدی از سفر به الجزایر

• صفحه ۱۲

هفته‌نامه‌ی سازندگی بررسی می‌کند:

بازگشت آیت‌الله

هدف موسوی خوئینی‌ها از پیام به شهردار تهران چه بود؟

• صفحه ۳۲

نهضتی که نهاد شد

گفتمان راست مدرن و سنتِ بازرگان- یزدی

• صفحه ۳

طرح: بزرگمهر حسین‌پور

بولتن

بجاست دکتر یزدی و مرحومان مهندس بازرگان و دکتر سحابی را از پیشتازان فکر اعتدال سیاسی و دینی در ایران معاصر بخوانیم.

پیام تسلیت کارگزاران سازندگی ایران به مناسبت درگذشت دکتر ابراهیم یزدی:

همه ما بر شانه‌های او ایستاده‌ایم

درپی درگذشت دکتر ابراهیم یزدی حزب کارگزاران سازندگی ایران با ارسال پیامی به رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران درگذشت دبیرکل این حزب را تسلیت گفت. متن کامل این پیام به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم
جناب آقای مهندس محمد توسلی
رئیس محترم دفتر سیاسی نهضت آزادی ایران

درگذشت دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل فقید نهضت آزادی و از یاران وفادار انقلاب اسلامی را به شما و همه فعالان سیاسی تسلیت‌می‌گوییم.

دکتر یزدی از نسل سیاستمداران آزادیخواه، میهن‌دوست و اسلام‌خواهی بود که در نهضت ملی ایران شکل گرفتند، در انقلاب اسلامی به بار نشستند و در نهضت اصلاحات پخته شدند. درک آزادیخواهانه آن مرحوم از اسلام و ایمان، تلاش برای آمیزش تجدد و تدین و نقش او در پیشبرد پیام انقلاب اسلامی در جهان غرب انکارناپذیر است. امام خمینی رهبر فقید انقلاب اسلامی به ایشان اعتماد بسیار داشتند و پس از مسوولیت‌های مهم در انقلاب و دولت موقت که به ایشان محول شد، مردم نیز با رای بالا او را به نمایندگی خود در مجلس شورای اسلامی برگزیدند تا نشان دهند که قدر سیاستمداران معتدل خویش را می‌دانند و پس از آن دوران و حضور در حاکمیت نیز با وجود محدودیت‌های سیاسی ایشان هرگز از کار سیاسی قانونی ناامید نشدند و یکی از جدی‌ترین جریان‌های سیاسی و فکری اسلامی را رهبری کردند. **جریانی که با استراتژی اتحاد و انتقاد به نوعی در میانه اپوزیسیون برانداز و حاکمیت، اولین گروه سیاسی اصلاح‌طلبانه در زمانه خود بود.**

بر این اساس است که ما فکر می‌کنیم اگر یاران شما به‌خصوص مرحوم دکتر یزدی بنا به اعتمادی که رهبر فقید انقلاب به ایشان داشتند، اگر با تدبیر خویش و تحمل دیگران در حاکمیت می‌ماندند، تجارب شیرینی از همکاری روشنفکران و روحانیان شکل می‌گرفت که این به نفع میهن و دین بود. اما بنا به نیت پاک آن مرحومان حتی در بیرون از حاکمیت این همدلی ادامه یافت و سنگ‌بنای فکر اصلاحات سیاسی شد.

دبیرکل کارگزاران در مجلس ختم دبیرکل نهضت آزادی

فهم مصلحانه و معتدلانه دکتر یزدی از امر سیاسی و تلاش برای سیاست‌ورزی حرفه‌ای چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی برای همه ما اصلاح‌طلبان و فعالان سیاسی و اجتماعی درس‌آموز است. اینکه هرگز نه منفعل شویم و نه خشمگین و همواره مصلح و متدین بمانیم، یک ارزش ملی است. دکتر یزدی چه در مقام یک دیپلمات در مذاکره با دنیای خارج و چه در جایگاه یک سیاستمدار حرفه‌ای در مذاکره با حاکمیت هرگز ناامید نشد و با وجود بی‌مهری‌های بسیار همواره فعالیت انتخاباتی را یک فریضه سیاسی می‌دانست. **او پابه‌پای نسل‌های مختلف سیاسی در ایران حرکت کرد و با وجود جفا و خطای برخی از جوانان و نوآمدگان چپ‌زده‌ای که نسبت به سنت سیاسی «بازرگان - یزدی» موضعی رادیکال داشتند، هرگز کینه آنان را در دل نگرفت و همواره بخشش را بر انتقام ترجیح داد.** این اخلاق سیاسی از مبانی دینی آن مرحوم شکل می‌گرفت که هرگز خود را فوق خطا نمی‌دانستند و انتقادپذیر بودند و با وجود مبانی اصولی خویش، خطاهای راهبردی و تاکتیکی خود را می‌پذیرفتند و از نقد خویش ابایی نداشتند.

در این راه او به استادش مرحوم مهندس بازرگان تاسی می‌کرد که مصلحی معتدل و سیاستمداری متدین بود.

اینک ما همه بر شانه‌های آن بزرگواران ایستاده‌ایم. مردانی که در اوج دوران سیاه استبداد پهلوی ناامید نشدند و چراغ نخستین تشکیلات سیاسی بر اساس وظیفه دینی را برافروختند و بی‌هراس از افتادن به چپ و راست بر طریق راه میانه، مسیری به سوی آزادی را گشودند. انتقادات تندروهای چپ و راست از ایشان هرگز سبب نشد چپ‌روی یا راست‌روی پیشه کنند و بجاست ایشان و مرحومان مهندس بازرگان و دکتر سحابی را از پیشتازان فکر اعتدال سیاسی و دینی در ایران معاصر بخوانیم.

زحمات ایشان هرگز از یاد ملت ایران نخواهد رفت و این محصور به یک جریان سیاسی نیست. تاریخ ناگفته‌های او را در سینه حفظ خواهد کرد و درباره او به انصاف قضاوت خواهد کرد.

مراتب تسلیت ما در حزب کارگزاران سازندگی ایران را بپذیرید و ما را در این غم جانکاه، که به‌جاست از سوی دولت و مجلس و همه‌ی اصلاح‌طلبان پاس داشته شود، شریک خویش بدانید.

برای شما و دوستان دیگر در نهضت آرزوی توفیق داریم.

حزب کارگزاران سازندگی ایران
۶ شهریور ۱۳۹۶

در نشست کارگزاران سازندگی خراسان به یاد دبیرکل نهضت آزادی ایران بیان شد:

یزدی خیلی زود متوجه اشتباهات روشنفکران چپ شد

به قول خودش **شصت سال صبوری و شکوری**... و زیاد نیستند کسانی که بتوانند در روزگار معاصر ما شش دهه سیاست‌ورزی کنند. روزگار معاصری که دریای پرتلاطمی است که هر روز از چپ و راست، امواج سهمگینی برآورده و نابلدان بسیاری را ناکام گذاشته؛ اما انگشت‌شمارانی که دل به این دریا سپردند و موج موجش را صبوری کردند و امید را فرو نگذاشتند، توانستند به سلامت عبور کنند. و انگشت‌شمارتر کسانی که در عرصهٔ سیاست چیزی جز قدرت طلب کردند. ابراهیم یزدی از آنان بود: طوفان‌زدهٔ راه آزادی؛ صبور و شکور؛ مشتاق و مهجور...

دفتر حزب کارگزاران سازندگی ایران- شاخه‌ی خراسان رضوی، شنبه یازدهم شهریورماه ۱۳۹۶ میزبان مراسم بزرگداشت مرحوم دکتر ابراهیم یزدی، با عنوان «مشتاقی و مهجوری» بود. در این برنامه که در چارچوب جلسات هفتگی «دیالوگ» توسط دفتر سیاسی حزب برگزار شد، جمعی از اعضای حزب، فعالان سیاسی مشهد، علاقه‌مندان مرحوم دکتر یزدی و نهضت آزادی ایران گرد هم آمدند و با گفت‌وگو پیرامون زندگی و دستاوردهای بیش از شش دهه فعالیت سیاسی دبیرکل نهضت آزادی ایران، یاد وی را گرامی داشتند. حضور حیدر خوش‌نیت، معاون سیاسی فرماندار مشهد و امیر شهلا، عضو شورای شهر مشهد نیز از نکات بارز و جالب توجه مراسم بود.

در ابتدای مراسم، **علی گرجی** (گرجستانی) به تشریح شخصیت دکتر یزدی پرداخت. وی خاطرنشان کرد: «آنچه می‌گویم حاصل ۴۲ سال ارتباط و رفت‌وآمد و کار تشکیلاتی در تمام زمینه‌هاست. در تمام این سال‌ها توطئه سکوت در مورد دکتر یزدی اجرا شد. در حالی که بخش بزرگی از زندگی دکتر یزدی بعد از دولت موقت در این ۳۸ سال است؛ ولی بدان کمتر توجه شده است.»

عضو نهضت آزادی ایران-شاخه خراسان با اشاره به سابقه طولانی فعالیت سیاسی و تشکیلاتی مرحوم دکتر ابراهیم یزدی، گفت: «ایشان به راحتی با دیگران و با تمامی اقشار ارتباط برقرار می‌کرد و خود را از هیچ کس و هیچ گروهی جدا نمی‌کرد. قبل از نهضت در سن حدود ۲۰ سالگی در تشکیل گروه خداپرستان سوسیالیست نقش داشت و بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد، با عنوان مسئول انتشارات نهضت ملی به همراه آقای سحابی، به مشهد آمد. سپس در سال‌های دهه ۴۰ به خارج از کشور رفت و در آمریکا با افرادی چون چمران، شریعتی و قطب‌زاده تیمی را تشکیل داده و انجمن دانشجویان مسلمان را در آمریکا تاسیس نمود. بسیاری از رهبران جنبش‌های اسلامی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی همراه ایشان بودند. بعد از آن به دلیل نیاز داخل کشور که سازمان مجاهدین تشکیل شده بود، به ایران بازگشت.»

عضو سابق انجمن اسلامی دانشجویان خارج از کشور، در ادامه به ترسیم شاخصه‌های اصلی شخصیت دبیرکل مرحوم نهضت آزادی پرداخت و چنین بیان کرد: «مسلمان، ایرانی و مصدقی، سه شاخصه اصلی که وی همواره در نظر داشت. وی حاضر نبود با وجود مخالفت با شاه از منافع ملی چشم‌پوشی کند. نهضت به این معتقد نبود که تنها راه جنگ مسلحانه است، بلکه معتقد به کار سیاسی بود؛ اما اگر احیاناً روزی نیاز به اسلحه بود، معتقد بود که باید آمادگی داشت.»

وی به رابطه دکتر یزدی و مهندس بازرگان پرداخت و این رابطه را بدین گونه تصویر کرد: «دکتر همواره پابه‌پای مهندس بازرگان بود و ذره‌ای غفلت نمی‌کرد و ایشان را مراد خود می‌دید. دکتر، نمونه و شاخص فرد تشکیلاتی بود. فردی اصولگرا بود با اصولی که تساهل داشت؛ اما از این اصول خود کوتاه نمی‌آمد. مرحوم یزدی و مرحوم بازرگان همپا بودند و دکتر یزدی به مهندس بازرگان وفادار بود و اگر هم گاهی اختلافاتی داشتند، در درون آنها را حل می‌کردند.»

گرجی در بخش پایانی صحبت‌های خود، به راه طی شده توسط نهضت آزادی پرداخت و ابراز امیدواری کرد که نهضت همچنان پابرجا و استوار فعالیت خود را علی‌رغم محدودیت‌ها ادامه دهد. وی این دیدگاه خود را این گونه مطرح کرد: «می‌توان گفت اگر نهضت آزادی با وجود گذشت ۵۶ سال از تأسیس همچنان توانسته به حیات سیاسی خود ادامه دهد؛ به علت روحیاتی بود که مهندس بازرگان و دکتر یزدی نهادینه کرده بودند. نهضت در طول تاریخ خود در سه‌چهارم دوران حیاتش سرکوب شد؛ اما همچنان تأثیر خود را گذاشته است. دکتر یزدی به عنوان دومین دبیرکل نهضت جایگاه مهمی در ایجاد و توسعه روحیه تشکیلاتی در درون حزب داشت. نهضت آزادی علی‌رغم فوت دکتر، ادامه دارد. در مراسم تشییع در تهران اکثر حاضرین جوان بودند که پیام مهمی با وجود تمام محدودیت‌ها و ممنوعیت‌هایی که برای نهضت ایجاد کردند دارد. مردم شعار می‌دادند: «یزدی-بازرگان نهضت ادامه دارد».

سخنران دوم مراسم ناصر آملی بود. وی در آغاز بحث رابطه خود را با نهضت و دکتر یزدی، رابطه‌ای خاص و خارج از فضای تشکیلاتی عنوان کرد: «بنده عضو نهضت آزادی نیستم؛ اما به دوستی با آنان افتخار می‌کنم. مرحوم یزدی، چکیده عقلانیت و اخلاق و از لحاظ علمی بسیار بلندمرتبه بود. این مرتبه اخلاقی بدان حد بود پس از استعفای دولت موقت مرحوم دکتر یزدی گفت که من به بازرگان و نهضت آزادی پشت نمی‌کنم! آدم‌های بزرگ کسانی هستند که وقتی به آنها نزدیک می‌شویم، از بزرگیشان کم نمی‌شود. مرحوم دکتر یزدی از جمله این افراد بود. وظیفه آقای گرجی و سایرین این است که شیادی‌ها و تهمت‌ها علیه ایشان را برملا سازند.»

دبیر سازمان عدالت و آزادی استان خراسان رضوی در ادامه به شفاف‌سازی رابطه نهضت و جبهه ملی پرداخت و خاطرنشان کرد: «نهضت آزادی از دل جبهه ملی ایران بیرون آمد. در میان اعضای جبهه ملی افراد مذهبی زیادی بودند، مرحوم یزدی یکی از این افراد بود. اما به دین به مثابه ایدئولوژی و راهنمای عمل نگاه نمی‌کردند. نهضت وجهه مذهبی و ایدئولوژیک جبهه ملی بود. از جبهه ملی جدا شد؛ اما در مقابل جبهه ملی قرار نگرفت؛ بلکه در کنار آن ایستاد.»

وی ادامه داد: «دکتر یزدی نماینده جریان راست در نهضت آزادی بود. ایشان همواره با مسائل عقلانی رفتار می‌کرد و هیچ‌گاه روی حرف‌های خودش پافشاری نداشت. به عبارت دیگر در مواضع سیاسی‌اش مواضع ابطال‌ناپذیر نداشت و همواره به سیاست به مثابه علم (امر تجربی) نگاه می‌کرد. ما از مشروطه به بعد یک‌سره داریم از نردبانی که عده‌ای انداختند دوباره بالا می‌رویم. در دهه‌ی پنجاه هم به تجربه‌ها نگاه نشد. محو ایدئولوژی‌های ناکجاآبادی شدیم و در همان‌ها گرفتار گشتیم. شما اگر عنصر اخلاقی نباشید، نمی‌توانید خود را اصلاح کنید.» سردبیر سابق روزنامه توس، با اشاره به تقدم آزادی بر عدالت در جوامع شرقی، گفت: «هنر دکتر یزدی این بود که خیلی زود متوجه اشتباهات روشنفکران چپ شد. **نهضت آزادی‌ها خیلی زود متوجه شدند که دموکراسی در جامعه ما بر عدالت اولویت دارد و ما اصلاح‌طلبان آن را دیر متوجه شدیم. ابتدا باید به سمت دموکراسی برویم و سپس به سمت توزیع عادلانه منابع.** مارکس هم می‌گوید تئوری من به درد جوامع غربی می‌خورد. در جوامع شرقی آنچنان دیکتاتوری مستحکم است که عدالت در مقابل دیکتاتوری قرار می‌گیرد، نه در مقابل سرمایه‌داری. مرحوم دکتر یزدی آزادی را بر عدالت مقدم می‌دانست. **ایشان می‌گفت من کاندیدای راست را بر چپ ترجیح می‌دهم؛ چون راست‌ها آغشته به اقتصاد بخش خصوصی‌اند که این به آزادی نزدیک‌تر است. وقتی قدرت اقتصادی دست مردم افتاد، قدرت سیاسی هم پشت سر آن می‌آید.»**

جلسه در بخش پایانی با ابراز نظر تنی چند از حاضران در باب شخصیت مرحوم دکتر یزدی و بیانات سخنرانان همراه بود و با پاسخ سخنرانان به سؤالات مخاطبان، پایان یافت.

چه باید کرد؟ ۷

نهضتی که نهاد شد

آینده‌ی گفتمان راست مدرن و سنت «بازرگان - یزدی»

محمد قوچانی
سردبیر

با درگذشت دکتر ابراهیم یزدی، نهضت آزادی ایران وارد مرحله‌ی تازه‌ای از حیات سیاسی خود می‌شود.

نهضت آزادی برادر بزرگتر همه‌ی احزاب سیاسی اسلامی ایران است و حتی می‌توان ادعا کرد که نخستین «حزبِ راست مدرن ایران» است. گرچه در ایران تحت نفوذ تفکر چپ کلمه‌ی راست، مفهومی مطعون است اما ما این واژه را در معنای طعنه و کنایه به کار نمی‌بریم و راست مدرن را جریانی سیاسی و فکری می‌دانیم که در برابر دو مفهوم چپ و راست سنتی به عنوان جناحی میانه، معتدل و مترقی شناخته می‌شود. **راست مدرن از یک سو، «راست» است یعنی مدافع ثبات سیاسی و مخالف تحولات سیاسی افراطی است و از سوی دیگر «مدرن» است یعنی مخالف افکار سیاسی ارتجاعی است.** از این حیث «راست مدرن» با هر دو جریان راست سنتی (که مدافع مطلق وضع موجود است) و چپ ارتدوکس (که مخالف مطلق وضع موجود است) مرزبندی دارد و با وجود فاصله‌گذاری فکری با چپ مدرن با این جریان سیاسی خویشاوندی آرمانی دارد. **مصداقِ راست مدرن در جهان جدید از نظر ما احزاب دموکرات مسیحی در آلمان و ایتالیا، جنبش گلیست در فرانسه و نیز حزب عدالت و توسعه در ترکیه است.** از همین قیاس می‌توان به این تفسیر دردناک رسید که چرا با وجود فضل تقدم نهضت آزادی ایران بر حزب عدالت و توسعه‌ی ترکیه ما برای تقریب ذهن و فهم اندیشه سیاسی راست مدرن ناگزیر هستیم به ترک‌ها ارجاع دهیم؟

نهضت آزادی ایران ۵۶ سال پیش در سال ۱۳۴۰ تاسیس شد. نهضت البته اولین گروه سیاسی اسلامی نبود. قبل از آن در دهه‌ی ۲۰ هجری شمسی دو گروه سیاسی اسلامی یکی در میان طبقه متوسط شهری و دیگری در میان حاشیه‌نشینان شهری تشکیل شده بود. گروه اول «نهضت خداپرستان سوسیالیست» بود که پدرخوانده‌ی همه گروه‌های چپ مدرن ایران به حساب می‌آید و دیگری «جنبش فداییان اسلام» بود که پدرخوانده‌ی همه‌ی گروه‌های اصولگرای ایران به شمار می‌رود. خداپرستان سوسیالیست گروهی از روشنفکران و تحصیلکردگان مسلمان بودند که اسلام را به عنوان دین و سوسیالیسم را به عنوان سیاست پذیرفته بودند و می‌خواستند این دو را با هم جمع کنند. نظریه‌پرداز این نهضت محمد نخشب بود که از دامن او فعالان سیاسی بسیاری مانند حبیب‌الله پیمان، کاظم سامی و حتی ابراهیم یزدی برخاستند. این نهضت بعدا به حزب مردم ایران، جنبش مسلمانان مبارز و جنبش انقلابی مردم ایران (جاما) تبدیل شد و آثار عمیق خود را بر جناح چپ اسلامی و جناح چپ جبهه اصلاحات در ایران امروز نیز باقی گذاشت. فداییان اسلام هم گروهی از طلاب و روحانیان رادیکال بودند که نگرشی سیاسی به دین اسلام داشتند و از نخستین پرچمداران تاسیس حکومت دینی در ایران در قرن اخیر بودند. پرچم فداییان اسلام پس از ایشان به هیئت‌های موتلفه اسلامی رسید و بخشی از فداییان اسلام (مانند مرحوم مهدی عراقی) به موتلفه اسلامی پیوستند و اکنون ردپای این جریان سیاسی را می‌توان در میان همه‌ی اصولگرایان مشاهده کرد.

تاسیس نهضت آزادی ایران تکوین راه سوم در میان اسلام‌گرایان بود. اسلام‌گرایی به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی تازه‌تاسیس در دهه‌ی چهل به عنوان بدیلی در برابر ملی‌گرایی و چپ‌گرایی سربرافراشته بود. ملی‌گرایی با کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ حساب خود را از سلطنت‌طلبی جدا کرده بود. تا پیش از این ملی‌گرایی به معنای دفاع از حکومت ملی یا مشروطه به نوعی از پادشاه مشروطه هم دفاع می‌کرد و در مقابل چپ‌گرایی یا دفاع از حکومت شوروی یا جمهوری شورایی قلمداد می‌شد. با حفظ این حس رقابت با چپ‌گرایی، ملی‌گرایی در دهه‌ی سی به سنت مشروطه‌خواهی رجوع کرد در برابر دیکتاتوری سلطنتی پهلوی قرار گرفت و زیر پرچم مرحوم دکتر محمد مصدق به عنوان یک جریان مستقل و دارای هویت اعلام استقلال کرد. ملی‌گرایان، آرمان تشکیلاتی خود را در جبهه ملی مقابل حزب توده می‌دیدند. اما جبهه ملی تحت نفوذ حزب ایران (که سوسیالیست بود) و با نفوذ نیروی سوم خلیل ملکی و حضور حزب مردم ایران (وارث خداپرستان سوسیالیست) بیش از پیش با نیروهای مذهبی فاصله می‌گرفت. رفتار آیت‌الله کاشانی در برابر دکتر مصدق و عصیان فداییان اسلام علیه نهضت ملی ایران نیز در نهایت سبب تضعیف موقعیت ملی‌گرایان مسلمانی چون مهدی بازرگان در جبهه ملی شد. این در حالی بود که نهضت ملی شدن صنعت نفت بدون شک مرهون نیروهای مذهبی بود و نهضت مقاومت ملی به عنوان وارث آن نیز تحت نفوذ همین نیروها در تقابل با کودتای ۲۸ مرداد تشکیل شد. از سوی دیگر در برابر این ملی‌گرایان لائیک گروهی از اصول‌گرایان مسلمان قرار داشتند که با سبک زندگی بورژوایی و شهرنشینی جدید و شهروندی مدرن نسبتی نداشتند. آنان از حاشیه‌های شهر و نیز حجره‌های بازار برخاسته بودند و در دو تفسیر راست انقلابی (فداییان اسلام/حاشیه‌نشینان شهر) و راست سنتی (موتلفه اسلامی/ حجره‌نشینان بازار) هدف از نهضت و حرکت را تنها در اقامه اخلاق اسلامی با ساده‌دلانه‌ترین روش‌های حکمرانی می‌دانستند. مانیفست فداییان اسلام سند مکتوب این طرز تفکر بود.

بازرگان اما به عنوان پدر معنوی راست مدرن اسلامی ضمن برخاستن از بستر سنت اسلامی مدافع تجدد بود و این معنای عینی راست مدرن است: برخاستن از سنت و حرکت به سوی تجدد. او نه چنان که عبدالکریم سروش گفته است نه تنها به نام که به فکر هم بازرگان بود یعنی از خانواده‌ای بازاری برخاسته بود اما بازاری «مستقل و ملی» و «متدین و مذهبی» و «متجدد و امروزی» که فرزندشان را به جمهوری فرانسه فرستادند تا علم جدید بیاموزد و با جهان جدید آشنا شود. همین تربیت خانوادگی بازرگان به او نسبت به یزدی سمت پیشکسوتی و استادی می‌دهد؛ **بازرگان هرگز چپ نشد و چپ نبود.** با وجود آنکه سابقه فعالیت سیاسی بازرگان به پیش از تاسیس نهضت خداپرستان سوسیالیست باز می‌گردد اما او هرگز در پی جمع سوسیالیسم و اسلام برنیامده و از این حیث در تاسیس نهضت آزادی ایران او نه تنها با «دین پرهیزی» (سکولاریسم) ملی‌گرایان دیگر مرزبندی داشت بلکه با سوسیالیسم ایشان نیز سرسازگاری نداشت. در واقع عمده‌ی روشنفکران لائیک ایران، سوسیالیست یا کمونیست بودند و دفاع از لیبرالیسم بیشتر از بستر مذهب ممکن بود.

بازرگان میهن‌دوستی آزادیخواه و متجددی متدین بود که با وجود سلامت اقتصادی و زندگی پاک مادی دشمن اقتصاد آزاد، نهاد بازار و آنچه به غلط به سرمایه‌داری ترجمه شده است (و دفاع از حق مالکیت خصوصی است) نبود. او اجتماعی شدن تولید و ملی شدن ثروت و توزیع پول و اشتراکی شدن زندگی را راز خوشبختی و معنای عدالت نمی‌دانست و این مهم‌ترین آموزه راست مدرن است که با وجود تجربه‌هایی مانند حزب اعتدالیون مشروطه‌خواه یا حزب دموکرات قوام با تاسیس نهضت آزادی ایران معنای روشنی پیدا کرد و ساختار سیاسی متعینی یافت.

نهضت آزادی البته خالی از عناصر دست‌راستی و دست‌چپی نبود. در نهضت آزادی چهار جریان اصلی وجود داشت:

جریان اول جناح عرفی نهضت بودند که از جبهه ملی وارد نهضت شدند و در برگیرنده افرادی مانند حسن نزیه بودند. این جناح مخالف تبدیل نهضت آزادی به یک حزب اسلامی بودند و با اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۵ عملا نهضت را ترک کردند.

جریان دوم جناح مذهبی نهضت بودند که از انجمن‌های اسلامی دانشجویان و مهندسین و پزشکان و... (نهادهایی که بازرگان پایه‌گذار آن بود) وارد نهضت شدند و چهره شاخص آنان عزت‌الله سحابی بود. این جناح جوان‌تر و اسلام‌گرا بود و به نوعی طرفدار رادیکالیسم و حتی سوسیالیسم بود. گرایش‌های این جریان به سوسیالیسم با زندانی شدن چهره‌های شاخص آن و همراهی با چهره‌های چپ در زندان بیشتر و بیشتر شد تا جایی که در سال ۱۳۵۸ آنان نیز نهضت را ترک کردند.

جریان سوم جناح سیاسی نهضت بودند که از شاخه خارج از کشور نهضت به آن افزوده شدند و دکتر ابراهیم یزدی نماد ایشان بود. یزدی در آغاز عضو نهضت خداپرستان سوسیالیست بود و قبل از آنکه دیپلمات شود چریک بود و به صورت جدی از مبارزه مسلحانه حمایت می‌کرد و حتی در مقدمات آموزشی آن در مصر و لبنان نقش مهمی داشت. اما مشاهده کارنامه‌ی سوسیالیسم در مصر تلنگری به یزدی زد و او را با وجود باور داشتن به آرمان‌های عدالت اجتماعی از جناح چپ نهضت به سوی جناح راست حرکت داد.

هسته اصلی نهضت همان جناح میانه و معتدل آن بود که در اینجا در انتهای جریان‌شناسی نهضت آزادی بررسی می‌شود اما در واقع جریان اول نهضت بود. در رأس این جریان مهدی بازرگان و یدالله سحابی قرار داشتند و ابراهیم یزدی و هاشم صباغیان و محمد توسلی را نیز باید در طول زمان در درون این جریان قرار داد. از جریان اصلی تنها سیدمحمود طالقانی بود که به جناح چپ مذهبی (جریان دوم) نهضت نزدیک‌تر بود و مانند آنان با پیروزی انقلاب اسلامی از نهضت آزادی جدا شد.

در واقع نهضت آزادی به عنوان یک جریان اصلی و مادر در طول حیات خود با انشعاب‌های زیادی مواجه شد:

اول - جریان عرفی نهضت که مذهبی و انقلابی شدن مبارزه سیاسی را نمی‌پسندیدند از آن جدا شدند. با وجود وفای بازرگان به ایشان و تصدی برخی پست‌های مهم مانند ریاست شرکت ملی نفت، سخنگویی دولت و... توسط این جریان، فاصله فکری ایشان از نهضت چنان شد که امکان تداوم همکاری وجود نداشت.

دوم - جریان مذهبی نهضت که در دوران مبارزه بیشتر دوران زندان و رنج را متحمل شدند آیت‌الله طالقانی و عزت‌الله سحابی نماد این جریان بودند که به تدریج به سوی نوعی سوسیالیسم اسلامی هم حرکت کردند. این جریان نسبت به جریان اصلی نهضت جوان‌تر و انقلابی‌تر بودند. حتی در برابر انشعاب مجاهدین خلق از نهضت آزادی برخلاف بازرگان که روی خوش به ایشان نشان نداد، طالقانی و سحابی از آنان حمایت می‌کردند و با وجود مخالفت با مارکسیست شدن ایشان خود به نوعی سوسیالیست بودند. این جریان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان اداره تشکیلات نهضت آزادی را برعهده گرفت. عزت‌الله سحابی به جای مهدی بازرگان دبیر نهضت آزادی ایران شد و آن را به سوی رادیکالیسم پیش برد. اما با سقوط دولت موقت و بازگشت جریان اصلی نهضت آزادی این جناح از نهضت جدا شد و مدتی گروهی به نام «شط» (خط شریعتی - طالقانی) را تشکیل داد و سپس با انتشار مجله‌ی «ایران فردا» در پیوند با جناح روشنفکران چپ مذهبی (وارثان سنت خداپرستان سوسیالیست مانند جنبش مسلمانان مبارز) نیروهای ملی - مذهبی را ایجاد کردند. اصطلاح ملی - مذهبی مفهومی ایدئولوژیک بود که در تمایز با مفهوم سیاسی تحزب قرار داشت. اما در زمانه‌ی خود در برابر دیگر گرایش‌های چپ اسلامی به نظر مترقی‌تر می‌رسید.

اما با پیوستن **جناح سوم؛ جناح سیاسی** نهضت آزادی (خط یزدی - چمران) به جناح اصلی (خط بازرگان - یدالله سحابی) نهضت آزادی هویت میانه، معتدل و به تعبیری لیبرالیستی خود را تثبیت کرد. بازرگان به عنوان پدر، برادر و استاد نسل‌های مختلف نهضت آزادی همواره از خاستگاه سنتی خود که آمیزه‌ای از نهاد بازار و نهاد دانشگاه بود با هر گونه چپ‌روی در نهضت آزادی مخالفت می‌کرد. برخلاف همه‌ی گزارش‌های جانبدارانه‌ای که در این سال‌ها از سوی اصولگرایان و نیز ملی - مذهبی‌های چپ‌گرا القا شده است بازرگان به صراحت و صداقت و صمیمیت با مبارزه مسلحانه مجاهدین خلق و نیز مارکسیسم و سوسیالیسم‌زدگی آنان مخالف بود و نه‌تنها تقی شهرام بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک مجاهدین خلق (و جزوه سبز) را علیه بازرگان نوشت بلکه محمد حنیف‌نژاد هم دل خوشی از استاد سابق‌اش نداشت. دشمنی مسعود رجوی با دولت موقت نیز روشن‌تر از آن است که کتمان شود چنان که بازرگان در نامه مشهورش خطاب به مجاهدین و نیز نیروهای حزب‌اللهی در دهه‌ی ۶۰ به روشنی از مارکسیسم‌زدگی، چپ‌زدگی و افراطی‌گری آنان انتقاد می‌کند و آنان را به میهن‌دوستی، اسلام‌خواهی و قانون‌گرایی فرا می‌خواند.

در همه‌ی این سال‌ها ابراهیم یزدی چون شاگرد و یاری وفادار در کنار بازرگان باقی ماند. یزدی دیر به بازرگان پیوست. همان‌طور که گفتیم او از سنت خداپرستان سوسیالیست برخاسته بود و در غرب زندگی و تحصیل و مبارزه می‌کرد و کمتر با بازرگان در میدان مبارزه داخل کشور بود و حتی در ترویج مبارزه مسلحانه بر سحابی تقدم داشت. سحابی به عنوان مصداق روشنفکری راستین و شریف به علل خانوادگی و علقه‌ی فردی به بازرگان نزدیک‌تر تلقی می‌شود. پدرش مرحوم دکتر یدالله سحابی یار قدیمی بازرگان بود که تا پایان عمر در کنار بازرگان ماند اما عزت‌الله سحابی تحت تاثیر سال‌های زندان و همنشینی و «رفاقت/رقابت» با تفکرات چپ و از همه مهم‌تر تحت نفوذ فضای سال‌های اول انقلاب از مهدی بازرگان فاصله گرفت. گرچه عزت‌الله سحابی هرگز به هتک استاد خود نپرداخت و همواره حرمت نهضت را نگاه داشت (که نمادی از اختلاف در عین اخلاق بود) اما در نهایت این جدایی یکی از سخت‌ترین انشعابات نهضت آزادی بود که گناه آن را باید به پای جناح چپ روشنفکران مسلمان نوشت. آنان که در هفته‌نامه امت و نیز نشریه مجاهد آتش تهیه حمله به دولت موقت و نهضت آزادی را فراهم می‌کردند و لیبرالیسم را جاده‌صاف‌کن امپریالیسم می‌دانستند و بازرگان را که نمادی از آمیزه‌ی سلامت مالی با دفاع از مالکیت خصوصی و مظهر بورژوازی ملی بود به سرمایه‌داری متهم می‌کردند و یزدی را که نمونه‌ای از پیوند میهن‌دوستی با دیپلماسی باز بود را به آمریکایی بودن متهم می‌کردند و در پیوند با پدران معنوی و جناح چپ حاکمیت وقت برای تسخیر سفارت آمریکا در تهران کف زدند و آن را تشویق کردند. اقدامی که نه‌تنها در مبارزه با امپریالیسم آمریکا به ضد خود تبدیل شد بلکه اینک پس از سال‌ها روشن شده است هدفی ورای مبارزه با آمریکا داشت: اقدامی برای سقوط دولت موقت و انتقال قدرت از لیبرال‌ها به چپ‌ها. همان افرادی که امروزه بدون نقد گذشته زیر تابوت دکتر یزدی را گرفته‌اند و در صف مقدم بدرقه‌کنندگان آن مرحوم قرار گرفته‌اند. با وجود این حتی از این اقدام چپ‌گرایان سابق و اصلاح‌طلبان امروز باید استقبال کرد. آنان این فرصت را یافته‌اند که به مکتبی سیاسی احترام بگذارند که امروزه گفتمان چیره‌ی روزگار است گفتمان راست مدرن.

خط «بازرگان - یزدی» به عنوان جریان اصلی نهضت آزادی از این حیث نمادی از جریان سیاسی و فکری راست مدرن است که مختصاتی روشن دارد:

۱ **این گفتمان در اندیشه سیاسی طرفدار لیبرال‌دموکراسی است.** یعنی نه از حکومتی اقتدارگرا دفاع می‌کند و نه از حکومتی عوام‌گرا. نه فاشیست است و نه پوپولیست و حتی سوسیالیست هم نیست چراکه سوسیالیسم نزد روشنفکران ایرانی هنوز به معنای حکومت شورایی به جای حکومت پارلمانی است. «بازرگان - یزدی» به عنوان وارثان سنت مشروطه‌خواهی طرفدار حکومت انتخابی، نظام نمایندگی و دموکراسی پارلمانی بودند و به مبارزه پارلمانی و انتخاباتی باور داشتند. در روزگاری که حتی برخی روحانیان شعار «همه حکومت در دست شوراها» را می‌دادند بازرگان و یزدی از اقتدار نهاد دولت (البته دولت منتخب ملت) دفاع می‌کردند و با هرج و مرج‌گرایی، تضعیف دولت ملی و حاکمیت یگانه مخالف بودند.

۲ **این گفتمان در اندیشه اقتصادی مدافع اقتصاد آزاد است.** یعنی از مالکیت خصوصی و بخش خصوصی حمایت می‌کند. سبک زندگی بازرگان پرهیز از کارمندی دولتی و تاکید بر کارآفرینی بود. شرکت یاد نمادی از این نوع زیست بورژوایی بود. نهضت تنها گروهی بود که در دوران دوری از دولت نیز توانست منابع مالی حیات اجتماعی خود را حفظ کند و به رانت‌خواری متهم نشود. با وجود برخی عملکردهای چپ‌روانه دولت موقت (که خارج از اراده بازرگان بود) و رویاپردازی‌های خرابکارانه روشنفکرانی مانند ابوالحسن بنی‌صدر (در مقام اقتصاددان!) جمع‌بندی نهایی نهضت آزادی دفاع از کارآفرینی و تولید ثروت و به اصطلاح چپ‌گرایان ترویج سرمایه‌داری صنعتی و تولیدی بود.

۳ **این گفتمان در اندیشه اجتماعی مدافع بورژوازی است:** طرفدار تقویت طبقه متوسط و سبک زندگی شهری جدید با حفظ اخلاق مدنی و دینی. این خط فکری در عین حال که به شدت متدین است و از ترویج دین و اخلاق در عرصه عمومی دفاع می‌کند اما از شادی و آزادی‌های فردی در چارچوب اخلاق دفاع می‌کند و با تحمیل دین و اجبار اخلاق مخالف است. از تقویت نهاد خانواده دفاع می‌کند و از دروغ‌گویی، ریاکاری و نفاق اخلاقی پرهیز دارد. تقویت طبقه متوسط را به معنای شکل‌گیری نظامی اخلاقی مستقل از اشرافیت سنتی یا پابرهنگان جدید می‌داند و به اصالت اخلاقی و خانوادگی بها می‌دهد.

۴ **این گفتمان در اندیشه دینی مدافع نواندیشی و نوآوری مذهبی است.** گرچه مرحوم دکتر یزدی بارها از تعبیر روشنفکری دینی برای توصیف جریان نهضت آزادی استفاده می‌کرد اما به صراحت با تجدیدنظرطلبی دینی به خصوص در فهم موضوعاتی مانند مهدویت، خاتمیت، وحی و قرآن مخالف بود. در اینجا می‌توان به تلاش‌ها و پژوهش‌ها و نقدهای عبدالعلی بازرگان به عنوان فرزند خلف مهدی بازرگان بر آرای عبدالکریم سروش اشاره کرد چنان که دکتر ابراهیم یزدی نیز منتقد این تفاسیر ساختارشکنانه از سنت اسلامی بود و البته همه‌ی آنها از آزادی بحث در اندیشه دینی دفاع می‌کردند و با تکفیر مخالف بودند اما از بیان نقد خود بر تجدیدنظرطلبی دینی نیز ابایی نداشتند. در این باره البته باید مفصل‌تر سخن گفت که چرا مهدی بازرگان منتقد منصف علی شریعتی بود و چرا فلسفه‌گریزی بازرگان به پاره‌ای خطاهای معرفت‌شناختی در اندیشه دینی آن مرحوم منتهی شد. اما **کلام آخر را می‌توان در خطابه‌ی تاریخی «خدا و آخرت؛ هدف بعثت انبیاء» در پایان عمر بازرگان جست‌وجو کرد که از سوی روشنفکران ملی مذهبی با سکوت مواجه شده است.**

ادامه در صفحه ۴

یادنامه

برخلاف بخشی از اصلاح‌طلبان که به فضیلت نقد خود دست یافته‌اند مخالفان اصلاح‌طلبی هنوز بر نظرات و مرزبندی‌های منسوخ‌شده، جمود و ابرام و اصرار دارند و تغییرات عمیق در جامعه ایران، بلکه در جهان را درک نمی‌کنند و درک نمی‌کنند که این یک نوع «خودبراندازی» است.

پیشتازان اصلاح‌طلبی

متن کامل سخنرانی عمادالدین باقی در مراسم یادبود دکتر ابراهیم یزدی

«مِنَ المُؤمِنینَ رِجالٌ صَدَقوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیهِ فَمِنهُم مَن قَضی نَحبَـهُ وَمِنهُم مَن ینتَظِرُ وَما بَدَّلوا تَبدیلًا» (سوره الأحزاب آیه ۲۳)

در میان مؤمنان مردانی هســـتند که بر سر عهدی که با خدا بســـتند صادقانه ایستاده‌اند؛ بعضی پیمان خود را به آخـــر بردند (و از این سرای کوچ کردند)، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگـــز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند. چنانکه از نص آیه برمی‌آید صادقانه بودن این پیمان یکی از عوامـــل ثبات قدم در برابر چالش‌هاست.

یزدی نیز از همین مردان بود. روز چهارشنبه هفته گذشـــته که درخانه دکتر یزدی دقایقی سخن گفتم، ســـوگوار یک برادر بودم و امروز سوگوار دو برادر هستم که هر دو مدافع ایران بودند و از مصادیق همین کسانی که با خدا پیمان بستند. اما هنگامی که از دنیا می‌روند باید گفت: ما به فرمان خدا آمده‌ایم و به ســـوی او رجوع خواهیم کرد. **«الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیهِ رَاجِعُونَ»** (آیه۱۵۵و ۱۵۶ سوره بقره)

ما نیز به خانواده و دوســـتان او و به نهضت آزادی ایران و هزاران تنی که یا از مراسم آگاه نشدند یا نتوانســـتند خود را برسانند و به همه آزادیخواهان تسلیت می‌گوییم و چنانکه خداوند فرموده اســـت «ناالله و اناالیه راجعون» را نجوا می‌کنیم؛ ما همه به ســـوی او باز می‌گردیم و مهم این است که چه کارنامه‌ای از خود برجای می‌گذاریم.

کارنامه پربار مرحوم دکتر یزدی در طول هفتادسال تلاش در عمر ۸۶ساله‌اش چنان است که در این مجال کوتاه نمی‌توان بحر را در کوزه ریخت اما می‌توان کوزه‌ای از بحر برداشـــت. ممکن اســـت مانند هر انســـان دیگری بتوان اشتباهاتی را در کارنامه کنشگری او جست اما کلیت و برآیند زندگی انسان، ملاک قضاوت و ارزیابی اســـت. می‌توانیم صفاتی را از ۷۰سال مبارزه او انتزاع کنیم که تا حدی گویای واقعیت وجودی‌اش باشـــند و هر صفتی وجه فارق و متمایزکننده او بود.

۱ یزدی یک **سیاستمدار بااخلاق** بود. در برابر سیاســـتمدار بی‌اخلاق. قول لَیِّن داشت نه قول خشن/. فروتن بود و بی‌ریا/. درباره حیثیت افراد وسواس داشت. برای مثال درباره یکی از همکاران‌شـــان در نهضت که شایعاتی پیرامون او پراکنده شـــده بود به او هشدار داده بودند. دکتر یزدی گفـــت تفاوت روش ما با پرونده سازان باید این باشد که بدون مدرک و سند اثبات‌کننده سخنی نگوییم. البته این را هم افزود که اصلا بر فرض اینکه شایعات صحت هم داشته باشـــد بگذار ببینند ما کار خلاف قانون نمی‌کنیم/. از ویژگی‌های دیگر اخلاقی‌اش این بود که به خانواده بسیار وفادار بود. تا آخرین روز عمر همسرش را بسیار تکریم می‌کرد/. او خیلی اهل ملاحظه بود و مراعات حال دیگران را می‌کرد. هر کســـی می‌تواند برای هر یک از ویژگی‌های دکتر که برمی‌شـــمارم مثالی ذکر کند. در فضای خاص ســـال ۸۹ یک روز صبح زود زنـــگ خانه ما به صدا درآمد و ما با تصور دیگری از خواب برخاستیم اما دکتر یزدی پشت در بود. ایشان به محض ورود توضیح داد به این دلیل بـــدون اطلاع آمدم که در این فضا از نظر امنیتی موجب زحمت نشوم و به این دلیل صبح اول وقت آمـــدم که هنوز از خانه بیرون نرفته باشـــید/. او در سیاســـت بازرگانی نمی‌کرد؛ به همین دلیل وقتی که ناگزیر شـــد از میان بازرگان و حفظ موقعیت خود که امکان ارتقاء تا ریاست جمهوری را هم داشت یکی را انتخاب کند، همراهی با مهندس بازرگان را انتخاب کرد. این ارزش کمی نبود. انسان‌ها در انتخاب یا از دســـت دادن موقعیت و مقام و منافع آن غالبا رفوزه می‌شـــوند چون بدترین و سخت‌ترین و وسوسه‌انگیزترین انتخاب است. به همین دلیل من همواره می‌گویم برجســـته‌ترین ویژگی آیـــت‌الله منتظری که در تاریخ ما او را بی‌بدیل می‌سازد، این بود که او آن مقام و جایگاه بلند دنیایی را فروگذاشت و قربانی دفاع از منافع و حقوق کسانی شد که قبول‌شان نداشت. دکتر یزدی را هم به‌خاطر آن انتخاب میان بازرگان و قدرت، می‌توان در همین خط دانست.

۲ او **سیاســـتمداری ملـــی** بـــود در برابر سیاســـتمدار ضدملی. بـــرای مثال در روزهای ۲۸تا۳۰ خرداد سال ۱۳۷۸ همایشی در نیکوزیا برگزار شـــد. از ایران هم عده‌ای برای سخنرانی دعوت شده بودند که بعضی‌شان اکنون در همیـــن مجلس حضـــور دارنـــد. بعضی دیپلمات‌هـــای آمریکایی هـــم بودند. یکی از ســـخنرانان دکتر یزدی بود. او از موضع ملی و یک دیپلمات ورزیده سخن می‌گفت و ضمن اینکه رابطه با آمریکا را بلامانع می‌دانست، شرط آن را عذرخواهی رسمی دولت آمریکا از ملت ایران به‌خاطر نقش آنها در کودتای۲۸مرداد و پس از آن دانست. خاطره مشابهی را هم آقای محبیان درباره سفر به افغانستان و سخنرانی دکتر یزدی در یک همایش در همین روزهای اخیر منتشر کرده‌اند.

۳ او **سیاستمداری آزادیخواه** بود، در برابر سیاستمداران ضدآزادی. او سیاستمداری باورمند به حقوق بشر بود(که چون در یادداشتی در مجله صدای همین هفته، این مورد را توضیح داده‌ام از توضیح بیشتر آن می‌گذرم).

۴ او **سیاســـتمداری اصلاح‌طلـــب** بود. هر صفتی البته گفتنی‌ها دارد چنانکه درباره صفت اصلاح‌طلبی‌اش پیشـــتر در خانه او هم گفته‌ام که به اصلاح‌طلبی ستم شده است. برخی از ما چنان سخن می‌گوییم که گویی تاریخ با ما آغاز شده و با ما پایان می‌یابد و مبداء اصلاح‌طلبی را همیـــن دو دهه اخیر می‌دانیم اما واقعیت این است که ایران حداقل چهار نسل اصلاح‌طلبی را پشت سر گذاشته اســـت که دو نسل پیش از انقلاب بودند و دو نسل پس از انقلاب. نسل اول از مشروطه تا نهضت ملی و نسل دوم از اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰ تا انقلاب ۵۷ و نسل سوم در دهه ۶۰ و نســـل چهارم از نیمه‌های دهه ۷۰ به بعد. بازرگان و یزدی از کسانی بودند که یک پا در نسل دوم داشتند و یک پا در نسل سوم.

ما بر شانه اصلاح‌طلبان نسل سوم که نسل اول اصلاح‌طلبی در دوره جمهوری اســـلامی هستند ایستاده‌ایم. نســـل اول اصلاح‌طلبی در دوره جمهوری اسلامی را شخصیت‌هایی مانند مهندس بـــازرگان و دکتریـــزدی و آیت‌الله منتظری تشـــکیل می‌دادند و اینان بودند که بسترساز نســـل چهارم اصلاح‌طلبی شدند. کل جنبش اصلاح‌طلبی معاصر هم از نظر اندیشه‌ای و آیینی بر شـــانه آخوند خراسانی و نایینی و روشنفکران آزادیخواه ایســـتاده‌اند. مخالفان جنبـــش اصلاح‌طلبـــی در دوره معاصر هم بر شانه محمدعلی شاه ایستاده‌اند. جالب است که در تاریخ معاصر همگرایی میان چپ‌اندیشی با این جریان همواره بیشـــتر از اصلاح‌طلبی بوده اســـت؛ به همین دلیل چپ‌های اول انقلاب با ورود به مرحلـــه اصلاح‌طلبی ناگزیر از تجدید نظر بودند. اصلاح‌طلبی باید با شجاعت این حَسَنه خود را اعلام کند و از شـــانتاژ کردن مخالفان اصلاحات نهراسد و تکلیف خود را با پیامدهای این تصمیم روشن کند. مردم هم بارها به این تغییر رای داده‌اند. این یک فضیلت اســـت که انسان بتواند گذشته و امروز خود را نقد کند.

پایه اصلی اصلاح‌طلبی در ایران آزادیخواهی بوده اســـت و حتی رفع فقر و تحقق عدالت را هم به عنوان دغدغه دیگر خود در گروی تحقق آزادی دانسته است.

۵ اما صفتی از دکتر یـــزدی که اینجا می‌خواستم بیش از همه رویش تاکید کنم، آن صفتی اســـت که بیش از همه نادیده گرفته شـــده اســـت و آن‌هم اینکـــه او یک سیاستمدار باشعور بود. برای اینکه **سیاستمدار باشعور** در برابر سیاستمدار بی‌شعور قرار می‌گیرد در حالی که مفهوم سیاست با عقلانیت و تدبیر ملازمه دارد و نمی‌شود کسی سیاستمدار باشد و فاقد عقلانیت باشـــد؛ در این‌صورت بهتر است بگوییم سیاســـتمدار در برابر کاسبان سیاست و سیاست‌بازان. به عبارت دیگر دکتر یزدی یک سیاستمدار متفکر بود. مقصود من این است که یزدی اهل تفکر و عقلانیت بود. ممکن است کسی سیاســـتمدار به معنای اهل تدبیر باشد اما متفکر نباشـــد. یزدی هم سیاستمدار بود و هم متفکر بود و این وجه شـــخصیت او در سالیان گذشته و از جمله در بیشتر مطالبی که پس از درگذشت او نوشته شد مغفول مانده است.

اساسا نخستین آشـــنایی من با او در دوره نوجوانی و پیش از آنکه او وزیر خارجه دولت موقت شود آشنایی با شخصیت فکری او بود؛ زمانی که در آمریکا تفسیر قرآن می‌گفت و در مجله مکتب مبارز، ســـخنرانی و مقاله او را در تفسیر قرآن می‌خواندم و از نکته‌های نغز او بهره‌مند می‌شدم.

او یک سیاستمدار متفکر بود که این بعد از شخصیت‌اش در سایه سیاست نادیده انگاشته شد. دلیل متین بودن و استواری و استحکام مواضع سیاسی‌اش نیز همین پشـــتوانه فکری‌اش بود اما کم ناشـــناخته ماند چون در جامعه ما کسی کتاب نمی‌خواند که کتاب‌های یزدی را بشناسد. روشنفکران هم نوشته‌های همدیگر را نمی‌خوانند چه رسد به دیگران.

فقط فهرست کتاب‌های او بر این سخن من گواهی می‌دهند بـــدون اینکه نیازی به تفصیل داشته باشد. البته سیاستمدارانی را می‌شناسم که پول داده‌اند و دیگران برایشان کتاب نوشته‌اند و ده‌ها جلد به نام خود منتشـــر کرده‌اند اما هر نکته‌ســـنجی از روی مجموعـــه کارنامه افراد می‌فهمد که کدام برخاســـته از تحقیق و تفکر است و کدام سفارشی است.

تا کنون حدود ۲۶ اثـــر از دکتر یزدی بر جای مانده است و شاید بعدا آثار تازه‌تری هم از دست‌نوشته‌هایش فراهم آید. امیدوارم همه آنها به عنوان بخشی از اسناد تاریخ معاصر ایران در قالب مجموعه آثاری تنظیم و تبویب شوند.

آثار دکتر یزدی، یک‌دســـته کتاب‌های تخصصی تالیفی یا ترجمه‌ای در رشته دانشگاهی خودش هســـتند مانند: **تغییرات جهشی در ماده ژنتیـــک جهش‌زاها، چگونگـــی جهش‌ها/ تالیف جودیت هوپر، دیک ترســـی/ خاک‌های رســـی و پیدایش حیات/ دانســـتنی‌هایی درباره سرطان پروستات- که ســـرانجام قاتل خود دکتر یزدی شـــد/ مبانـــی ژنتیـــک مولکولـــی** و نیز کتاب بیماری‌های قلب آدمـــی، که این کتاب آخر کتابی علمی-مذهبی است. دسته اول کتاب‌های او آثاری است در حوزه مباحث علمی و پزشکی.

دســـته دوم، کتاب‌های سیاسی- تاریخی و خاطرات هستند مانند: **شـــصت سال صبوری وشکوری/ ســـه جمهوری/ دکترین امنیت ملی/ بازرگان اسوه تقوی و صداقت/ جنبش دانشجویی در دو دهـــه: از ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰/ کالبدشـــکافی توطئه: کودتای نظامی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲/ یادنامه شـــهید بزرگوار دکتر مصطفی چمران/ آخرین تلاش‌هـــا در آخریـــن روزهـــا (مطالبـــی ناگفته پیرامون انقلاب اسلامی ایران)**، که خاطرات او از روزهای انقلاب در ســـال۵۷ است/ و کتاب بررسی جنبش‌های اسلامی.

دسته ســـوم کتاب‌های مذهبی و در حوزه روشنفکری دینی هســـتند مانند کتاب: **راز و رمزهای کربلا/ خدا در ناخودآگاه/ روشنفکری دینی و چالش‌های جدید/ خطی در دریا: تاملی در مفهوم و مصداق دو پدیدار قرآنی مَرَجَ البحرین و جَوارِ المُنشآت/ و کتاب ۷۵۰ صفحه‌ای «تاملاتی در آیـــات مبارکـــه قـــرآن کریـــم»**. این کتاب اخیرالذکر مجموعه بحث‌های او در زمینه تدبر در قرآن در دوره فعالیت در آمریکا در سال‌های پیش از انقلاب است و بخشی هم مربوط به ادامه همان بحث‌ها پس از انقلاب.

او سیاستمداری متفکر بود نه فقط به‌خاطر این آثارش، بلکه به‌خاطر اهتمامی که به مطالعه کردن داشـــت. یکی از دوســـتان و همراهان ایشان در سفر افغانســـتان نقل می‌کرد که او وقتی می‌خواست برای شـــرکت در همایشی به افغانستان سفر کند کتاب‌ها و مقالات زیادی را فراهم آورد و بیش از یک‌ماه درباره افغانستان و زیر و بم آن مطالعه کرد.

اکنـــون مجال و فرصت بیـــان تفصیلی اندیشه‌های او نیست و تنها قصد من یادآوری و تاکید بر یک نکته مغفول‌مانده است. یزدی مانند بازرگان و به تبع او، اهل تحقیق و تتبع بود. دینداری‌اش تقلیدی نبود. از مبانی و آموزه‌های دینی آگاهی گسترده داشت. آنچه باید در همین جا اشاره کنم، این است که او مانند سلف خویش مهندس بازرگان و دکتر یدالله سحابی و مهندس ســـحابی نماد «دینـــداری آزادیخواهانه» بود. سخنران محترم قبلی بر «دینداری دین‌شناسانه» بازرگان و یزدی تاکید می‌کردند که درســـت و پسندیده است اما دین‌شناسی لازم است ولی کافی نیست. دینی که پاسدار آزادی است می‌ماند و بقیه کف روی آب است. **«وَ أَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِـــی الأَرْضِ»** (سوره رعد آیه۱۷) یعنی آنچه به سود مردم اســـت روی زمین می‌ماند. دین‌ورزی کسانی چون منتظری و بازرگان و یزدی هیچ رنج و اندوهی برای انسان‌ها به ارمغان نمی‌آورد و برای زندگی بود نه برعکس. همین فهم از دین در همه آثار و اندیشـــه‌های یزدی و مقتدایش بازرگان موج می‌زند. آنها نخستین حزب سیاسی ایران بودند که ۵۶ سال پیش ضمن اعلام باورمندی به اسلام، حقوق بشر را سرلوحه مرامنامه حزبی‌شـــان اعلام کردند. این ویژگی اندیشه و آثار و کنشگری‌های اوست.

برخی بـــا انتقاد از بزرگداشـــت یزدی و بازرگان از ســـوی اصلاح‌طلبان گمان می‌کنند که کشف تازه‌ای از زوایای پنهان کرده‌اند در حالی که این یک واقعیت مسلم تاریخی است که چهار نسل اصلاح‌طلبی بر شانه هم ایستاده‌اند. برخلاف بخشی از اصلاح‌طلبان که به فضیلت نقد خود دست یافته‌اند مخالفان اصلاح‌طلبی هنوز بر نظرات و مرزبندی‌های منسوخ‌شده، جمود و ابرام و اصرار دارند و تغییرات عمیق در جامعه ایران، بلکه در جهان را درک نمی‌کنند و درک نمی‌کنند که این یک نوع «خودبراندازی» است زیرا اگر بیش از این مقاومت کنند جامعه امروز ممکن است از اصلاح‌طلبی هم عبور کند و تنها نسخه نجات ایران دینداری آزادیخواهانه یا آشتی دینداری با آزادیخواهی است.

یادبود و گرامیداشـــت منتظری، بازرگان، سحابی‌ها و یزدی و همانندهایشان فقط به ادامه این راه و کوشـــش برای تحقق حقوق بشر و آزادی و کاهش آلام انسان‌هاســـت. راه‌شان جاودانه و پیروز باد.

● ادامه سرمقاله

۵ این گفتمان در سیاســـت داخلی مدافع اصلاح‌طلبی و فعالیت قانونی و مخالف هر نـــوع افراطی‌گری و برانـــدازی و مبارزه مخفی و رفتار تروریســـتی اســـت. بازرگان به عنوان یک دیدبان آگاه به رژیم پهلوی هشـــدار داد که آنها آخرین گروه مبارزان مصلح با رژیم پهلوی هســـتند و این حرف درستی بود اما معنای حرف بازرگان تایید کار مبارزان مســـلح و مبارزه مســـلحانه و تروریسم نبود چنان که در سال‌های دهه‌ی ۵۰ وظیفه خود را نه ترویج تروریســـم که تقویـــت مبارزه مدنی می‌دانســـت و حتی سکوت خردمندانه را بر هیاهوی نابخردانه ترجیـــح داد و به وقت مقرر در تقدیر الهی و اجتماعی و سیاسی **جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشـــر** را تشکیل داد. یزدی نیز وارث همین ســـنت بود، هرگز از رفتار انتخاباتی خسته نشد و موافق تحریم نبود و گزینه‌ها را نه به «بد و بدتر» که به «خوب و خوب‌تر» تقسیم کرد و ایده‌آلیست نبود.

۶ این گفتمان در سیاســـت خارجی مدافع استقلال ملی و مخالف استعمار خارجی در عین مذاکره سیاسی و گفت‌وگوی خردمندانه با حریف و حتی خصم است. از تقویت توان ملی دفاع می‌کند اما در تخیل فرو نمی‌رود. آمریکا را نه دوست و نه دشمن ابدی فرض نمی‌کند که در سیاست دوست و دشمن ابدی وجود ندارد. یـــزدی در لبنان همراه چمران و امام موســـی صدر دشمن عملی و فکری اسرائیل بود اما از این دشمنی برای حفظ منافع ملی ایران استفاه می‌کرد. یزدی از بازرگان آموخته بود که از اسلام برای سعادت ایران یاری بگیرد و مبارزه با اسرائیل بخشی از این آموزه‌ها بود. یزدی هرگز شیفته‌ی آمریکا نبود و منتقد جدی نومحافظه‌کاران آمریکایی بود و درباره‌ی نفوذ صهیونیســـم علیه ایران هشدار برخورد او با غرب واقع‌بینانه و بری از شیفتگی یا کینه بود.

براین اســـاس می‌توان از موقعیت آینده نهضـــت آزادی ایران ســـوال کرد: جریان سیاســـی و فکری که نقش ویـــژه‌ای در سیاسی کردن اســـلام ایفا کرد و روحانیت را به سیاســـت دعوت کرد و هنوز از جمع روشـــنفکری و دینداری و سیاستمداری و اســـلام‌خواهی دفاع می‌کند اکنون در برابر پرسش‌هایی جدی قرار دارد.

نهضت آزادی ایران هرگز نتوانســـت (یا نگذاشـــتند) به یک حزب سیاسی تبدیل شود و همچنـــان پس از نیم قـــرن در موقعیت یک جنبـــش فکری باقی مانده اســـت که فرزندان سیاسی بسیاری را تربیت کرده است. مقطع تاســـیس دولت موقت بدترین دوران برای تجربه سیاســـی این گروه سیاسی بود که به قیمت حذف آن از حاکمیت تمام شد. و این سرنوشت تلخ همه گروه‌هایی است که در شرایط انقلابی عهده‌دار امور اجرایی می‌شوند. حضور در مجلس اول نیز در نهایت خیلی زود به پایان رسید و با توقیف روزنامه میزان نشریه ارگان نهضت بار دیگر از عرصه عمومی به حوزه روشـــنفکری تبعید شد. تلاش سران نهضت برای همراهی با حرکت اصلاحات نیز در نهایت به ورود آن به حاکمیت منتهی نشد و حتی حساسیت‌ها را افزایش داد.

نهضت آزادی اما به عنوان یک جریان فکری (نه گروه سیاسی) آثار روشن خود را حتی بر مخالفان خویش گذاشته است. **همان کسانی که از دیوار سفارت آمریکا بالا رفتند تا دولت موقت را از قدرت به پایین بکشـــند اکنون چه بخواهند و چه نخواهند میراث‌دار اصلی نهضت آزادی شده‌اند.** اما میراث‌داران نهضت آزادی و نسل جدید آن باید متوجه بار ســـنگین ارثیه‌ای که از خط بازرگان - یزدی و حتی ســـحابی‌ها (پدر و پسر) به آنان رسیده است،باشند. وجود حجت‌هایی مانند محمد توســـلی و هاشم صباغیان (که نمادی از جمع عمل‌گرایی و آرمان‌خواهی در این ســـنت هســـتند) در درون نهضت راهنمای خوبی برای صیانـــت از ارثیه‌ی ملی و دینی آن است. **ســـنت آزادیخواهی توام با میهن‌دوســـتی و اسلام‌خواهی بری از چـــپ‌روی و راســـت‌روی و حرکت در خط میانه و معتدلی که بازرگان - یزدی پایه‌گذار و نگـــه‌دار آن بودند** تا امروز در مجلس ختم دکتر ابراهیم یـــزدی محمدجواد ظریف میهمان ویژه‌ی مراسم باشد.

راســـت مدرن ایـــران از دوران «نهضت» عبور کرده اســـت و به یک «نهاد» بدل شده است. دوران «جنبش» تمام شده است و عصر «تحزب» فرا رسیده است. باید تاخیر سیاسی نســـبت به گروه‌هایی مانند حزب عدالت و توســـعه ترکیه علی‌رغم تقدم تاریخی بر آنها را جبران کرد. باید از این موقعیت در همگانی شدن گفتمان راست مدرن استفاده کرد و فراتر از یک گروه سیاسی یا حلقه‌ای روشنفکری از یک گفتمان سیاسی فراگیر دفاع کرد: نهضتی که به نهاد بدل شده است: **مهم نیست که راست مدرن باشیم یا چپ مدرن. مهم این است که مدرن باشیم؛** مدرنیته‌ای که از خاک سنت ایرانی و اسلامی برخاسته باشد: همان خاکی که از آن بـــازرگان و یزدی برخاســـته‌اند و به آن پیوستند تا بارورتر از همیشه باشد.

یادنامه

از نظر خانوادگی دو ویژگی بارز داشته؛ علقه‌های عمیق و شدید مذهبی و وابستگی اقتصادی و معیشتی به بازار و تجارت. فعالیت سیاسی‌اش هم اگر چه با خداپرستان سوسیالیست آغاز می‌شود، اما به‌تدریج تحت تأثیر و نفوذ مهندس بازرگان خداپرست لیبرال می‌شود.

خداپرست لیبرال

شخصیت سیاسی ابراهیم یزدی چگونه شکل گرفت؟

بیژن مومیوند
روزنامه نگار تاریخ و اندیشه

ابراهیم یزدی در بین سیاستمداران ایرانی پدیدهٔ ویژه و قابل مطالعه‌ای است. یزدی در ۷۰ سال فعالیت سیاسی خود حوادث، اتفاقات و فراز و نشیب‌های بسیاری را پشت سر گذاشت. حضور در نهضت خداپرستان سوسیالیست و تأسیس شاخهٔ خارج از کشور نهضت آزادی ایران، عضویت در شورای انقلاب، فعالیت در دولت موقت به عنوان معاون نخست‌وزیر و سپس وزیر امور خارجه، سرپرستی موسسهٔ کیهان سپس نمایندگی اولین دورهٔ مجلس پس از انقلاب از سوابق وی هستند. در نهایت پس از درگذشت مهندس بازرگان، شورای مرکزی نهضت آزادی در بهمن ۱۳۷۳ او را به‌عنوان دبیر کل انتخاب کرد. یزدی در بخش زیادی از این ۷۰ سال فعالیت سیاسی ـ چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب ـ در مقام و جایگاه منتقد و اپوزیسیون قرار داشت و به همین خاطر بررسی و کشف راز حضور مستمر و طولانی‌مدت او در عرصهٔ سیاسی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

با توجه به تاکیدی که روان‌کاوانی مثل زیگموند فروید و اریک اریکسون بر نقش دوران کودکی در شکل‌گیری شخصیت فرد در بزرگسالی دارند، در این بررسی زندگی‌نامه‌ای ابراهیم یزدی براساس آن‌چه او در مجموعهٔ خاطراتش گفته و نوشته به پیشینهٔ خانوادگی و سال‌های کودکی، نوجوانی و جوانی او می‌پردازم.

تبارشناسی خانوادگی

ابراهیم یزدی سوم مهر ۱۳۱۰ در محلهٔ بازارچهٔ آقامعصوم قزوین به دنیا آمد. پدر بزرگش حاج محمدحسین یزدی به کار تجارت حنا به قفقاز مشغول بود، امین‌التجار شهر و اهل تهجد و نماز شب بود: «به یاد می‌آورم شبهایی را، حتی در زمستان که او بر پشت بام منزل می‌رفت و با صدای رسا و شیوای خود با خدا مناجات می‌کرد. او با مراجع بزرگ نجف رابطه داشت و نمایندهٔ مالی مجتهد بزرگ، مرحوم آیت‌الله حاج سیدکاظم یزدی بود.» (جلد اول خاطرات: ۱۷).

مادرش معصومه (بیگم آغا) از خانوادهٔ مرتضوی‌ها و سادات مرعشی قزوین بود. وی از مادر خود طب سنتی آموخته بود؛ یزدی دربارهٔ تأثیری که مادرش بر شخصیت و فعالیت‌های سیاسی او گذاشته می‌گوید: «مادر ما کلمات قصار ویژه‌ای داشت و با آن‌ها ما را آموزش می‌داد. کلمات قصار مادر اگر چه شاید در دوران کودکی و نوجوانی، معنا و مفهوم چندانی برای ما نداشت، اما تأثیر عمیقی بر ذهن و رفتارهای ما برجای گذاشته است... او با کلمات قصار خود چیزهایی به ما یاد داده است که کاربرد عملی وسیعی در مناسبات سیاسی و روابط اجتماعی دارد.» (جلد اول خاطرات: ۵۷). یکی از دایی‌هایش به نام سیدهادی مرتضوی از اولین دانشجویان دانشکدهٔ پزشکی تهران و متخصص چشم بود و با عبدالصمد کامبخش دوستی نزدیک داشت و پس از روی کار آمدن قوام‌السلطنه با حزب دموکرات همکاری کرد.

فاتحان تهران بعد از استبداد صغیر در مسیر خود از قزوین می‌گذرند و محمدصادق یزدی، پدر ابراهیم یزدی که دانش‌آموز کلاس ۴ یا ۵ ابتدایی مدرسهٔ فرهنگ بود در حضور سپهدار تنکابنی متنی در مدح آزادی می‌خواند و سپهدار به او یک ساعت جیبی هدیه می‌دهد. ابراهیم یزدی دربارهٔ خصوصیات و روحیات پدرش می‌گوید: «پدر ما در کارهای خود خیلی جدی بود. او نه فقط در اسم بلکه در صفت و رفتارش نیز صادق و بی‌ریا بود. در رابطه با مردم به‌خصوص در امور مالی همه را با خود مقایسه می‌کرد و کمی زودباور بود. در امور مذهبی فرزندانش سخت می‌گرفت. پدر در انجام آداب مذهبی، چه واجب و چه مستحب بسیار مفید بود و تا آن‌جا که به یاد دارم اهل نماز شب و تهجد بود.» (جلد اول خاطرات: ۵۵) و در چند صفحه بعد می‌نویسد: «پدرمان آقا جان، اصولی و قاطع بود؛ در عین سادگی به ما اعتقاد و پایبندی به اصول را آموخت. مادرمان، خانم جان، روشن‌فکر و مصر بر ادامهٔ تحصیل ما بود. ما همهٔ تحصیلات خود را از پشتیبانی و تشویق‌های ایشان داریم. ما را از اتلاف زمان و فرصت‌ها برحذر می‌کرد.» (همان: ۵۹). محمدصادق یزدی بعد از این‌که در بازار قزوین کار و بارش دچار وقفه می‌شود به تهران مهاجرت می‌کند و حسابدار یکی از تجارت‌خانه‌های بازار تهران می‌شود و بعد از یک‌سال خانواده و فرزندانش را هم به تهران می‌آورد. ابراهیم یزدی تحصیلات ابتدایی‌اش را در دبستان مولوی، گذر بازارچه معیر شروع می‌کند. بعد از اتمام کلاس اول از محلهٔ قنات‌آباد به خیابان ایران، کوچهٔ رخشانی نقل مکان می‌کنند. زمانی که در دورهٔ رضا شاه روضه‌خوانی برای امام حسین ممنوع شد، جلسات مذهبی عصر جمعه خانه محمدصادق یزدی ادامه پیدا کرد و یک روز که دسته سینه‌زنی خانه‌شان می‌روند، چند پاسبان محمد صادق یزدی را دستگیر می‌کنند و بعد از چند روز آزاد می‌کنند. ابراهیم یزدی دربارهٔ فضای پیش از شهریور ۱۳۲۰ در بین هم‌سالانش می‌نویسد: «در بین بچه‌ها، علی‌رغم جو سیاسی بسته جامعه بحث‌های غیردرسی هم زیاد بود. احساسات آلمان‌دوستی فراوان بود؛ توی کوچه‌ها شعارهای آلمان‌دوستی، به دیوارها نوشته می‌شد و علامت ویژه آلمان رسم می‌شد، اما تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ در منزل ما کسی حق بحث و حرف سیاسی بودار را نداشت. مادرمان می‌گفت دیوار موش دارد و موش هم گوش.» (همان: ۶۵). او که تابستان ۱۳۲۰ برخلاف دیگر تابستان‌ها در تهران می‌ماند دربارهٔ تحولات و اتفاقات شهریور ۱۳۲۰ در خاطراتش می‌نویسد: «اواسط آن روزهای گرم تابستانی، در شهریور ماه ۱۳۲۰ بود که ناگهان هواپیماها در آسمان ظاهر شدند. و سر و صدای گلوله‌ها برخاست. مردم دسته دسته توی خیابان‌ها ریخته و کنجکاوانه چشم به آسمان دوخته، بازی و مانور هواپیماها را تماشا می‌کردند. بدون آن که عموماً و اکثراً بدانند چه شده است!! بعد از چند ساعت سر و صداها خوابید. و شنیدیم که سربازان «روسی و انگلیسی» وارد ایران شده‌اند و رضا شاه از تهران فرار کرده است. یکی دو روز بعد عموها و پسر عموهایی که مشغول انجام خدمت سربازی بودند به منزل ما آمدند و معلوم شد افسران و فرماندهان عالی رتبه ارتش فرار و پادگان‌ها را تعطیل و سربازان را مرخص کرده‌اند.» (همان: ۴۷ و ۴۸).

اثرات دارالفنون

در آذر ۱۳۲۱ زمانی که او محصل مدرسه سادات بود، ناگهان سکوت مدرسه به هم ریخت و شاگردان در پی هیاهویی به خیابان رفتند. از آنجا که منزل‌شان نزدیک مجلس شورای ملی بود، او مجبور بود از جلوی مجلس عبور کند: «موقعی به جلوی مجلس رسیدم که در اصلی مجلس باز بود و جمعیت کثیری در صحن مجلس موج می‌زد و شعار می‌دادند: نون و پنیر و پونه ـ قوام گشنه‌مونه.» (همان: ۶۷) به گفته یزدی بعد از بازداشت کوتاه‌مدت پدرش، این دومین باری بود که با مسائل و حوادث سیاسی آشنا می‌شد و اولین بار بود که او خود را در میان مردمی می‌یافت که علیه دولت شعار می‌دادند.

در سال‌های دههٔ ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰، دبیرستان دارالفنون از جمله معروف‌ترین و بهترین دبیرستان‌های تهران محسوب می‌شد. برادر بزرگش کاظم، قبلا دانش‌آموز آنجا بود و دوره شش ساله دبیرستان را در آنجا طی کرد. برادر دیگرش اسماعیل که دو سال از او جلوتر بود، نیز در آنجا مشغول به تحصیل بود. به طور طبیعی ابراهیم یزدی هم در دارالفنون ثبت نام کرد: «از میان معلمان دبیرستان دارالفنون، بیشترین تأثیر و خاطره‌ام از مرحوم سیدکمال‌الدین نوربخش است که به ما فقه و شرعیات درس می‌داد. اما او چیزی بیش از یک معلم فقه و شرعیات بود. به غایت معتقد و مؤمن و خوش‌فکر بود. حرف‌های جالبی برای بچه‌ها می‌زد. بسیاری از حرف‌های او در ذهنم مانده است. و بارها در زندگی و تجربه اجتماعی و در مناسبات سیاسی به یاد او بوده‌ام. یکی از حرف‌های به جا مانده در ذهنم از او که سبب یاد خیر او به کرات شده است، این است که می‌گفت: در ایران پیشنهادهای خود را به دیگران ندهید. وقتی طرح تازه‌ای را به کسی می‌دهید، آن را انجام می‌دهند اما به صورتی برخلاف آن‌چه نظر و هدف شما بوده است و می‌خواستید در می‌آورند» (همان: ۷۱). تأسیس انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر از دیگر رویدادهای مهم دارالفنون است که ابراهیم یزدی در خاطراتش به آن پرداخته و این انجمن را نطفهٔ اولیهٔ نهضت خداپرستان سوسیالیست می‌داند: «انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر با مشارکت دانش‌آموزان معتقد و مسلمان آن روز، نظیر محمدجواد رضوی، حاج یوسفی (بعدها تغییر نام داد به بهروزی)، بدیعی و برادرم دکتر کاظم به وجود آمد. در ابتدا، مدیر دبیرستان با تشکیل انجمن اسلامی موافقت نکرد. اما به راهنمایی نوربخش، این درخواست در شورای عالی فرهنگ مطرح شد و آن‌ها هم آن را تصویب و مجوز صادر کردند... همین گروه از جوانان بودند که سال‌های بعد در دانشگاه تهران، ارتباط خود را با هم، علی‌رغم این که هر کدام به یک دانشکده رفته بودند حفظ و در منزل محمدجواد رضوی در پاچنار (خیابان خیام)، جلسات هفتگی دینی برگزار می‌کردند. برای آموزش‌های دینی بعضاً از مرحوم ابن‌الدین و مرحوم راشد استفاده می‌کردند. بعدها همین گروه با کمک گروه دیگری از جوانان مسلمان آن زمان، نهضت خداپرستان سوسیالیست را تشکیل دادند.»

در جدال با پدر و ناکام از ورود به دانشکدهٔ حقوق

به گفتهٔ ابراهیم یزدی پدرش به دو علت مخالف ادامهٔ تحصیلات فرزندانش بود؛ اول این‌که اصرار داشت پسرانش در مغازه به او کمک کنند و علت دوم تحت تأثیر روحانیون محل و پیش‌نماز مسجد قرار داشت و آن روزها روحانیون به‌شدت با تحصیلات جدید جوانان مخالف بودند: «از او اصرار به ترک تحصیل و از ما مقاومت برای ادامه تحصیل، البته با حمایت مادر. اما در هر حال مجبور بودیم، او را در کار مغازه‌اش یاری بدهیم. مادرمان در تمام این مراحل مشوق ما در ادامه تحصیل بود اما تاثیر زیادی روی پدر، در این مورد بخصوص نداشت.» (همان: ۷۴). یزدی که هم‌زمان با تحصیل به پدر هم کمک می‌کرد، در سال چهارم دبیرستان به فکر یک تغییر اساسی در رشتهٔ تحصیلی‌اش افتاد و تصمیم گرفت به جای دانشکدهٔ پزشکی، به دانشکدهٔ حقوق برود و برای عملی کردن این تغییر قصد داشت سال چهارم به دبیرستان دارایی برود، اما وقتی پدرش مطلع می‌شود به شدت مخالفت می‌کند و در دارالفنون می‌ماند و رشتهٔ طبیعی را انتخاب می‌کند. بعد از این‌که امتحانات دارالفنون را به اتمام می‌رساند، سال ۱۳۲۸ در رشتهٔ داروسازی قبول می‌شود: «می‌توانستم برای دانشکدهٔ داروسازی یا دانشکدهٔ دندان‌پزشکی ثبت‌نام کنم. برنامه‌های درسی دانشکدهٔ داروسازی تماماً بعدازظهرها بود و از این نظر با برنامه‌هایی که با پدرم داشتم هم‌خوانی بیشتری داشت. بنابراین در همان گروه خودم ثبت‌نام کردم.» (همان: ۸۲). یزدی پس از ۶ سال تحصیل در رشتهٔ داروسازی و ۹ ماه پس از ازدواجش با خانم سرور طلیعه، در ۲۸ آذر ۱۳۳۴ موفق به گذراندن تز دکترایش می‌شود.

از نهضت خداپرستان سوسیالیست تا نهضت مقاومت ملی

گروه‌های سیاسی و فکری، به‌خصوص توده‌ای‌ها فعالیت شدیدی در میان دانش‌آموزان مدارس، از جمله در دارالفنون داشتند. علاوه بر توده‌ای‌ها، بهایی‌ها و هواداران کسروی نیز فعال بودند. اوضاع سیاسی کشور نیز سخت متلاطم بود. در چنین جوی یزدی با چند نفر از همکلاسی‌های کم و بیش همفکرش به این نتیجه رسیدند که مجله‌ای مخصوص دانش‌آموزان منتشر کنند و اولین شماره مجله دانش‌آموزان را در ۱۲ بهمن ۱۳۲۵ منتشر کردند، اما اختلافات بین‌شان باعث شد پس از چند شماره مجله تعطیل شود. در همان سال ۱۳۲۵ برادرش کاظم او را به جلسه‌ای در خیابان آب منگل دعوت و تشویق کرد. جلسه در منزل محمد نخشب (مکانیک) بود و به این وسیله پای یزدی به جلسات نهضت خداپرستان سوسیالیست باز شد: «مرحوم نخشب جلسه را خوب اداره می‌کرد. او خیلی محکم، با حرارت و با احساس صحبت می‌کرد. او در ضمن صحبت با چشمان نافذ خود به چشمان مخاطبین و شنوندگان خیره می‌شد تا از تاثیر کلام خود بر آنها مطمئن شود.» (همان: ۱۲۶). یزدی دربارهٔ تأثیر عضویتش در نهضت خداپرستان سوسیالیست بر فعالیت‌های سیاسی آینده‌اش می‌گوید: «عضویت و فعالیت در نهضت خداپرستان سوسیالیست تأثیر بسیار عمیقی در ذهن و دیدگاه‌های سیاسی من برجای گذاشت. در واقع بعد از تربیت خانوادگی و تلاوت آیه‌های عشق و محبت مادر در گوش و در کنار کار مستمر و جدی همراه پدر و تجربیات بسیار باارزش عینی و واقعی از زندگی و جامعه، حضور و فعالیت در نهضت خداپرستان سوسیالیست اثرات درازمدت در شکل‌گیری روحیه و گرایشات سیاسی و اجتماعی من برجای گذاشته است.» (همان: ۱۴۹) فعالیت نهضت خداپرستان سوسیالیست علنی نبود، اما پس از انتخابات مجلس شانزدهم در سال ۱۳۲۸، محمد نخشب بر گسترش و علنی کردن فعالیت‌ها تأکید می‌کند و به همین خاطر از نهضت جدا می‌شود و «جمعیت خداپرستان سوسیالیست» را تشکیل می‌دهد. یزدی پس از تجربهٔ حضور در نهضت خداپرستان سوسیالیست به انجمن اسلامی دانشجویان می‌پیوندد: «من از سال آخر دبیرستان در فعالیت‌های انجمن اسلامی دانشجویان حضور پیدا کردم و بعد از ورود به دانشکدهٔ داروسازی دانشگاه تهران، فعالیت در انجمن اسلامی را تا پایان تحصیل و پس از آن ادامه دادم.» (همان: ۱۴۲). اگر چه سیاست و خط‌مشی انجمن اسلامی دانشجویان ورود مستقیم در فعالیت‌های سیاسی نبود، در فضای ملتهب و سیاسی ۱۳۲۹ بسیاری از اعضای انجمن به مسائل سیاسی توجه داشتند و در حمایت از جبهه ملی و ملی شدن نفت فعالیت می‌کردند: «انجمن اسلامی دانشجویان اگر چه یک گروه و حزب سیاسی نبود، اما در سال‌های ۱۳۳۲ ـ ۱۳۲۹ به‌وضوح جهت‌گیری و گرایش سیاسی مشخص مترقی داشت.» (همان: ۱۶۱). یزدی و دوستانش در این دورهٔ مجلهٔ «فروغ علم» و پس از آن «گنج شایگان» را منتشر می‌کردند. سخنرانی آیت‌الله طالقانی تحت عنوان «اسلام و مالکیت» سال ۱۳۲۹ ابتدا در شمارهٔ ۷ «فروغ علم» منتشر شد. شمارهٔ پنجم «گنج شایگان» مصادف با مرداد ۱۳۳۲ بود: «در شمارهٔ بعد و آخرین شماره که مصادف بود با مذاکرات دولت ایران با کنسرسیوم نفت، در سرمقاله‌ای تحت عنوان «ملت مسلمان ایران مستشار مسیحی نمی‌خواهد» موضع‌گیری صریح و شفاف شده بود، این آخرین شمارهٔ گنج شایگان بود. مجله را توقیف و دفتر مجله و محل کار باقر رضوی را هم اشغال کردند.» (همان: ۱۶۱). پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به همت آیت‌الله سیدرضا زنجانی «نهضت مقاومت ملی» پا گرفت: «حدود دو هفته بعد از کودتای ۲۸ مرداد، روز چهاردهم یا پانزدهم شهریور ۳۲ بعد از جلسهٔ شورای انجمن اسلامی دانشجویان یا هیأت تحریریه «گنج شایگان»، آقای مهندس سحابی به من اطلاع داد که از طریق پدرشان (دکتر یدالله سحابی) مطلع شده است که سازمانی به‌نام «نهضت مقاومت ملی ایران» تشکیل شده و پدرشان و مهندس بازرگان هم به این سازمان پیوسته‌اند و در آن فعالیت دارند. از این رو از همه دعوت کرده‌اند به این سازمان ملحق شوند. من هم نظیر بسیاری از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان با توجه به اعتماد و حسن‌ظنی که به مرحوم مهندس بازرگان و مرحوم دکتر سحابی داشتم در همان صحبت‌های اولی پذیرفتم و پیوستم.» (همان: ۲۲۴). به این ترتیب همکاری و پیوند سیاسی یزدی با دکتر سحابی و مهندس بازرگان شروع شد و از سال ۱۳۴۰ این مسیر در قالب نهضت آزادی ایران ادامه پیدا کرد.

مرور پیشینه خانوادگی و سال‌های کودکی و نوجوانی ابراهیم یزدی مشخص می‌کند از نظر خانوادگی دو ویژگی بارز داشته؛ علقه‌های عمیق و شدید مذهبی و وابستگی اقتصادی و معیشتی به بازار و تجارت. فعالیت سیاسی‌اش هم اگر چه با خداپرستان سوسیالیست آغاز می‌شود، اما به‌تدریج تحت تأثیر و نفوذ مهندس بازرگان خداپرست لیبرال می‌شود.

یادنامه

دکتر یزدی در یک فضای آزاد رشد کرده بود و مهندس سحابی ذهنش در فضای بستهٔ زندان شکل گرفته بود و طبیعی بود نتوانند در برخی از مسائل کنار همدیگر قرار بگیرند و گاهی از این تفاوت دیدگاه‌ها این‌گونه برداشت بشود که با همدیگر اختلاف داشتند.

یزدی و سحابی؛ نماد دو جناح در نهضت بودند

تحلیل فعالیت حزبی و تشکیلاتی دکتر ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با محمد توسلی

بیژن مومیوند: دکتر ابراهیم یزدی در سالیان متمادی فعالیت سیاسی و اجتماعی خود کارهای بسیاری انجام داد و سمت‌های مختلفی داشت، اما فعالیت حزبی و تشکیلاتی در نهضت آزادی ایران مهم‌ترین و طولانی‌ترین آن‌ها بود. در گفت‌وگو با منهدس محمد توسلی، رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی به بررسی و تحلیل فعالیت‌های حزبی و تشکیلاتی دکتر یزدی پرداخته‌ایم. آقای توسلی در این بازخوانی تاریخی به صراحت از تفاوت دو نوع دیدگاه و رویکرد در نهضت آزادی در ابتدای پیروزی انقلاب سخن گفت و ضمن حفظ ارادت و احترام به مهندس سحابی برخلاف تعارفات رایج و معمول ریشه‌های اختلاف و تفاوت نگاه تحلیل ایشان با دکتر یزدی را بیان کردند و به شاخصه‌های رویکرد و استراتژی سیاسی دکتر پرداختند.

از تأسیس شاخه نهضت آزادی خارج از کشور شروع کنیم که دکتر یزدی و دکتر چمران آن را پایه‌گذاری کردند. اصلاً چه شد که شاخهٔ خارج از کشور نهضت آزادی تأسیس شد و چه اهدافی داشتند؟

آقای دکتر یزدی سال ۱۳۳۹ برای ادامهٔ تحصیل در رشتهٔ تخصصی‌شان به آمریکا رفتند؛ بنابراین در اردیبهشت ۱۳۴۰ که نهضت آزادی ایران تأسیس شد، ایشان در ایران نبودند ولی مسائل داخل را رصد می‌کردند. بعد از رخدادهای سال ۴۰ و ۴۱ و با توجه به فضای فرهنگی و اجتماعی که در خارج از کشور حاکم بود، دکتر یزدی و دوستانش در آمریکا احساس کردند هویت و گفتمان نهضت آزادی باید در خارج از کشور هویتی تشکیلاتی داشته باشد و در همین راستا رایزنی‌هایی با هم‌فکران خودشان انجام دادند. دکتر یزدی و دکتر چمران با دکتر شریعتی که در فرانسه بود و صادق قطب‌زاده رایزنی کردند و در سال ۱۳۴۱ نهضت آزادی ایران خارج از کشور را پایه‌گذاری کردند. کسانی که امضای‌شان پای بیانیهٔ تأسیس شاخهٔ خارج نهضت هست علاوه بر آقای دکتر یزدی، آقای دکتر علی شریعتی، دکتر مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و پرویز امین بودند. از این پایه‌گذاران آقای دکتر یزدی آخرین نفری بودند که در روزهای اخیر دار فانی را وداع گفتند. وقتی سال ۴۱ نهضت آزادی ایران خارج از کشور تأسیس شد با توجه به فضای فرهنگی و اجتماعی آمریکا و اروپا که مارکسیست‌ها در آن حضور فرهنگی گسترده‌ای داشتند، امکان فعالیت سیاسی مستقیم برای نهضت آزادی ایران وجود نداشت؛ بنابراین این دوستان هم در عرصهٔ جبههٔ ملی خارج از کشور که تشکیل شده بود فعالیت سیاسی انجام می‌دادند و هم کوشش کردند با همان رویه‌ای که در دههٔ ۲۰ و ۳۰ فراگرفته بودند زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی را در چارچوب انجمن‌های اسلامی دانشجویان فراهم کنند و نیروی اصلی‌شان را در آن بخش متمرکز کرده بودند.

برای تأسیس شاخهٔ خارج چه هماهنگی‌هایی با نهضت آزادی داخل انجام دادند؟

کسانی که در این گفتمان تربیت می‌شدند وقتی مبانی و شاکلهٔ اصلی شخصیت‌شان شکل می‌گرفت خودجوش بودند و من یادم نمی‌آید که برای تشکیل نهضت آزادی خارج از کشور از مهندس بازرگان یا دیگر دوستانی که داخل بودند مجوزی گرفته باشند، اما وقتی شاخهٔ خارج را تأسیس کردند ارتباط داشتند و مکاتبه می‌کردند. در نامه‌هایی هم که آقای دکتر یزدی در پیوست جلد دوم خاطرات‌شان آورده‌اند این مکاتبات وجود دارد.

سال ۴۱ که من به خارج از کشور رفتم هنوز یکی دو هفته نگذشته بود که در خوابگاهی که به‌طور موقت ساکن بودم نشریات حزب توده برایم می‌رسید و نشان می‌داد سازمان گسترده‌ای دارند و دانشجویان جدیدی که آنجا می‌آمدند را رصد می‌کنند و برای جذب‌شان نشریات‌شان را می‌فرستند. بنابراین به‌طور خودجوش احساس مسئولیت کردم که باید نهاد انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا پایه‌گذاری بشود و کلیدش در همان سال ۱۳۴۱ زده شد؛ به شهر گیسن رفتم و در کلاس قرآن جمعی از دانشجویان آنجا شرکت کردم و از همان جا کار کلید خورد و تا سال ۴۴ گروه فارسی‌زبان انجمن‌های اسلامی دانشجویان تشکیل شد. در آمریکا هم افرادی مثل آقای دکتر یزدی، دکتر چمران و به‌خصوص دکتر مهدی بهادری‌نژاد بدون این که از داخل اجازه گرفته باشند خودشان احساس تکلیف می‌کردند که این نهادها را پایه‌گذاری کنند. بعد از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که فضای سیاسی ایران بسته شد و مهندس بازرگان هم در دادگاه نظامی گفتند ما آخرین گروهی هستیم که با زبان قانون با شما سخن می‌گوییم، دوستان ما در خارج از کشور بدون این که دستوری به آن‌ها داده شود احساس تکلیف کردند که نهادهایی را شکل بدهند که آموزش‌هایی را برای تربیت کادرهای لازم ارائه کنند تا بتوانند در آن شرایط و در آن گفتمان انقلابی به وظایف‌شان عمل کنند. کسی به آن‌ها دستور نداده بود و خودشان این کار را دنبال کردند. دکتر یزدی و دکتر شریعتی به‌عنوان اعضای نهضت آزادی خارج از کشور برای فراگیری آموزش‌های نظامی و چریکی می‌خواستند به الجزایر بروند که نشد و بعد به مصر رفتند و آموزش دیدند ولی بعد به این جمع‌بندی رسیدند این فکر، فکر درستی نیست که از خارج کشور بخواهند برای داخل چنین اقدامی انجام بدهند.

با توجه به آن‌چه شما گفتید و به خاطر این که بعد از آن هم راه‌های ارتباطی گسترده نبود و مشکلاتی که برای نهضت آزادی به‌وجود آمد و بازداشت سران نهضت، قاعدتاً هماهنگی چندانی بین شاخه خارج و داخل وجود نداشته؟

همین‌طور است. بر اساس مبانی که افرادی مثل دکتر یزدی در دههٔ ۲۰ و ۳۰ فراگرفته بودند در جایگاهی قرار داشتند که بتوانند به‌صورت راهبردی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی کنند و برنامه‌ها را به اجرا درآورند، اما با این حال ارتباط هم داشتند و مکاتبات نشان می‌دهد که به داخل گزارش می‌دادند. سال ۴۱ که به خارج کشور رفتم حامل نامه‌ای از مهندس بازرگان برای دکتر یزدی بودم که این در خاطرات دکتر یزدی هم آمده؛ بنابراین چنین ارتباطاتی بود و آقای مهندس بازرگان هم فعالیت‌های دوستان خارج را تأیید می‌کردند و هم توصیه‌هایی داشتند. در آن سال‌ها مرحوم رحیم عطایی که رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی بودند، به‌رغم محدودیت‌های ارتباطی در جریان امور قرار داشت و حتی‌المقدور دوستان خارج با ایشان رایزنی می‌کردند.

پس از پیروزی انقلاب که دکتر یزدی و دیگر اعضای شاخه خارج نهضت به ایران آمدند، در درون نهضت آزادی رابطهٔ داخلی‌ها با اعضای شاخهٔ خارج نهضت از جمله دکتر یزدی چگونه بود؟ آیا راحت می‌توانستند با هم کار کنند؟

وقتی انقلاب پیروز شد همهٔ نیروهای فعال نهضت و نهادهای مدنی مثل انجمن‌های اسلامی که در اروپا و آمریکا شکل گرفته بود عموماً به داخل کشور آمدند تا بتوانند در انقلاب به وظیفه‌شان عمل کنند. خیلی از دانشجویان دورهٔ دکتری حتی تحصیل‌شان را رها کردند و به نوفل‌لوشاتو رفتند و از آن‌جا هم به ایران آمدند و بسیاری از مدیران بعد از انقلاب همین افراد هستند که با نگاه راهبردی که داشتند و عشقی که به انقلاب اسلامی می‌ورزیدند، زندگی‌شان را رها کردند و به ایران آمدند. اعضای نهضت آزادی در اروپا و آمریکا که به ایران آمدند طبیعتاً باید با دوستان ما در داخل همکاری می‌کردند، اما آن موقع مسائلی پیش آمد. اغلب دوستانی که در داخل بودند و همچنین کسانی که از خارج آمده بودند در مدیریت دولت موقت قرار گرفتند ــ چه در دولت موقت به‌عنوان وزیر یا مدیر بخش‌های مختلف مثل بنده که به‌عنوان شهردار تهران منصوب شدم- چون متعهد شده بودند که در دولت فعالیت سیاسی کنند و اصلاً فرصت هم نداشتند؛ بنابر این برای فعالیت در نهضت کسانی مثل مهندس سحابی باقی ماندند که ۷ سال در زندان و از مسائل دور بود. در زندان هم‌بند مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی بود و طبیعتاً گفتمان غالب در زندان عادل‌آباد شیراز بر ذهنیت ایشان هم تأثیر گذاشته بود. دوستانی که از آمریکا آمده بودند شخصیت سیاسی و فرهنگی‌شان در فضای بازی شکل گرفته بود و با همدیگر انسجام داخلی داشتند، دوستانی هم که از اروپا آمده بودند یک انسجام داخلی داشتند؛ بنابراین طبیعی بود که ایجاد انسجام بین نیروهایی که در ایران بودند با نیروهای از خارج آمده با چالش‌هایی روبه‌رو شده باشد و در اسناد نهضت هم این سوابق کاملاً مشخص است. نماد این دو تفاوت شخص مهندس عزت‌الله سحابی و شخص دکتر ابراهیم یزدی بودند که سابقهٔ دوستی عمیق و سابقهٔ همکاری در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ در نهضت مقاومت ملی داشتند و به لحاظ ارتباط با مهندس بازرگان و دکتر سحابی پیوندهای عاطفی محکمی داشتند، اما طبیعی است که به لحاظ نقطه‌نظرهای اجتماعی تفاوت‌هایی داشته باشند. دکتر یزدی در یک فضای آزاد رشد کرده بود و مهندس سحابی ذهنش در فضای بستهٔ زندان شکل گرفته بود و طبیعی بود نتوانند در برخی از مسائل کنار همدیگر قرار بگیرند و گاهی از این تفاوت دیدگاه‌ها این‌گونه برداشت بشود که با همدیگر اختلاف داشتند.

پس اعضای شاخه خارج نهضت در دولت بودند و تشکیلات نهضت را افراد داخل مثل مهندس سحابی اداره می‌کردند؟

بله، همین‌طور است. تا اواخر سال ۵۸ مهندس سحابی و افرادی مثل دکتر محمدمهدی جعفری، محمد بسته‌نگار و علی اسپهبدی تشکیلات نهضت را اداره می‌کردند و نهضت آزادی هم برای حفظ امانت تاریخی تمام بیانیه‌ها و اسناد نهضت در آن دوره را در مجموعهٔ اسناد خودش حفظ کرده است. وقتی به آن اسناد مراجعه می‌کنید می‌بینید این اسناد و بیانیه‌ها به لحاظ گفتمانی با گفتمان مهندس بازرگان و دکتر یزدی تفاوت‌هایی دارند.

در بعضی موارد عملاً منتقد دولت موقت بودند؟

بله و حتی در کنار سایر جریانات که دنبال قدرت بودند و دولت موقت را نقد می‌کردند، قرار می‌گرفتند. به‌خصوص یک تحلیل ۴۵ ـ۴۶ صفحه‌ای به قلم مهندس سحابی در اسناد نهضت هست که این نگاه خیلی خوب در آن دیده می‌شود. استعفایی که با امضای ۱۴ نفر از دوستان مهندس سحابی صادر شد و در خاطرات آقای جعفری به‌عنوان سند تاریخی آمده، به خوبی تفاوت دیدگاه دوستان را از نظر تاریخی با دکتر یزدی و کسانی که در نهضت به فعالیت ادامه دادند، نشان می‌دهد و این درس عبرتی است برای امروز و کسانی که بخواهند گذشته را نقد کنند تا ببینند ریشه بعضی از تفاوت تحلیل‌ها و نگاه‌ها چه عواملی بوده است.

طیف چپ نهضت در چه فرآیندی استعفا دادند؟ آیا بعد از دولت موقت که مهندس بازرگان و دیگر اعضا در نهضت فعال شدند اختلافات بیشتر و تداوم همکاری سخت‌تر شد؟

همین‌طور است. وقتی افرادی مثل دکتر یزدی و بقیهٔ دوستان وقت آزاد پیدا کردند و در فعالیت‌های نهضت مشارکت کردند طبیعتاً وقتی کنگره‌ها تشکیل می‌شد به لحاظ کمی هم اکثریت داشتند و به نظر می‌رسد آقای مهندس سحابی در آن شرایط فکر کردند که به مصلحت است از نهضت جدا بشوند. مهندس بازرگان به شدت مخالف جدا شدن مهندس سحابی و دوستان ایشان بود و خیلی مدارا کردند. قبل از اشغال سفارت و استعفای دولت موقت، طیف مهندس سحابی تصمیم به استعفا گرفته بودند ولی وقتی آن حادثه پیش آمد به خاطر صداقت و صمیمیتی که داشتند ارائهٔ استعفای‌شان را متوقف کردند و حتی بعد از افشاگری دانشجویان از مواضع مهندس بازرگان و دولت موقت دفاع هم کردند و در تهیه بیانیه‌های دفاعی همراهی کردند. این هماهنگی و موضع‌گیری مشترک خیلی مهم است و نشان می‌دهد این دوستان به لحاظ فرهنگی، عاطفی و صداقتی که داشتند وقتی یک مسألهٔ بیرونی مطرح می‌شد در کنار همدیگر قرار می‌گرفتند، اما بعد از آن‌که آن موج مقداری فروکش کرد استعفا دادند، ولی مهندس بازرگان تلاش می‌کرد مهندس سحابی و دوستانش استعفا ندهند. آن موقع بحث انتخابات اولین دورهٔ ریاست‌جمهوری مطرح بود. طیف مهندس سحابی موافق نامزدی مهندس بازرگان برای انتخابات ریاست‌جمهوری نبودند. مهندس بازرگان به مهندس سحابی گفتند: خب خود شما نامزد بشوید ولی استعفا ندهید، ولی مهندس سحابی ظاهرا با توجه به شرایط بعد از زندان و مسائل خانوادگی‌شان آمادگی نامزدی نداشتند و آقای دکتر حسن حبیبی را مطرح کردند که در یک شرایط خاصی در شورای نهضت هم با یک رأی بیشتر نامزدی ایشان تصویب شد. من در این خصوص قبلاً یادداشتی هم نوشته‌ام که مهندس بازرگان پس از آن جلسه شورا گفت: «این تلخ‌ترین شب زندگی‌ام» بود. بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری آقای مهندس سحابی استعفای‌شان را عملی کردند و به لحاظ تشکیلاتی از نهضت جدا شدند، اما هرگز روابط دوستانه و برادرانه‌شان با مجموعهٔ نهضت به‌هم نخورد و در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی از جمله در انجمن اسلامی مهندسین با مهندس بازرگان و دوستان نهضت همکاری می‌کردند. برخلاف بقیهٔ احزاب که وقتی انشعاب می‌کنند پنجه بر روی همدیگر می‌کشند، طیف مهندس سحابی به دلیل اختلاف نظرها استعفا دادند ولی مناسبات انسانی و همکاری خودشان را حفظ کردند. مهندس سحابی سال‌ها بعد در گفت‌وگوهای مطبوعاتی به صراحت و صمیمیت گفته بود: در مواردی که من با مهندس بازرگان اختلاف داشتم حق به جانب ایشان بود. به نظر من افرادی مثل دکتر یزدی، مهندس سحابی و دکتر چمران اسوه‌هایی هستند که برای نسل امروز و فردای ما باید راز و رمز پایداری‌شان در طول ۶۰ سال و ۷۰ سال مورد توجه قرار بگیرد و ببینیم چه عواملی موجب شده که این‌ها بتوانند هم اخلاقی عمل کنند، هم صداقت داشته باشند و هم بتوانند در چارچوب گفتمان مورد قبول‌شان و براساس نظرات خودشان به وظایف دینی و ملی خودشان عمل کنند.

بعد از دولت موقت و در فضایی که علیه نهضت آزادی و مهندس بازرگان شکل گرفت، پیامی به دکتر یزدی داده شد مبنی بر این که اگر از نهضت جدا شوید می‌توانید در حاکمیت بمانید و به فعالیت‌های‌تان ادامه بدهید ولی ایشان نپذیرفت. این پیام چه جریانی داشت؟

در اوایل دههٔ ۶۰ این پیامی بود که به ایشان داده بودند و گفته بودند شما در آن جایگاهی هستید که بتوانید در جایگاه ریاست‌جمهوری و مقامات بالای جمهوری اسلامی باشید ولی لازمه‌اش این است که از بازرگان فاصله بگیرید. دکتر یزدی خیلی شفاف گفته بود: من شخصیت و هویت خودم را از بازرگان دارم و او را تنها نخواهم گذاشت. این مسأله اصالت شخصیتی و صداقت آقای دکتر یزدی را کاملاً نشان می‌دهد.

بعد از سال‌های سختی که در دههٔ ۶۰ بر نهضت گذشت، سال ۷۳ پس از درگذشت مهندس بازرگان چطور با وجود

تمام تلاش دکتر یزدی در جهت تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران بود و با هرگونه حرکت تندروانه‌ای که قصد لطمه زدن به نظام جمهوری را داشت در حد توان و محدوده مسئولیت خود مقابله می‌کرد. ایشان همه جا هم در مقالات و هم در سخنرانی‌های خودشان با تمام قوا از نظام جمهوری اسلامی دفاع می‌کرد و به آن اعتقاد داشت، ضمن این‌که به آن انتقاداتی نیز داشت ولی این انتقادات هرگز جنبه مقابله نداشتند.

دکتر یزدی همواره از جمهوری اسلامی دفاع می‌کرد

گفت‌وگو با هاشم صباغیان

سمیرا دردشتی: شهر ازمیر ترکیه میزبان آخرین روزهای زندگی مردی بود که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی در ایران به یکی از اصلی‌ترین شخصیت‌های نظام مبدل شد. او نقشی مهم در همراهی رهبر انقلاب و مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب داشت و چون در این دوره رهبری نهضت از فرانسه کار هدایت نیروهای داخلی را انجام می‌داد، نقش ابراهیم یزدی به عنوان کسی که به زبان انگلیسی تسلط مطلوبی داشت بسیار مؤثر بود. کسی که در آمریکا تحصیل کرده بود و مدتی در حدود یک دهه در این کشور زیسته بود، در روزهای پایانی حیاتش اجازه ورود به این کشور را نیافت و در مجاورت وطنی که سال‌ها تلاش برای آن را وجهه همت خود می‌دانست از دنیا رفت. مهندس هاشم صباغیان از اعضای نهضت آزادی و از نزدیکان ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با سازندگی از زندگی، فعالیت‌ها و خط مشی او سخن گفت. صباغیان زمانی که قصد داشت به بیان آخرین خاطره از دوست و همفکر خود بپردازد، به یاد او گریست.

فردی چون دکتر یدالله سحابی، دکتر یزدی به‌عنوان دبیر کل انتخاب شد؟

بلافاصله بعد از درگذشت زنده‌یاد مهندس بازرگان، آقای دکتر سحابی که یار دیرین ایشان و بزرگ خانوادهٔ نهضت بودند در مصاحبه‌ای گفتند ما به‌زودی دبیر کل نهضت آزادی را انتخاب می کنیم. در اولین جلسهٔ شورای مرکزی انتخاب دبیر کل نهضت را در دستور قرار دادند و خودشان پیشنهاد کردند آقای دکتر یزدی به سمت دبیر کلی انتخاب بشوند؛ دلایل‌شان را هم گفتند و شورای مرکزی تقریباً به اتفاق آرا دکتر یزدی را به این سمت برگزیدند. این انتخاب نشان‌دهندهٔ نگاه راهبردی خانوادهٔ نهضت است که در واقع دنبال مقام نیستند. دکتر سحابی با آن تواضع و بزرگواری‌ای که داشت می‌دید آقای دکتر یزدی به لحاظ تشکیلاتی و مدیریتی و سوابقی که با جوانان دارد بهتر می‌تواند مسئولیت دبیر کلی نهضت را برعهده بگیرد، اما تا سال ۸۱ که دکتر سحابی در قید حیات بودند همواره در کنار دکتر یزدی بودند و هماهنگ با تصمیمات دکتر یزدی، شورای مرکزی و دفتر سیاسی نهضت عمل می کردند.

آقای دکتر یزدی در آن سال‌های سخت با چه رویکرد و استراتژی‌ای توانست تشکیلات نهضت را حفظ کند و به پیش بَرد، به‌گونه‌ای که باوجود همه محدودیت‌ها نهضت بتواند در فضای سیاسی منشاء اثر باشد؟

آقای دکتر یزدی عنوان خاطرات خودشان را «۶۰ سال صبوری و شکوری» گذاشته‌اند. این واژه را از قرآن گرفته‌اند؛ قرآن در چهار آیه به عبارت «صبار شکور» اشاره دارد. از منظر قرآن یکی از ویژگی‌های برجسته مؤمنین این است که صبار و شکور هستند، یعنی از ذره ذرهٔ نعمت‌ها و فرصت‌ها در راستای اهداف راهبردی خودشان استفاده می کنند. آقای دکتر یزدی هم به نظر من در مدیریت خودشان ویژگی صبار بودن و شکور بودن را به کار گرفتند. طبیعی است در شرایط سخت بعد از دههٔ ۶۰ و سال‌های دههٔ ۷۰ و بعد از آن نهضت در شرایطی قرار داشت که همیشه با محدودیت و هزینه‌های سنگینی روبه‌رو بود. آقای دکتر یزدی و سایر دوستان چون به گفتمان و بینش اصلاح‌طلبی، فعالیت و نقد قانونی، علنی و مسالمت‌آمیز و تحولات و تغییرات تدریجی در جامعه باور داشتند قراری بر تقابل نداشتند و قرارشان این بود که مدارا کنند با کسانی که خلاف قانون و انصاف با آن‌ها رفتار می کردند. در همین شرایط سخت و دشوار کوشش می کردند از کوچک‌ترین فرصت‌هایی که وجود دارد هم برای حفظ و بقای خودشان و هم برای توسعهٔ گفتمان‌شان ــ به‌خصوص در نسل جوان ــ استفاده کنند. به نظرم آقای دکتر یزدی در این دوران از هنر مدیریت خودش به‌خوبی استفاده کرد و توانست چراغ کم‌سوِ نهضت آزادی ایران را در طول این ایام روشن نگه دارد و توانست با نیروهایی که بعد از دوم خرداد همین گفتمان اصلاح‌طلبی را انتخاب کردند وارد تعامل شود. در همهٔ مراحل آقای دکتر یزدی موید راهبردی اقداماتی بود که در جنبش اصلاحات انجام شده است؛ به‌ویژه در مقاطع انتخابات. همه یادمان هست که در سال ۹۲ چگونه عمل کردند و در سال ۹۴ چگونه عمل کردند، در شرایطی که نهضت در دوران آقای احمدی‌نژاد واقعاً زیر فشار بود و حتی امکان صدور بیانیه نداشتند که از مردم دعوت کنند در انتخابات شرکت کنند. در سال ۹۲ از اول صبح آمدند در حسینیهٔ ارشاد و در صف طولانی ایستادند. خبرنگاران داخلی و خارجی از همان اول صبح آمدند و با ایشان مصاحبه و مخابره کردند و حتی صدا و سیما هم با ایشان مصاحبه کرد. ایشان در واقع این پیام را دادند که با وجود تمام محدودیت‌ها ما در انتخابات شرکت می کنیم و دیگران را هم به مشارکت دعوت می کنیم و این پیام ایشان مشوق بسیاری از افراد برای حضور در انتخابات شد. در سال ۹۴ و در انتخابات مجلس و خبرگان هم همین‌طور بود. در سال ۹۶ به‌رغم توسعهٔ بیماری و محدودیت جسمی‌شان باز هم به حوزهٔ حسینیهٔ ارشاد آمدند که به اتفاق وارد حسینیهٔ ارشاد شدیم و در همان شرایط هم رأی دادند و هم با خبرنگاران صدا و سیما و خبرنگاران خارجی مصاحبه کردند. صحبت‌های ایشان در جهت تقویت گفتمان اصلاح‌طلبی در جامعه بسیار مفید و موثر بود و با این هدف بود که افکار عمومی بدانند اشخاص و شخصیت‌های انقلاب و افراد و گروه‌های سیاسی‌ای که با محدودیت روبه‌رو هستند تسلیم چپ‌روی و گفتمان دیگری نمی‌شوند و همواره از گفتمان اصلاح‌طلبی حمایت می کنند.

یکی از ویژگی‌های مهم و برجسته مهندس بازرگان و دکتر یزدی که ضرورت دارد در شرایط حاضر مورد توجه ویژه قرار بگیرد این است که با وجود همهٔ مشکلات و سختی‌ها در ایران ماندند و در داخل کشور و به‌عنوان اپوزیسیون قانون‌مدار فعالیت کردند.

این نکتهٔ بسیار مهمی است. در دههٔ ۶۰ و با بسته شدن فضای سیاسی بسیاری از گروه‌ها از ایران رفتند و گروه‌هایی هم که بودند فشار آن‌قدر زیاد بود که به اصطلاح کرکره‌های‌شان را پایین کشیدند و فعالیت‌شان متوقف شد. تنها گروهی که ایستاد و مقاومت کرد نهضت آزادی بود و این ایستادگی به اعتبار رهبران نهضت بود که سابقهٔ طولانی‌ای در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی داشتند و در دولت موقت، شورای انقلاب و مجلس اول بودند. اعضای نهضت به اعتبار این رهبران ایستادند، اما هزینه‌های بسیار سنگینی پرداخت کردند و با ایستادگی‌شان توانستند جنبش اجتماعی ایران را بارور بکنند و این باروری در دوم خرداد به آن درجه‌ای رسید که ۲۰ میلیون رأی به آقای خاتمی داده شد. بعضی‌ها توجه ندارند که دوم خرداد فرآیندی بود که در جنبش اجتماعی ایران طی سال‌های متمادی رشد کرده و محصول ایستادگی برای پاسداری از اصول و آرمان‌های انقلاب بود که به‌تدریج ثمراتش در دوم خرداد هویدا شد و به خاطر همین ایستادگی‌ها بود که بعد از دو دورهٔ آقای احمدی‌نژاد، جامعه در سال ۹۲، ۹۴ و ۹۶ از آن میزان رشد بهره‌مند شد که توانست در سخت‌ترین شرایط پیام روشنی داشته باشد. اما این ایستادگی و ماندن به خاطر این بود که این بزرگان علقهٔ دینی و علقهٔ ملی داشتند و وابسته به این مملکت بودند؛ بنابراین تنها راه را ماندن و فعالیت در داخل کشور می‌دانستند و این ماندن به‌رغم همهٔ هزینه‌ها و محرومیت‌هایی بود که برای خودشان و خانواده‌شان وجود داشت. آقای دکتر یزدی در ۱۸ سال غربت و سال‌های بعد از انقلاب که از خانواده‌شان اجباراً دور بودند به لحاظ عاطفی خیلی تحت فشار بودند ولی کشش علقهٔ خدمت به ایران آن‌قدر بود که ناراحتی‌ها را با جان و دل خریده بودند، اما در آخرین فرصت زندگی‌شان که خودشان هم می‌دیدند بعد از عمل پانکراس قوا و بنیهٔ جسمی‌شان در حال تحلیل است و تمرکزشان کم شده و دکترشان هم در ترکیه خواسته که بروند و چکاپی انجام بدهد، به ترکیه رفتند، اما واقعیت امر این است که انگیزهٔ اصلی‌شان از سفر به ترکیه در این دورهٔ آخر این بود که در شهر ازمیر که یکی از فرزندانشان ساکن است، اقامت کنند تا بقیهٔ فرزندان و نوه‌هایشان بیایند و با هم دیدار داشته باشند و این دیدارها بسیار در روحیهٔ ایشان و ادامهٔ حیات او موثر واقع شده بود. ماندن در وطن و فعالیت در همین اقلیم یکی از ویژگی‌های تاریخی این گفتمان است که امیدوارم برای نسل امروز و فردای ما بتواند آموزنده باشد و راز و رمز چنین گفتمانی را بتوانند در زندگی این اشخاص مرور کنند و این ارزش‌ها را در زندگی شخصی خودشان وارد کنند.

دکتر یزدی یکی از کسانی بود که پیش از انقلاب فعالیت‌های جدی در داخل و خارج از کشور داشت، نقش ایشان در پیروزی انقلاب را چگونه ارزیابی می کنید؟

ایشان پیش از انقلاب عضو انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده پزشکی بود و نخستین فعالیت‌های خود را آن‌جا آغاز کرد. پس از آن به خارج از کشور رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. آنجا موفق به دریافت دکترای داروسازی شد و کنار آن تخصص دیگری را هم دریافت کرد که در حال حاضر به خاطر ندارم. وی با نیروهای فعال انقلابی ارتباط داشت و از سوی دیگر با نجف که رهبر کبیر انقلاب در این زمان در آن‌جا حضور داشتند، ارتباط برقرار کرد؛ برخی از مواقع به آن‌جا می‌رفت و با خود خبرنگارانی را می‌برد تا نظرات رهبر انقلاب را در مطبوعات منعکس کند. البته منزل امام در نجف از سوی صدام تحت نظر بود ولی با این حال دکتر یزدی می کوشید از طریق خبرنگاران دیدگاه‌های ایشان را بسط دهد. تا این که مسئله خروج رهبر انقلاب از نجف تحت فشار دولت عراق مطرح شد. با مشورت صورت گرفته با دوستان قرار شد که ایشان به نوفل لوشاتو بروند و در آن‌جا مقری ترتیب داده شد. در نوفل لوشاتو ملاقات‌ها و گفت‌وگوها از سر گرفته شد و حجم بیشتری پیدا کرد. ترتیب و هماهنگی انجام این دیدارها اغلب با دکتر یزدی بود. به این ترتیب خبرنگاران داخلی و خارجی در محل اقامت امام حضور پیدا می کردند و مصاحبه‌های مختلفی انجام شد که کار ترجمه آنها با دکتر یزدی بود. اینگونه فعالیت ایشان در این مقطع گسترش بیشتری پیدا کرد و نقش پررنگ‌تری در جریان انتشار افکار انقلاب پیدا کرد. این وضعیت ادامه یافت تا این که تصمیم به بازگشت به تهران گرفته شد. کمیته استقبالی تدارک دیده شد و خود من مسئول کمیته استقبال از ایشان بودم. در بازگشت به تهران نیز فعالیت‌های دکتر یزدی تا پیروزی کامل انقلاب با همان رویه و با شدت بیشتر ادامه پیدا کرد.

دکتر یزدی با دولت موقت به متن مسئولیت‌های سیاسی کشیده شد، حضور ایشان در قدرت به چه صورت امکان‌پذیر شد؟

ایشان از اعضای نهضت آزادی بود و حتی در خارج از کشور نیز عضو این حزب بود. در بازگشت به ایران نیز به عضویت شورای انقلاب درآمد. زمانی که بحث نخست‌وزیری مطرح شد، چند نفر کاندیدا بودند از جمله آقای قطب‌زاده، صادق طباطبایی، امیرانتظام و مهندس بازرگان که پس از رأی‌گیری به اتفاق آرا، اعضای شورای انقلاب به مهندس بازرگان برای نخست‌وزیری رأی دادند. جالب است بدانید زمانی که نخست‌وزیری ایشان تأیید شد، در شورای انقلاب گفت: «شما می‌دانید که چه کسی را انتخاب کرده‌اید. من را انتخاب کردید که سوابق سیاسی و فعالیت‌های اعتقادی‌ام مشخص است و همواره تابع نظر جمع هستم و هیچ‌گاه از نظرات شخصی خود و دیگران پیروی نمی کنم.» پس از تشکیل دولت موقت، مهندس بازرگان به تعیین وزرا پرداخت؛ در مرحله اول دکتر کریم سنجابی به عنوان وزیر امور خارجه انتخاب شد و آقای دکتر یزدی نیز به عنوان یکی از معاونین نخست‌وزیر منصوب شد اما چون دکتر سنجابی در آن پست نتوانست به فعالیت خود ادامه دهد و استعفا داد، آقای مهندس بازرگان، دکتر یزدی را به عنوان وزیر امور خارجه انتخاب کرد و در طول مدت نه ماه دولت موقت ایشان وزیر امورخارجه بودند.

برآیند فعالیت ایشان در وزارت خارجه به چه صورت بود؟

من شاید جزئیات فعالیت ایشان را به خوبی به یاد نداشته باشم اما به طور کلی همه عوامل نظام گذشته را از وزارت امورخارجه بیرون کردند و این وزارتخانه زیر نظر دولت کارهای محوله را به انجام می‌رساند.

با توجه به اینکه ایشان در نخستین دولت بعد از انقلاب صاحب مسئولیت بودند، نقش ایشان را در تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران چگونه ارزیابی می کنید؟

دقیقا تمام تلاش ایشان در جهت تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران بود و با هرگونه حرکت تندروانه‌ای که قصد لطمه زدن به نظام جمهوری را داشت در حد توان و محدوده مسئولیت خود مقابله می کرد. ایشان همه جا هم در مقالات و هم در سخنرانی‌های خودشان با تمام قوا از نظام جمهوری اسلامی دفاع می کرد و به آن اعتقاد داشت، ضمن این که به آن انتقاداتی نیز داشت ولی این انتقادات هرگز جنبه مقابله نداشتند.

بعد از وزارت، مهم‌ترین سمت دکتر یزدی در ساختار سیاسی دبیر کلی نهضت آزادی بود، انتخاب ایشان برای این سمت طی چه فرآیندی صورت گرفت؟

بعد از دولت موقت، نهضت آزادی به همان ترتیب گذشته به فعالیت‌های خود ادامه داد تا زمانی که مرحوم مهندس بازرگان از دنیا رفت. بعد از این شورای مرکزی نهضت آزادی تشکیل شد و آقای دکتر یزدی را به عنوان دبیر کل این حزب تعیین کرد؛ از آن زمان به بعد ایشان در سمت دبیر کل به فعالیت سیاسی خود ادامه دادند.

پس از توقف فعالیت‌های نهضت آزادی، دکتر یزدی به چه صورت در صحنه سیاسی حضور داشتند؟

چندی پیش دستگاه‌های امنیتی شماری از اعضای اصلی نهضت آزادی را احضار کردند و از ادامه فعالیت این حزب جلوگیری کردند. به این ترتیب فعالیت‌های ما متوقف شد و اکنون شورای مرکزی، دفتر سیاسی و هیأت اجرایی که سه رکن اصلی حزب ما هستند تشکیل نمی‌شوند ولی گاهی دوستان به عنوان دیدار و ملاقات با یکدیگر دور هم جمع می‌شوند. به علاوه در این مدت گاهی لازم بود که اطلاعیه‌هایی منتشر شود مانند اطلاعیه‌هایی که به مناسب تسلیت درگذشت شخصیت‌ها و... منتشر می‌شد، دکتر یزدی کار تأیید و امضای این‌گونه بیانیه‌ها را در این مدت برعهده داشتند.

به نظر می‌رسد نهضت آزادی اگرچه همواره انتقاداتی را مطرح کرده اما همیشه فاصله خود را با اپوزیسیون برانداز به گونه‌ای محسوس حفظ کرده است، آیا دکتر یزدی در حفظ این فاصله نقش داشت؟

این سیاست کلی نهضت آزادی بوده است و همواره آن را دنبال می کرد. این جریان با هرگونه براندازی مخالف بود و بر پیاده‌سازی قانون اساسی باور داشت؛ به گونه‌ای که آزادی‌های تعریف‌شده در قانون اساسی در جامعه پیاده‌سازی شود. آزادی بیان، اجتماع و قلم چیزهایی هستند که در فصل سوم قانون اساسی آورده شده‌اند و همه تلاش نهضت آزادی برای رعایت و پیاده‌سازی این موارد بود دکتر یزدی نیز به سهم خود از این آرمان حفاظت و حمایت می کرد و همواره می کوشید تا نهضت آزادی را در این مسیر هدایت کند.

نسبت نهضت آزادی با اپوزیسیون برانداز را بیان کردید، نسبت این جریان با اصلاح‌طلبی به چه صورت بوده است؟

به طور کلی شماری از سران جریان اصلاح‌طلب با برخی از اعضای نهضت آزادی جلسات مختلفی را برگزار می کردند و بنابر مواردی که در کشور مطرح می‌شد مشورت و تبادل دیدگاه صورت می گرفت. به عبارت دیگر میان حزب ما و اصلاح‌طلبان در رابطه با اهداف سیاسی‌ای که به مصلحت کشور تشخیص داده می‌شد، هماهنگی وجود داشت. واین امری نهانی یا مخفیانه هم نبود.

خاطره مشخصی از ایشان در ذهن دارید؟

مهم‌ترین خاطره‌ای که از ایشان در ذهن من ماندگار شده است، آخرین خاطره‌ای است که کنار هم داشتیم. می‌دانید که برای معالجه بیماری‌اش که نوع خاصی از سرطان داخل سینه بود، در ایران پزشک متخصصی وجود نداشت و تقریباً از ادامه درمان او در اینجا قطع امید شده بود. بنابراین چون دو فرزندش یکی از دختران و یکی از پسرانش هر دو متخصص این‌گونه بیماری‌ها هستند، تصمیم گرفته شد که ایشان به آمریکا برود و آن‌جا کنار فرزندانش و زیر نظر آن‌ها روند معالجه خود را ادامه دهد. برای رفتن به آمریکا نیاز بود که ایشان به ترکیه بروند و از آن‌جا اقدام به گرفتن ویزا کنند. زمانی که به ترکیه رفتند سفارت آمریکا به ایشان ویزا نداد. آخرین خاطره من از ایشان همان زمانی بود که ایشان قصد داشتند به ترکیه سفر کنند و طی آخرین مصافحه‌ای که باهم داشتیم، هر دو گریه کردیم. به من گفت ان‌شاءالله با سلامتی به بازدیدتان خواهم آمد اما تقدیر الهی‌اش این بود که زندگی‌اش به پایان رسد.

یادنامه

وقتی خبر بیماری آقای دکتر یزدی آمد، آقای هاشمی به من گفت محمد تو و یزدی که باهم خیلی رفیقید؛ بنابراین من می‌خواهم تو از جانب من با آقای یزدی دیدار کنی و هدیه‌ای برایش ببری؛ سلام من را هم بهش برسان. ما هم با واسطه ایشان تماس گرفتیم و قراری هم گذاشتیم و من رفتم آن کتاب را هدیه کردم. اتفاقاً خانم و فرزندان آقای یزدی هم بودند و خیلی خوشحال شدند.

آخرین سلام هاشمی به یزدی

محمد هاشمی در این گفت‌وگو از دیدار آخرش با ابراهیم یزدی و فعالیت‌های مشترک‌شان در انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا می‌گوید

محمد هاشمی در آخرین دیدار با ابراهیم یزدی کتاب زندگی و زمانه‌ی هاشمی را به او هدیه کرد

روژین حسینی: هم‌زمان با اوج‌گیری مبارزات سیاسی علیه رژیم شاهنشاهی در خارج از کشور در سال‌های پایانی دهه ۳۰، جنبش‌های دانشجویی مسلمان فعالیت‌های ملی و مذهبی خود را گسترش می‌دادند. دکتر ابراهیم یزدی که در دهه چهل در آمریکا حضور داشت، با مشارکت و همکاری دیگر دانشجویان مذهبی از جمله دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۴۲ انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا را تاسیس کردند و محمد هاشمی رفسنجانی هم در سال‌های بعد به آن‌ها ملحق شد. انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا که با پسوند فارسی‌زبان از بقیه گروه‌ها و جنبش‌های دانشجویان مسلمان جدا می‌شد، به بسط اندیشه و فعالیت‌های سیاسی در قالب مبارزه با رژیم شاه می‌پرداخت و در همین چارچوب مرتباً همایش‌ها و سمینارهای مختلفی در ایالت‌های مختلف آمریکا برگزار می‌کرد. محمد هاشمی در این گفت‌وگو از همین ایام سخن می‌گوید؛ از روزهای آشنایی و همکاری با دکتر یزدی تا ادامه فعالیت‌هایی که با وجود اختلاف نظرها، همچنان تا پیروزی انقلاب ادامه یافت.

اگر موافق باشید از اواخر دهه ۴۰ شروع کنیم؛ زمانی که سرآغاز فعالیت و آشنایی شما با آقای دکتر یزدی بود. ایده انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا چگونه و در چه بستری شکل گرفت؟

سال ۱۳۴۸ با دو هدف به آمریکا رفتم؛ هدف اولم ادامه تحصیل بود و هدف دوم مبارزه سیاسی بود. آن زمان شرایط مبارزه در داخل کشور خیلی سخت شده بود و ساواک و پلیس و دستگاه‌های حکومت خیلی خشن برخورد می‌کردند و محدودیت‌ها زیاد شده بود. یکسری از مسائل در حیطه مبارزه را می‌شد در خارج از کشور انجام داد؛ اموری مثل اطلاع‌رسانی و تبلیغات. در آمریکا هم مبارزین کمتری به نسبت خاورمیانه، سوریه و لبنان و بعضی کشورهای اروپایی حضور داشتند. روز دومی که وارد آمریکا شدم، هفدهمین کنگره کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در شهری که من وارد شدم و بنا بود تحصیل کنم و دانشگاهی که وارد می‌شدم، یعنی دانشگاه برکلی، در حال برگزاری بود. دو هزار نفر از دانشجویان ایرانی برای برگزاری کنگره آمده بودند. من به اتفاق یکی از بستگانم که در آمریکا بود به کنگره رفتیم. حدود ظهر که شد از یکی از مسئولین کنگره پرسیدم قبله کدام سمت است؟ نگاهی به من کرد و گفت تو اگر می‌خواستی نماز بخوانی چرا آمدی آمریکا؟ گفتم کجا باید می‌رفتم؟ گفت باید می‌رفتی نجف پیش امام خمینی. گفتم مگر در آمریکا نمی‌شود نماز خواند؟ گفت نه. گفتم حالا من می‌خوانم ببین می‌شود یا نه. جهت قبله را پیدا کردم و سجاده را بیرون آوردم و روی همان چمن دانشگاه نمازم را خواندم. در کنگره متوجه شدم که هیچ بویی از اسلام و مبارزات اسلامی آن‌جا نیست و بحث‌ها همه حول محور مسائل مارکسیستی و چپ است. در آن‌جا فقط دو خانم را دیدم که حجاب اسلامی داشتند و متوجه شدم مسلمان هستند. یکی از آن‌ها خانم اکرم حریری بود، که برادرش در بازار از مبارزین بود و آنجا دانشجو بود. دیگری هم خانم مسنی بود به نام خانم سیادت که سه‌تا از پسرهایش در همان برکلی درس می‌خواندند و ایشان هم به دیدن پسرهایش آمده بود. خلاصه به ما گفتند اینجا بچه مسلمان نداریم، فقط آقایی به اسم چمران هست که ایشان مسلمان است و اینجا با مشکلاتی روبه‌روست. ما هم آقای چمران را پیدا کردیم و بعد از آن هم که پرس‌وجو کردیم گفتند اینجا از انجمن اسلامی یا دانشجویان مسلمان خبری نیست؛ همه این گروه‌ها و انجمن‌هایی که وجود دارد وابسته به احزاب و تشکل‌های چپی هستند. به عنوان مثال هفده سازمان و ارگانیزیشن بودند که مثلاً یکی طرفدار لنین بود، یکی استالین و یکی مائو و یکی چگوارا و... نامه‌ای به آقای بهشتی نوشتم و وضعیت برکلی را توصیف کردم و از ایشان خواستم که راهنمایی کنند و اگر کسانی را در آمریکا می‌شناسند معرفی کنند که ما چه باید بکنیم. ایشان جواب نامه را دادند و چند نفر را معرفی کردند. یکی از این اشخاص آقای دکتر یزدی بود که در هیوستون بود، شخص دیگر آقای دکتر چمران بود که در همان برکلی بود، شخص دیگر آقای محمد روغنی‌زاده بود که در واشنگتن حضور داشت و دیگری آقای پرتوماه بود. خلاصه من با این اشخاص صحبت کردم و قرار گذاشتیم در کنگره‌ای در ویسکانسین که بیش از دو هزار کیلومتر با ما فاصله داشت جمع بشویم و صحبت کنیم.

یعنی اولین مواجهه شما با آقای دکتر یزدی همان زمان و در کنگره ویسکانسین بود؟

بله. البته آن‌ها بنده را می‌شناختند. به دلیل این‌که برادر آقای هاشمی رفسنجانی بودم و ایشان یکی از مبارزین نهضت اسلامی بودند، به همین واسطه من را می‌شناختند و از ایشان قدرشناسی می‌کردند و برایشان احترام قائل بودند. همان‌جا تصمیم گرفتیم انجمن را تشکیل بدهیم. البته پیش از آن من و آقای چمران درخصوص انجمن صحبت کرده بودیم و اساس‌نامه‌ای را هم تهیه کرده بودیم و آن‌جا مطرح و تبادل نظر کردیم. در همان جلسات عبارت «گروه فارسی‌زبان» را به «انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی» افزودیم که در واقع شد «انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی آمریکا و کانادا، گروه فارسی‌زبان». بنابراین اولین برخورد حضوری من با آقای دکتر یزدی همان جا بود. البته تا پیش از کنگره ویسکانسین تلفنی چندباری باهم در همین مورد صحبت کرده بودیم.

فعالیت مشترکتان با آقای دکتر یزدی در چارچوب انجمن‌های اسلامی آمریکا از کجا شکل گرفت و چطور پیش رفت؟

آقای یزدی از دانشجویان بسیار فعال هیوستون تگزاس بود. مرکز نشری در آن‌جا تاسیس کرده بود که یک نسخه از کتاب‌هایی را که در ایران منتشر می‌شد و رایج بود، مثل آثار مرحوم دکتر شریعتی، مرحوم مطهری و آقای مهندس بازرگان و... در آن‌جا تکثیر می‌کردند و در اختیار دانشجویان قرار می‌دادند. چون از ایران کتاب بردن به آمریکا خیلی هزینه داشت، آن‌ها یک کتاب را از ایران می‌بردند و در آن‌جا افست می‌کردند. اما همکاری ما با آقای دکتر یزدی در قالب انجمن اسلامی بود و در همین زمان بود که ما متوجه شدیم آقای دکتر یزدی نماینده نهضت آزادی در آمریکا هم هستند. در آنجا علاوه بر فعالیتی که در انجمن اسلامی و آن کار انتشاراتی دارند، فعالیتی هم در قالب حزب نهضت آزادی دارند. در واقع دلیل آن هم این بود که ایشان معتقد بودند مبارزه سه بعد دارد: ۱. ایدئولوژیک، ۲. سیاسی و ۳. نظامی. بر همین مبنا می‌گفتند کسانی که می‌خواهند در بعد ایدئولوژیک فعال باشند در انجمن‌های اسلامی کار ایدئولوژیک بکنند و در حقیقت در این چارچوب به امور آموزشی می‌پرداختند. کسانی که می‌خواهند کار سیاسی کنند، وارد نهضت آزادی بشوند و کسانی هم که می‌خواستند کار نظامی بکنند به سازمان‌هایی مانند مجاهدین خلق بپیوندند. ما با آقای دکتر یزدی در بعد سیاسی و ایدئولوژیک کار می‌کردیم؛ هم یک تشکیلات سیاسی برای تظاهرات و فعالیت‌های رایج سیاسی داشتیم و هم انجمن اسلامی را تشکیل داده بودیم. سعی می‌کردیم دانشجویانی را که وارد آمریکا می‌شدند جذب کنیم تا در این تشکل‌های دانشجویی حضور داشته باشند و جذب کنفدراسیون و تشکل‌های مارکسیستی و لنینیستی چپ نشوند. در این زمینه‌ها همکاری بسیاری خوبی داشتیم. همان‌طور که گفتم ابتدا که انجمن را تشکیل دادیم ۶-۵ نفر بودیم، ولی به تدریج تعداد خیلی زیاد شد؛ به طوری که زمانی که می‌خواستیم یک سمینار در آمریکا برگزار کنیم، موفق نشدیم جایی که ظرفیتی بیشتر از سه هزارنفر داشته باشد پیدا کنیم، و ناچار شدیم که به حوزه‌های انجمن‌های اسلامی در ایالت‌های مختلف آمریکا سهمیه بدهیم؛ مثلا برای هر حوزه تعداد معینی را مشخص کنیم که جمعیت از سه هزار نفر بیشتر نشود. انجمن کم‌کم در ایران هم شناخته شده بود و کسانی که از ایران می‌آمدند به هر ترتیب ما را پیدا می‌کردند. چون در ایران از حدود سال ۵۳-۵۲ به بعد اکثر مبارزات توسط مسلمانان شکل می‌گرفت. قبل‌تر همه اقشار بودند اما در آن سال‌ها بیشتر بازاریان و روحانیت و انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها و اصناف بودند و امام هم رهبری می‌کردند و بنابراین مبارزه بیشتر مبارزه اسلامی بود.

این فعالیت و آشنایی ما با آقای دکتر یزدی ادامه داشت تا وقتی که امام به پاریس رفتند. مرحوم دکتر یزدی در آمریکا هم که بودند به تعبیری نماینده امام محسوب می‌شدند؛ چون امام اجازه داده بودند که ایشان ۲۰ درصد وجوهات شرعی مثل خمس و زکات را به تشخیص خودشان هزینه کنند. من نیز ۲۰ درصد از جانب امام سهم داشتم و خب در این زمینه هم مشترک بودیم و باهم همکاری می‌کردیم. ایشان همچنین سالی یک یا دو بار نجف خدمت امام می‌آمدند. در سال ۵۷ که به نجف آمدند امام قصد هجرت از نجف را داشتند. دولت صدام فشار آورده بود و می‌خواستند امام را از نجف اخراج کنند. که موفق شدند. آقای مرحوم دکتر یزدی هم در نجف به همراه احمد آقا و دو سه نفر دیگر همراه امام بود؛ بعدتر در مرز کویت مستقر شدند که کویت به آن‌ها ویزا داد اما به امام ویزا نداد. بنابراین آن‌ها هم نرفتند و نزد امام ماندند و شب به بصره رفتند. از بصره با من تماس گرفتند که چنین اتفاقاتی افتاده و گفتند اگر جایی رفتیم شما را در جریان می‌گذاریم. دو روز بعد به من اطلاع دادند که امام با همراهانشان وارد پاریس شدند. من هم کارهایم را سامان دادم و راهی پاریس شدم. در پاریس آقای یزدی هم بودند. من تا زمانی که امام در پاریس بودند آن‌جا ماندم و بعد هم با امام به ایران آمدم. دیگر هم در این بین به آمریکا برنگشتم و ۱۱۴ روز از ۱۱۷ روز با امام بودم. ولی آقای دکتر یزدی گاهی به آمریکا برمی‌گشتند. در نهایت با همان هواپیما با آقای یزدی و امام به ایران آمدیم. در پاریس هم آقای یزدی واقعا فعال بودند؛ ترجمه می‌کردند و بیانیه می‌نوشتند و... در حقیقت از زمانی که آمریکا رفتم - یعنی از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۷ در پاریس - مرتبا با هم در ارتباط و هم‌کاری بودیم.

نکته‌ای که وجود دارد این است که شما با آقای دکتر یزدی چه به لحاظ خاستگاه فکری و چه از نظر فعالیت‌هایی که در چارچوب سیاسی به آن عمل می‌کردید تفاوت‌های آشکار داشتید. طی مدتی که با هم در انجمن فعالیت می‌کردید این اختلافات بیشتر حول چه مسائلی بروز پیدا می‌کرد؟

ما در دو سه مورد از لحاظ سیاسی باهم اختلاف نظر داشتیم. به هر حال من پیش از آن که وارد آمریکا بشوم -از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۴۱ - قم بودم و درس حوزه می‌خواندم و با روحانیت دم‌خور بودم و اخوی روحانی بود و نیز گروهی هم که با آن‌ها در ارتباط بودم عمدتا روحانی بودند. خب آقای دکتر یزدی این پیشینه را نداشتند و با جبهه ملی و نهضت آزادی و مصدقی‌ها دم‌خور بودند و طبعاً ما در این زمینه اختلاف نظر داشتیم. مثلا یکی از اختلافات ما بحث روحانیت بود. مثلا در سمینارها، تیپ ما بیشتر به روحانیت و مبارزین روحانی که در مشروطه بودند توجه داشت و از طباطبایی و مدرس و کوچک جنگلی گرفته تا روحانیون زمان خودمان مثل آیت‌الله بروجردی را مطرح و حمایت می‌کردیم. در حالی که تیپ آقای یزدی کمی به روحانیت ایراد می‌گرفتند. ما وقتی بحث مشروطیت را مطرح می‌کردیم، معتقد بودیم روحانیت وارد صحنه شد و به پیروزی رسید اما روشنفکران آمدند و روحانیت را کنار زدند و کار را به دست گرفتند و سرنوشت مشروطیت نهایتاً به روی کار آمدن رضاخان منجر شد. این نوع اختلاف نظرها را داشتیم. در خصوص مرجعیت نیز اختلاف نظر داشتیم. مرجع ما پس از مرحوم آقای بروجردی امام خمینی بودند ولی نهضتی‌ها مرجعشان آقای شریعتمداری بود. در این زمینه هم اختلافات به این صورت بود که مثلا زمانی که شاه مدرسه فیضیه را تخریب کرد و طلاب را از پشت بام پایین انداختند و به شهادت رساندند، مدرسه فیضیه را توسط آقای شریعتمداری بازسازی کردند. در این مورد امام مخالف بودند و می‌گفتند بگذارید آثار جنایت شاه باقی بماند. اما آقای شریعتمداری می‌گفتند به نمایندگی از دربار قصد دارند آثار را از بین ببرند. این نوع اختلافات میان ما و آقای دکتر یزدی و در واقع نهضتی‌ها وجود داشت. درحقیقت موضوع هم شخص آقای یزدی نبود، بلکه آن تفکری بود که نهضت آزادی داشت. به هرحال آن‌ها می‌گفتند که ما مسلمان و ایرانی و مصدقی هستیم. یعنی شعارشان این بود. خب این اختلاف نظرها بعضا به انجمن‌ها هم سرایت می‌کرد. در بعضی موارد نسبت به موضع‌گیری‌های مرحوم دکتر شریعتی در بعضی از کتاب‌هایش واکنش و اختلاف عقیده داشتیم؛ به هرصورت ما همه مواضع ایشان را تایید نمی‌کردیم. اما این دست اختلاف نظرها بیشتر در حد اختلاف سلیقه و در سطح داخلی بود. ما اختلافات را در میان خودمان و در سطح انجمن‌ها و کلاس‌ها مطرح می‌کردیم و این گونه نبود که بخواهیم این مسائل را به جامعه تسری بدهیم. همکاری ما برپایه اشتراکات بود و اصل هم بر این بود که امام رژیم شاهنشاهی را نامشروع و غیرقانونی می‌دانند و معتقدند که باید این رژیم از بین برود و حکومت اسلامی جایگزین بشود. آن‌ها [نهضتی‌ها] عمده بحثشان این بود که می‌گفتند شاه باید سلطنت کند، نه حکومت. این تفکر هم از اینجا سرچشمه می‌گرفت که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که دیگر آمریکایی‌ها وارد ایران شدند، از شاه سوال می‌کنند که می‌خواهی حکومت کنی یا سلطنت؟ چون طبق قانون اساسی در حکومت، دولت و نخست وزیر روی کار می‌آمد و در سلطنت شاه یک مقام تشریفاتی بود. شاه هم به آمریکاییان می‌گوید من می‌خواهم حکومت کنم. آمریکاییان هم بر اساس تجربیات خودشان ساواک(سازمان امنیت و اطلاعات کشور) را تشکیل می‌دهند. در ابتدا کپی مدل آمریکا را پیشنهاد می‌کنند؛ یعنی FBI که مربوط به امور داخلی است و CIA که خارجی است. شاه می‌گوید من دوتا سازمان نمی‌خواهم، یک سازمان باشد که در آن ادارات مختلف وجود داشته باشد. بنابراین ساواک به وجود می‌آید که در حقیقت مغز متفکر شاه بود و به همه چیز تسلط داشت. نهضت آزادی و در واقع ملیون هیچ گاه نسبت به براندازی حکومت شاه و جایگزینی با یک حکومت اسلامی یا حکومت دیگری بحث نمی‌کردند. آن‌ها در این سطح بحث می‌کردند که شاه باید سلطنت بکند نه حکومت. در حالی که ما طبق فرمایش امام معتقد بودیم که این حکومت اساسا نامشروع است و این نظام باید از بین برود. خرداد ۴۲ که امام در مدرسه فیضیه سخنرانی کردند و از آن‌جا امام را تبعید کردند، موضع ایشان این بود. ولی مبارزین دیگر از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی، خواستار براندازی و تغییر نظام نبودند. خب این یک اختلاف سیاسی و موضعی جدی ما با آن‌ها بود. ولی بعدتر مرحوم دکتر یزدی وقتی که به نجف می‌آمد و با امام ارتباط داشت، خط مشی و موضع امام را پذیرفته بود، اما باز هم از نظر تشکیلاتی موضع نهضت آزادی و جبهه ملی چیز دیگری بود.

اما با وجود اختلافاتی که میان شما وجود داشت وحدت درونی میان گروه‌های مسلمان حفظ شد و به نظر می‌رسد اختلافات کنفدراسیون دانشجویان و بعد فروپاشی آن از سال‌های ۵۴ به بعد موجب شد که به تدریج گروه‌های اسلامی نبض مبارزه بر ضد رژیم در خارج از کشور را به دست بگیرند.

دقیقاً همین طور است. منشاء اختلافات کنفدراسیون از سال ۱۹۷۰ شروع شد؛ یعنی در واقع حدود سال‌های ۵۰-۴۹. در آن زمان نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا به چین سفر کرد و در چین از او استقبال بسیار گرمی شد و جوانان چینی با لباس‌های متحدالشکل و در دست داشتن پرچم چین، در مسیر نیکسون کیلومترها ایستاده بودند و از او استقبال می‌کردند. این مسئله موجب اختلاف میان چپی‌ها در آمریکا شد. عده‌ای رفتار نیکسون را توجیه می‌کردند و عده‌ای هم می‌گفتند که این امپریالیست و جنایتکار است و آن را به طور کل تقبیح می‌کردند. این اختلافات در میان آن‌ها آغاز شد و شروع کرد به تکثیر شدن. در سال‌های ۵۵-۵۴ که ما رسیدیم این‌ها، تقریبا به چهل و هفت-هشت گروه تقسیم شده بودند. اما عکس این قضیه میان بچه مسلمان‌ها بود. بچه مسلمان‌ها یک انجمن بیشتر نداشتند و البته سال ۱۳۵۳ که در سازمان مجاهدین کودتا شد، میان بچه مسلمان‌ها هم این اختلافات اتفاق افتاد. از طرفی پسر آقای طالقانی اعلام کرد که من مارکسیست شدم و این موجب اختلاف و انشعابی در انجمن اسلامی شد. در یکی، دو تا ایالت این انشعاب به وجود آمد. ولی به هرحال انجمن اسلامی وحدت خودش را حفظ کرد اما در کنفدراسیون اختلافات بسیاری زیادی پدید آمد که مسائل ما با آقای یزدی و نهضتی‌ها در آن حد نبود.

منشاء انشعابات انجمن و جدایی گروهی از مبارزین از آن چه بود؟

در آن‌جا اتفاقی به وجود آمد که پسر مرحوم شریعتمداری و آقای بازرگان شب به دیدار امام در پاریس آمدند و در آن‌جا به امام پیشنهاد دادند که شهبانو یا فرح می‌خواهد نایب‌السلطنه بشود و امام این را بپذیرند و ایشان هم دولتی تعیین کنند و خلاصه صلح کنند. که امام به شدت مخالفت کردند و حتی میان صحبتشان گریه کردند؛ می‌گفتند به من پیشنهاد می‌کنند که خمینی بیا با این‌ها سازش بکن! اگر من هم سازش کنم، مردم سازش نمی‌کنند. خانواده‌هایی که چند فرزند شهید داده‌اند چگونه سازش می‌کنند؟ سر این قضایا باز آقای دکتر یزدی و آقای دکتر قطب‌زاده که نماینده نهضت آزادی در اروپا بود، دو بیانیه دادند که طی آن خودشان را از نهضت آزادی منشعب کردند. ولی خب بعدا که به ایران بازگشتیم و دولت موقت تشکیل شد، دو مرتبه این‌ها وحدت کردند.

چه کسانی جدا شدند؟

کسانی که جدا شدند آقای علی جمالی و برادرش بودند و یک تعداد دانشجویان شیکاگو که من خیلی روی آن‌ها شناخت نداشتم. در کالیفرنیا آقایی بود به نام حسین نواب که خیلی هم جوان خوش‌سیما و جذاب و پرشوری بود و دیگری هم فرزند احمد صدر حاج‌سیدجوادی بود. اینها به طرف همان انجمن دانشجویان مسلمان کشیده شدند و در حقیقت بیشتر از کودتا در سازمان مجاهدین حمایت می‌کردند. سازمان مجاهدین تا آن موقع یک سازمان نظامی اسلامی بود، بعد از این تغییر عقیده دادند و ادعا کردند که ما مارکسیست‌گرا شدیم. و این منشاء جداییشان بود که البته در این درگیری شریف واقفی و سه، چهارنفر دیگر را با وضع خیلی بدی سوزاندند و این اختلافاتشان اوج گرفت. در حقیقت از زمانی که پسر آقای طالقانی اعلام کرد که مارکسیست را پذیرفته، این‌ها هم از کودتا در سازمان مجاهدین خلق حمایت می‌کردند.

اما به هرحال انجمن تضعیف نشد؟

انجمن قوی‌تر هم شد چون مورد توجه امام بود. ارتباط ما با امام خیلی نزدیک بود. مرتب در ارتباط بودیم و امام به نشست‌هایمان پیام می‌دادند، یا سوال‌هایی که داشتیم را در محضر ایشان مطرح می‌کردیم.

به عنوان سوال آخر؛ چند ماه پیش مرحوم آقای هاشمی هدیه‌ای برای مرحوم آقای دکتر یزدی فرستادند که خیلی هم سروصدا کرد و هر جناحی تلاش کرد این حرکت را از زاویه دید خودش تحلیل کند. آیا برداشت و تعبیر سیاسی از این هدیه قابل توجیه است؟

ببینید؛ آقای هاشمی بسیار قلب رئوف و مهربانی داشت. ایشان زمانی که اشخاص مریض می‌شدند یا مسئله‌ای برایشان پیش می‌آمد، نماینده‌ای را می‌فرستادند که از ایشان عیادت کند یا پرس‌وجو کند و جویای احوالش بشود. ایشان هم یک نفر را تعیین می‌کرد و با یک هدیه نزد آنان می‌فرستاد. وقتی خبر بیماری آقای دکتر یزدی آمد، ایشان به من گفت محمد تو و یزدی که باهم خیلی رفیقید؛ بنابراین من می‌خواهم تو از جانب من با آقای یزدی دیدار کنی و هدیه‌ای برایش ببری؛ سلام من را هم بهش برسان. ما هم با واسطه ایشان تماس گرفتیم و قراری هم گذاشتیم و من رفتم کتاب زندگی و زمانه‌ی هاشمی را هدیه کردم. اتفاقاً خانم و فرزندان آقای یزدی هم بودند و خیلی خوشحال شدند. می‌خواهم بگویم که این دیدار و اقدام آقای هاشمی یک اقدام عاطفی بود نه یک اقدام سیاسی. حالا در این موارد هرکسی ممکن است تعبیر خاص خودش را بکند. اگر غیر از من کس دیگری می‌رفت این معنای عاطفی را نمی‌داد. چون من با آقای دکتر یزدی و خانواده ایشان خیلی رفیق و صمیمی بودم و در آمریکا و پاریس شبانه روز باهم بودیم. حالا اینکه ما بعد از مدتی یکدیگر را می‌بینیم و با صمیمیت برخورد می‌کنیم، مفهوم سیاسی به آن معنا ندارد. ممکن است کسی تفسیر سیاسی از آن بکند و بگوید که حالا ما اختلاف نظرهایمان کنار رفته و گذشته، اما به هرجهت این حرکت، یک حرکت عاطفی بود.

یادنامه

بعد از انقلاب، در روش‌ها بیشتر سلیقه نهضت آزادی را می‌پسندیدم، چه در مساله جنگ و چه در رفتارهایی که بعد از انقلاب اسلامی اتفاق افتاد. البته انتقادها و دیدگاه‌های متفاوتی هم داشتم ولی در وقایعی که به عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری انجامید، فضا طوری متشنج شد که دود آن هیجانات به چشم نهضت آزادی‌ها و بسیاری گروه‌ها و افراد دیگر هم رفت.

یزدی در آتش بنی‌صدر سوختند

محمدجواد حجتی کرمانی در این گفت‌وگو از عوامل چالش بین ابراهیم یزدی و نظام می‌گوید

شما و دکتر یزدی از دیرباز با یکدیگر آشنایی داشته‌اید. لطفا در مورد نحوه آشنایی‌تان توضیح دهید.

در ابتدا باید یادی کنم از شهید باهنر، دوست و رفیق قدیمی من که در کرمان از سال‌های ۲۴ به بعد هم‌درس بودیم. در حدود سال ۳۷ نیز با شهید رجایی در تهران آشنا شدم و اتفاقا سالروز شهادت ایشان و شهید باهنر رفیق قدیمی من، مصادف شده با رحلت مرحوم مغفور ابراهیم یزدی. دکتر یزدی از رجال و شخصیت‌های فراموش‌نشدنی نهضت اسلامی و انقلاب اسلامی است. من به همه انقلابیون و مخصوصا همکارانشان در نهضت آزادی، آقایان مهندس معین‌فر، صباغیان، توسلی و سایر دوستانشان تسلیت می‌گویم. نهضت آزادی به‌رغم همه دروغ‌ها و ناروایی‌هایی که به آن نسبت دادند، از اصیل‌ترین تشکیلات پس از شهریور سال ۱۳۲۰ بود که از جبهه ملی جدا شد ولی وفادار به نهضت ملی و دکتر مصدق به راه خود ادامه داد. مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان و دکتر سحابی از پیش‌قراولان نهضت آزادی بودند و حق فراموش‌نشدنی بر گردن ما دارند. آنها در این راه شکنجه‌ها دیدند. مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان به ۱۰ سال حبس محکوم شدند و مدتی از این محکومیت را (نزدیک ۶ سال) در حبس بودند. آقایان نقش غیرقابل انکاری در تاسیس جمهوری اسلامی داشتند؛ تا جایی که امام‌خمینی نخستین نخست‌وزیر بعد از انقلاب را مهندس بازرگان انتخاب کردند. مهندس بازرگان نیز افرادی را که می‌شناخت، در دولت خود وارد کرد. گیرم که امام فرموده بودند که شما را فارغ از تشکیلات، به نخست‌وزیری منصوب می‌کنم، این یعنی مهندس بازرگان شخصا مورد اعتماد امام بود، فارغ از گرایش‌های سیاسی. این انتخاب، به این معنی نبود که امام کل نهضت آزادی را قبول داشتند. مهندس بازرگان افراد دیگری را هم که عضو نهضت آزادی نبودند، برگزید؛ مثل دکتر کاظم سامی که وزیر بهداری شد و عضو نهضت آزادی نبود. اما در میان کسانی که از نهضت آزادی بودند و مقام پیدا کردند، کسی که از همه به امام نزدیک‌تر و محبوب‌تر بود، مرحوم دکتر ابراهیم یزدی بود که به‌عنوان وزیر خارجه دولت موقت انتخاب شد. او چه از زمانی که در خارج کشور و اروپا و آمریکا مشغول فعالیت بود، چه در دوره تحصیل و چه بعد از آن، مورد اعتماد امام بود؛ به‌طوری که نقش واسطه امام با دانشجویان ایرانی مقیم اروپا و آمریکا را به عهده داشت تا جایی که اجازه داشت سهم امام را در راهی که صلاح ببیند، خرج کند. در ایامی هم که امام در پاریس بودند، هم ایشان و هم صادق قطب‌زاده و بنی‌صدر به رغم اختلاف‌نظرها و گرایشات سیاسی‌ای که داشتند، همکاری زیادی می‌کردند و به امام نزدیک بودند. آنها در پاریس مشاورین امام بودند. این سه نفر مخصوصا دکتر یزدی، سپس بنی‌صدر و در مرحلهٔ سوم قطب‌زاده بسیار مورد اعتماد امام بودند که در رأس آنها دکتر یزدی بود. محبوبیت و شهرت آنها در میان شخصیت‌های اجتماعی نیز به همین صورت بود، یعنی نخست ابراهیم یزدی، بعد بنی‌صدر و سپس قطب‌زاده. بعد از اینکه امام به ایران آمدند، باز این درجه‌بندی در مورد این سه نفر دیده می‌شد که با همه اختلافات، دکتر یزدی در ایران ماند، صادق قطب‌زاده اعدام شد و بنی‌صدر که هم فرمانده کل قوا و هم رئیس‌جمهور بود، اول امام او را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و بعد مجلس او را از ریاست جمهوری عزل کرد، پس از آن هم از ایران رفت. از این سه نفر، از همه بی‌خطرتر و سالم‌تر، دکتر یزدی ماند و با همه اختلاف‌سلیقه‌هایی که با امام و نظام داشت، راه مرحوم مهندس بازرگان را تعقیب کرد. به‌طوری‌که بعد از مرگ مهندس بازرگان، به‌عنوان دبیرکل نهضت آزادی انتخاب شد. همانطور که می‌دانید، ایشان چه در زمان امام خمینی و چه در زمان آیت‌الله خامنه‌ای، با رهبری نظام، زاویه داشت ولی این زاویه به آنجا منجر نشد که با وجود محاکمه‌ها، محکومیت‌ها و زندان، ایران را ترک کند؛ آن مرحوم با حفظ موضع و زاویه‌ای که داشت، وفادار به نظام و انقلاب اسلامی ماند. البته او در کشاکش‌هایی که در دولت‌های مختلف داشت از همه دولت‌ها به دولت آقای خاتمی نزدیک‌تر بود. در زمان آقای خاتمی سیاست کلی دولت جمهوری اسلامی، هم به آشتی احزاب داخلی انعطاف داشت و هم به گرم کردن یخ‌های روابط خارجی. این دوره با شعارهای آزادی‌های مدنی داخلی و شعار بین‌المللی «گفت‌وگوی تمدن‌ها» به نظر من از درخشان‌ترین دوره‌های جمهوری اسلامی بود ولی این دوران هم گذشت و به هشت سال دورهٔ آقای احمدی‌نژاد رسیدیم که به نظر من بدترین دورانِ نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه بدترین دوران ایران بعد از مشروطیت بود. ضایعاتی که در این مدت متحمل شدیم بسیار شدید بود که شاید بتوان ۱۰ جلد کتاب تحلیلی درباره اُفت، عقبگرد و ضایعاتی که در نتیجه این هشت سال گریبان‌گیر مملکت شد، نوشت.

قبل از پیروزی انقلاب، شما در حزب ملل اسلامی فعالیت داشتید. آیا در زمینه فعالیت‌های حزبی‌تان با نهضت آزادی تعامل داشتید یا روابط بین شما خط‌کشی شده بود؟

در آن زمان که ما در زندان بودیم، با بسیاری از افراد دیگر احزاب در ارتباط بودیم، من‌جمله با مرحوم آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شیبانی، مفیدی، علی‌بابایی، جعفری و... ولی شخص دکتر یزدی در آن زمان در ایران حضور نداشت. در مورد حزب ملل با مهندس بازرگان صحبت می‌کردیم، دربارهٔ اینکه فعالیت‌های تشکیلاتی‌مان را از ایران آغاز کنیم یا به ملل اسلامی توجه بیشتری نشان دهیم. من در حاشیهٔ کتابی که مهندس بازرگان در آن زمان نوشته بود، به نام «بعثت و ایدئولوژی»، یادداشت‌هایی را نوشتم که بعدا تحت عنوان «مرزهای ایدئولوژیک» چاپ شد. این کتاب بیشتر پیرامون اختلاف‌نظرهایی بود که بین من و مهندس بازرگان وجود داشت. البته در تجدید چاپ عنوان کتاب عوض شد و «ملی‌گرایی و نهضت آزادی‌بخش اسلامی» نام گرفت.

در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، بین احزاب مختلف در مجلس منازعاتی شکل می‌گرفت که گاه اعضای نهضت آزادی با حزب جمهوری اسلامی درگیر می‌شدند. در آن دوره برخورد مجلس به کدام سمت بود؟

اول بگویم مرحوم هاشمی رفسنجانی که در آن ایام ریاست مجلس را به عهده داشت، در سال‌های پایانی عمرش و پس از دوره احمدی‌نژاد دیدگاه‌های جدیدی پیدا کرده بود و نظرات جدید مرحوم هاشمی اینجا و آنجا مطرح شد. شرایط به سمتی پیش می‌رفت که اصلاح‌طلبان به هاشمی نزدیک می‌شدند و برعکس. به هر حال، وضع جدیدی نسبت به شخص آقای هاشمی پیش آمده بود. مرحوم هاشمی تحولات فکری و عملی بسیاری از دوران گذشته تا قبل از فوت‌شان داشتند. من قبلا این را به آقای هاشمی هم گفتم و باز تکرار می‌کنم از دورانی که ایشان خیلی سخت در مجلس به اصطلاح «لیبرال»ها و نهضت آزادی و مهندس بازرگان می‌تاخت و به شدت حمله می‌کرد، بعد رئیس جمهور شد و این دوران گذشت تا دورانی که گرفتار دوره احمدی‌نژاد شد و در واقع کفاره کاری که ایشان نسبت به مهندس بازرگان انجام می‌داد، از احمدی‌نژاد گرفت! من به آقای هاشمی گفتم شما خیلی با مهندس بازرگان به تندی برخورد می‌کردید. حالا خدا به‌واسطه احمدی‌نژاد خواست تا شما پاک شوید و باعث شد موضع شما عوض شود و پس از فوت ایشان هم گفتم که هاشمی پاک از دنیا رفت. در سال‌های پایانی عمر، آقای هاشمی، به اصلاح‌طلبان نزدیک شده بود؛ تا جایی که دکتر یزدی اعتقاد داشت آقای هاشمی باید لیدر اصلاح‌طلبان شود؛ البته من قبول نداشتم.

الهام استادی: ابراهیم یزدی در طول عمر سیاست‌ورزی خود با بسیاری از ناملایمات از جانب افراد، گروه‌ها و دستگاه‌ها مواجه شد، هرچند تلاش‌های اطرافیان برای ترمیم روابط بین نظام و دکتر یزدی تا حد زیادی بی‌ثمر ماند اما اثرگذاری این شخصیت در پیروزی انقلاب و پس از آن غیرقابل انکار است. در این میان کارنامه فعالیت دکتر یزدی با همه فرازونشیب‌ها، سراسر تلاش برای حفظ تشکیلات نهضت آزادی بوده است؛ نهضتی که به اعتقاد محمدجواد حجتی کرمانی از اصیل‌ترین تشکیلات پیش از انقلاب به‌شمار می‌رود. او حتی با وجود عضویت در حزب ملل اسلامی، برخی راه و روش‌های این نهضت را منطقی‌تر می‌داند. برای آشنایی هرچه بیشتر با زوایای زندگی و شخصیت دکتر یزدی با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی از روحانیون برجسته سیاسی که ارتباط نزدیکی با وی داشته است به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

آقای دکتر یزدی نقش کلیدی در پیروزی انقلاب داشتند ولی بعد از آن به‌گونه‌ای مغضوب شدند. چرا این شکاف هیچ‌گاه ترمیم نشد؟ آیا کسی برای ترمیم آن تلاش نکرد؟

در دورهٔ ریاست جمهوری آقای روحانی تلاش‌هایی برای ترمیم روابط احزاب داخلی صورت گرفت. چند بار در همین چند سال دکتر یزدی به روزنامه اطلاعات و دفتر من آمد و صحبت‌هایی با هم کردیم، حدود یک سال پیش هم دیداری در منزل ایشان داشتیم. من در آستانهٔ سال ۹۰ پیشنهاد دادم که نام سال ۹۰ را «آشتی ملی» بگذاریم و کاری کنیم که روابطمان با احزاب و گروه‌های مختلف ترمیم شود و شکافی که به وجود آمده از بین برود. پیشنهاد من خیلی عام بود و پیشنهادم این بود که با همه کسانی که در طول انقلاب اختلاف پیدا کردیم اعم از مراجع تقلیدی مثل آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله منتظری یا احزاب دیگری مثل نهضت آزادی و دیگر شخصیت‌ها و احزاب، همه را رهبر انقلاب دعوت کنند و با هم مذاکره کنیم. حتی اگر کل اختلافات اولیه هم حل نشد، به هر حال، با هم رفیق باشیم همانطوری که شخص آقای خامنه‌ای با آقای دکتر سحابی در اخلاقیات مشکلی نداشتند، ما هم با احزاب و افراد مشکلی نداشته باشیم. در آن زمان نامه‌ای مفصل نوشتم و مخاطب من شخص آیت‌الله خامنه‌ای بود، چون به‌جز ایشان کس دیگری نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد. مقالهٔ من چاپ شد و در روزنامهٔ اطلاعات و برخی روزنامه‌ها هم آمد. در این زمینه، دکتر یزدی نامه‌ای در ۲۰ صفحه خطاب به من نوشت. (که موجود است و قابل مطالعه) این را هم اضافه کنم که دولت دکتر روحانی معجونی از میراث آقای خاتمی و دوره اصلاحات و همچنین دیدگاه‌های جدیدی است که آقای هاشمی رفسنجانی در سال‌های بعد از دولت محمود احمدی‌نژاد پیدا کردند. باری، من شخصا برای ترمیم شکاف‌ها سعی می‌کردم. مثلا آیت‌الله خامنه‌ای را در جریان دیدارهایی که با دکتر یزدی داشتم، قرار می‌دادم. به ایشان می‌گفتم که آقای یزدی پیش من آمده و صحبت‌هایی را که بین‌مان رد و بدل می‌شد، با ایشان در میان می‌گذاشتم. اما با این‌همه، با شرایطی که در دوره امام خمینی پیش آمده بود و مسائل مربوط به دوران جنگ، این امکان فراهم نشد که بین افراد و گروه‌ها التیام سیاسی بدهیم. به هر حال اختلافاتی که از آن دوره وجود داشت، هیچ‌وقت حل نشد.

رویکرد سیاسی شما و دکتر یزدی تا چه حد به یکدیگر نزدیک بود؟

من کلاً بعد از انقلاب، در روش‌ها بیشتر سلیقه نهضت آزادی را می‌پسندیدم، چه در مساله جنگ و چه در رفتارهایی که بعد از انقلاب اسلامی اتفاق افتاد. البته انتقادها و دیدگاه‌های متفاوتی هم داشتم ولی در وقایعی که به عزل بنی‌صدر از ریاست جمهوری انجامید، فضا طوری متشنج شد که دود آن هیجانات به چشم نهضت آزادی‌ها و بسیاری گروه‌ها و افراد دیگر هم رفت. این موضوعات باعث شد آتش اختلافاتی که با نخستین رئیس‌جمهور، بنی‌صدر پیدا شد، دامن خیلی‌ها را بگیرد؛ از جمله نهضت آزادی و خود من و بسیاری از روحانیون مبارز و کسانی که طرفدار بنی‌صدر بودند مثل شهید محلاتی، مرحوم آقای انواری، مرحوم مهدوی‌کنی. شرایط به گونه‌ای بود که پس از آن جرات نمی‌کردند حتی صحبتی در این باره به میان آورند. آقای محلاتی که طرفدار بنی‌صدر و نماینده امام در سپاه بود، علیه‌اش شعار دادند که اگر شهید نمی‌شد شاید سرنوشتی بهتر از من پیدا نمی‌کرد. من هم چون در مساله بنی‌صدر رای ممتنع دادم و با آن جریانات مخالف بودم مدت‌ها محکوم و مطرود بودم که بعداً آقای خامنه‌ای دست من را گرفتند و به دفتر ریاست‌جمهوری بردند و ۶ سال مشاور فرهنگی ایشان در زمان ریاست جمهوری‌شان بودم. یک‌بار آیت‌الله خامنه‌ای در یک جلسه تصریح کردند که آقای حجتی می‌خواسته روابط ما را ترمیم کند. ایشان من و آقای موسوی گرمارودی را که مشاور بنی‌صدر بود، مورد لطف قرار داد؛ وگرنه چماق به دست‌هایی که در آن زمان علمدار بودند، ما را هم تارومار می‌کردند!

اخیرا من خاطره‌ای در مورد مرحوم آیت‌الله موسوی اردبیلی نقل کردم که برای شما هم می‌گویم. من همراه آقای بجنوردی پس از دعواهایی که با بنی‌صدر اتفاق افتاده بود، یعنی بعد از ۱۴ اسفند ۵۹، نزد آقای موسوی اردبیلی که دادستان کل کشور بود، رفتیم و گفتیم مساله بنی‌صدر به جاهای باریکی کشیده شده و زمزمه این است که طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور مطرح شود و ایشان را عزل کنند. من به ایشان گفتم که بنی‌صدر را احضار کنید چون از نظر قانون اساسی هم مجلس و هم دستگاه قضایی و دادستان کل کشور اختیار دارند که رئیس جمهور را عزل کنند، یعنی از دو راه، رئیس قوهٔ مجریه می‌تواند مورد بازخواست قرار بگیرد؛ هم از طریق قوهٔ قضائیه و هم قوهٔ مقننه. درخواست کردیم که بنی‌صدر احضار شود و او هم وکیل می‌گرفت و هر دو طرف دفاعیات و نظرات خود را می‌دادند تا دور از جنجال و شعارهای مرگ بر بنی‌صدر و دعوا و ناسزا و «خائن» خطاب کردن او، مشکل حل شود.[1] آقای موسوی اردبیلی گفت من اگر بخواهم رئیس‌جمهور را احضار کنم باید آن چماق‌دارهایی هم که علیه رئیس‌جمهور شعار دادند را احضار کنم؛ می‌خواست بگوید من نمی‌توانم آنها را احضار کنم، آنها چماق‌دار هستند و قوه قضائیه را قبول ندارند، قانون نمی‌شناسند. منظور این است که نهضت آزادی و امثال دکتر یزدی در این جریانات سوختند و التیام این مساله بسیار مشکل است چون ذهنیت‌ها بسیار آلوده و روابط، تیره است. مثلاً در مراسم ختم مهندس سحابی مجلس ترحیم را تعطیل کردند. من از محل مسجد برمی‌گشتم و در حال صحبت با همراهانم بودم که یک ماشین جلوی پایم توقف کرد و مرا با خودشان بردند، من به یکی از همان همراهانم که کنارم ایستاده بود گفتم به آقای دعایی زنگ بزند و بگوید مرا بردند. که پس از مسیری کوتاه پیاده‌ام کردند و یک تاکسی گرفتند و به خانه رساندند.

برخورد مقامات دولتی مقابل خبر فوت دکتر یزدی را چگونه می‌بینید؟

هرچند از مرگ دکتر یزدی بسیار متاثر شدم ولی خوشحال شدم که آقای روحانی رئیس‌جمهور و دکتر ظریف وزیر امور خارجه، تسلیت گفتند. اما از برخورد صداوسیما ناراحت شدم که پس از فوت ایشان، هیچ برنامه‌ای برای گرامیداشت یاد دکتر یزدی تدارک ندید و اسمی از وی نبرد.[2] محمد هاشمی، برادر مرحوم هاشمی، هم تسلیت گفته بود که جای تقدیر دارد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آقای شمخانی که رئیس شورای امنیت است قبلا در صداوسیما اعلام کرد که بنی‌صدر خائن نبود، فقط اختلاف‌نظر داشت و حتی مرحوم هاشمی هم همین اعتقاد را داشت؛ ما هم در آن زمان همین موضوع را گوشزد می‌کردیم که بنی‌صدر، خائن نیست؛ ممکن است غرور داشته باشد و کوتاه نیاید ولی همه به خاطر اختلاف نظر است نه خیانت.

۲. آقای دعایی گفت در پاره‌ای از شبکه‌های کم‌بیننده، خبر فوت و تشییع جنازه و نماز میت را به امامت آقای دعایی پخش کردند.

چند خاطره

از خاطراتی که من از ایشان داشتم به‌جز وقتی که ایشان وزیرخارجه بودند -به نظرم در آن ایام دیداری با هم در وزارت خارجه داشتیم- بیشترین دیدارها دوره‌ای بود که من نماینده مجلس بودم و با دکتر سحابی، دکتر سامی و مهندس بازرگان با یکدیگر ملاقات می‌کردیم؛ پس از آن ایام هم، روابطمان قطع نشد. یک روز آقای یزدی با من تماس گرفت و گفت آقای دکتر سحابی با شما کار دارد، با ماشین دنبالم آمد و به خانه دکتر سحابی رفتیم و بین راه با هم صحبت می‌کردیم. مرحوم دکتر سحابی در پاکیزگی و نظم، «اُسوه» بود؛ با کت و شلوار تمیز و مرتب در خانه را باز کرد و شروع به صحبت کرد. گفت ما در سال اول انقلاب و در دوره دولت موقت سفری به مکه داشتیم که با آقای خامنه‌ای با هم بودند. در آن مدت کوتاه ۱۰ روزه حشر و نشر زیادی بین آیت‌الله خامنه‌ای و دکتر سحابی و دیگر افراد نهضت آزادی به وجود آمده بود. دکتر سحابی به من گفت در این ایام با آقای خامنه‌ای به مسجدالحرام و زیارت می‌رفتیم و علاقهٔ خاصی به یکدیگر داشتیم. آنگاه دکتر سحابی گفت در تلویزیون برنامه‌ای به نام «هویت» در حال پخش است - در آن زمان آقای لاریجانی رئیس صدا و سیما بود و گرایش‌های ضدنهضتی در صدا و سیما تبلور داشت - افرادی هم دربارهٔ مهندس سحابی در آن برنامه علیه ایشان صحبت می‌کردند و شخصیت واقعی مهندس سحابی مخدوش شده بود، چون جریانات ناسالم بود. دکتر سحابی گفت شما با ما زندان بوده‌اید و «عزت»[3] را می‌شناسید، این حرف‌ها علیه او نادرست است. شما که با آقای خامنه‌ای از دیرباز رفاقت دارید به ایشان منتقل کنید که این حرف‌ها درست نیست و جلوی پخش آن را بگیرید. من بعد از آن با «آقا» ملاقات کردم و پیام ایشان را رساندم؛ آقای خامنه‌ای هم تایید کردند که آقای سحابی اهل عبادت و تقوا و معنویت است و از وی تجلیل کردند. شما اگر به تسلیت‌هایی که آقای خامنه‌ای برای فوت مهندس بازرگان و دکتر سحابی دادند نگاه کنید، متوجه می‌شوید که آقای خامنه‌ای به هر دو مخصوصا دکتر سحابی، با وجود همه اختلاف‌نظرهای سیاسی علاقه‌مند بودند. البته من دیگر در جریان نبودم که پخش آن برنامه متوقف شد یا نه.

از خاطرات دیگر من از دکتر یزدی، یکی این است که پس از درگذشت مرحوم بازرگان، دکتر یزدی و مهندس عبدالعلی بازرگان و مهندس توسلی به منزل ما آمدند. من پس از فوت مرحوم بازرگان مقاله‌ای در روزنامهٔ اطلاعات نوشتم با عنوان «مهندس بازرگان رادمرد آزادهٔ ایران» و در تشییع جنازه و ختم آن مرحوم نیز شرکت کرده بودم. آقایان به رسم وفاداری به اصطلاح برای «بازدید مجلس ختم» آمده بودند.

بار دیگر هم، مرحوم دکتر یزدی به اتفاق مهندس غلام‌عباس توسلی (جامعه‌شناس ایرانی) با حدود ۱۰ الی ۱۵ نفر از جوانان نهضت آزادی که آقای اکرمی (همکلاسی فرزندم ابوذر با آنها بود) به منزلمان آمدند. در دیداری هم که ما در منزل دکتر یزدی با ایشان داشتیم، آقای قریشی داماد ما که سفیر ایران در اندونزی و یمن بود و نیز چند تن دیگر حضور داشتند. عکس‌های ضمیمه یادگار آن دیدار است.

یادنامه

به دلیل اعتمادی که امام به آقای یزدی پیدا کرده بودند و صلاحیتی که داشت اجازه دریافت وجوهات را دادند. این اجازه را من گرفتم و برای دکتر یزدی فرستادم؛ این اجازه‌ای است که علما به روحانیون و نمایندگانشان در شهرهای مختلف می‌دهند.

مسلمان واقعی بود

بررسی کارنامه سیاسی ابراهیم یزدی در گفت‌وگو با سیدمحمود دعایی

آشنایی شما با دکتر یزدی چگونه اتفاق افتاد و روابطتان چطور ادامه پیدا کرد؟

در سال ۱۳۴۶ به دلیل تعقیب ساواک و تاکید برخی از دوستانی که با آنها فعالیت‌های مبارزاتی داشتیم، ناگزیر به هجرت از ایران به عراق شدم و طبیعتاً به دلیل حضور در بیت امام در نجف با برخی افراد در ارتباط بودم. در آن زمان فعالیت‌های مبارزاتی در خارج کشور را سازمان داده بودیم. یکی از برنامه‌های ما ارتباط با تشکل‌های مبارزاتی در خارج کشور بود که عمدتا در قالب «اتحادیه انجمن‌های دانشجویی» شکل گرفته بود و قوی‌ترین آن در آمریکا بود. همچنین شعبه‌ای از آن یا مشابه آن در اروپا واقع شده بود که امکان ارتباط با شعبه اروپا راحت‌تر بود ولی در آمریکا این تشکیلات کیفیت بالاتری داشت. در آن شعبه افراد متخصص و پژوهشگری در زمینه‌های مختلف دستاوردهای ویژه‌ای داشتند. البته یک اتحادیه بین‌المللی دانشجویی هم در آمریکا وجود داشت که گروه‌های اسلامی همه کشورها در آن حضور داشتند و جهانی بود.

این اتحادیه در مقطعی دستاورد بسیار ثمربخشی داشت. در برهه‌ای که گویا رژیم وقت عراق نسبت به امام تصمیم داشت که به ایشان اجازه اقامت ندهد یا مشکلاتی در این زمینه به وجود آورَد، رئیس این اتحادیه، آقای دکتر شهرستانی، که عراقی بود و در حال حاضر هم یکی از اعضای کابینه دولت فعلی عراق است، نامه تاثیرگذاری را برای عبدالرحمان عارف که قبل از بعثی‌ها رئیس جمهوری عراق بود، در اعتراض به حکومت وقت عراق و پشتیبانی از مواضع امام نوشت که مسئولین حاکم عراق، نگاه و دید مثبت‌تری به امام پیدا کردند؛ در نتیجه رفتارشان تغییر کرد و با احترام همراه شد.

در آنجا پی بردیم که تشکل‌های قوی و تاثیرگذاری در خارج کشور وجود دارند که باید با آن‌ها در ارتباط بود. در همان اتحادیه بین‌المللی بزرگانی هم از ایران حضور داشتند که یکی از آنان دکتر ابراهیم یزدی بود. امثال مرحوم دکتر مصطفی چمران، محمد هاشمی، برادر آیت‌الله هاشمی و فکر می‌کنم آقای خرازی هم بودند، البته تردید دارم. به هرحال آن‌ها این فعالیت‌ها را سازمان می‌دادند و به مناسبت‌هایی هم اجلاس‌هایی را برگزار می‌کردند. در کنار آن نشریاتی نیز داشتند و نمونه‌های تحقیقاتی‌شان را می‌فرستادند و ما سعی می‌کردیم ارتباط‌مان را با آنان حفظ کنیم لذا من به عنوان یکی از افراد دفتر امام که وظیفه ارتباط با گروه‌های خارج کشور و طیف‌های سیاسی و به‌خصوص اسلامی را بر عهده داشتم، با این مجموعه‌ها مرتبط شدم. متوجه شدم که در تگزاس آمریکا آقای دکتر یزدی دبیری اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویی ایران را بر عهده دارند در حالی که عضو اتحادیه بین‌المللی هم بودند. با ایشان ارتباط برقرار کردیم و نشریاتی بین ما ردوبدل شد؛ همچنین با اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویی در اروپا که در آن زمان مسئولیت آن را آقای دکتر صادق طباطبایی عهده‌دار بودند و اعضای آن را آقایان حسن حبیبی، صادق قطب‌زاده، بنی‌صدر، آقای نواب و برخی دیگر تشکیل می‌دادند، نشریاتی داشتند و اخبار و اطلاعاتی را رد و بدل می‌کردند. در مقطعی اتحادیه اروپا نماینده ویژه‌ای را برای برقراری ارتباط تعیین‌کننده‌تر به نجف فرستاد. آقای دکتر صادق طباطبایی به‌عنوان دبیر و نماینده تام‌الاختیار به نجف آمد که با امام ملاقات داشت. ملاقات بسیار خوب و تعیین‌کننده‌ای بود و گزارشی از وضع ایرانیان خارج کشور و دانشجویانی که فعالیت سازمانی انجام می‌دادند و مجامع اسلامی‌ای که حضور داشتند، ارائه داد که اتفاقا دیدار دلگرم‌کننده‌ای بود. آنها در عین حال به عنوان یک ضرورت و تکلیف بر خود فرض می‌دانستند که همراهی با امام و حمایت از مبارزه انقلابی را که در ایران به رهبری امام شکل گرفته بود، دنبال کنند. در این سفر از ارزش و اهمیت تشکیل اتحادیه انجمن‌ها در آمریکا صحبت کردند و به خصوص از آقای دکتر یزدی نام بردند و این موضوع باعث شد اطلاعات دقیق‌تری از ایشان و دوستانشان در اتحادیه کسب کنیم. در مقطعی که آقای دکتر یزدی سفر خارجی داشتند و به یکی از اجلاس‌های سراسری که در اروپا برگزار شده بود، آمده بودند، سفری هم به نجف داشتند که از نزدیک با ایشان آشنا شدیم. ایشان قبل از اینکه به نجف بیایند، نشریاتی را که مربوط به اتحادیه بود، برای ما می‌فرستادند. این نشریات حاوی آموزه‌های سیاسی و فعالیت‌های مخفی بود که می‌توانستند در مقابل رژیم شاه انجام دهند و در عین حال موفق باشند ما این نشریات را هم خودمان مطالعه می‌کردیم و هم برای دوستان در ایران می‌فرستادیم چون این نشریات اهمیت زیادی داشتند. روزی من در خیابان «شارع‌الرسول»، خیابانی که منتهی به بیت امام می‌شد، فردی را دیدم که قیافه‌اش با اعراب، متفاوت و شبیه ایرانی‌ها بود و به نظر می‌رسید دنبال نشانی خاصی می‌گردد. به او نزدیک شدم و او گفت که ایرانی است و می‌خواهد امام را از نزدیک ببیند. من هم با خوشحالی او را نزد امام بردم و او هم با امام ملاقات کرد.

پس از آن من اصرار کردم به اتاق ما بیاید و مشتاق بودم جزوه‌ها و نشریاتی را که از خارج برای ما فرستاده می‌شد، به او نشان دهم تا در جریان این نشریات قرار بگیرد. ایشان گفت من عضو یک هیأت پزشکی در بخش داروسازی هستم. اجلاسی در بغداد تشکیل شده و نمایندگان وزارتخانه‌های کشورهای اسلامی در آن حضور دارند؛ من هم از ایران شرکت کردم و چون علاقه‌مند به زیارت بودم، بعد از زیارت مشتاق بودم امام را هم ببینم. من جزوه‌ها را به او نشان دادم، برخی از آن جزوه‌ها به امضای دکتر یزدی بود. ایشان به من اعتماد کرد و گفت این آقای ابراهیم یزدی، برادر من است و ما متوجه شدیم اخوی دکتر یزدی هم در ایران از صاحب‌منصبان وزارت بهداشت و درمان هستند، انسان متدین و وارسته و شریفی بودند. در آن اجلاس به آنها داروهایی را به‌عنوان اشانتیون داده بودند که گفت من این داروها را به ایران نمی‌برم و آنها را به شما می‌دهم چون در ایران مشابه این داروها وجود دارد و مصرف چندانی هم از این داروها نمی‌شود. ایشان خواست داروها را به کسانی که به آنها نیاز داشتند، بدهیم. تا اینکه دکتر یزدی سفری به عراق کردند ما نیز براساس ذهنیت‌ها و پیش‌زمینه‌هایی که از ایشان داشتیم و مطالعه آثاری که برای ما فرستاده بودند، با ایشان به احترام برخورد کردیم و دکتر یزدی هم گزارش بسیار جامعی از تشکلات اسلامی دانشجویی و غیردانشجویی در خارج از کشور به عرض امام رساند. تجمعی هم با دوستان مبارز ایرانی در نجف داشت و ارتباط تنگاتنگی بین ما ایجاد شد. در حوادثی که اتفاق می‌افتاد به سرعت با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردیم تا نظر همدیگر را جویا شویم.

الهام استادی: نهضت آزادی ایران با سبقه‌ای طولانی، افرادی را در خود جای داده بود که حتی پس از پیروزی انقلاب نیز نقش پررنگی در سیاست کشور ایفا کردند. دکتر ابراهیم یزدی که پس از مهندس بازرگان دبیرکلی این نهضت را برعهده گرفت، پیش از انقلاب نیز مورد وثوق امام خمینی قرار داشت و فعالیت‌های مبارزاتی خود را با گروه‌های مختلف و عموماً در خارج کشور ادامه داد. او هنگام عزیمت امام به پاریس به ایشان پیوست و نقش مترجم و مشاور امام را عهده‌دار شد و به دلیل نشان دادن حسن نیت خود به نظام و امام پس از پیروزی انقلاب نیز به مقام‌های برجسته‌ای دست یافت. اما در این حین آتش اختلافات بین دکتر یزدی و نظام زبانه کشید و وی روزبه‌روز از فعالیت اجرایی فاصله گرفت و برخی نیز بر این آتش دمیدند. سیدمحمود دعایی که از همان روزهای نخست عزیمت به عراق با دکتر یزدی آشنایی پیدا کرد در این گفت‌وگو به مرور و تحلیل کارنامه سیاسی دکتر یزدی پرداخته است.

گویا امام خمینی به دکتر یزدی اعتماد زیادی داشتند؟

بله. مثلا در همین سفر یا سفرهای بعدی بود که برای حل مشکل مالی، هم خود تشکل‌های اسلامی در خارج کشور و هم کمک به بخش مربوط به ارسال وجوهاتی که مربوط به امام بود،(از ایران برای نجف) تدبیری اندیشیده و بنا شد که به دلیل اعتمادی که امام به آقای یزدی پیدا کرده بودند و صلاحیتی که داشت اجازه دریافت وجوهات را بگیرند. این اجازه را من گرفتم و برای دکتر یزدی فرستادم - این اجازه‌ای است که علما به روحانیون و نمایندگانشان در شهرهای مختلف می‌دهند و در آن اجازه، قید می‌شود ایشان، با مشخصاتی که در آن قید می‌شود اجازه دارند وجوهات شرعیه را دریافت کنند و فلان درصد را خودشان به مصرفی که تشخیص می‌دهند برسانند و بقیه را به مبدا آن برگردانند - معمولاً این اجازه‌ها از مطلق بودن تا درصدهای متفاوتی را شامل می‌شود. در این اجازه‌نامه یک‌پنجم از وجوهات دریافتی به مصارفی که دکتر یزدی تشخیص می‌داد، می‌رسید. همه می‌دانستند که برای پیشبرد اهداف انقلابی هزینه‌هایی باید صرف شود مثلاً سمینارها یا نشریات و... که این هزینه‌ها باید از جایی تامین می‌شد. این نخستین بار بود که در خارج کشور شخصیتی غیرروحانی مورد اعتماد و موثقی از طرف امام انتخاب می‌شد و اجازه دریافت وجوهات را کسب می‌کرد و از این طریق نیازهای فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی را در اروپا و آمریکا پوشش می‌داد. من مشابه این مورد را در اروپا سراغ ندارم. بنابراین ایشان محوری شد برای پیوند اهداف و برنامه‌هایی که مدنظر داشتیم. معمولاً در نشست‌های سالانه اتحادیه‌ها از امام نظر می‌خواستند که امام هم پیام‌های مناسبی را می‌فرستادند. یک نشریه ارگانیک هم داشتند که بعداً به صورت منظم یک‌ماهه چاپ می‌شد که «اسلام مکتب مبارز» نام داشت و پیام‌های امام و اخبار سیاسی و فعالیت‌های تئوریکی و تحقیقاتی خودشان را منتشر می‌کردند و هر از گاهی عناصر برجسته‌شان خدمت امام می‌آمدند و این ارتباط تنگاتنگ وجود داشت. این ارتباطات باعث شده بود آنها، هم روحیه بالاتری داشته باشند و هم با اصالت بیشتری، کار و برنامه‌هایشان را دنبال کنند.

دکتر یزدی پس از مدتی به عنوان مشاور رهبری و انقلاب انتخاب شد. این مشاوره‌ها در چه زمینه‌هایی انجام می‌گرفت؟

یکی از این موارد در حادثه شهادت یا رحلت مرحوم شریعتی اتفاق افتاده بود. اتحادیه انجمن‌های اسلامی و گروه‌های مبارز خارج کشور، امام را محور قرار داده بودند و تسلیت‌های خودشان را خطاب به امام می‌فرستادند. به عنوان پدیده‌ای که رژیم شاه عامل آن بود، در پیام‌ها ابراز تأسف می‌شد و با محکوم کردن رژیم شاه، از آن به عنوان مسبب آن اتفاق یاد می‌شد؛ مثل همه پیام‌هایی که وقتی یک شخصیت بزرگ و ارجمند از دست می‌رود، صادر می‌شود. تمامی اتحادیه همه ایالت‌های مختلف آمریکایی و اروپایی چنین پیام‌هایی را ارسال می‌کردند. دکتر یزدی هم تأکید داشتند که امام پاسخی را به این پیام‌ها بدهند؛ پاسخ معروفی را که امام به مناسبت رحلت مرحوم شریعتی انتخاب کردند، آماده کرده بودند اما در آن پاسخ عبارت «فوت» ذکر شده بود، آنها اصرار داشتند که واژه شهادت به جای فوت به کار برود.

امام گفتند من یقین ندارم که این شهادت بوده و به چیزی که من یقین ندارم، تکیه نمی‌کنم. آنها استدلالشان این بود که اگر واژه شهادت را به کار نبرید و نپذیرید، کمک به رژیم شاه است چون شاه مدعی بود که شریعتی به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. در این میان پیشنهادی به امام تقدیم شد که واژه‌ای به کار رود که اعم از شهادت و فوت باشد و بتواند هر دو معنی را پوشش دهد و آن واژه «فقدان» بود که امام پذیرفتند و به جای واژه فوت «فَقد» گذاشتند. این خاطره‌ای است که ما برای اولین بار شاهد نوعی حساسیت و سماجت که دکتر یزدی در ارتباطاتش با امام و دیگر دوستانش داشت، بودیم که اصرار کردند جواب پیام‌ها داده شود. تا اینکه ماجرای تصمیم هجرت امام از عراق پیش آمد؛ طبیعتاً ما به دوستان مبارز خارج کشور که به آنها اعتماد و اطمینان داشتیم، اطلاعات دقیق را منتقل می‌کردیم که رژیم شاه به عراق برای ممانعت از فعالیت‌های سیاسی امام در نجف فشار وارد کرده و اصرار دارد که امام سکوت اختیار کنند و فعالیت‌های علنی سیاسی نداشته باشند، اگر هم اعلامیه‌ای می‌خواهند بفرستند از خارج عراق این کار صورت بگیرد. ابتدا قرار بود امام به کویت بروند که کویت ممانعت کرد. دکتر یزدی در آخرین شب اقامت امام در نجف، خود را به نجف رساند. حضور دکتر یزدی به عنوان انسانی آگاه، باتجربه و مورد اعتماد در آن شرایط تلخ و حساس، بسیار مغتنم بود. همراه با ایشان عازم مرز کویت شدیم و دکتر یزدی خود را به‌عنوان یکی از همراهان امام پیشنهاد داد تا در خدمت ایشان باشد. چند نفر دیگر ازجمله مرحومان آقایان فردوسی‌پور، املایی و حاج احمدآقا خمینی نیز در این سفر با امام همراه بودند. به هر حال به اعتقاد من آقای دکتر یزدی یک محور و یک یاور و شخصیتی قابل احترام و اعتماد بود که در شرایط حساسی که برای امام رقم می‌خورد، حضور تعیین‌کننده‌ای پیدا می‌کرد. البته دوستانی که عازم کویت بودند و کویت نپذیرفته بود ویزای عراق را داشتند. ما این ویزا را گرفته بودیم و اجازه بازگشت داشتیم. اما دکتر یزدی چنین ویزایی نداشت و مسئولین عراقی از ورود ایشان به عراق ممانعت کرده بودند و امام هم با تعرض و تحکم درخواست کردند که اجازه دهند دکتر یزدی ورود مجدد پیدا کنند. عراقی‌ها هم که این جدیت امام را دیدند تسلیم شدند و مجوز ورود دکتر یزدی به عراق را دادند. در میان کسانی که با امام قصد عزیمت به پاریس را داشتند، از همه باتجربه‌تر دکتر یزدی بود. او هم تجربه اقامت در کشورهای خارجی را داشت، هم تجربه سفرهای مکرر و مهم‌تر از همه زبان می‌دانست و به عنوان یک مترجم قوی کنار امام بود.

پس از آن که امام به پاریس رفتند ارتباط شما با دکتر یزدی هم قطع شد؟

من دیگر ارتباطی با ایشان نداشتم تا اول بهمن‌ماه ۵۷ که حاج احمد خمینی با من تماس گرفتند که به پاریس برویم تا عازم ایران شویم. من دوم بهمن به پاریس رفتم و ۱۲بهمن با همان هواپیمای معروف از پاریس به ایران آمدم. در تمام این مدت آشنایی من آقای دکتر یزدی را یک مسلمان واقعی، متدین متعبد و در مواقع زیادی متهجد دیدم. او در زمان‌هایی که فراغت داشت، به تهجد پای‌بند بود، نماز شب می‌خواند و مبادی آداب بود، کنار آن نیز فعالیت‌های انقلابی و سیاسی زیادی انجام می‌داد. قبل از آن سفرهای زیادی به کشورهای مختلف از جمله مصر کرده و آماده بود به عنوان یک مجاهد و یک سرباز آموزش‌دیده و آماده برای فعالیت‌های سیاسی و انقلابی اسلامی عمل کند.

آیا دکتر یزدی به تشکل‌های خارج ایران هم کمکی می‌کرد؟

بله. کمک‌های زیادی به مجامع اسلامی سیاسی نیازمند کرده بود. یکی از مجامعی که رهین کمک‌ها و مساعدت‌های تعیین‌کننده این طیف بود، مجلس اسلامی شیعه لبنان زیر نظر امام موسی صدر بود که نیروهای آماده به خدمت خود را به آنجا فرستادند و کمک شایانی به امام موسی صدر کردند. پیش از همه آنها دکتر مصطفی چمران آمد، سپس دکتر ضرابی و همسرش کادر پزشکی و آموزشی آنجا را سازماندهی کردند و خدمات بسیار ذی‌قیمتی کردند و شیعیان را به نقطه تعیین‌کننده‌ای رساندند که سرآغاز فعالیت‌های سیاسی بسیار ارزشمندی شد. در آن زمان جنبش‌های «جبهه العمل الاسلامی» و سپس «حزب‌الله» پایه‌گذاری شدند. البته حزب‌الله بعد از انقلاب پایه‌گذاری شد ولی ریشه‌هایش در همان تشکل‌های عمل الاسلامیه قبل از انقلاب ما بود و کنارش آموزش‌ها و فعالیت‌های بسیار موثری انجام گرفت، پایگاه‌هایی نیز تدارک دیده شد؛ اینها ثمره اقدامات عملی و فداکارانه‌ای بود که طیف دکتر یزدی و یارانشان در پوشش اتحادیه انجمن‌های اسلامی انجام می‌دادند و البته در کنار این موارد فعالیت‌های علمی خودشان را داشتند، همه آنها از سرآمدان حوزه‌های علمی و تحقیقی خودشان به حساب می‌آمدند. آقای دکتر مصطفی چمران از مغزهای متفکر و برجسته علمی زمان خود در دانشگاهی که تحصیل و تدریس می‌کرد، به شمار می‌رفت، خود آقای دکتر یزدی هم همین‌طور بود. در بخش تحقیقات دارویی و پزشکی سرآمد بود، همگی از تحصیلات بالایی برخوردار

دکتر یزدی بعد از انقلاب با دو انتخاب مواجه شد؛ یک انتخاب این بود که کلاً به جانب امام و نظامی که امام، رهبری آن را بر عهده داشت، بیاید، همان طوری که دکتر حبیبی آمد یا این‌که راه مهندس بازرگان را ادامه دهد که دکتر یزدی راه دوم را انتخاب کرد.

بودند. آقای دکتر طباطبایی و دکتر حبیبی هم در زمره این افراد بودند و در حوزه‌های علمی و تحقیقی خودشان چهره برجسته‌ای به شمار می‌رفتند.

نقش دکتر یزدی را پس از پیروزی انقلاب چگونه می‌بینید؟

بعد از انقلاب ایشان به عضویت شورای انقلاب درآمد. پس به عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت و بعد در مجلس به عنوان نماینده مردم تهران برگزیده شد. یک دوره هم در مجلس در خدمت ایشان بودیم. در دوره‌ای بین اعضای دولت موقت و شورای انقلاب اختلافی ایجاد شده بود؛ در آن زمان دولت موقت استعفا داده بود و فاصله‌ای از نظر جهت‌گیری‌های سیاسی بین طیف دولت موقت و نهضت آزادی ایجاد شده بود. امام هم مصلحت می‌دیدند که به نوعی در ارتباطات خودشان با این‌ها به‌گونه‌ای برخورد کنند که تلقی فاصله به معنای جدایی و طرد به وجود نیاید؛ بنابراین امام، دکتر یزدی را به عنوان نماینده خودشان در روزنامه کیهان انتخاب کردند و اینگونه دکتر یزدی سرپرست کیهان شدند.

ولی در این سمت باقی نماندند و مجبور به کناره‌گیری شدند.

در آن زمان اختلافی بین جبهه ملی و نهضت آزادی در اروپا وجود داشت. طیف آقای بنی‌صدر جزو جبهه ملی سوم بودند و به‌اصطلاح، گروهی از جبهه ملی جدا شده بودند که نوعی گرایشات مذهبی هم داشتند؛ اینها فاصله بسیار زیادی با اعضای نهضت آزادی و مذهبیان این چنینی داشتند؛ آقای بنی‌صدر و احمد سلامتیان در یک طیف بودند و طیف دیگر از اتحادیه انجمن‌های اسلامی بودند که شامل دکتر یزدی، صادق طباطبایی، قطب‌زاده و... می‌شدند. وقتی آقای دکتر یزدی برای سرپرستی کیهان انتخاب شد، بنی‌صدر که رئیس‌جمهور شده بود، به امام اعتراض کرد و گفت که شما در امری که می‌تواند مربوط به دولت باشد، دخالت کردید؛ برای جبران این مساله تفاهم کردند که روزنامه اطلاعات را به کسی بدهند که بنی‌صدر هم راضی باشد. بنابراین سرپرست روزنامه اطلاعات، هم با حکم امام انتخاب شد و هم با حکم آقای بنی‌صدر. به هرحال این فاصله‌ها وجود داشت. آقای بنی‌صدر پس از برگزیده شدن برای ریاست‌جمهوری با تشکیلات حزب جمهوری اسلامی و با بدنه دولت قبلی و نهضت آزادی دچار اختلافاتی شد که بعداً این اختلافات را حل کردند. امام هم عملکرد دکتر یزدی را در کیهان نپسندیدند و مصلحت دیدند که ایشان سرپرستی کیهان را نداشته باشد، در عوض آقای خاتمی را به جای او انتخاب کردند. منتها در همین فضا بود که دوباره امام خمینی برای جلوگیری از حس طرد شدن و برای این‌که چنین تلقی‌ای ایجاد نشود، ماموریتی به دکتر یزدی دادند. آن ماموریت کاملاً سیاسی بود و از عهده هر کسی برنمی‌آمد، این کار را باید به کسی می‌سپردند که قابل اعتماد نظام باشد و آن ضرورت مذاکره با دوستان اهل سنت در سیستان و بلوچستان بود. دکتر یزدی با آنها مذاکره کرد که به تفاهماتی هم منجر شد. به هر حال این فاصله هم در نظام بودن و هم دور از فعالیت‌های اجرایی و تصمیم‌گیری‌های بنیادی بودن، وضعیتی بود که برای دکتر یزدی و طیف‌شان پیش آمده بود و آنها بیشتر به دنبال فعالیت‌های سیاسی و تشکل نهضت آزادی خودشان بودند که البته گاهی با برخوردهایی از جانب تشکل‌های امنیتی و انقلابی نیز مواجه می‌شدند. در مقطعی هم امام خمینی در جلسه سران سه قوه که در بیت‌شان تشکیل شده بود، گفتند نشریه «میزان» چرا توقیف شده است و پیشنهاد داده بودند که دوباره چاپ شود که آقای موسوی اردبیلی گفته بودند این‌ها مخالف شما هستند و امام هم گفتند خب موافقت با من که شرط نیست، مخالف من باشند به هرحال ایشان مسلمان هستند و صلاحیت فعالیت‌های خودشان را دارند. امام با آن تعبیر معروفی که می‌گویند من اصول دین هستم و اگر کسی با من مخالفت کرد ضددین نیست، اعتقاد داشت هر کسی می‌تواند متدین باشد ولی با من اختلاف داشته باشد. بنابراین از آقای موسوی اردبیلی خواست اجازه فعالیت به آنها داده شود.

اختلافاتی که بین اطرافیان امام خمینی و دکتر یزدی به وجود آمد، در چه زمینه‌هایی بیشتر به چشم می‌خورد؟

اختلاف مشی و اختلاف برداشت و تلقی بین آنها وجود داشت و نمی‌توان گفت که کلاً در یک مسیر قرار داشتند. آقای دکتر یزدی بعد از انقلاب با دو انتخاب مواجه شد؛ یک انتخاب این بود که کلاً به جانب امام و نظامی که امام، رهبری آن را بر عهده داشت، بیاید، همان طوری که دکتر حبیبی آمد یا این‌که راه مهندس بازرگان را ادامه دهد که دکتر یزدی راه دوم را انتخاب کرد؛ منتها کنار این موارد ادب، احترام و نزاکت را هم حفظ کرد، این‌طور نبود که گستاخ باشد و بی‌حرمتی کند ولی در عین حال این مشی را انتخاب کرد و سرانجام هم بعد از رحلت مرحوم بازرگان به‌عنوان دبیرکل تشکیلات نهضت آزادی انتخاب شد. البته همه اعضای نهضت آزادی برگزیده شدن ایشان به عنوان دبیرکل را برنتافتند چون طیف دیگری کنار نهضت آزادی وجود داشتند که به راه امام نزدیک‌تر بودند و آنها صداقت و صمیمیت بیشتری داشتند، همان طیف مهندس عزت‌الله سحابی؛ البته آنها به قدری مبادی آداب بودند و در برخوردها جانب احترام را رعایت می‌کردند که اگر کسی از بیرون به آنها نگاه می‌کرد، نمی‌توانست متوجه اختلاف درون نهضت شود ولی تفاوت مشی وجود داشت.

یعنی در خود نهضت آزادی بین اعضا اختلاف وجود داشت؟

بله. به نظر می‌رسید خط‌مشی‌شان فرق می‌کند. من تقریباً تمام نمازجمعه‌هایی که توفیق داشتم، چه در تهران و چه شهرستان شرکت کردم. چون نمازجمعه را توصیه و یادگار امام می‌دانستم و می‌رفتم. گاهی بقیه اعتراض می‌کنند که چرا در نمازجمعه کسی شرکت می‌کنی که قبولش نداری؛ من تأسی می‌کنم به مشی مولا امیرالمومنین، علی(ع). در بیست و چند سالی که ایشان خانه‌نشین بودند در نمازهای جمعه زمان خودشان در زمان دیگر خلفا شرکت می‌کردند. این امر نشان‌دهنده اهتمام به وحدت و یکپارچگی است. من خاطرم است تا سالیان زیادی پس از رحلت حضرت امام، آقای عزت‌الله سحابی و دکتر شریعتمداری که وزیر علوم بود، همچنین آقای محمدمهدی جعفری در نمازجمعه‌هایی که آیت‌الله هاشمی و مقام معظم رهبری می‌خواندند، شرکت می‌کردند، اما برخی از دوستان نهضت آزادی چنین کاری نمی‌کردند و موضع دیگری داشتند. به هر حال این تفاوت‌ها وجود داشت ولی آنچه سرانجام ما به آن می‌رسیم این است که آقای دکتر یزدی یکی از کسانی بود که بیش از ۷۰ سال فعالیت مستمر علمی، مذهبی و سیاسی مجاهدانه داشت یعنی یک مجاهد واقعا فی سبیل الله بود، در زمان فعالیت‌های سیاسی‌اش به خصوص قبل از انقلاب.

و فکر نمی‌کنید مورد بی‌مهری واقع شد؟

شاید انتخاب خودش بود. البته خود ایشان هم در مواضع و برخوردهایی که داشت حتی با بازجوهایش از متانت و ادب و احترام برخوردار بود و همه آنها را نیز تحت تأثیر قرار می‌داد. به هر حال دیدگاه و معتقداتی داشت که به آنها پای‌بند بود و در مسیر اعتقادات سیاسی‌اش یک به اصطلاح پرنسیب و اصول اخلاقی و ادب مبارزاتی و اجتماعی داشت. به همین دلیل بعد از رحلت ایشان با عکس‌العمل‌ها، پیام‌ها و تأثراتی مواجه هستیم که طیف‌های مختلفی ابراز کرده‌اند و امیدواریم خداوند پاداش عمل نیک ایشان را مرحمت کند.

هنگامی که دکتر یزدی به عنوان دبیرکل نهضت آزادی انتخاب شد، این تغییر تا چه حد بر ساختار این نهضت اثر گذاشت و وضعیت نهضت آزادی قبل و بعد از انتخاب ایشان چه تغییری کرد؟

بعد از انتخاب دکتر یزدی، این نهضت با منحل شدن تشکیلاتش مواجه شد یعنی تشکیلات قضایی و امنیتی وقت با آنها برخورد کرد منتها آنها این انحلال را قبول نداشتند و به نوعی به تشکل‌شان وفادار بودند، تجمعات‌شان را داشتند و در حدی که برایشان مقدور بود و مزاحمتی ایجاد نمی‌شد، نشست‌ها و جلساتی را ترتیب می‌دادند و سعی می‌کردند ارتباطات درون‌تشکیلاتی خود را حفظ کنند ولی به تدریج فتیله عملی و علنی شدن فعالیت‌هایشان پایین کشیده شد. در مناسبت‌های خاص هم بیانیه‌ای می‌دادند و طبیعتاً در بسیاری از تصمیم‌گیری‌های اجتماعی هم نقش و حضور داشتند.

آقای یزدی در یکی از مصاحبه‌هایشان گفته بودند در زمان دولت موقت اقدامات پیشگیرانه‌ای در مقابل جنگ عراق به ایران انجام می‌دادند اما تحریکاتی صورت می‌گرفته است. این تحریکات از جانب چه کسانی بود و موضع مهندس بازرگان و امام خمینی چه بود؟

مساله جنگ تحمیلی عراق به ایران مقوله‌ای جداست. در آن شرایطی که انقلاب پیروز شد، تشکیلات نظامی و امنیتی کشور فروریخته بود و ما در یک موقعیت ابتدایی برای ایجاد یک ساختار قابل اعتماد بودیم. ارتش فروریخته بود و تشکیلات امنیتی منحل شده بود و اصلاً وجود نداشت. در همان دوران اول، بنا بود قدم‌به‌قدم برای تاسیس نهادهای مورد نیاز برنامه‌ریزی و عناصر قابل اعتماد را انتخاب کنیم. همچنین ارتش را با سازماندهی جدید و آنچه را که انقلاب نیاز داشت، سامان بدهیم. در کنار آن تشکیلات سپاه و کمیته‌ها را سازمان داده بودیم که آنها نوپا و جدید بودند. ساواک منحل شده بود و تنها کمیته‌ها بودند که فعالیت‌های این چنینی را انجام می‌دادند؛ سپاهیان نیز نه تجربه درازمدتی داشتند و نه امکاناتی که موردنیاز بود فراهم نشده بود در چنین وضعیتی صدام پیش‌بینی یک پیروزی نهایی را می‌کرد. در واقع صدام از آبان ماه ۵۷ برای حمله به ایران برنامه‌ریزی کرده بود یعنی از زمانی که ارتش در حال فروپاشی بود و سربازان و درجه‌داران در حال فرار بودند و به نوعی نافرمانی در ارتش وجود داشت. شاپور بختیار هم تشکیلات امنیتی (ساواک) را منحل کرده بود، از همان زمان صدام برای حمله به ایران نقشه کشیده بود. در زمان شاه و در شرایطی خاص قطعنامه الجزایر به رژیم عراق تحمیل شده بود و آنها ادعا می‌کردند که اروندرود به آنها تعلق دارد. همچنین صدام مدعی برخی مناطق مرزی بود یا ادعاهایی دررابطه با جزایر سه‌گانه مسائلی از این قبیل داشت و اما مقابل آن قطعنامه برای حفظ کیان کشورش ناگزیر بود مقابل رژیم شاه تسلیم شود. در روزهای آغازین پیروزی انقلاب ــ وقتی که انقلاب پیروز می‌شود، همه نهادهای دفاعی مورد نیاز کشور باید به کار گرفته شوند- ما امکانات نظامی نداشتیم و تشکیلات قوام نگرفته بود، فقط مردم بودند و پشتوانه دولت به فداکاری، ایمان و اراده مردم بود. ولی صدام این چیزها را قبول نداشت و معتقد بود که ایران قدرت دفاعی و امنیتی ندارد و مهم‌تر از همه آن مناطقی که به آنها چشم داشت، به حال خود رها شده بودند و طبیعتا عناصر وابسته‌ای به رژیم عراق در آنجا حضور داشتند. از سویی کنسولگری عراق در خرمشهر و کرمانشاه فعال بودند، آنها هم یارگیری می‌کردند و هم آمار و اطلاعات دقیقی از وضعیت ایران داشتند و برنامه دقیقی را برای انتقام از ایران به خاطر اینکه در مقابل این قطعنامه مجبور به تسلیم شده بودند، تدارک دیده بودند.

شما از این تصمیم جدی خبر نداشتید یا احتمال جنگ را نمی‌دادید؟

در این شرایط آمریکایی‌ها اطلاعاتی را در اختیار دولت موقت قرار می‌دادند. مثلاً در موقعیتی آقای امیر انتظام نماینده تام‌الاختیار دولت موقت در اروپا بود و به عنوان سفیر در کشور سوئد انتخاب شده بود. مقامات آمریکایی هم با ایشان تماس گرفته بودند و یک‌سری اطلاعات از تحرکات مرزی عراق که نیروها را جابه‌جا می‌کردند به ایشان داده شده بود. آنها پیش‌بینی جنگ را کرده بودند؛ ایشان هم این اطلاعات را به ایران آورده و در اختیار دکتر یزدی و مهندس بازرگان قرار داده بود و حتی پیشنهاد شده بود که آنها به تهران بیایند و این گزارشات را بدهند. آنها هم به تهران آمده بودند و این گزارش‌ها را با مدارک و اسلاید و نقشه‌هایی که داشتند، ارائه دادند. دوستان در دولت موقت یا به این اطلاعات اهمیت ندادند یا نگران بودند که اگر منتقل کنند به ارتباط با آمریکایی‌ها متهم شوند.

یعنی آنها این اطلاعات را منتقل نکردند؟

نه. این اطلاعات به ما منتقل نشد. به هرحال بحث لانه جاسوسی و استعفای دولت موقت پیش آمده بود و روابط تلخ‌تر شده بود و طبیعتا صدام همه رخدادهای موجود را به نفع خودش می‌دید که ایران قدرت نظامی، امنیتی و عملیاتی لازم را ندارد و از سوی دیگر بر این باور بود که جهان علیه ایران است. به دلیل حرکتی که در ایران صورت گرفته بود و سفارتی را اشغال کرده و عده‌ای را به گروگان گرفته بودند، جهان با این مساله به راحتی کنار نمی‌آمد. مردم و انقلابیون این کار را قبول داشتند و به نفع آن شعار می‌دادند ولی فضای دیپلماتیک و سیاسی جهانی علیه ما بود. در این شرایط مسلما عراق برای جنگ با ایران مصمم بود.

آیا برای جلوگیری از جنگ تدبیر یا اقدام پیشگیرانه‌ای انجام نشد؟

البته در فضای مجازی تبلیغاتی صورت می‌گرفت؛ من از عراق به عنوان سفیر به ایران آمدم و از طرف صدام پیام آوردم که صدام گفته یا من به ایران می‌آیم یا شما کسی را برای مذاکره بفرستید که ما قصد داریم رابطه برقرار کنیم. آنها ادعا می‌کنند من، مهندس بازرگان و شهید بهشتی به خدمت امام در قم رفتیم و التماس و گریه و زاری کردیم و...؛ اینها همه دروغ است و حقیقت ندارد. من به اتفاق آقای بازرگان و شهید بهشتی نزد امام نرفتیم، تنها یک مورد بود که به شورای انقلاب رفتم و گزارشی از وضع روابطمان با عراق و وضعیتی که در عراق وجود داشت و تبلیغات و تحرکاتی که صورت می‌گرفت، دادم و تاکید کردم که آنچه الان(زمان قبل از جنگ) در ایران می‌گذرد، تبلیغاتی که در نشریات ما علیه عراق وجود دارد، فضای آزادی که در رادیوهای عربی ما حاکم است و مخالفین عراقی در آن تبلیغات علیه رژیم بعثی و اعتقاداتشان را بیان می‌کنند، به نفع رابطه دیپلماتیک نیست. اگر می‌خواهید رابطه داشته باشید پس باید الزامات یک رابطه سالم دیپلماتیک را رعایت کنید و این مسایل نباید وجود داشته باشد؛ اگر هم قرار است این موارد وجود داشته باشند پس سطح رابطه دیپلماتیک را پایین بیاورید، چه لزومی دارد که در آنجا سفیر داشته باشید؟ روابط در حد کاردار باشد و به نوعی روابط را کم کنید. این موردی بود که من در آنجا اعلام کردم. دوستان هم تصمیم داشتند نسبت به فعالیت‌های تبلیغاتی‌ای که صورت می‌گرفت عکس‌العملی داشته باشند و اقداماتی را صورت دهند.

ولی قبل از جنگ تحمیلی، پیشنهاد مذاکره از طرف عراق به ایران داده شد.

آری، زمانی‌که من به وزارت خارجه عراق رفته بودم به‌خاطر اعتراضی که به فعالیت‌های تبلیغاتی انجام می‌شد، توضیحاتی دادم. وزیر خارجه وقت عراق، سعدون حمادی، دو روز پس از آن مرا احضار کرد و گفت آقای صدام حسین درخواست کردند یک نماینده تام‌الاختیار از طرف امام خمینی برای مذاکره به عراق فرستاده شود. من هم به محضر امام رفتم و در ابتدا گزارشی را از وضع موجود و اطلاعاتی که در اختیار داشتم، دادم و گفتم دولت عراق درخواست کرده است که نماینده تام‌الاختیاری از طرف شما به عراق فرستاده شود و خودم در نظر داشتم که آن نماینده آقای هاشمی رفسنجانی باشد چون به تیزهوشی و درک بالای آیت‌الله هاشمی اعتقاد داشتم و می‌دانستم که امام هم به ایشان اعتماد کامل دارند و این شایستگی را هم در وجود ایشان می‌دیدم. پیشنهاد دادم که اگر شما می‌پذیرید برای مذاکره آیت‌الله هاشمی انتخاب شود و به عراق بیاید.

امام گفتند من باید فکر کنم. دو روز بعد به خدمت امام رفتم و امام گفتند من هرچه فکر کردم در اینها صداقت نمی‌بینم. اینها ادعاهایی دارند که اگر ما تسلیم این ادعاها نشویم، مذاکرات به نتیجه نمی‌رسد. به هرحال آنها ادعاهای مرزی داشتند، نسبت به اروندرود مساله داشتند، قطعنامه را قبول نداشتند، در مورد جزایر سه‌گانه مدعی بودند که باید به جامعه عربی برگردانده شوند و در مورد مناطق مرزی در خوزستان و کردستان مدعی بودند که تشکل‌های ناسیونالیستی که در آنجا هستند، باید حمایت شوند و حامی‌شان بودند؛ از این قبیل مسائل وجود داشتند. طبیعتا ما در مذاکرات نمی‌توانستیم تسلیم این خواسته‌ها شویم و به همین دلیل مذاکرات شکست می‌خورد. امام گفتند هرچند من در رفتار اینها صداقت نمی‌بینم اما شما به آنها بگویید ما در آینده نزدیک دو انتخابات سرنوشت‌ساز در پیش رو داریم؛ یکی مجلس شورا که مردم برای نخستین بار آزادانه نمایندگان واقعی خودشان را انتخاب خواهند کرد و یکی دیگر انتخابات ریاست جمهوری و چون نظام ما جمهوری اسلامی است مردم باید خودشان رئیس‌جمهورشان را انتخاب کنند. من ترجیح می‌دهم که نمایندگان واقعی و منتخب ملت، چه رئیس‌جمهور و چه مجلس، آنها تصمیم بگیرند و نماینده‌ای را برای مذاکره بفرستند و تا آن موقع شما حسن نیت نشان دهید ــ حدود دو، سه ماه- تا مذاکره در شرایط مناسب و آرامی صورت گیرد و تشکر هم می‌کنم که شما چنین پیشنهادی دادید ولی ترجیح می‌دهم که نمایندگان منتخب مردم این تصمیم را بگیرند چون من در حال حاضر موقتا کشور را اداره می‌کنم من هم پیام امام را به آنها منتقل کردم. البته این ترفندی بود که عراقی‌ها زده بودند تا چنین وانمود کنند که حسن نیت دارند و چنین تلقی شود که ما مذاکره را نپذیرفته‌ایم ولی امام با هوشمندی و درک روشن، این پیشنهاد را به این ترتیب پاسخ دادند. این تنها موردی بود که عراق پیشنهاد مذاکره داد و من هم به‌عنوان واسطه پیام را به امام منتقل کردم که به اینجا انجامید. اما اینکه من به اتفاق برخی دیگر به خدمت امام رفتم و امام نپذیرفته باشند و بگویند به حرف‌هایش گوش ندهید و تو وظیفه‌ات است که برگردی... همگی دروغ است.

مراسم تنفیذ حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان

یادنامه

گزارش برژینسکی از متن گفت‌وگوها تقریباً به واقعیت نزدیک است، اما برژینسکی در این کتاب مدعی شده است که: «در الجزایر، نخست‌وزیر ایران مهدی بازرگان درخواست ملاقات با مرا نمود. من موافقت کردم و بعدازظهر آنروز در اطاق هتل وی ملاقات کردیم.» این ادعای او نادرست است.

مذاکره با شیطان

بخشی از خاطرات منتشر نشده ابراهیم یزدی از سفر به الجزایر

علاقه و توجه ملت ایران به مردم الجزایر به سال‌ها قبل از انقلاب و به دوران مبارزات مردم الجزایر علیه استعمار فرانسه و کسب استقلال بر می‌گردد. در سال ۱۳۴۰ که مبارزات مردم الجزایر به نتیجه رسید و استقلال الجزایر اعلام شد، به این مناسبت مراسم با شکوهی در تهران برگزار شد. انقلاب الجزایر اولین انقلاب اسلامی بود که با یک میلیون شهید درواقع یکی از بزرگترین انقلاب‌های جهان است. این انقلاب به ویژه برای کشورهای آفریقائی و عربی و دنیای اسلام اهمیت دارد.

روابط بعد از انقلاب

در زمان انقلاب ایران، شازلی بن جدید رئیس‌جمهور و بن یحیی وزیر امور خارجه و عبدالکریم الغرایب سفیر الجزایر در ایران، بودند. ما روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای با مقامات الجزایر برقرار کرده بودیم. در جنبش غیرمتعهدها، آمده است. به دنبال مذاکرات با وزیر امور خارجه الجزایر در کوبا و در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل، از وزیر امور خارجه الجزایر برای سفر به ایران دعوت به عمل آمد. قرار بود این سفر در اواسط آبان‌ماه صورت گیرد. با این سابقه هنگامی که رئیس‌جمهوری الجزایر از آقای مهندس بازرگان و دکتر چمران و من برای شرکت در جشن بیست و پنجمین سالروز انقلاب رهائی‌بخش الجزایر که روز اول نوامبر برابر با دهم آبان‌ماه جاری برگزار می‌شد دعوت کرد این دعوت پذیرفته شد. به همراه هیأتی مرکب از مهندس بازرگان، نخست‌وزیر، دکتر چمران، وزیر دفاع، آقای میناچی وزیر ارشاد و آقای سید محمد مجتهد شبستری در ۵۸/۸/۸ به الجزایر سفر کردیم. روز قبل از سفر، مهندس بازرگان در یک مصاحبه با خبرگزاری پارس درباره این سفر توضیحاتی داد. سفر مهندس بازرگان نخست وزیر ایران نخستین سفر رسمی ایشان به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران به خارج از کشور و از اهمیت سیاسی بسیاری برخوردار بود. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تحکیم روابط برادری بین دو ملت الجزایر و ایران، یکی از مبانی سیاست خارجی ما بود. لازم بود دیدارهای نزدیکی با مقامات الجزایر داشته باشیم، همچنان که در کنفرانس غیر متعهدها در کوبا و اجلاس سازمان ملل درنیویورک از طریق تماس‌هایی دیپلماتیک همکاری‌های نزدیک و مختلفی با کشور الجزایر داشتیم. قبل از سفر به الجزایر برای دیدار امام به قم رفتم. رهبر انقلاب اسلامی ایران به مناسبت بیست و پنجمین سال پیروزی و استقلال انقلاب اسلامی الجزایر پیام مهمی خطاب به مردم الجزایر و آفریقا دادند. هیأت ایرانی حامل این پیام بود و در روز عید قربان آن را تسلیم مقامات الجزایر کرد. بعد از دیدار با امام ضرورت سفر به الجزایر و اهمیت و اهداف آن را برای خبرنگاران توضیح دادم. روز قبل از آغاز سفر برنامه سفر توسط سخنگوی دولت با رسانه‌ها مطرح شد.

مراسم سالروز انقلاب ۵۸/۸/۱۰

جایگاه مهمانان شرکت‌کننده در مراسم در یک فضای باز بیرون از شهر ترتیب داده شده بود. در این مراسم علاوه بر سخنرانی رئیس‌جمهور، رژه نظامی با نمایش هواپیماها همراه بود. در جایگاه ویژه مرحوم صادق بن یحیی بین آقای مهندس بازرگان و من نشسته بود. در حالی که زمان اجرای برنامه فرارسیده بود، برنامه شروع نمی‌شد. از بن یحیی پرسیدم موضوع چیست و چرا برنامه شروع نمی‌شود. بن یحیی گفت ما از آقای قذافی برای شرکت در مراسم دعوت کرده بودیم. ولی او جوابی نداده بود که می‌آید یا نه. امروز ساعت ۸ صبح هنگامی که مانور هواپیماهای جنگی قرار بود شروع شود و ما پرواز کلیه هواپیماها را لغو کرده بودیم، هواپیمای حامل قذافی وارد آسمان الجزایر شد. ما مجبور شدیم برنامه را به تاخیر بیندازیم. هواپیمای او در فرودگاه نشسته است اما او بیرون نمی‌آید و منتظر است رئیس‌جمهور یا وزیر خارجه برای استقبال او به فرودگاه بروند. به او گفته شده است که همه در مراسم هستند و هیچ‌کس نمی‌تواند به استقبال او برود. او حدود نیم‌ساعت در داخل هواپیما به انتظار می‌نشیند و چون کسی نبود که به استقبالش برود به ناچار قبول می‌کند که مستقیماً به محل برگزاری مراسم بیاید. در حالی که بن یحیی این مسأله را برای ما شرح می‌داد، ماشین بنز اداره تشریفات وزارت امور خارجه الجزایر جلوی جایگاه توقف کرد و قذافی در حالی که لباس یونیفورم نظامی بر تن و چوب‌دستی اش را زیر بغل داشت با عینک دودی از ماشین پیاده شد و در صندلی خود در جایگاه نشست. این امر باعث شد که همه بدانند علت تاخیر شروع برنامه چه بوده است و در میان حاضران درباره رفتارهای غیرعادی قذافی سخن‌ها گفته شود.

سخنان مهندس بازرگان به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر

مهندس مهدی بازرگان به اعضای هیأت همراه، وزیران امور خارجه و دفاع و اطلاعات ایران، آیت‌الله مجتهد شبستری و نمایندگان در الجزایر عصر روز دهم آبان‌ماه ۵۸ در اجتماعی از نمایندگان خبرگزاری‌ها و مطبوعات کشورهای مختلف جهان که در تالار هتل اوراسی الجزایر گرد آمده بودند، پیام تبریک خود به مناسبت این جشن را در اختیار آنان گذاشت. متن عربی این پیام برای حاضرین قرائت شد. سپس مهندس بازرگان در یک صحبت کوتاه، ابتدا پیروزی انقلاب رهایی‌بخش مردم الجزیره را تبریک گفت و سپس بر ضرورت همکاری میان دو ملت تاکید کرد.

دیدارهای دیپلماتیک

سران اکثر کشورهای جهان برای شرکت در مراسم بیست و پنجمین سالگرد انقلاب الجزایر دعوت شده بودند. از سوریه حافظ اسد، از فرانسه جورج مارشه، دبیر کل حزب کمونیست، ژنرال جیاپ معاون نخست وزیر و وزیر دفاع ویتنام، برژینسکی مشاور رئیس‌جمهور آمریکا در شورای امنیت ملی، قذافی رهبر لیبی، یاسر عرفات رئیس کمیته اجرایی ساف، رئیس‌جمهور لیبریا، رئیس آرمان وحدت آفریقا، رائول کاسترو، برادر فیدل کاسترو و تعدادی از نمایندگان جنبش‌های آزادی‌بخش جهان. این فرصتی بود تا درحاشیه این مراسم دیدارهایی با آنان داشته باشیم. با پرزیدنت شازلی بن جدید رئیس‌جمهوری و بن یحیی وزیر امور خارجه الجزایر، پرزیدنت حافظ اسد رئیس‌جمهور و خدام وزیر امورخارجه سوریه و برخی دیگراز رؤسای هیئت‌هایی که به الجزایر آمده بودند و نیز با برژینسکی دیدار و گفت‌وگوهائی انجام شد.

دیدار با برژینسکی ۵۸/۸/۱۰

از حدود ده روز قبل از سفر ما به الجزایر احتمال چنین دیداری مورد بحث بوده است. شاید نزدیک‌ترین روایت از این دیدار را آقای بروس لینگن گفته باشد: «من کسی بودم که این ملاقات را توصیه کردم. در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۹ (۳۰مهرماه ۱۳۵۸) در وزارت خارجه ایران مراسمی به مناسبت سالروز تأسیس سازمان ملل برگزار شد. بسیاری از نمایندگان دیپلماتیک در تهران در این مراسم شرکت کرده بودند. اعضای شورای انقلاب نیز برای ادای احترام به سازمان ملل در این مراسم شرکت کرده بودند. آن روزها قرار بود هیأتی بلندپایه از آمریکا به الجزایر برود. مهدی بازرگان نخست‌وزیر ایران نیز قصد داشت به آن کشور سفر کند. من از (صادق) طباطبایی که در مراسم حضور داشت خواستم مهدی بازرگان را ترغیب کند با مقامات بلندپایه آمریکایی در الجزایر ملاقات کند. از آنجا که من زمانی در تهران بودم، بالاترین مقام آمریکایی بودم که با دولت ایران در تماس بود، می‌خواستم از این فرصت پیش‌آمده در الجزایر استفاده شود و مقامات بلندپایه دو کشور فرصت گفت‌وگو با یکدیگر را داشته باشند.»

هم‌زمان سفارت ایران در الجزیره به وزارت امورخارجه گزارش داد که سفارت آمریکا در الجزیره اطلاع داده است که آقای برژینسکی قرار است در راس هیأتی در مراسم سالروز پیروزی انقلاب الجزایر شرکت کند و مایل است با آقای مهندس بازرگان دیدار داشته باشد. من مطلب را به آقای مهندس بازرگان اطلاع دادم. اما چون سفر ایشان به الجزایر هنوز قطعی نشده بود، پاسخی به این درخواست داده نشد. هنگامی که سفر هیأت به الجزایر قطعی شد، آقای مهندس بازرگان از آقای دکتر صادق طباطبایی خواستند که در سفرش به قم موضوع را به اطلاع آقای خمینی برساند. آقای صادق طباطبایی ماموریت خود را انجام داد و در گزارش خود تاکید می‌کند که در دیدار با امام احتمال دیدار با برژینسکی را به اطلاع رساندم و ایشان نظری نداشتند. در الجزیره هیأت آمریکایی شرکت‌کننده در مراسم به سفیر ایران در الجزایر اطلاع داد که آقای برژینسکی مایل هستند آقای مهندس بازرگان را ملاقات کنند. آقای مهندس بازرگان پس از مشورت با اعضای هیأت ایرانی نظر مثبت خود را اطلاع دادند. این ملاقات در اتاق آقای مهندس بازرگان در هتل محل اقامت ایشان در روز ۷۹/۱۱/۱ برابر با ۵۸/۸/۱۰ صورت گرفت. در این دیدار به درخواست آقای مهندس بازرگان، آقای دکتر چمران و من نیز حضور داشتیم. این دیدار حدود یک‌ساعت و نیم به طول انجامید. در پایان این دیدار مهندس بازرگان خلاصه‌ای از گفت‌وگوها را با خبرنگاران مطرح کرد. علاوه بر این مشروح مذاکرات این جلسه که آقای دکتر چمران نوشته بود به‌صورت بیانیه مطبوعاتی در اختیار خبرنگاران خبرگزاری پارس، که بعداً شد خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، قرار داده شد که همان زمان منتشر شد.

روایت بازرگان از دیدار با برژینسکی

در پایان دیدارهای فشرده و پیاپی با شازلی بن جدید، رئیس‌جمهوری الجزایر، محمد بن احمد عبدالغنی، نخست‌وزیر الجزایر و حافظ اسد، ریاست جمهوری سوریه، برژینسکی از آمریکا، آقای مهندس بازرگان در هتل محل اقامت خود درباره انقلاب اسلامی ایران، روابط با کشورهای اسلامی و اعراب، مناسبات با آمریکا، اوضاع اقتصادی کشور و دیدارهایی که هیئت ایرانی شرکت‌کننده در جشن سالگرد انقلاب الجزایر با رؤسای هیئت‌های دیگر کشورها داشت، پاسخ داد. مهندس بازرگان درمورد ملاقات با برژینسکی گفت: «در مذاکراتی که با برژینسکی مشاور ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا داشتیم، صریحاً اعلام کردیم که باید روش خود را درباره ایران، نسبت به دوران شاه مخلوع تغییر دهید.» بازرگان مذاکرات را روشن و صادقانه توصیف کرد و اظهار داشت: «در این مذاکرات، موضوع قراردادهای گذشته ایران با آمریکا و نیز چگونگی مناسبات و روابط دو کشور مطرح شده است.» در مورد اقامت شاه مخلوع در آمریکا بازرگان گفت آن‌ها می‌گویند این جنبه صددرصد انسانی داشته و به هیچ‌وجه از شاه استفاده سیاسی به‌عمل نخواهد آمد و مذاکرات سیاسی نیز با وی انجام نمی‌گیرد... برژینسکی رئوس مطالب مطرح شده را برای مشورت با مقامات واشنگتن یادداشت کرده و قرار است پس از انجام این مشاوره موضوع از طریق کاردار سفارت آمریکا در تهران دنبال شود.» مهندس بازرگان اظهار داشت: سه شنبه گذشته، یعنی دو روز قبل از عزیمت به الجزایر، کاردار سفارت آمریکا در تهران به من اطلاع داد که برژینسکی مایل است هنگام اقامت من در الجزایر، ملاقات و مذاکراتی انجام دهد و امروز این دیدار و گفت‌وگو انجام شد. پیرو توضیحات بازرگان من اضافه کردم: «روابط ایران و آمریکا بستگی به تغییر سیاست آمریکا دارد و آن‌ها باید خود را تغییر دهند. ملت ایران شاه را واژگون کرد و به تسلط آمریکا خاتمه داد و مستشاران این کشور را نیز اخراج کرد. ملت ایران همچنین به تسلط اقتصادی آمریکا پایان داد. البته بعد از انقلاب اگر ایالات متحده واقعاً طالب دوستی با ایران است بایستی واقعیت ایران را درک کند و انقلاب ایران را بشناسد و به جمهوری اسلامی احترام بگذارد که این مربوط به آنهاست و آن‌ها بایستی به تعهد و وظیفه خود عمل کنند... متأسفانه آمریکا شاه سابق را پذیرفته است و می‌بینیم که در این مورد آمریکا تغییری در سیاست خود نداده است. گو اینکه آمریکا خود گفته است که شاه از نظر سیاسی مرده است.» تأکید کردم: «که اگر دولت آمریکا طالب دوستی با ایران است بایستی واقعیت ایران را درک کرده، انقلاب ایران را بشناسد و به جمهوری اسلامی احترام بگذارد.» بعد از برگشت از الجزایر در یک کنفرانس مطبوعاتی به پرسش خبرنگاران در مورد دیدار با برژینسکی توضیحاتی دادم.

روایت برژینسکی از این دیدار

برژینسکی از این دیدار در کتاب خود، «قدرت و اصول» چنین یاد کرده است: «مذاکرات بیشتر پیرامون روابط کلی بین دو کشور ایران و آمریکا بود. من این نکته را یادآور شدم که ایالات متحده آمریکا علیه ایران توطئه نکرده و در آینده نیز دیگران را تشویق بدین کار نخواهد کرد و افزودم ما آماده‌ایم در همه زمینه‌ها با شما همکاری کنیم... آمریکا و ایران منافع مشترک اساسی دارند. ما نمی‌دانیم شما چه می‌خواهید ما انجام دهیم... ایالات متحده آمریکا آماده است در زمینه بسط امور امنیتی، اقتصادی، سیاسی و اطلاعاتی با شما همکاری و مساعدت نماید. چمران موضوع کمک‌های نظامی به ایران را عنوان کرد. من، بی‌آنکه وعده‌ای بدهم این درخواست را رد نکردم. سپس مشکل شاه مطرح شد. یزدی که تحصیلات دکتری را در آمریکا طی کرده است، با ژست رادیکال‌گرایانه توأم با متانت حمایت‌های پیشین ما را از شاه عنوان کرد و خاطرنشان ساخت که حضور او در ایالات متحده ما را ناراحت کرده است و افزود بر فرض که شاه شخصاً فعالیت (سیاسی) نکند، اطرافیانش دست به کار خواهند شد. ملت ما، حضور شاه را در آمریکا به نشانه مداخله و خواست آمریکا تلقی می‌کند. یزدی این نظریه را که شاه به دلیل بیماری و برای درمان، از آمریکا درخواست پناهندگی کرده است، ساختگی و مسخره دانست. من بی‌درنگ این ادعا را رد کردم و گفتم: این بحث، تحقیرآمیز و اهانت‌بار است و نمی‌توانیم این گونه اهانت‌ها را از جانب شما تحمل کنیم. پناه دادن به افراد، از سنت‌های کشور شما است. در سال ۱۹۴۱ ایران بسیاری از لهستانی‌های پناه‌جو را پذیرفت و این اقدام ایران مورد ستایش قرار گرفت. اکنون نیز مردی بیمار، به ما روی آورده و نمی‌خواهیم علیه اصولی که بدان پایبند می‌باشیم، عمل کنیم... دراین موقع بازرگان، لیبرال کهنسال ایرانی، با ریش زیر چانه زیبا و منش مؤدبانه‌اش، وارد بحث شد و پیشنهاد کرد برای اینکه مردم ایران قانع شوند که شاه بیمار است، شایسته است پزشکان ایرانی او را معاینه کنند. من، بار دیگر یادآور شدم که حضور شاه در آمریکا، جنبه سیاسی ندارد. او مردی بیمار است و بر اساس قواعد و اصول معمول در کشورمان تحت درمان قرار خواهد گرفت. بدین‌سان، پیشنهاد بازرگان را به‌طور کلی رد کردم. سپس موضوع دارائی شاه مطرح شد؛ من به آنها گفتم که درِ دادگاه‌های ما باز است و هر وقت که بخواهند می‌توانند قضیه را به دادگاه احاله کنند. مذاکرات ما، دوستانه پایان یافت و من، بیدرنگ خبر مربوط به مذاکراتمان را به رئیس‌جمهوری و وزیر خارجه اطلاع دادم... روز چهارم نوامبر، ستیزه‌جویان ایرانی سفارت را اشغال کردند. دو روز بعد بازرگان ناگزیر به کناره‌گیری شد. من نمی‌دانم انگیزه بازرگان از مذاکره با من چه بود، آیا اگر من از گفت‌وگو با او امتناع می‌کردم، افراطیون ایرانی این اقدام را دلیل دیگری از دشمنی آمریکا نسبت به ایران تلقی و دولت ایالات متحده آمریکا متهم نمی‌شد که پیشنهاد شرکت در یک مذاکره مهم را رد کرده است؟ افزون بر این محتمل است در پاییز ۱۹۷۹ بیشتر میانه‌روهای ایران که پس از رفتن شاه در مسند قدرت قرار گرفته بودند احساس می‌کردند که به شدت منزوی شده‌اند و در صدد بودند خود را از آن گرفتاری خلاص کنند. دریغ که سرانجام حرکت نیروهای پویای ایران به شکست انجامید: منطق انقلابی بر این روند بود که ایران به تدریج در اختیار افراطیون قرار گیرد.» گزارش برژینسکی از متن گفت‌وگوها تقریباً به واقعیت نزدیک است، اما برژینسکی در این کتاب مدعی شده است که: «در الجزایر، نخست‌وزیر ایران مهدی بازرگان درخواست ملاقات با مرا نمود. من موافقت کردم و بعدازظهر آنروز در اطاق هتل وی ملاقات کردیم.» این ادعای او نادرست است. ما نمی‌دانیم انگیزه او از بیان این ادعا چیست، اما کتاب او وقتی منتشر شد که ما در مجلس اول بودیم. با آقای مهندس بازرگان مشورت کردیم که آن را تکذیب کنیم. در ۶۲/۳/۲۹ نامه‌ای به ناشر کتاب در آمریکا نوشتیم و آن را با یادداشتی برای آقای هاشمی‌رفسنجانی رئیس مجلس فرستادیم تا از طریق دفتر حفظ منافع ایران برای ناشر فرستاده شود. دفتر حقوقی مجلس و دفتر حفاظت منافع ایران در آمریکا اقدام کردند. دفتر حقوقی وزارت امور خارجه گزارش اقدامات را برای رئیس مجلس و رونوشت آن را برای آقای مهندس بازرگان و من فرستاد، اما ناشر به این درخواست ترتیب اثری نداد. یا حداقل ما مطلع نشدیم.

واکنش‌ها به دیدار با برژینسکی

از روز بعد از دیدار ما با برژینسکی یک هیاهو وجنجال بی‌سابقه علیه دولت موقت و شخص بازرگان در صدا و سیما و مطبوعات چپ و راست ایران به راه افتاد. این هیاهوها حتی بعد از برگشتن ما به ایران از سفر الجزایر به شدت ادامه پیدا کرد. اعلامیه‌های متعدد با امضاهای اشخاص و سازمان‌های شناخته‌شده و ناشناخته از صدا وسیما با آب و تاب قرائت می‌شد. اصالت صدور برخی از این نامه‌ها و بیانیه‌ها مورد تردیدهای جدی است. یکی از این نامه‌ها به نام آیت‌الله لاهوتی خوانده شد. در مجلس اول که آن مرحوم هم به عنوان نماینده حضور داشت، مرحوم مهندس بازرگان در حضور آقای مهندس صباغیان و من از لاهوتی با لحن گله‌آمیزی پرسید آن نامه چه بود علیه ما به صدا و سیما دادی خواندند. مرحوم لاهوتی سوگند خورد که آن نامه را هرگز او ننوشته بود. اما من راضی نیستم تا زمانی که زنده هستم شما آن را در جایی از من نقل کنید. یکی از اعتراض‌های مخالفین دولت این بود که امام از این دیدار خبر نداشتند؟ سید احمد خمینی که برای حمایت از اشغال سفارت و گروگانگیری دانشجویان به محل سفارت رفته بود (۵۸/۸/۱۴) در پاسخ سئوالی که آیا امام از جریان ملاقات آقای بازرگان با برژینسکی آگاهی داشتند؟ گفت: ابدا. و آنچه سخنگوی دولت در این مورد اظهار کرده است به ملاقات دکتر یزدی با امام مربوط می‌شود. در ملاقات وزیر امور خارجه با امام من حضور داشتم. دکتر یزدی فقط راجع به کسالت شاه مخلوع مطالبی معروض داشت و درباره ملاقات بازرگان با برژینسکی صحبتی به میان نیامد. سید احمد خمینی از دیدار دکتر صادق طباطبایی با امام یا خبر نداشت یا نخواست درباره آن چیزی بگوید. همانطور که اشاره کردم، آقای دکتر صادق طباطبایی موضوع را با آقای خمینی مطرح کرده بود و ایشان نظری نداشتند. اما آقای فردوسی‌پور در جلسه مورخ ۵۹/۶/۲۷ مجلس شورای اسلامی مدعی شد که: «همان موقع که این ملاقات در الجزایر انجام شد من در دفتر امام بودم. تلفنی از ما خواستند که از امام سئوال کنید که آیا از این ملاقات اطلاع دارند یا نه. من سئوال را کتباً به حضور امام دادم و امام در جواب نوشتند من از این ملاقات بی‌اطلاع هستم و قبلا هم در این زمینه با من مذاکره نشده است. این نوشته به خط امام هم‌اکنون موجود است.» اما آقای فردوسی‌پور نگفتند این نوشته کجاست؟ این نوشته هرگز نه منتشر شد و نه در صحیفه نور آمده است.

در الجزایر آبان ۱۳۵۸ – دیدار و مذاکره با رئیس جمهور الجزایر / مهندس بازرگان، دکتر چمران، دکتر یزدی

کدخدای امید

مسئولیت محمدرضا عارف در ریاست فراکسیون امید تمدید شد

زینب صفری
خبرنگار سازندگی

محمدرضا عارف هفته گذشته در حالی برای دومین سال پیاپی رئیس فراکسیون امید باقی ماند که انتقادها به عملکرد این فراکسیون در مناسبات درونی مجلس افزایش یافته و سوالات زیادی را متوجه او کرده است. هر کسی که صحن مجلس را دنبال کرده باشد، می‌داند صاحب صندلی ۱۸۴ پارلمان به ندرت از صندلی‌اش برمی‌خیزد و یکی از کم‌تحرک‌ترین نمایندگان مجلس است. هرچند معمولا اطرافش شلوغ است و اگر بنا به مذاکرات و لابی‌های مرسوم پارلمانی باشد، این دیگران هستند که نزدیک او می‌آیند. عارف اما در سایر مناسبات نمایندگی هم به جز برای یکی، دو نطق میان‌دستور و یک دفاعیه از کلیات کابینه دوازدهم پشت تریبون قرار نگرفته و میکروفنش هم برای تذکر و اخطاری روشن نشده است.

با همه این‌ها اما او رئیس فراکسیونی است که اگرچه اکثریت نیست، دست کم ۱۱۰ عضو دارد (نباید فراموش کرد که در توفان ردصلاحیت‌ها اصلاح‌طلبان ناگزیر به ائتلاف با اصولگرایان میانه‌رو شدند که حاصلش ورود ۱۶۸ نفر با لیست امید و حمایت اصلاح‌طلبان به مجلس بود. اما این اصولگرایان میانه‌رو بعد از ورود به مجلس راهشان را از امیدی‌ها جدا کردند) که در برخی بزنگاه‌ها اگر توان لابی گری مناسبی داشته باشد، می‌تواند با جذب آرای همان طیفی که بعد از ورود به مجلس از امیدی‌ها فاصله گرفتند شرایط را به نفع خودش پیش ببرد. این تعبیر همان رویای اقلیت قدرتمندی است که خیلی‌ها و از جمله سعید حجاریان پیش از انتخابات مجلس دهم در ذهن می‌پروراندند. او سال ۹۳ و پیش از انتخابات مجلس دهم گفته بود: مجلس دهم شبیه مجلس پنجم می‌شود. یعنی اقلیتی قوی و تأثیرگذار از اصلاح‌طلبان وارد مجلس می‌شوند که با توجه به شرایط موجود، چنین چیزی قابل قبول و راضی‌کننده خواهد بود. اما زمان نشان داد نه فراکسیون امید در مجلس دهم همان فراکسیون ۷۰نفره اما قدرتمند مجمع حزب‌الله در مجلس پنجم است و نه عارف همان عبدالله نوری در کسوت ریاست فراکسیون.

فراکسیون امید با وجود انتظارات زیادی که از بیرون مجلس از آن می‌رفت، اول ریاست مجلس را به علی لاریجانی واگذار کرد و بعد در انتخابات هیات رئیسه کمیسیون‌ها یکی‌یکی کرسی‌های ریاست را جز در دو یا سه کمیسیون واگذار کرد. حتی خود عارف در کمیسیون آموزش و تحقیقات نتوانست از رای کافی برخوردار شود تا زاهدی نماینده نزدیک به جبهه پایداری هم در سال اول و هم سال دوم رئیس این کمیسیون باشد. عارف البته در مقابل موج بلند انتقادات از عملکرد هیات رئیسه فراکسیون انگشت نشانه به سوی لابی‌های دولتی بیرون مجلس و عهدشکنی‌های برخی درون مجلس گرفت. او در ۲۴ مرداد ماه سال گذشته به آنا گفت: «متاسفانه در عمل به مشکلاتی درون ائتلاف امید برخورد کردیم که من صلاح نمی‌دانم مسائل را باز کنم. وقتی ائتلاف مطرح می‌شود، منافع مشترک مطرح است و تا آخر هم باید همه عوامل درگیر در ائتلاف کنار هم باشند. به هرحال با مشکلاتی روبه‌رو شدیم که تلاش کردیم با احتیاط و بدون اینکه رسانه‌ای شود آنها را حل کنیم. بنابراین موضعی که می‌گیرند و می‌گویند که چرا عارف سکوت کرده است و عارف مرحله دوم انتخابات با عارف هفت خرداد (بازگشایی مجلس دهم) به بعد متفاوت بود؛ باید در جواب گفت بله این تغییر آگاهانه بود. برای ما منافع ملی و انسجام خیلی مهم بود. نباید من حرفی می‌زدم که انسجام را برهم بزند.» او از عملکرد فراکسیون در سال اول و انتخابات هیات رئیسه و کمیسیون‌ها دفاع کرده و گفته بود: «گام‌به‌گام حضور فراکسیون منسجم‌تر می‌شود. مثلا در جریان تشکیل هیات‌رئیسه موقت و هیات‌رئیسه دایم و بعد در تشکیل کمیسیون‌ها این روند را ملاحظه می‌کنید. از ۷۸ پست کمیسیون‌ها، ۳۳ پست آن را به دست آوردیم، ۳۵ پست دیگر هم رقیب به دست آورد و ۱۰ نفر هم مستقل هستند. در کل می‌توان گفت یک عملکرد قابل قبولی بوده است.» عارف به ناهمگونی لیست امید بعد از ورود به مجلس هم اشاره کرده بود: «ما ائتلافی تشکیل دادیم و اصولگرایانی را در لیست خود قرار دادیم که روشن بود وقتی به مجلس بیایند، رای‌شان ما نخواهیم بود. می‌دانستیم که ما در تهران و جاهای دیگر از کسانی حمایت کردیم که خیلی‌هاشان از قبل هم گفته بودند که رای‌شان ما نیستیم. آگاهانه این کار را کرده بودیم و این را در همان مسیر عقلانیت و ائتلافی که نوشته بودیم می‌شود تفسیر کرد.»

نقش عارف در رای‌آوری کدخدایی

صحنه ناکامی بعدی فراکسیون امید ۲۳ تیرماه و در جریان انتخاب سه حقوقدان شورای نگهبان رقم خورد. روزی که عباسعلی کدخدایی که پیش از آن در مجلس اصولگرای نهم برای حضور در شورای نگهبان رای نیاورده بود حالا با حمایت اصلاح‌طلبان وارد شورای نگهبان شد. و به علاوه احمد بیگی گزینه مورد حمایت فراکسیون امید هم نتوانست رای لازم را کسب کند. در این ماجرا هم فراکسیون امید از دو روز قبل اعلام کرد که محمدرضا علیزاده و احمد بیگی از سوی این فراکسیون مورد حمایت قرار گرفتند و این فراکسیون برای نفر سوم دست اعضای خود را باز گذاشته تا به شکل مستقل رای بدهند. اما واقعیت ماجرا این بود که همان موقع عباسعلی کدخدایی به عنوان اولین گزینه در جلسه داخلی فراکسیون امید رای آورده بود اما به دلیل بازخوردهای منفی آن در بدنه رای اصلاح‌طلبان، امیدی‌ها تصمیم می‌گیرند این تصمیم را رسانه‌ای نکنند. در آن سوی ماجرا هم فراکسیون اصولگرایان حمایت خودشان را از عباسعلی کدخدایی، سیدفضل‌الله موسوی و محمدهادی صادقی اعلام کردند. به علاوه آنها در تلاش برای رای نیاوردن احمد بیگی بودند. اتفاقی که البته محقق شد و از گزینه‌های مورد حمایت رسمی و آشکار اصلاح‌طلبان تنها علیزاده توانست در جمع حقوق‌دانان شورای نگهبان باقی بماند. اما راهیابی کدخدایی با رای بالای ۲۰۳ رای هم حمایت امیدی‌ها از او را علنی کرد. بعد از بالا گرفتن انتقادات به عارف او در گفت‌وگو با آنا در پاسخ به این سوال که آیا انتخاب آقای کدخدایی، انتخاب غیراصلاح‌طلبانه‌ای بوده است، گفت: «ما چند سوال جدی مطرح کردیم و دیدگاه‌های ایشان به دیدگاه‌های دوستان ما خیلی نزدیک بود. بحث فنی بود. در این حال دوستان ما هم که گله‌هایی می‌کنند، حق دارند.» عارف نقاط مشترک کدخدایی با فراکسیون امید را در پاسخ به سوالات اعضای فراکسیون دانسته بود، سوالاتی که البته نگفت چه چیزی بودند: «سه سوال مطرح کردیم که پاسخ‌های‌شان را گفتند که به دیدگاه‌های دوستان ما نزدیک بود. از طرفی ما گزینه‌های انتخابی نداشتیم که بگوییم از بین ده نفر انتخاب کنیم.»

جالب آنکه عباسعلی کدخدایی هم چند ماه بعد از آن در گفت‌وگو با شماره نوروزی هفته‌نامه مثلث از نقش مثبت عارف در انتخابش گفته بود: «آقای عارف از اول نظرش مثبت بود. چون شخصا مرا می‌شناسد و من هم شخصا با ایشان ارتباط دارم. اصلا ربطی به فراکسیون امید و مجلس ندارد.»

فراکسیون امید بعد از آن اگرچه دو پیروزی خوب در رای اعتماد به سه وزیر کابینه یازدهم و همچنین ترکیب هیات‌های نظارت بر انتخابات شوراها به دست آورد اما در ادامه ناکامی‌های بزرگی هم داشت. از جمله در انتخابات سال دوم هیات رئیسه مجلس و هیات رئیسه کمیسیون‌ها و همینطور در ماجرای چینش کابینه و رای اعتماد به وزرای دولت دوازدهم که باز هم نتوانست بدنه رای خودش را راضی کند. فراکسیون امید در انتخابات هیات رئیسه دوم مجلس اگرچه توانست مسعود پزشکیان و علی مطهری را در کسوت نائب رئیسی حفظ کند اما دو کرسی خودش را هم تقدیم اصولگرایان نزدیک به جبهه پایداری کرد تا سهمش به ۳ کرسی از ۱۲ کرسی هیات رئیسه کاهش یابد. در آن ماجرا امیدی‌ها وارد ائتلاف با مستقلین شده و در واقع از آن‌ها رودست خورده بودند. موضوعی که باز هم تیر انتقادات را روانه هیات رئیسه فراکسیون و از همه مهمتر عارف کرد. خیلی‌ها او را رئیس منفعلی که به‌جا و به موقع دست به عمل نمی‌زند توصیف می‌کردند. عارف اما در مقابل این انتقادات سکوت کرد. او البته پیشتر در بهمن ماه سال قبل و در نشست خبری در دفاع از عملکرد خودش گفته بود که او کارهای پشت‌صحنه را انجام می‌دهد: «گفتمان اصلاحات فردمحور نیست و اگر در مجلس همه موضوعات به عارف ختم می‌شد، منتقدان اعلام می‌کردند پس چرا بقیه نمایندگان صحبت نمی‌کنند. ما در فراکسیون امید همه در یک سطح هستیم. بنده در تمامی صحنه‌ها حضور داشته‌ام اما در فراکسیون امید چهره‌های ارزشمندی هستند و وظیفه بنده این است که از فهم و وقت خود به آنها بدهم، برخی اقدامات وظیفه بنده است و برخی دیگر بر عهده اعضای دیگر. فراکسیون امید به دلیل اینکه تجربه بالایی نداشته و یک فراکسیون جدید است وظیفه بنده ایجاد انسجام و وحدت بین اعضا بوده و به بیانی دیگر کارهای پشت صحنه را بنده انجام می‌دهم و کارهای روی صحنه را به جوانانی که آمادگی داشته باشند، واگذار می‌کنم.»

اما بعد از ماجرای هیات رئیسه؛ چینش و ترکیب کابینه دوازدهم و رای اعتماد به وزرا آخرین صحنه‌ای است که فراکسیون امید عبور رضایت‌بخشی از آن نداشت. عدم رای‌آوری بیطرف، رای‌آوری گزینه‌ای مانند جهرمی که فراکسیون امید مایل به حضور او در کابینه نبود، رای‌آوری چهره‌ای همانند علی ربیعی که ماجرای لابی‌های گسترده و غیرمتعارفش و بعد حمایت امیدی‌ها از او این فراکسیون را زیر سوال برد و همچنین رای پایین وزرای اصلاح‌طلبی مانند حجتی و برعکس رای قاطع و بالا برای چهره‌ای مانند رحمانی فضلی که عملکردش مورد انتقاد فراکسیون امید و اصلاح‌طلبان بود، همه و همه فراکسیون امید را با سوالات جدی درباره میزان نفوذ و کارآیی و انسجام آن روبه‌رو کرد. به‌خصوص که بحث آرای غیرفراکسیونی و عملکرد غیرمنسجم فراکسیون امید در این ماجرا جدی شد.

اما عارف چه سهمی در این ناکامی‌ها و عدم انسجام فراکسیونی دارد؟

سه نماینده فراکسیون امید از عملکرد عارف می‌گویند

سه نماینده عضو فراکسیون امید بی‌آنکه نامشان منتشر شود درباره عملکرد عارف با سازندگی گفت‌وگو کردند. یکی از نمایندگان زن عضو فراکسیون در اینباره به سازندگی می‌گوید: «عارف و هیات رئیسه‌ای که انتخاب شده برخی مواقع تصمیماتی می‌گیرند که تصمیمات مشورت‌شده با جمع نیست و تحت تاثیر یک نگرش خاص است. کارهای غیرقابل قبولی انجام می‌گیرد.» وقتی از او خواستم مصداقی به این موضوع اشاره کند توضیح داد: «مثلا فراکسیون زنان یک فراکسیون مستقل است و ربطی به فراکسیون امید ندارد. اما هیات رئیسه فراکسیون امید دخالت‌هایی کرد که هیات رئیسه قبلی فراکسیون زنان را در دومین سال فعالیتش نگه دارد. آنها به نفع همین ترکیب موجود هیات رئیسه وارد لابی شدند و آرا را تغییر دادند.»

او همچنین به جریان رای اعتماد اشاره می‌کند و می‌گوید: «در مورد جهرمی فراکسیون امید می‌توانست اعلام کند ما رای نمی‌دهیم اما اینکه اعلام کنند ما حتما او را می‌اندازیم باعث شد تا طرف مقابل تحریک شود و بگوید پس ما هم یک وزیر اصلاح‌طلب را می‌اندازیم. یعنی ماجرای رای نیاوردن بیطرف و رای آوردن جهرمی بیشتر نوعی معامله بود.»

اما نماینده دیگری از فراکسیون امید سخنان مفصل‌تری در اینباره دارد. او به سازندگی می‌گوید: «انتقادات زیادی به عملکرد هیات رئیسه فراکسیون امید وجود دارد. البته آقای عارف همه نقدها را می‌شنود و خیلی از آنها را هم قبول دارد.» به اعتقاد او یک نقد اساسی به فراکسیون امید این است که در یک سال گذشته ارتباط هیات رئیسه با اعضای فراکسیون در عمل قطع بوده است. به این معنا که اطلاع‌رسانی از تصمیمات هیات رئیسه به اعضا آنطور که باید انجام نمی‌شد و مهم‌تر اعضا در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داده نمی‌شدند. به علاوه کمیته‌هایی که برای فعالیت اعضا در نظر گرفته شد هم به صورت کامل فعال نشدند و هم نظارتی روی فعالیت‌های آنها انجام نشد. او تاکید می‌کند هیات رئیسه فراکسیون به طور کامل کمیته‌ها را رها کرد و به معنای واقعی کلمه کار تشکیلاتی در فراکسیون امید اتفاق نیفتاده است.

اما این نماینده درباره اینکه ویژگی‌های فردی عارف چقدر در ایجاد این فضا دخیل بوده است هم می‌گوید: «دکتر عارف مدیریت در آرامش را محور قرار داده است. ایشان در فضاهای تنش‌زا تلاش می‌کند اول تنش‌ها را به حداقل رسانده و فضا را آرام کند و بعد به مدیریت بپردازد. در حالی که هم فضای سیاسی کشور و هم فضای سیاسی داخل مجلس گاهی التهابات خودش را دارد که باید در حین التهابات مدیریت کرد. در این بخش از مدیریت ایشان دچار افت و خیزهایی بوده است. مثلا در بحث رای به سه وزیر کابینه یازدهم این مدیریت به خوبی اعمال شد با وجود هجمه‌ها و حملات اما در برخی موارد هم نتیجه نگرفته‌ایم.»

این نماینده عضو فراکسیون امید معتقد است ایراد اساسی به افرادی برمی‌گردد که در این ساختارها مسئولیت گرفته‌اند و متعاقب مسئولیتشان فراکسیون امید را به روزمرگی کشانده‌اند. این روزمرگی اثر منفی خودش را در بی‌انگیزگی اعضا گذاشت و اعضا هم با وجود اعتقاد به اصلاح‌طلبی و خاستگاه فراکسیون امید و با وجود تعهدات و الزاماتشان به این موارد انگیزه کار تشکیلاتی در آنها ضعیف شد. به این معنا که احساس می‌شد در برنامه‌های فراکسیون مشارکت داده نمی‌شوند و مورد مشورت قرار نمی‌گیرند. به نحوی که اعضای عادی فراکسیون از خیلی از تصمیمات مهم فراکسیون یا در لحظه آخر خبردار می‌شدند و یا اصلا مطلع نمی‌شدند. همه این‌ها در بی‌انگیزگی و روزمرگی و انفعال فراکسیون هم تاثیر داشت.

او همچنین می‌گوید عملکرد وزرا و تصمیمات دکتر روحانی و نگاه او به فراکسیون امید هم در بی‌عملی فراکسیون خیلی تاثیر گذاشت. این نماینده معتقد است دکتر عارف هم شخصا و هم به عنوان رئیس فراکسیون باید موضع محکم‌تری در دولت یازدهم نسبت به روحانی می‌گرفت که این اتفاق نیفتاد.

نماینده عضو فراکسیون امید می‌گوید در مجموع در این بی‌عملی هیات رئیسه فراکسیون به سه دلیل مهم‌ترین نقش را داشت: «اول وقت نگذاشتن اعضای هیات رئیسه؛ دوم قطع بودن ارتباط هیات رئیسه با اعضا؛ به نحوی که هیچ برنامه‌ای برای مدیریت صحن (ارتباط با اعضا در صحن برای تصمیم‌گیری در مواقع حساس) در هیچ مقطعی وجود نداشت. سوم بی‌خبری اعضا از تصمیمات هیات رئیسه. هیات رئیسه باید مرتب به اعضا گزارش بدهد چه اتفاقی در هیات رئیسه رخ می‌دهد و مرحله به مرحله اعضا در جریان اقدامات و تصمیمات قرار بگیرند تا احساس مشارکت بیشتری کنند.»

اما سومین نماینده عضو فراکسیون امید به سازندگی می‌گوید: «فراکسیون امید در درون خودش اختلافی ندارد. همه در اهداف اصلی اتفاق نظر دارند و در مباحث تاکتیکی هم اختلاف نظر طبیعی است و رای اکثریت در این موارد ملاک است.» این نماینده با قاطعیت می‌گوید از لحاظ تعهد اعضای فراکسیون امید به تصمیمات جمعی در بالاترین سطح قرار داریم و به محض اینکه پیامک فراکسیون به اعضا تصمیمی را اعلام می‌کند همه اعضا عمل می‌کنند.

اما به اعتقاد او آنچه مشکل فراکسیون است، این است که ارتباط فراکسیون با اصلاح‌طلبان بیرون مجلس، با نخبگان و همینطور با رسانه‌ها که بر افکار عمومی تاثیر دارند تقریبا قطع بوده و ارتباطی ندارد. در نتیجه این ضعف‌ها ضعف بزرگتری در فراکسیون پدید آمده و آن هم نبود یک اتاق فکر قوی برای تغذیه فراکسیون است. در نتیجه فراکسیون در اذهان عمومی تضعیف می‌شود.

اصلاح‌طلبان بیرون مجلس چه نگاهی دارند؟

اما مشابه این انتقادات از طرف چهره‌های سیاسی اصلاح‌طلب هم روانه فراکسیون امید می‌شود. از آن جمله محمد عطریانفر که معتقد است فراکسیون امید در حوزه مدیریت نیازمند بازنگری و ارزیابی مجدد ظرفیت‌ها است. او در گفت‌وگو با انتخاب می‌گوید: «ما به عنوان چهره‌های اصلاح‌طلب در جبهه اصلاحات، اطلاعات دقیقی از آنچه در فراکسیون امید و پارلمان می‌گذرد، نداریم. اما پیام‌هایی که از سوی برخی نمایندگان شنیده‌ایم، نشان می‌دهد که عملکرد مدیریت فراکسیون امید در جریان رای اعتماد به وزرا، چندان رضایت‌بخش نبوده است. مجموع دیدگاه‌ها دلالت بر آن دارد که فراکسیون امید در مدیریت نیازمند بازنگری است و باید ظرفیت‌ها دوباره ارزیابی و تجدید ساختار شوند تا امکان اعتماد قطعی به این فراکسیون در برخی بزنگاه‌ها فراهم شود.

او با اشاره به قطع ارتباط فراکسیون امید با جریان‌های مختلف در درون جبهه اصلاحات می‌گوید: «فراکسیون امید رابطه تنگاتنگی با جریانی که شورای عالی اصلاحات آن را نمایندگی می‌کند، ندارد و رابطه تشکیلاتی میان آنها برقرار نیست. شاید بخشی از مشکلات ناشی از این ضعف ارتباط باشد.»

شهریور ماه سال گذشته هم قدرت‌الله علیخانی در گفت‌وگو با خبرآنلاین این سوال را از عارف مطرح کرد که وقتی آقای کدخدایی که در مجلس یکپارچه اصولگرا برای عضویت در شورای نگهبان رای نمی‌آورد، در مجلس دهم با رای اصلاح‌طلبان مجلس و با رای بالا نفر اول می‌شود، آیا نمی‌شد برای ریاست مجلس تفاهم کرد تا آثار خودش را در کمیسیون‌ها و ارکان مجلس بهتر نشان دهد؟

با همه این‌ها اما یکی از نمایندگان فراکسیون امید به سازندگی می‌گوید عارف نقدها به عملکرد این فراکسیون را شنیده و پذیرفته است. به گفته این نماینده عارف قرار است در کنار ترکیب جدید هیات رئیسه فراکسیون امید با وارد کردن ایده‌های جدید و توجه به انتقادات مشارکت اعضای فراکسیون را در تصمیم‌گیری‌ها افزایش دهد و اتصال راس و کف فراکسیون را مدیریت کند تا شاهد رویکردهای غیرفراکسیونی در فراکسیون امید نباشیم. باید منتظر ماند و دید آیا فراکسیون امید با زعامت عارف در دومین سال فعالیتش می‌تواند به یک فراکسیون قدرتمند و تاثیرگذار تبدیل شود یا خیر.

جامعه

یکی از مهم‌ترین انتقادهایی که هم از سوی فعالان حقوق زنان و هم حتی از سوی مردان به شیوه مدیریتی محمدباقر قالیباف شهردار سابق تهران وارد شده بود، مدیریت ۹۰ درصدی مردانه در شهرداری تهران بود.

جمهوری زنان

شهرهای کوچک جامعه زنان را روسفید کردند

فریبا رحمانی
خبرنگار سازندگی

بی‌شک سال ۱۳۹۶، سال زنان بود. حداقل در انتخابات شوراهای شهر و روستا. آنجا که در دور افتاده‌ترین شهرها و حتی روستاها نام زنان میان فهرست‌های همیشه مردانه منتخبان نهایی انتخابات شوراهای شهر و روستا بود. هر چقدر حسن روحانی رئیس جمهوری نتوانست جایی برای زنان میان وزیران کابینه‌اش باز کند؛ شوراهای شهر کمی از این خلاء را پر کردند. آمارها نشان می‌دهد تاکنون چیزی نزدیک به سیزده زن توانسته‌اند کرسی‌های ریاست شوراهای شهر و حتی شهرداری را از آن خود کنند. رخدادی بی‌سابقه اما قابل پیش‌بینی. این را می‌توان در بررسی لیست کاندیداهای اصلاح‌طلبان در شهرهای مختلف هم مشاهده کرد؛ چرا که در این دوره بر اساس گفته‌های اعضای شورای مرکزی اصلاح‌طلبان زنان سهمی بیشتر از سال‌های گذشته در پنجمین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا داشتند. با این حال باز هم لیست امید حداقل در تهران نتوانست مطالبات و انتظارات زنان را برآورده کند. در ابتدا برای لیست‌بندی‌ها گفته شد ۳۰ درصد به زنان و ۱۰ درصد به جوانان سهمیه اختصاص داده می‌شود اما درنهایت وعده‌ها آن‌طور که باید، محقق نشد و سهمیه هر دو گروه فقط ۶ نفر از ۲۱ نامزد شد. اما در دیگر شهرها هم که لیست امید توانست به پیروزی قاطع دست یابد، حداقل یک یا دو زن از این لیست به شوراهای شهر و روستا راه یافتند.

مشاکت زنان به تفکیک شهر

بر اساس آمارها از ابتدای ثبت‌نام تا پایان مهلت نهایی، ۲۸۷۴۲۵ نفر شامل ۱۷۸۸۵ خانم معادل ۶٫۳ درصد و ۲۶۹۵۴۰ آقا معادل ۹۳٫۷ ثبت‌نام و برای حضور در انتخابات شوراها اعلام آمادگی کرده بودند. این در شرایطی است که در انتخابات گذشته، زنان ۵٫۴ درصد از کل داوطلبان را تشکیل می‌دادند.

از این میزان حدود ۵۲۳ زن نامزد انتخابات شوراها در تهران شدند. علاوه بر تهران، کرمان و سیستان و بلوچستان جزو استان‌هایی بودند که زنان مشارکت بیشتر و چشمگیرتری نسبت به سایر استان‌ها داشتند. براساس آمارهای ارائه‌شده از ستادهای استانی انتخابات شوراهای شهر و روستا ۶ استان به لحاظ تعداد زنان ثبت‌نام‌کننده در صدر بیشترین تعداد زنان نامزد در کشور قرار دارند. این استان‌ها عبارتند از کرمان با ثبت‌نام یک‌هزار و ۸۴۰ زن، سیستان و بلوچستان با یک‌هزار و ۳۹۷ زن، تهران با یک‌هزار و ۳۳۷زن، فارس با ثبت‌نام یک هزار و ۱۸۹زن، خراسان رضوی با ثبت‌نام یک‌هزار و ۱۱۶زن و مازندران با ثبت نام یک‌هزار و ۵زن که در صدر قرار می گیرند. اما شگفتی این پنجمین دوره انتخابات شهر و روستا مربوط شهرستان خاش استان سیستان و بلوچستان بود. ۱۳۱ زن از کل تعداد زنان منتخب استان سیستان‌وبلوچستان مربوط به شهرستان خاش‌هستند. این میزان ۲۲ زن قرار است ریاست شوراهای شهر را بر عهده بگیرند. از طرف دیگر تمامی ۱۰ داوطلب نامزدی انتخابات شورای اسلامی در روستای افضل آباد خاش زن بودند و همگی رای آوردند. این شاید همان رخدادی باشد که همگان را شگفت‌زده کرده است. از طرف دیگر به ترتیب استان اردبیل با ۵/۲درصد، استان آذربایجان غربی با ۷/۲درصد، استان کردستان با ۸/۲درصد، استان آذربایجان شرقی با ۹/۲درصد و استان همدان با ۹/۳ درصد کمترین میزان ثبت‌نام زنان نسبت به کل ثبت‌نام‌ها برای انتخابات شوراها را داشته‌اند.

همه زنانی که بر صندلی ریاست نشستند

موفقیت و مشارکت بالای زنان در پنجمین دوره انتخابات شوراهای شهر و روستا پایان کار زنان نبود. حالا نوبت به انتخابات داخلی شوراهای شهر و همینطور انتخابات شهردار رسیده است. قوانین شورای شهر می‌گوید در طول دوره چهار ساله فعالیت شوراهای شهر، رئیس و اعضای هیئت رئیسه شورای شهر هر سال برگزیده می‌شوند و وظیفه اداره امور شورای شهر را برای مدت یک سال به عهده دارند. در سال‌های گذشته، زنان بسیاری در انتخابات

شهرشان برگزیده و در شوراهای شهر هم به عنوان رئیس از سوی سایر اعضای شورا انتخاب شده‌اند. نگاهی به دو دوره انتخابات شورای شهر در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ نشان می‌دهد در دو شهر ساری و کرمانشاه هیچ زنی به شورا راه‌نیافته است. البته این وضع در سال ۱۳۹۶ به ۵ شهر دیگر سرایت کرده‌است. از طرف دیگر بررسی نتیجه انتخابات شورای شهر در دو دوره اخیر در مراکز استان‌ها نشان می‌دهد علاوه بر ساری و کرمانشاه که هیچ زنی به آن راه نیافته‌اند در این دوره ۵شهر ارومیه، زنجان، سمنان، سنندج و یاسوج برخلاف آنکه در دوره چهارم شاهد ورود زنان به شورا بودند، در این دوره کاملاً مردانه‌اند.

تاکنون سه زن توانسته‌اند کرسی شهرداری را به دست آورند. شیفته بدرآذر به عنوان شهردار شهر سهند، مهنا محمدی موحد شهردار اسپکه و سمانه شاد دل شهردار منطقه ۲ زنجان از سوی منتخبان شوراهای شهر روستا انتخاب شده‌اند. البته شیفته بدرآذر اولین شهردار یک شهر در استان آذربایجان شرقی است. او پیشتر شهردار منطقه ۶ تبریز بوده است. انتخاب زنان در رده‌های بالای مدیریت شهری، رخدادی بی‌سابقه نیست اما اینکه در شهرهای کوچک زنان به جایگاه‌ها و پست‌های مدیریتی برسند کمی دور از انتظار بود. هر چقدر کلانشهرهایی مانند تهران، اصفهان و مشهد نتوانستند به زنان به عنوان شهردار نگاه کنند، بر اساس آمارها بررسی ۴ دوره اجرایی شورای شهر تهران و شمیرانات و شهر ری نشان می‌دهد که در هر دوره تنها ۳ زن توانستند از اعضای شورای شهر باشند.

اما همین رخدادهای شهرهای کوچک سبب روسفیدی جامعه زنان شده است. البته در این میان سیستان و بلوچستان پیشتاز است و کارنامه‌ای درخشان دارد؛ چرا که سامیه بلوچ زهی زنی بود که در ۲۶ سالگی به عنوان شهردار کلات (مرکز شهر سرباز) در استان سیستان‌وبلوچستان انتخاب شد. منطقه ۶ شهر مشهد هم شهردار زن به خود دیده است. «شراره معدنیان» سال ۱۳۸۵ با حکم شهردار وقت مشهد، به ساختمان منطقه ۶ شهرداری این شهر رفته بود. او البته تنها ۳ ماه بعد از دریافت حکمش، ساختمان شهرداری را ترک کرد.

در انتخابات داخلی شوراهای شهر و روستا هم زنان نسبت به سال‌های گذشته توانستند جایگاه خوبی کسب کنند. تاکنون پنج زن به عنوان رئیس شورای شهر انتخاب شده‌اند و یک زن هم توانسته در هیات رئیسه حضور داشته باشد.

سحر پولادی‌نژاد به عنوان سخنگوی شورای شهر اهرم، ستاره فتاح‌پور رئیس شورای شهر سردشت، پریسا اینانلو رئیس شورای شهر رباط کریم، سوسن سلیمان آبادی رئیس شورای شهر کنگاور، فائزه عبداللهی رئیس شورای شهر گرگان و زهرا حاتمی منفرد رئیس شورای شهر مهاجران انتخاب شدند. در اصفهان هم فریده روشن، در مشهد شهناز رمارم و در شیراز هم لیلا دودمان به عنوان منشی انتخاب شدند.

کلانشهری مانند تهران؛ اما در زمینه حوزه‌های ریاستی نتوانست به پای شهرهای کوچک برسد. این در شرایطی است که پیشتر زهرا صدراعظم‌نوری عضو پنجمین دوره شورای اسلامی شهر تهران گفته بود «برای پست شهرداری تهران کاندیدای زن داریم.» به عقیده او که خود نخستین شهردار زن تهران بوده است «بر اساس آمارها ۴۰ درصد فساد مالی در زن‌ها کمتر از مردان است، حضورخانم‌ها در این عرصه‌ها می‌تواند تا حدی بر سلامت کار بیفزاید و شرایط را بهبود بخشد.» با این حال او به وب‌سایت کلید ملی گفته بود که «نباید به صرف زن بودن کاندیداها انتخاب شوند اگر صلاحیت‌های لازم را نداشته باشند. صرف جنسیت کفایت نمی‌کند. یعنی خانمی می‌تواند در کرسی نمایندگی شورای شهر یا مجلس موثر باشد که دارای تخصص لازم، مهارت ودانش کافی، باشد و از استعداد، توانمندی و قابلیت لازم برخوردار باشد.» اما به هر دلیلی آنطور که صدراعظم نوری انتظار داشت، پیش نرفت و محمدعلی نجفی شهردار تهران شد. البته زنان شورای شهر تهران فقط به عضو هیات رئیسه بودن اکتفا کردند؛ به طوری که بهاره آروین و زهرا نژادبهرام به عنوان دو منشی شورای شهر تهران انتخاب شدند.

یکی از مهم‌ترین انتقادهایی که هم از سوی فعالان حقوق زنان و هم حتی از سوی مردان به شیوه مدیریتی محمدباقر قالیباف شهردار سابق تهران وارد شده بود، مدیریت ۹۰ درصدی مردانه در شهرداری تهران بود. بر اساس آمارها حدود ۱۷ درصد از کارمندان شهرداری تهران را زنان تشکیل می‌دهند، اما آنان در دوره مدیریتی قالیباف جایگاهی در پست‌های مدیریتی نداشتند. اما حالا محمدعلی نجفی شهردار تهران است و با شیوه مدیریتی‌ای متفاوت از آنچه تاکنون در کلانشهر تهران وجود داشته، روی کار آمده است. خواسته و انتظار زنان هم از او افزایش ۳۰ درصدی سهم زنان از پست‌های مدیریتی در شهرداری تهران است؛ خواسته‌ای که در صورت محقق شدن، درهای تازه‌ای را به سوی زنان تهرانی و زندگی شهرنشینی باز خواهد کرد.

منتخبان زنان در شوراهای شهر و روستا به نقل از سایت خبری کلیدملی

ردیف	استان	مرکزاستان	دوره چهارم	تعدادکرسی	درصدحضور	دوره پنجم	تعدادکرسی	درصدحضور	راه‌یافتگان
۱	آذربایجان شرقی	تبریز	۳	۲۱	۲۸/۱۴	۱	۱۳	۶/۷	سونیا اندیش(فهرست امید)
۲	آذربایجان غربی	ارومیه	۲	۱۵	۳۳/۱۳	صفر	۱۱	صفر	-
۳	اردبیل	اردبیل	۱	۱۳	۶/۷	۱	۱۱	۰۹/۹	زهرا قدیمی
۴	اصفهان	اصفهان	۱	۲۱	۷/۴	۲	۱۳	۳۸/۱۵	شیرین طغیانی – فریده روشن(فهرست امید)
۵	البرز	کرج	۳	۲۱	۲۸/۱۴	۲	۱۳	۳۸/۱۵	سارادشت‌گرد - فریده بزنی‌بیرانوند(فهرست امید)
۶	ایلام	ایلام	۱	۱۱	۰۹/۹	۱	۷	۲۸/۱۴	مریم جانبخشی
۷	بوشهر	بوشهر	۴	۱۱	۳۶/۳۶	۲	۹	۲۲/۲۲	نداعبدالله‌زاده – طاهره شمشیری
۸	تهران	تهران	۳	۳۱	۶/۹	۶	۲۱	۵۷/۲۸	بهاره‌آورین – شهربانوامانی- ناهیدخداکرمی- زهرا صدراعظم نوری –الهام فخاری – زهرا نژادبهرام(فهرست امید)
۹	چهارمحال وبختیاری	شهرکرد	۳	۱۱	۲۷/۲۷	۲	۷	۵۷/۲۸	مرجان دادایی - طیبه شریفی
۱۰	خراسان جنوبی	بیرجند	۳	۱۱	۲۷/۲۷	۲	۹	۲۲/۲۲	زهراموهبتی زهان – فاطمه زهراهلال‌بیرجندی
۱۱	خراسان رضوی	مشهد	۳	۲۵	۱۲	۲	۱۵	۳۳/۱۳	بتول گندمی – شهناز رمارم(فهرست امید)
۱۲	خراسان‌شمالی	بجنورد	۳	۱۳	۰۷/۲۳	۱	۹	۱۱/۱۱	زهرا هاشمی
۱۳	خوزستان	اهواز	۴	۲۱	۰۴/۱۹	؟	۱۳	؟	؟
۱۴	زنجان	زنجان	۳	۱۳	۰۷/۲۳	صفر	۹	صفر	-
۱۵	سمنان	سمنان	۲	۱۰	۲۰	صفر	۷	صفر	-
۱۶	سیستان وبلوچستان	زاهدان	۲	۱۵	۳۳/۱۳	۱	۱۱	۰۹/۹	سمانه صائب
۱۷	فارس	شیراز	۱	۲۱	۷۶/۴	۲	۱۳	۳۸/۱۵	لیلادودمان – سولماز دهقانی(فهرست امید)
۱۸	قزوین	قزوین	۳	۱۳	۰۷/۲۳	۳	۹	۳۳/۳۳	منیره قوامی - زهرا یوسفی(فهرست امید) مهدیه قافله‌باشی
۱۹	قم	قم	۲	۲۱	۵/۹	؟	۱۳	؟	؟
۲۰	کردستان	سنندج	۲	۱۳	۳۸/۱۵	صفر	۹	صفر	-
۲۱	کرمان	کرمان	۶	۱۵	۴۰	۲	۱۱	۱۸/۱۸	زهرا ایرانمنش(فهرست امید) ماه‌بانو مهناز معصوم‌زاده
۲۲	کرمانشاه	کرمانشاه	صفر	۱۵	صفر	صفر	۱۱	صفر	-
۲۳	کهگیلویه وبویراحمد	یاسوج	۱	۱۱	۰۹/۹	صفر	۷	صفر	-
۲۴	گلستان	گرگان	۱	۱۳	۶۹/۷	۱	۹	۱۱/۱۱	فائزه عبداللهی
۲۵	گیلان	رشت	۲	۱۵	۳۳/۱۳	۱	۱۱	۰۹/۹	فاطمه شیرزاد
۲۶	لرستان	خرم‌آباد	۱	۱۳	۶۹/۷	۱	۹	۱۱/۱۱	زهرا نظری(فهرست امید)
۲۷	مازندران	ساری	صفر	۱۳	صفر	صفر	۹	صفر	-
۲۸	مرکزی	اراک	۱	۱۵	۶۶/۶	۲	۱۱	۱۸/۱۸	طوفان محمدی – فرزانه رحمتی(فهرست امید)
۲۹	هرمزگان	بندرعباس	۳	۱۳	۰۷/۲۳	۲	۱۱	۱۸/۱۸	فاطمه جراره (نفر اول شهر)/فرزانه آرامش
۳۰	همدان	همدان	۱	۱۵	۶۶/۶	۳	۱۱	۲۷/۲۷	نرگس نورالله‌زاده/ مریم روانبخش و رضوان سلماسی (فهرست‌امید)
۳۱	یزد	یزد	۲	۱۳	۳۸/۱۵	۲	۱۱	۱۸/۱۸	الهه جورابی – ونوس عامری -(فهرست امید)
	جمع		۶۷	۴۸۲	۹/۱۳	؟	۳۳۳		

ایران

شورای شهر و شهرداری اصفهان شباهت‌های زیادی با شورا و شهرداری تهران دارند. در دوره اول شوراهای اصفهان هم به دست اصلاح‌طلبان مدیریت می‌شد اما از شورای دوم به بعد این اصولگرایان بودند که حضور جدی در مدیریت شهر اصفهان داشتند.

«سازندگی» روند انتخابات شورای شهر پنجم و انتخاب شهردار اصفهان را بررسی می‌کند:

امید در اصفهان

مرجان زهرانی
خبرنگار سیاسی سازندگی

شورای شهر اصفهان پس از سال‌ها بار دیگر با حضور اکثریت قاطع اصلاح‌طلبان تشکیل شد. ۱۳ نفر اصلاح‌طلب شورای شهر همچنین توانستند پس از بیش از یک دهه یک شهردار اصلاح‌طلب را بر مسند ریاست شهر اصفهان بنشانند.

اصلاح‌طلبان همان روش شورایعالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان را بومی‌سازی و برای تدوین و تنظیم فهرست ۱۳ نفره از همان مکانیزم بومی‌سازی شده استفاده کردند، گرچه در گیر و دار انتخاب اعضای فهرست ۱۳ نفره سهمیه ۳۰ درصدی که در تهران اعمال شد در اصفهان برای بانوان اعمال نشد. از همین روی، تنها شیرین طغیانی خوراسگانی اصلاح‌طلب و متخصص حوزه شهرسازی و فریده روشن اصلاح‌طلب و متخصص تغذیه به شورای شهر پنجم راه یافتند.

حضور اصلاح‌طلبان در پارلمان شهری گرچه حاصل فضای سیاسی حاکم بود، برخی فعالان سیاسی این شهر معتقدند ائتلافی که در شورای شهر چهارم شکل گرفت شرایط را برای حضور اصلاح‌طلبان در شورای پنجم فراهم کرد؛ ائتلاف عجیب اصلاح‌طلبان اندک شورای چهارم با پایداری‌ها.

این ائتلاف منجر به برکناری رئیس اصولگرای شورای شهر چهارم شد و یک سال بعد پای استیضاح سقائیان‌نژاد از نیروهای نزدیک به علی لاریجانی ایستاد و پس از ۱۲ سال قالیباف اصفهانی‌ها را برکنار کرد. اما ماجرای این ائتلاف که زمینه‌ساز تغییر و تحولات عمیق در مدیریت شهری اصفهان شد چه بود؟

مورد عجیب اصفهان

وضعیت شورای شهر و شهرداری اصفهان، کم از تهران نداشت. حتی پس از انتخابات ۹۲ هم تغییرات ملموس و اصلاح‌طلبانه‌ای در شورای شهر اصفهان رخ نداد. در واقع همان‌طور که در تهران شورای شهر دوم تا چهارم فضای اصولگرایانه بر پارلمان شهری حاکم بود و ائتلاف آبادگران جوان توانستند شورای دوم را قبضه کنند در اصفهان هم اتفاقات مشابهی رخ داد. این رویه در شورای شهر سوم تداوم داشت. گرچه شورای چهارم ۳ اصلاح‌طلب داشت، آنچه بیش از هر چیز شورای چهارم اصفهان را متمایز می کند ائتلافی است که در دوره چهارم رخ داد. ائتلافی استراتژیک و سیاسانه که فعالان سیاسی این شهر معتقدند راه را برای تشکیل شورای یک‌پارچه اصلاح‌طلب پنجم باز کرد.

اما ماجرای این ائتلاف عجیب اصفهانی‌ها چه بود؟ زمان انتخابات شورای شهر چهارم هنوز تعداد اعضا تقلیل نیافته و ترکیب شورای شهر این دوره همچنان ۲۱ نفره بود. در این انتخابات تقریبا ۳ اصلاح‌طلب (که البته به دو نفر و نصفی معروف بودند) و ۳ نفرمستقل (از ائتلاف راه سوم) برای ورود به شورای چهارم نظر مثبت مردم را جلب کردند و باقی کرسی‌ها بین جبهه پایداری و اصولگرایان سنتی تقسیم شد.

اصلاح‌طلبان شورای شهر چهارم فتح‌الله معین استاندار دوران اصلاحات، علیرضا نصر و احمدعلی عاملی بودند. پس از شروع به کار شورا اما اتفاق عجیب و نادری را اصفهانی‌ها رقم زدند. ۳ اصلاح‌طلب شورای شهر همراه با ۳ نفر نمایندگان ائتلاف راه سوم با پایداری‌ها ائتلاف کردند تا تغییراتی ملموس در مدیریت شورا و شهرداری به وجود آورند.

نتیجه این ائتلاف ریاست رضا امینی بود. رضا امینی از گزینه‌های نزدیک به جبهه پایداری بود اما بیش از حاج‌رسولی‌ها حاضر به تعامل با اصلاح‌طلبان شورا بود و حتی ریاست کمیسیون اقتصادی شورای چهارم را به فتح‌الله معین واگذار کرد. همان سال راه برای برکناری شهردار باز بود اما اصلاح‌طلبان و پایداری‌ها در مورد گزینه شهرداری به نتیجه نرسیدند. گزینه پایداری‌ها سردار مجید خراسانی بود اما اصلاح‌طلبان حاضر نبودند در این انتخاب با پایداری همراهی کنند. از این جهت تصدی سقائیان‌نژاد بر شهرداری اصفهان باز هم تمدید شد. مدتی بعد اما بالاخره قرعه به نام شهردار رسید. ۹ خرداد ۹۴ اعضای شورای شهر سقائیان‌نژاد را برای پاسخ به این سوال که چرا بدون اجازه شورا عنوان مدیر کل حوزه ریاست را برای رنجبر رئیس دفتر خود صادر کرده به صحن پارلمان کشاندند، عنوانی که پیش از حکم سقائیان‌نژاد وجود نداشت و تنها برای رسمیت بخشیدن به قدرت بیش از حد رئیس دفتر سقائیان‌نژاد به او اعطا شده بود.

ائتلاف شکل گرفته برای تغییر ریاست شورا محکم‌تر و در نهایت سقائیان‌نژاد در صحن شورا استیضاح شد. اصلاح‌طلبان، راه سومی‌ها و پایداری‌ها به اجماعی نسبی و راه حل میانه رسیدند و در نهایت توانستند شهردار را برکنار کنند. البته پایداری‌ها در تعامل با اصولگرایان سنتی توانسته بودند رای آنها را برای استیضاح شهردار بگیرند. پس از آن هم مهدی جمالی‌نژاد را راهی شهرداری کردند و سقائیان‌نژاد به واسطه ارتباط نزدیک با لاریجانی و با اعمال نفوذ او خیلی زود بر کرسی شهرداری قم تکیه زد. جمالی‌نژاد در گفت‌وگو با «فارس» اعلام کرد که اصولگرا است اما نسبت به شهردار قبلی در حوزه فرهنگی رفتار مصلحانه‌ای داشت، ضمن این که در انتخاب شهرداران و مدیران شهرداری هم رویه‌ای معتدل‌تر پیش گرفت.

این ائتلاف بار روانی سیاسی زیادی برای اصلاح‌طلبان شورا داشت اما در شرایط موجود تنها راه حل برای پایان دادن به سلطه اصولگرایان بر شورا و شهرداری همین بود. این ائتلاف رئیس شورای شهر و شهردار اصفهان را تغییر داد، تغییراتی که مدیریت آن برعهده اصلاح‌طلبان بود. این تغییرات دقیقا مطابق خواست و تمایل آنها پیش نرفت اما به هر روی پایانی بر یک دهه ریاست سقائیان‌نژاد و ریاست مدت‌دار حاج‌رسولی‌ها بود.

آغازگر این رویداد ائتلاف فتح‌الله معین و رضا امینی بود که به ریاست قالیباف اصفهانی‌ها پایان داد و رئیس تمامیت‌خواه شورای چهارم را برکنار کرد، تا جایی که سقائیان‌نژاد در جلسه استیضاح با کنایه معین را خطاب قرار داد و گفت: «آقای معین از پشت پرده بیرون بیایید.» او تصور هم نمی کرد که معین حتی از میان حامیانش یک رای برای برکناری او گرفته باشد. این برکناری بیش از هرچیز حاصل پرونده مالی مفتوح اما مسکوت مانده او بود.

فعالان سیاسی این شهر معتقد بودند که در دوره ریاست این دو نفر هیچ روزنه‌ای برای تعامل اصولگرایان و اصلاح‌طلبان وجود نداشت اما این ائتلاف استراتژیک باعث شد دریچه‌ای برای تعامل باز شود، تا جایی که برخی شهرداران مناطق با رویکردی معتدل‌تر انتخاب شدند.

شورای پنجم، شورای امید

اصولگرایان اصفهان انتخابات شورای شهر پنجم را در رقابت با اصلاح‌طلبان ۱۳ بر صفر واگذار کردند. نتیجه انتخابات اصفهان البته نکته جالبی هم داشت. در انتخابات اردیبهشت ۹۶ که ترکیب شورای اصفهان به ۱۳ نفر کاهش پیدا کرده بود نه تنها هیچ اصولگرایی جای نداشت بلکه حتی اعضای علی‌البدل هم از اصولگرایان سنتی نبودند. نفر اول اعضای علی‌البدل عباس مقتدایی خوراسگانی و پس از آن رضا امینی بود و حاج‌رسولی‌ها هم در جایگاه ۱۶ ایستاد.

اما چه شد که اصلاح‌طلبان پس از سه دوره گوشه‌نشینی باز به متن پارلمان شهری پنجم بازگشتند؟ برخی ائتلاف شکل گرفته در شورای چهارم را بی‌تاثیر نمی‌دانند، چرا که بر این باورند تغییر و تحولات دو سال پایانی شورای چهارم باعث شد ابزار تبلیغاتی تاثیرگذار از اصولگرایان گرفته شود. از سویی برنامه‌ریزی اصلاح‌طلبان این شهر و پیاده‌سازی مدل شورای‌عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان در تهران و بومی‌سازی آن روند موفقیت آنها را تسهیل کرد.

در میان فعالان سیاسی اصلاح‌طلب اصفهان دو ائتلاف اساسی شکل گرفت. احزابی چون کارگزاران سازندگی، ندای ایرانیان، انجمن اسلامی معلمان، مردم‌سالاری، همبستگی، اعتماد ملی و مجمع نیروهای خط امام یک سوی ائتلاف بودند.

فتح‌الله معین به عنوان چهره تاثیرگذار اصفهان شخصا دست به کار شد و ائتلافی با اعضای حزب اتحاد ملت و سازمان عدالت و آزادی و برخی اشخاص حقیقی شورای هماهنگی جبهه اصلاحات اصفهان شکل داد. در واقع معین لیست ۱۰ نفره‌ای نزدیک به حزب اتحاد را مد نظر داشت که بتواند در شورای شهر تمام اعضا را مدیریت کند که در این فهرست نمایندگان احزابی چون ندای ایرانیان، کارگزاران، مردم‌سالاری و ... دیده نشده بودند.

پیش از انتخابات شوراهای شهر و روستا روزی که شورای هماهنگی جبهه اصلاحات اصفهان قرار بود فهرست ۲۶ نفره اولیه مورد تایید خود را اعلام کند شبه‌کودتایی شکل گرفت و احزاب ائتلاف اول فهرست دیگری منتشر کردند. این فهرست البته چندان باب میل بزرگان اصلاح‌طلب اصفهان نبود و بر این باور بودند که چنین فهرستی رای نمی‌آورد. با این حال این فهرست با تعامل همه اصلاح‌طلبان شکل گرفت و توانست ۱۳ بر صفر بر رقبای خود پیروز شود اما دامنه اختلافات به انتخاب شهردار جدید اصفهان هم کشیده شد.

اما مکانیزم انتخاب افراد فهرست اصلاح‌طلبان اصفهان چه بود؟ ابتدا قدرت‌الله نوروزی، رئیس کمیته سیاسی شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان اصفهان و رئیس ستاد انتخابات شورای شهر اصفهان و همچنین مسئول کمیته امتیازبندی مکانیزمی شبیه به تهران برای انتخاب افراد فهرست تدوین کرد که البته مدل بومی‌سازی‌شده مکانیزم تهران بود.

در ابتدا افراد علاقه‌مند برای حضور در لیست باید میثاق‌نامه‌ای را امضا می کردند که به واسطه آن متعهد می‌شدند در صورتی که در لیست قرار نگرفتند از ادامه حضور در انتخابات انصراف دهند. در نهایت تعداد زیاد با تکیه بر سیستم امتیازبندی کمیته‌ای از شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان اصفهان از میان افرادی که میثاق‌نامه را امضا کردند انتخاب شدند. ابتدا ۶۴ گزینه انتخاب شد. سپس به ۳۹ نفر تقلیل یافت. بعد این ۳۹ نفر به ۲۶ نفر رسیدند و در نهایت فهرست ۱۳ نفره لیست شورای شهر اصفهان را شکل داد.

در مرحله ۳۹ نفر اتفاق مهمی رخ داد که بعد از تشکیل شورا در انتخاب شهردار هم تاثیرگذار شد. فریده روشن از گزینه‌های گمنام فهرست اصلاح‌طلبان اصفهان ابتدا رد صلاحیت شد و مهدی ابطحی هم حاضر نبود میثاق‌نامه اصلاح‌طلبان را امضا کند، چرا که تمایل داشت بعد از ورود به شورا برای شهرداری کاندیدا شود. در نهایت فریده روشن با تلاش‌های ناهید تاج‌الدین، نماینده اصفهان در مجلس و سربازرس هیات نظارت هیات نظارت بر انتخابات شورای شهر و روستا در اصفهان تایید صلاحیت شد. از سویی ابطحی هم در فهرست قرار گرفت و به جای انتخاب از میان ۳۹ نفر، شورای هماهنگی از میان ۲+۳۹ نفر ۲۶ نفر را انتخاب کرد که فریده روشن با پادرمیانی برخی احزاب در فهرست قرار گرفت، در حالی که بسیاری از اعضای کمیته شورای هماهنگی برای انتخابات شورای شهر مخالف حضور روشن و معتقد بودند که او یک بار رد صلاحیت شده است. در نهایت با امتناع ابطحی از امضای میثاق‌نامه او در فهرست قرار نگرفت و از میان ۴۰ نفر ۲۶ نفر انتخاب شدند و سپس فهرست ۱۳ نفره منتشر شد.

اضافه شدن فریده روشن در فهرست ۳۹ نفره و سپس حضورش در فهرست ۱۳ نفره شورای شهر اصفهان اما بدون عواقب نبود و نقشی کلیدی ایفا کرد.

انتخاب شهردار اصفهان و ظهور پدیده «راستگو»

انتخاب شهردار اصفهان هم با فرآیندی شبیه به تهران و از میان گزینه‌های متعدد رقم خورد. پس از موفقیت فهرست ائتلافی اصلاح‌طلبان اصفهان و ورود آنان به شورای شهر ، دو فراکسیون شکل گرفت. اشخاص حقیقی حاضر در شورای شهر پنجم همراه با منتخبان عضو حزب اتحاد ملت و سازمان عدالت و آزادی و همچنین نماینده انجمن اسلامی معلمان، علیرضا نصر یک فراکسیون ۶ نفره را در شورای پنجم تشکیل دادند.

از آن سو نماینده حزب ندای ایرانیان، بنیاد امید ایرانیان، مجمع نیروهای خط امام، اعتماد ملی، ۲ نفر نماینده مردم‌سالاری و همچنین فریده روشن (همسر محمدرضا عضو ارشد حزب اتحاد و دبیر انجمن اسلامی مهندسان) هم یک فراکسیون ۷ نفره را شکل دادند.

مکانیزم انتخاب شهردار با انتخاب و معرفی ۶۴ نفر آغاز شد. پس از آن به ۳۲ نفر رسید. این ۳۲ نفر به ۱۶ نفر تقلیل یافتند. سپس ۸ نفر انتخاب و بعد از آن ۴ نفر برگزیده شدند. از میان این ۴ نفر، اعضا به ۲ نفر رسیدند و در نهایت یک نفر انتخاب شد. این فرآیند البته برخلاف تهران با رای منفی طی شد؛ اما گزینه‌های اصلی دو فراکسیون چه کسانی بودند؟

فراکسیون ۷ نفره شورا اعضای جوان‌تر اصلاح‌طلب اصفهان بودند و چند گزینه برای شهرداری اصفهان داشتند. قدرت‌الله نوروزی، مهدی فاتحی شهردار بهارستان و همسر ناهید تاج‌الدین نماینده اصفهان در مجلس، سید رضا عقدایی معاون سیاسی و امنیتی استانداری اصفهان گزینه‌های فراکسیون ۷ نفره بودند که توانستند این ۳ نفر را تا مرحله نیمه نهایی حفظ کنند.

فراکسیون ۶ نفره حجت میرزایی، سید محمود حسینی و قدرت الله نوروزی را به عنوان گزینه‌های اصلی خود تا مراحل آخر حفظ کردند و البته نوروزی گزینه مشترک هر دو فراکسیون شورای اصلاح‌طلب اصفهان بود.

در مرحله‌ای که از میان ۸ نفر ۴ نفر انتخاب و به مرحله بعد راه یافتند، دو گزینه اصلی فراکسیون ۶ نفره یعنی میرزایی از اعضای سازمان عدالت و آزادی و حسینی از اعضای اتحاد ملت حذف شدند و نوروزی، عقدایی، فاتحی و ابطحی (گزینه‌ای که حاضر نشد میثاق‌نامه را امضا کند و به صورت فردی در انتخابات شرکت کرد اما رای نیاورد) باقی ماندند.

در این میان حذف سید محمود حسینی زلزله سیاسی در اصفهان بود، چرا که حسینی از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب اصفهان و از اعضای ارشد حزب اتحاد ملت و عضو شورای مرکزی این حزب و گزینه اول بزرگان اصلاحات در اصفهان بود. در نهایت این حذف چندین روز فضای سیاسی این شهر را پرالتهاب کرد.

حسینی با فارس مصاحبه و برخی کاندیداهای شهرداری را به پیش‌فروش پست‌های شهرداری متهم کرد. درواقع بعد از رای‌گیری حسینی ۶ رای منفی، نوروزی ۲ رای منفی، میرزایی ۶ رای منفی و فاتحی ۶ رای منفی داشتند. چون مکانیزم رای‌گیری با رای منفی بود در نهایت حسینی و میرزایی حذف شدند. فاتحی انصراف داد و رقابت نهایی میان نوروزی و ابطحی صورت گرفت.

در جریان انتخاب شهردار فریده روشن چرخشی غیرقابل پیش‌بینی داشت. روشن نوروزی را از مهم‌ترین مخالفان خود برای حضور در فهرست ۳۹ نفره می‌دانست و به دلیل همین دلخوری سیاسی قرار نبود به او رای دهد. در مرحله ۴ به ۲ روشن اتحاد استراتژیکش با فراکسیون ۷ نفره را نادیده گرفت و به فراکسیون مقابل پیوست. روشن در نهایت ۵ ساعت مانده به رای‌گیری تصمیم گرفت به نوروزی رای دهد و نتیجه متفاوت شد.

بعد از اتفاقی که روشن رقم زد فراکسیون‌ها قصد مقابله با یکدیگر را نداشتند. از همین روی همه در مورد حضور معین بر مسند ریاست شورای شهر پنجم به اجماع رسیدند، ضمن اینکه بر این باور بودند معین سابقه طولانی حضور در شورا را دارد و از اصلاح‌طلبان شاخص اصفهان است. علاوه بر این ائتلافی که معین برای برکناری سقائیان‌نژاد شکل داد اتفاقی مهم در شورای قبلی محسوب می‌شد.

فرماندار سابق بر مسند کرسی ریاست شهرداری

قدرت‌الله نوروزی در دوران اصلاحات و زمان استانداری سید محمود حسینی فرماندار اصفهان بود و بعد از فرمانداری اصفهان تا کنون پست اجرایی ویژه‌ای نداشته است. او فارغ‌التحصیل رشته حقوق عمومی از دانشگاه آزاد اسلامی است و البته جالب اینکه چند سالی است عضو هیات علمی دانشگاه دولتی اصفهان و مدیرگروه رشته حقوق این دانشگاه است. نوروزی همچنین در روند انتخاب اعضای فهرست ۱۳ نفره نقش موثری ایفا کرد و از اعضای حقیقی شورای هماهنگی جبهه اصلاحات اصفهان بود. او در زمان فعالیت جبهه مشارکت از اعضای ارشد این جبهه بود، با این حال پس از شکل‌گیری حزب اتحاد ملت به عضویت این حزب درنیامد.

نوروزی از چهره‌های نزدیک به فتح‌الله معین، رئیس شورای شهر فعلی اصفهان و از اعضای اتحاد ملت و سازمان عدالت و آزادی است، با این حال در تلاش است در مقام شهردار اصفهان با تمام گروه‌ها و احزاب تعامل مثبتی داشته باشد.

در حال حاضر جمالی‌نژاد به صورت همزمان سرپرستی شهرداری اصفهان و منتخب شورای شهر یزد برای شهرداری را برعهده دارد تا حکم نهایی نوروزی که از سوی استانداری به وزارت کشور فرستاده شده تایید شود.

چالش‌های شهردار اصفهان

شورای شهر و شهرداری اصفهان شباهت‌های زیادی با شورا و شهرداری تهران دارند. در دوره اول شوراهای اصفهان هم به دست اصلاح‌طلبان مدیریت می‌شد اما از شورای دوم به بعد این اصولگرایان بودند که حضور جدی در مدیریت شهر اصفهان داشتند و مدیریت اصولگرایانه به ویژه در زمینه‌های فرهنگی بیش از گذشته به شهر تزریق شد.

علاوه بر چارچوب‌های مدیریتی اصولگرایان در این شهر، سال ۸۲ زمانی که اصلاح‌طلبان شهرداری اصفهان را به اصولگرایان واگذار کردند این نهاد ۳هزار نیرو داشت، در حالی که پس از سه دوره حضور قاطعانه اصولگرایان در مدیریت شهری تعداد پرسنل آن به ۱۲ هزار نفر رسیده است. بنابراین چالش نیروی مازاد در شهرداری اصفهان هم کم از کلان‌شهر تهران ندارد.

بدهی‌های شهرداری اصفهان هم هم‌پای بدهی‌های تهران رشد روزافزونی داشته است. با این که ارقام و اعداد متفاوت و متعدد است، گفته می‌شود که رقمی نزدیک به ۱۷۰۰ تا ۲هزار میلیارد بدهی شهردار اصولگرای شهر است.

مجلس

در حال حاضر برخی از نمایندگان عضو هیچ فراکسیونی نیستند؛ بنابراین فکر می‌کنم هرکسی که می‌خواهد حزبی عمل کند، باید بتواند روی اعضای خود حساب باز کند. اگر نتوانیم روی اعضا حساب کنیم، نتیجه آن می‌شود که می‌بینیم ۱۲۰ نفر عضو داریم اما فقط ۸۰ نفر رای می‌دهند.

گزارش به موکلین ۳

امید باید بازسازی شود

عبدالرضا هاشم‌زایی عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران به موکلین خود گزارش می‌دهد

فائزه عباسی
خبرنگار سازندگی

یک سال با تمام سختی و فراز و فرودش گذشت و حالا اصلاح‌طلبان مجلس دهم که زیر بیرق فراکسیون امید جمع شده‌اند دومین سال از فعالیت خود را آغاز کرده‌اند؛ آن هم در شرایطی که تازه یک هفته است از توفان رای اعتماد رها شده‌اند اما همچنان تندبادهای انتقادات این فراکسیون را رها نکرده است. هنوز سایه حرف و حدیث‌ها برای از دست دادن دو کرسی در هیات رئیسه مجلس بر سر فراکسیون بود که موضوع رای اعتماد و حذف اصلاح‌طلب‌ترین وزیر کابینه پیش آمد که موجب شد فراکسیون در سیبل انتقاد هم‌جناحی‌های خود قرار بگیرد؛ گاهی صدای این انتقاد آنچنان بلند شد که در بدنه فراکسیون نیز نفوذ کرد و حتی تا طرح انشعاب فراکسیونی نیز پیش رفت. موضوعی که وقتی آن را با عبدالرضا هاشم زایی در میان گذاشتیم، آن را یک بحث حاشیه‌ای و کم‌اهمیت اما خطرناک دانست. او گفت نقص عمده فراکسیون امید را باید در وجود افرادی جست‌وجو کرد که با تابلوی اصلاح‌طلبی وارد مجلس شدند اما به این جریان وفادار نماندند؛ آنچه در ادامه می‌خوانید، مشروح این گفت‌وگو است.

یک سال از عمر فراکسیون امید گذشت و این فراکسیون در طول این یک سال فراز و فرودهای بسیاری را تجربه کرد. عملکرد این فراکسیون را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

فراکسیون در یک سال و اندی که گذشته است، توانسته فعالیت‌های خوبی داشته باشد و به زعم خود در مجلس نقش‌آفرینی کند؛ البته در بخش‌هایی هم، ضعف‌هایی وجود داشته که می‌توانسته بهتر از این عمل کند؛ آنچه مسلم است اینکه توقعات مردم و افکار عمومی بیش از دستاوردهای فراکسیون است و دلیل آن هم این است که مردم این تصور را دارند که فراکسیون امید اکثریت مطلق مجلس را در دست دارد. این تصور هم از این بابت ایجاد شده است که در زمان انتخابات، لیست امید یعنی لیست مورد حمایت اصلاح‌طلبان توانست اکثریت را به دست بیاورد؛ به علت اینکه ما اصولا حزبی و فراکسیونی عمل کردن را تمرین نکرده‌ایم، افرادی با برند و تبلیغ و حمایت اصلاح‌طلبان وارد پارلمان شدند اما به محض رسیدن به مجلس راه خود را جدا کردند. بر همین اساس برای شفاف شدن عملکرد فراکسیون ابتدا باید اعضای آن مشخص شوند و کسانی که کج‌دار و مریز با فراکسیون روابطی دارند اما به تصمیمات جمعی پایبند نیستند، مشخص شوند. لذا من معتقدم باید لیستی تهیه شود و دوستانی که درون فراکسیون هستند اگر به تصمیمات پایبند هستند بمانند و در غیر این صورت با آنها خداحافظی کنیم.

به نظر من کار حزبی یک کار درازمدت است و نباید کمیت را در نظر داشت بلکه کیفیت را نیز باید مورد توجه قرار داد؛ به هر صورت ما می‌خواهیم یک اصلاح در همه امور انجام بدهیم و به مرور به عنوان یک بازیگر اصلی در صحنه نقش‌آفرینی داشته باشیم؛ لذا نیاز است اولین گام‌ها را از همین مجلس و فراکسیون امید برداریم. بر این اساس باید وفاداران به فراکسیون بمانند و آنها که هر لحظه تصمیمشان به سمت و سوی دیگر تغییر می‌کند، از این جمع منفک شوند.

شما گفتید فراکسیون عملکرد خوبی داشته است؛ مصداق این عملکرد کجاست؟

ببینید؛ ما نباید فراموش کنیم در زمان انتخابات مجلس شورای اسلامی لیست امیدی که معرفی شد و اصلاح‌طلبان از آن حمایت کردند، یک شعار اصلی داشت و آن حمایت از دولت بود. در همین راستا روزی که مجلس دهم شکل گرفت این فراکسیون امید بود که بر این تصمیم پایبند بود؛ البته در حال حاضر خیلی سینه‌چاک‌تر از فراکسیون امید برای دولت در مجلس وجود دارد که نقدی به آن وارد نیست اما تا یک سال قبل این امیدی‌ها بودند که حامی دولت بودند؛ اما این حمایت حد و مرز دارد و به معنای وکیل‌الدوله بودن نیست بلکه وکیل‌الملة است و برای مثال جایی که تشخیص دهد وزیری نمی‌تواند آن مطالبات مردم را پاسخ دهد برای رای نیاوردنش باید ایستادگی کند.

یا در شرایطی که از همه طرف به دولت برای برجام فشار می‌آوردند، فراکسیون امید تمام‌قد از این دستاورد حمایت کرد؛ به گونه‌ای که می‌بینیم برخی نمایندگانی که از مخالفان برجام بودند، امروز در نطق‌هایشان در دفاع از آن سخن می‌گویند و این نتیجه عملکرد و فضاسازی‌های فراکسیون امید است.

در مورد اولین اصلاحیه بودجه‌ای که دولت به مجلس ارائه کرد نیز این حمایت فراکسیون امید بود که باعث شد این اصلاحیه رای بیاورد؛ اگر رای نمی‌آورد دولت می‌خواست چه کاری انجام دهد؟!

در مورد انتخاب سه وزیری که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به مجلس معرفی شدند و هرسه توانستند رای اعتماد بگیرند، نیز این حمایت فراکسیون امید بود که توانست آنها را راهی وزارتخانه کند؛ یا در مورد استیضاح عباس آخوندی نیز اگر حمایت امید نبود این احتمال وجود داشت که آخوندی نتواند تا پایان دولت وزیر بماند.

همچنین در بحث انتخاب ناظرین، فراکسیون امید بسیار خوب عمل کرد؛ برای مثال ناظرین در هیات نظارت بر انتخابات شوراها را اصلاح‌طلبان تشکیل دادند که همین حضور آنها باعث شد بررسی صلاحیت‌ها با دید بازتری صورت بگیرد.

اما در جریان رای اعتماد، فراکسیون امید نتوانست تنها وزیر اصلاح‌طلب را راهی کابینه کند یا در بحث تحقیق و تفحص از شهرداری نتوانست رای بیاورد...

متاسفانه این همان ایرادی است که قبلا هم به آن اشاره کردم یعنی فراکسیونی عمل نکردن برخی اعضا. برای مثال در مورد موضوع وزیر نیرو من معتقدم همه اعضای فراکسیون امید رای ندادند چراکه اگر همه اعضای فراکسیون امید به بیطرف رای داده بودند امروز او وزیر شده بود. یا از سوی دیگر وزیر ارتباطات را ما مطابق رای ۲۴ میلیونی نمی‌دانستیم اما او رای آورد و من می‌دانم که برخی از دوستان به او رای مثبت دادند. مضاف بر آن، مردم باید این موضوع را بدانند که ما اکثریت مجلس را در اختیار نداریم؛ بله! اگر همه آن افرادی که با لیست امید راهی مجلس شدند، به فراکسیون پایبند بودند، امروز ما اکثریت را داشتیم و در چنین شرایطی تمام این نقدها قابل پذیرش بود اما وقتی اکثریت را در اختیار نداریم گاهی ممکن است به‌رغم حمایت همه‌جانبه نتیجه دلخواه به دست نیاید.

آیا نمی‌توان گفت اگر قدرت لابی فراکسیون بالا بود، دامنه موفقیت‌ها گسترده‌تر می‌شد و نتیجه مطلوب‌تری به دست می‌آمد؟

لابی یک اصولی دارد؛ من نمی‌خواهم بگویم لابی ما قوی و بدون اشکال است اما اگر در لابی‌ها مجبور باشید اصولی را رعایت کنید، ممکن است در برخی موارد از رقبا کم بیاورید. برای مثال می‌گویم من به عنوان یک اصلاح‌طلب اول انقلابی نمی‌پسندم که با وزرا لابی صورت بگیرد و امتیازی گرفته شود اما اینکه لابی با رعایت اصول باشد، تفاوت دارد؛ امید می‌توانست بهتر عمل کند.

این لابی‌ها شامل نمایندگان و جذب آرا نیز می‌شود مضاف بر آنکه شاید اگر لابی شود و امتیازی به نفع تفکر اصلاح‌طلبی گرفته شود بد نباشد...

بله، من این نقد را می‌پذیرم و معتقدم ما در حیطه لابی چندان قوی عمل نکردیم و می‌توانستیم بهتر باشیم.

آیا این قضیه قرار است اصلاح شود یا سازوکار جدیدی در دستورکار قرار خواهد گرفت؟

ما باید دائما خود را ارزیابی کنیم و ایراد و نواقصمان را مرتفع کنیم؛ در این زمینه قطعا اصلاحاتی صورت می‌گیرد اما اینکه قرار است سازوکار تغییر کند یا خیر، مسئله‌ای است که باید در هیات رئیسه مطرح شود و بعید می‌دانم چنین موضوعی عنوان یا در دستورکار قرار گرفته باشد. البته در این مدت به علت مشغله بسیار فرصتی برای پرداختن به این موضوعات نبوده اما ما نیاز به یک آسیب‌شناسی داریم.

البته من اساسا معتقدم گاهی لازم است از پرداختن به مسائل جناحی عبور کنیم و هر سه فراکسیون بنشینیم و اتاق فکری تشکیل دهیم برای حل مشکلات کشور و این معضلات کلان را از میان برداریم تا بتوانیم بهتر عمل کنیم.

وقتی بحث ناکامی‌های فراکسیون مطرح می‌شود، همه از فراکسیونی عمل نکردن می‌گویند. خود شما هم به این موضوع اشاره کردید؛ چقدر درصدد رفع این مشکل برآمدید و چقدر برای توجیه اعضا تلاش شد؟

متاسفانه ما در بسیاری مواقع به اجتهاد شخصی عمل می‌کنیم که شاید یکی از دلایل آن همین آموزش است. چرا احزاب ما دوام زیادی ندارند؟! اوایل انقلاب حزبی به نام جمهوری اسلامی ایران تشکیل شد اما آنقدر انحصارطلبی در جریان آن صورت گرفت که امام(ره) دستور برچیده شدنش را دادند. ما به دلیل آنکه آموزشی ندیده‌ایم، متاسفانه به اجتهاد شخصی بسیار عمل می‌کنیم و این یک نقیصه جدی است؛ برطرف شدن آن قطعا به آموزش بستگی دارد. ما در فراکسیون امید نیز از این موضوع رنج می‌بریم.

این خلل از چه ناحیه‌ای است؟ چرا در طول این یک سال برطرف نشد؟

ما هیچگاه حزب‌داری و تشکیلاتی رفتار کردن را تمرین نکرده‌ایم، مسلم است که ایرادها نمود پیدا می‌کنند. قطعا در طول یک سال نمی‌شود معجزه کرد لذا افراد همچنان تمایل دارند به اجتهاد شخصی رفتار کنند؛ حال مباحث حاشیه‌ای آن بماند.

این احساس وجود دارد که عمل کردن به اجتهاد شخصی در طول این یک سال بیشتر شده است؟

بله؛ ما در طول این یک سال دیدیم اعضا بیشتر به سمت غیرتشکیلاتی شدن پیش رفتند و شاید آن زمان به فکر هزینه‌ها نبودند که پایبندتر عمل می‌کردند.

چه هزینه‌هایی؟

به هر صورت با توجه به ساختار موجود پیروی از این تفکر می‌تواند در آینده هزینه‌هایی برای افراد داشته باشد؛ برای مثال دو سال دیگر قرار است صلاحیت نمایندگان مورد بررسی قرار بگیرد. مضاف بر این نمایندگان در بدو ورود به پارلمان با برخی مسائل آشنا نبودند و هر چه گذشت، با مشکلاتی درگیر شدند که اجتناب‌ناپذیر بود. نباید فراموش کنیم در کشور ما مردم همه چیز را از نماینده می‌خواهند لذا مطالبات منطقه‌ای موجب می‌شود تا نمایندگان به جای حرکت‌های جمعی به سمت خواسته‌های منطقه‌ای حرکت کنند و آن لابی‌های خارج از فراکسیون که صحبتش شد، در این زمینه رقم بخورد؛ به عبارت دیگر منافع بلندمدت جای خود را به منافع کوتاه‌مدت بدهند. از سوی دیگر نمایندگان هم نیازهایشان به یکدیگر بیشتر شد و هم با مراکز تصمیم‌گیری آشناتر شدند لذا مجموع این عوامل که نمی‌توان خیلی آن را باز کرد، موجب شد تا نمایندگانی که در ابتدا پایبندتر بودند، به مراتب از این روحیه فاصله بگیرند و نماینده امروز با نماینده یک سال پیش متفاوت باشد.

در این جریان اتفاق دیگری هم که افتاد این بود که برخلاف تصورهایی که وجود داشت، افرادی که ادعای کار تشکیلاتی داشتند، بیشتر به اجتهاد شخصی رفتار کردند...

نمی‌توانم تحلیل خاصی در این مورد ارائه کنم؛ شاید باز هم برسیم به همان ملاحظاتی که پیش از این به آن اشاره شد اما آنچه گفتید دور از واقعیت نبود.

بعد از انتقاداتی که نسبت به فراکسیون مطرح شد و حتی به داخل فراکسیون هم راه پیدا کرد، بحثی در مورد تشکیل یک فراکسیون دیگر زیرمجموعه امید مطرح شد؛ چقدر این بحث جدی است؟

این موضوع در حد حرف برخی از دوستان مطرح شد اما جایی تصمیمی گرفته نشد و اساسا چنین بحثی جدی نخواهد بود.

چرا برخی این بحث را مطرح کردند؟

به هر حال برخی اعضا انتقاداتی داشتند که البته هنوز این انتقادات آنقدر تند نیست که تبدیل به چنین موضوعی شود و بعد منجر به انشعاب شود؛ این یک خطر است؛ باید نواقص برطرف شود.

چه نواقصی؟

باید جلسات بیشتری گذاشته شود و آسیب‌شناسی‌هایی صورت بگیرد و البته هر اقدامی ممکن است عواقبی هم به دنبال داشته باشد. به عبارت دیگر آنهایی که نمی‌توانند ریسک فراکسیونی عمل کردن را بپذیرند، باید تکلیف خود را مشخص کنند.

آیا اختلافات تاثیری در طرح این موضوع داشت؟

اتفاقاتی که رخ داده است موجب شد تا اختلاف ایجاد شود؛ در حالی که از اول اختلافی نبود. وقتی ما تصمیم می‌گیریم به وزیری رای ندهیم و بعد ۱۷ الی ۱۸ نفر از فراکسیون امید به آن رای می‌دهند، موجب ایجاد اختلاف می‌شود؛ بنابراین آنچه بیشترین اهمیت را دارد این است که اعضای حقیقی فراکسیون مشخص شوند.

یعنی شما معتقدید که فراکسیون باید یک تصفیه داشته باشد؟

بله؛ به نظر من باید فراکسیون امید به اعضای حقیقی برسد و برای رسیدن به آن باید تکلیف اعضا مشخص شود.

آیا این موضوع باعث ریزش اعضا نمی‌شود؟

اشکالی ندارد؛ کار فراکسیونی و حزبی یک اقدام بلندمدت است. اگر می‌خواهیم در درازمدت در صحنه سیاسی و جناحی کشور بمانیم، نباید به کمیت فکر کنیم؛ لازم است کیفیت افزایش پیدا کند.

آیا این نگرانی وجود ندارد که قدرت فراکسیون از این بیشتر کاهش پیدا کند؟

نه، فکر نمی‌کنم در قدرت فراکسیون تغییری ایجاد شود. در حال حاضر برخی از نمایندگان عضو هیچ فراکسیونی نیستند؛ بنابراین فکر می‌کنم هرکسی که می‌خواهد حزبی عمل کند، باید بتواند روی اعضای خود حساب باز کند. اگر نتوانیم روی اعضا حساب کنیم، نتیجه آن می‌شود که می‌بینیم ۱۲۰ نفر عضو داریم اما فقط ۸۰ نفر رای می‌دهند. بنابراین باید عملکرد شفاف شود.

با توجه به بحث قبل چقدر احتمال این وجود دارد که برخی از امید منشعب شوند؟

این بحثی بود که در حاشیه توسط برخی از اعضا مطرح شد و اصلا بحث جدی‌ای نیست.

کدام اعضا آن را مطرح کردند؟

اسم نمی‌برم؛ برخی که انتقاداتی داشتند.

تا کنون این موضوع در جلسه فراکسیون مطرح نشده است؟

نه اصلا، چون بحث جدی‌ای نیست و اساسا مطرح هم بشود با آن موافقت نخواهد شد.

انتشار اسامی چطور؟ آیا قرار نیست اسامی اعضای فراکسیون منتشر شود و اساسا این اقدام چقدر می‌تواند اعضا را پایبند به نظر فراکسیون کند؟

من اعتقادم بر این است که ما بدون توجه به کمیت باید مشخص کنیم این آقا و خانمی که با تابلوی اصلاح‌طلبی وارد مجلس شدند، آیا حاضرند هزینه آن را هم پرداخت کنند یا خیر. اینکه ما ۸۰ نفر عضو حقیقی در فراکسیون داشته باشیم، بهتر است از اینکه ۱۴۰ عضوی داشته باشیم که مشخص نیست قرار است بر اساس نظر فراکسیون رای بدهند یا خیر و انتظارات جامعه هم از ما بر اساس تعداد اعضا خواهد بود.

اینکه ما به مردم اعلام کنیم چند نفر با لیست امید آمدند و چند نفر اصلاح‌طلب ماندند، قطعا این موضوع تاثیر خواهد داشت. نمی‌شود اصلاح‌طلبان برای افرادی انرژی بگذارند و هزینه بکنند که در نهایت پای تصمیم که می‌رسد هیچ تمکینی از تصمیم جمعی نمی‌کنند. وقتی سیستم حزبی باشد، افرادی که با حمایت حزب به پارلمان راه پیدا می‌کنند، خود را جدا از آن نمی‌دانند و کاملا در جهت برنامه‌های حزبی به پیش می‌روند اما متاسفانه در کشور ما افراد که به پارلمان می‌رسند خودشان مجتهد می‌شوند.

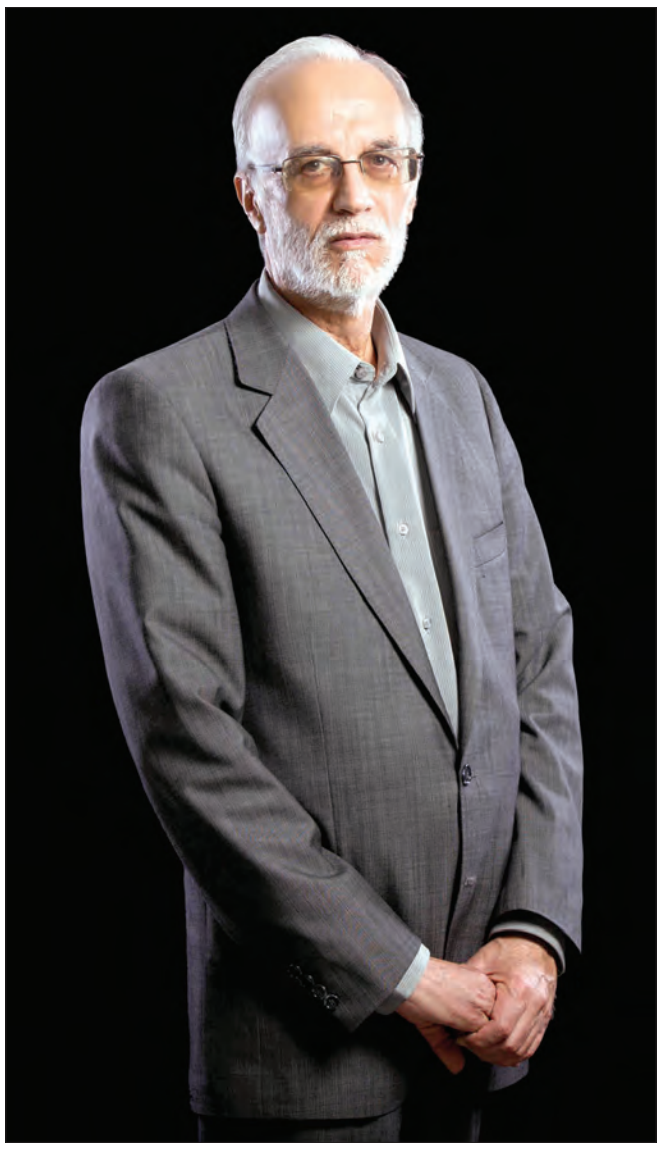

درس-گفتارهای فعالیت حزبی ۸

هرهفته در این صفحه دکتر احمد نقیب‌زاده استاد علوم سیاسی وعضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران در مجموعه مقالاتی آموزشی به مبانی تحزب خواهند پرداخت.

انضباط حزبی و اقلیت متنفذ

سازمان احزاب چگونه کار می‌کند؟

احمد نقیب‌زاده
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران
عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران

حزب را ممکن است شما به‌وجود آورید ولی ادامه حیات و چگونگی تحولات درونی آن دیگـــر تابعی از امیال و آرزوهای شـــما نیســـت، بلکه به مجرد آنکه سازمان حزب شکل گرفت مناســـبات و قوانین حاکم بر سازمان‌ها بر حزب چیره گشته و جز به مدد جامعه‌شناسی ســـازمان‌ها به طریق دیگری نمی‌توان به مطالعه سیر تکوین و دگرگشت آن پرداخـــت. لاپالمبـــارا و واینر در کتاب توسعه سیاسی خود که در سال ۱۹۶۶ منتشر شد ۴ شـــرط برای احزاب جدید برمی‌شمارند که مورد قبول همه جامعه‌شناسان قرار گرفته است: اول آنکه زندگی و استمرار حزب فراتر از زندگی بانیان آن باشد تا مشخص شود که عنصر سازمان بر مناسبات شخصی غلبه دارد. دوم آنکه حزب در پی کسب قدرت باشد و نه به دنبال تأثیرگذاری بر آن تا با گروه‌های ذی‌نفوذ خلط نشود. سوم آنکه سراسری باشد تا با باشگاه‌های سیاسی و گروه‌های پارلمانی اشتباه گرفته نشود. چهارم آنکه متکی بر آراء همگانی باشد تا جنبه دموکراتیک آن محرز باشد. لاپالمبارا و واینر اولین کسانی نبودند که اولویت را به عنصر سازمانی حزب می‌دادند. ماکس وبر جامعه‌شناس شهیر آلمانی اصرار داشت که پســـوند «جدید» پیوسته با احزاب همراه باشد یعنی گفته شود «احزاب جدید»، تا بین این تشکل‌ها و دار و دسته‌های قدرت‌طلبی که در گذشـــته وجود داشته‌اند و ذیل عنوان حزب هم جای می‌گیرند تفاوت قائل شویم. وقتی از او می‌پرسیدند چه چیزی دراین احزاب کاملا جدید است، پاســـخ می‌داد «سازمان». بنابراین کســـی که به عضویت یک حزب جدید درمی‌آید وارد دســـتگاهی می‌شود که از مکانیسم‌ها و قواعد خاصی پیروی می‌کند. صیرورت فرد در این دســـتگاه تابعی از این قواعد بوده که از اراده او خارج است. کسانی که با تقسیم‌بندی‌های علوم جدید آشنا هستند می‌دانند که حزب موضوع جامعه‌شناسی است و با مردم‌شناسی کاری ندارد، هرچند مردم‌شناسان هم ســـعی دارند موضوعات خاص خود مانند ازدواج‌های درون‌حزبـــی را در درون احزاب پیدا و به قلمروی آن وارد شوند. از قضا همین عنصر سازمانی و سرنوشتی که افراد در درون حزب پیدا می‌کنند موضوع نقدهای گزنده‌ای شده اســـت که بیشتر ناظر بر دوران طفولیت احزاب در پایان قرن نوزدهم هستند. ما به دو سه نقد مشـــهور و قابل اعتناء اشاره می‌کنیم. موازی استروگرسکی جامعه‌شناس روس‌تبار آمریکایی در آســـتانهٔ قرن بیستم کتابی زیر عنوان «گرایش‌های الیگارشـــیک در احزاب سیاسی» منتشر ســـاخت تا به نقدی جدی و بی‌رحمانه از احزاب بپردازد. در درجه اول او می‌خواست نشان دهد که چگونه اعضای حزب قدرت نقد خود را از دســـت داده و به پیچ و مهره‌ای بی‌روح و بی‌اراده تبدیل می‌شوند که نه‌تنها نمی‌توانند باری از دوش جامعه بردارند یا در خدمت دموکراسی باشند بلکه خود وبال گردن جامعه هم هستند. این احزاب فقط بستر مناســـبی برای رشد یک کاست الیگارشیک فراهم می‌سازند که عده‌ای قدرت‌طلب بتوانند حزب را سکوی پرش خود در دنیای سیاست قرار دهند. دوم خود حزب در تمامیت است که مشکل‌ساز است. زیرا احزاب پس از مدتی خودمحور شده و جز به خود و منافع خود فکر نمی‌کنند. در حقیقت به صورت زائده یا غده‌ای درمی‌آیند که تمام انـــرژی و قوت جامعه را می‌بلعند. حزب فقط یک فایده ولی یک عالمه مصیبت دارد. در پایان هم نتیجه‌گیری می‌کند برای اینکه احزاب چنین خودمحور و طلبکار نشـــوند باید پس از انجام هر انتخاباتی آنها را منحل کرد و دوباره چند ماه پیش از انتخابات بعدی احزاب جدیدی تشکیل داد تا انتخابات را برگزار کرده سپس به همان سرنوشت مبتلا شـــوند. وی کتاب خود را با شعار «مرگ بر حزب، زنده‌باد لیگ» به پایان می‌برد. نظریه استروگرســـکی به قدری دور از واقعیت و ناشـــدنی بود که تأثیر چندانی در عالم عمل برجای نگذاشت. همانطور که گفتیم مشاهدات او مربوط به دوران کودکی احزاب بود و امکان دارد که نقائص و کجروی‌هایی بر آنها حاکم بوده باشد، در حالی که بعدها شاهد این واقعیت بودیم که شخصیت‌های نقاد و اثرگذاری در همین احزاب پرورش یافتند و خودخواهی آنها هم در رقابت بـــا احزاب دیگر تا حد ممکن کاهش یافت. همچنین به جای یک کاست الیگارشیک دموکراسی بر مناسبات درون‌حزبی حاکم شد. در عوض در سال‌های پایانی قرن بیستم انتقاداتی از نوع دیگر بر احزاب وارد شد که در جای خود به آن می‌پردازیم.

یکی دیگـــر از منتقدان حزب که با نگاهی موشـــکافانه به وضعیت احزاب در همین برهه زمانی پرداخته اســـت رابرت مایکلز یا رابرت میشـــل یا میخلز اســـت. او که بورژوازاده‌ای نوماکیاولیست و طبعا از چپ بیزار بود، ضمن برســـاختن یک نظریه عام، احـــزاب چپ را به عنوان موضوع مطالعه خود قرار داد تا ادعای برابری‌خواهانهٔ آنها را به چالش بکشد. او همین یک کتاب را به اضافه یک جزوه در مورد زنان بیشتر ننوشت، ولی این کتاب شتابان پرآوازه و پرخواننده شد و شهرت او از مرزهای ایتالیا و اتریش یعنی جایی که در آن متولد شـــده و بالیده بود فراتر رفت. استدلال‌های میخلز عینی و محکم و مبتنی بر داده‌های تاریخی انکارناپذیری است که تردید در انگارهٔ او را مشکل می‌سازد. اما جایی که تن به جزمیت می‌ســـپارد کارش مانند همهٔ جزمگرایان با مشکل روبه‌رو می‌شود. میخلز بنای فکری خـــود را با یک امر بدیهی آغاز می‌کنـــد و آن اینکه امور اجتماعی بدون سازمان و سازماندهی امکان‌پذیر نیستند. وقتی سازمان به‌وجود آمد یک اقلیت متنفذ بر محور دو عنصر تجربه و دگردیسی روانی از توده‌های بی‌نفوذ منفک می‌شود. فکر کنید در یک حزب سوسیالیســـت برابرخواه عضو هستید که همه اعضای آن کارگرانی ســـاده و بدون تخصص و دارای مدرک ابتدایی هستند و مزدی یکسان دریافت می‌کنند. اولین جلسه حزب با حضور همهٔ اعضا تشکیل می‌شود. دو سه نفر از اعضا مأمور می‌شوند مذاکرات و تصمیمات جلسه را یادداشت کرده و نام حاضران و غایبان را ثبت کنند. سپس همین دو ســـه نفر مأموریت پیدا می‌کنند ترتیبات جلسه آینده را برنامه‌ریزی و برای اعضا دعوتنامه ارسال کنند. از آنجا که این کارها وقت می‌برد، این دو ســـه نفر از کار در کارخانه معاف شـــده و حقوق خود را از محل کمک‌ها و عایدات حـــزب دریافت می‌کنند. جدایی آنها از کار یدی فرصتی فراهم می‌سازد تا به تفکر پرداخته و برنامه‌های حزب را تدوین کنند، در حالی که بقیه اعضا از این نعمت محروم هســـتند. حزب تصمیم می‌گیرد نمایندگانی را به نزد نمایندگان دولت فرستاده و برای احقاق حقوق اعضا به مذاکره بپردازند. طبیعی است که کسی مستعدتر و لایق‌تر از همین دو سه نفر که دو سه نفر دیگر را هم به کمک گرفته‌اند نیست. کم‌کم این عده کم احساس می‌کنند مزیت‌هایی دارند که بقیه اعضا ندارند و از نظر روانی خود را برتر از همکاران خود می‌پندارند. اتفاقا همکاران آنها هم همین حس را دارند و به آنها به چشم رئیس و افراد لایـــق و با تجربه نگاه می‌کنند. روزبه‌روز بر تجربیات این اقلیت افزوده می‌شود و از نظر روانی احساس برتری بیشتر می‌کنند، در حالی که توده‌های حزبـــی راکد مانده‌اند. کار به جایی می‌رسد که امور حزب بدون این اقلیت که رئیســـی هم برای خود انتخاب کرده است برآورده نمی‌شـــود و اگر اعضای حزب تصمیم بگیرند از اختیـــارات آنها بکاهند آنها تهدید به استعفا کرده و برای بازگشت به کار سرپرســـتی حزب تقاضای اختیارات بیشـــتر می‌کنند. توده‌های حزبی چـــاره‌ای ندارند جز آنکه با تقاضـــای آنها موافقت کنند. این روند تا جایی پیش می‌رود که حزب را به نام رهبر آن می‌شناسند، مانند حزب سوسیالیست آلمان که به نام رهبرش لاسال شناخته می‌شود. میخلز در مطالعات میدانی خود به دهقانانی برمی‌خورد که عضو حزب سوسیالیست ایتالیا بودند و وقتی نظر آنها را در مورد رؤسای حزب می‌پرسند آنها جواب می‌دهند رؤسای ما جزو قدیسین هستند و ما به‌خود اجازه نمی‌دهیم جز این فکر کنیم. میخلز همچنین مشاهده می‌کند که در کلبه‌های روستایی به‌جای عکس قدیسین عکس رؤسای حزب را آویخته‌اند و نام آنها را بر فرزندان خود نهاده‌اند. در پایان میخلز نتیجه می‌گیرد که به هیچ نحو نمی‌توان جلوی این فرآیند را گرفت. در همه سازمان‌ها یک اقلیت متنفذ و الیگارک بر اکثریت ساده حکمروایی می‌کنند و این «قانون آهنین الیگارشی» است.

اگـــر بخواهیم به نقـــدی منصفانه گوش بســـپاریم به ماکس وبر رجوع می‌کنیم که از احزاب به بنگاه‌های سیاســـی یاد کرده و آنها را مشمول همان فرآیند عقلانی شدن افراطی می‌داند که بوروکراســـی جدید را مشمول آن می‌دانست. وقتی قاعدهٔ بازی عوض شد و رأی جای اشرافیت زمیندار را گرفت همان اشراف تمهیداتی چیدند که با آن به شـــکار احزاب بپردازند. چنین بود که گروه‌های پارلمانی در بیرون پارلمان کمیته‌هایی به‌وجود آوردند که پیوند بین آن نماینـــدگان را با رأی‌دهندگان تضمین کنند. برای وبر استراتژی بازیگران در مبارزات اجتماعی و سیاسی جاذبه‌ای متدیک دارد. در نتیجه تا آنجا که دســـت بازیگر در بازی‌های اجتماعی باز اســـت وبر آن را امری طبیعی و مطلوب تلقی می‌کند. مشکل زمانی پیش می‌آید که چیزی یا پدیده‌ای سد راه این امر شود. در بحث پیرامون دستگاه‌های دیوانی مدرن، ماکس وبر مشاهده می‌کند که عقلانی شـــدن این دستگاه حد و اندازه ندارد و تا آنجا پیش می‌رود که گویی بـــا یک کارخانه یا دستگاهی سر و کار داریم که از وجوه انسانی و ملاحظات اخلاقی درآن خبری نیست. بعدها کســـانی مانند ویلیام وایت از بوروکرات‌ها به عنوان انسان سازمانی یاد کردند که با پیچ و مهره‌های یک دستگاه مکانیکی فرقی ندارند. سرنوشت حزب هم در نهایت به همین جا ختم می‌شود. یک دســـتگاه مکانیکی با انسان‌های سازمانی مورد نظر ویلیام وایت. همانطوری که دستگاه دیوانی را راه گریزی از این وضعیت بغرنج و نامطلوب نیســـت احزاب هم در دایرهٔ تقدیر از وسیله به هدف تبدیل می‌شوند.

در جمع‌بندی از بحث خود ما بر این باوریم که همهٔ اینها تابعی از نوع حزب و تشکیلات اداری آن هســـتند. در جامعهٔ ایران ما سازمانی مانند مجاهدین خلـــق را داریم که بنا بر طرح اولیه و نگاه استالینیســـتی رهبران آن و نوع ســـازمان آن که تقلیدی از احزاب کمونیست و تمرکز دموکراتیک است نه به‌طور ناخواسته بلکه با ارادهٔ قبلی، پیوندهای عاطفی و ســـپس اجتماعی اعضا قطع و هویـــت آنها در یک بازهٔ زمانی کوتاه محـــو و هویت تازه‌ای که عبارت باشد از یک عنصر مطیع و آماده برای هر عملی فارغ از کوچکترین غرور یا تحلیل آگاهانه به آنها داده می‌شـــود. در سوی دیگر جبهه ملـــی را داریم که هیچ محصلی بر اعضا نگماشته و هیچ ســـازماندهی متصلب یا حتی منعطفی هم بر آنها تحمیل نکرده است. طبعا چنین سازمانی نمی‌تواند دست به یک حرکت حساب‌شده بزند. به همین دلیل ما با پرابلماتیکی روبه‌رو هستیم که هرکار بکنیم یک ضلعش به خاک کشیده می‌شـــود. فرهنگ ملی هم بی‌تأثیر نیست. برای مثال احزاب انگلستان اعم از چپ یا راســـت بر عملکرد اعضا به‌ویژه بر مواضع نمایندگان حـــزب در پارلمان نظارت آمرانه‌ای اعمال می‌کنند. ویپ (Whip) یا ناظر حزب موقع رأی‌گیری دقت می‌کند که اعضا بر خلاف مواضع حزب رأی ندهند و چنانچه این اشـــتباه از آنها سر بزند توبیخ و اخراج از حزب در انتظار آنهاست. در فرانسه اما چنین سخت‌گیری‌هایی وجود ندارد ولی بین احزاب منعطف راست و احزاب متصلب چپ فرق‌هایی وجود دارد. ترک حزب در احزاب راســـت به کرات اتفاق می‌افتـــد ولی در احزاب چپ به رغم موارد مشهوری چون ژان پل سارتر یا رژه گارودی کمتر این اتفاق می‌افتد. الآن که چپ با بحران زوال تدریجی روبه‌روست باز هم در خیزش‌هایی مانند چپ ژان لوک ملانشون، اعضا از نوعی اخـــلاق ایدئولوژیک پیروی می‌کنند. در ایتالیا هم غیر از حزب کمونیست (پیش از امحاء دردناک آن) بقیه احزاب هیچ نظارت آمرانه‌ای بـــر اعضا اعمال نمی‌کردند. حال باید پرسید در وضعیتی که از یک طرف سازمان و سلســـله‌مراتب حزبی از لوازم کار حزبی است و از سوی دیگر افراد حاضر نیستند به هیچ نظارت سازمانی تن در دهند، تکلیف احزاب چیست؟

کنگره جهانی سوسیالیست‌ها در سال ۱۹۰۷ در آلمان

دیپلماسی

حداقل در شرایط فعلی ایران احساس می‌کند که ناگزیر باید مسئله کردی را یک مسئله به هم پیوسته و مرتبط در سطح منطقه در نظر بگیرد و سرنوشت پژاک را جدای از سرنوشت پ.ک.ک با کردهای عراق تصور نکند. گذشته از همه اینها ورود یک مقام ارشد نظامی به این موضوع نشان می‌دهد ایران رفراندوم استقلال در اقلیم کردستان عراق را تهدیدی جدی می‌داند.

عبور از کلیشه‌های تاریخی

ماموریت سرلشگر باقری در ترکیه چه بود؟

رحمن قهرمان‌پور
پژوهشگر مسائل بین‌الملل

سفر سرلشگر باقری، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران به ترکیه و دیدار وی با مقامات ارشد این کشور بازتاب زیادی در داخل و حتی منطقه داشت. این اولین بار بود که رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران راهی یک دیدار رسمی خارجی می‌شد، ضمن اینکه ترکیه به عنوان مقصد این سفر انتخاب شده بود. اهمیت این سفر را می‌توان در موارد زیر دانست.

۱ سوریه دیگر مانع اصلی بهبود روابط ایران و ترکیه نیست

از سال ۲۰۱۱ و با آغاز بحران و سپس جنگ داخلی در سوریه، روابط تهران و آنکارا به دلیل اتخاذ مواضع کاملا متفاوت از سوی دو کشور در قبال این بحران رو به سردی گرایید. اردوغان امیدوار بود با سقوط بشار اسد یک حکومت سنی نزدیک به آنکارا و به طور مشخص یک حکومت اخوانی سر کار بیاید و ترکیه بتواند نفوذ خود را در سوریه افزایش داده و به تبع آن موقعیت منطقه‌ای خود را تقویت کند. برعکس حفظ حکومت بشار اسد برای ایران اهمیتی استراتژیک داشت. با تشدید جنگ داخلی در سوریه، اختلافات تهران و آنکارا درباره سوریه عمیق و عمیق‌تر شد تا جایی که حتی برخی‌ها از امکان رویارویی نظامی ایران و ترکیه در خاک سوریه سخن گفتند.

با تغییر مواضع اروپا و آمریکا در قبال جنگ داخلی سوریه و تقویت نیروهای حامی بشار اسد و تضعیف داعش و جبهه النصره و سایر گروه‌های مخالف بشار اسد و آزادسازی حلب، بحران سوریه تحت رهبری روسیه به سمت حل و فصل دیپلماتیک پیش رفت و در نشست‌های دیپلماتیک آستانه طی چند ماه گذشته، ایران، ترکیه و روسیه توافق کردند که با همکاری سه‌جانبه و ایجاد مناطق کاهش تنش در سوریه، زمینه را برای برقراری صلح در این کشور فراهم کنند. آمریکا و مخصوصا اروپا هم مخالفت چندانی با این توافق نداشتند، زیرا در عمل نه مایل به دخالت در سوریه بودند و نه توان آن را داشتند.

سفر سرلشگر باقری متعاقب این توافق سه‌جانبه صورت گرفت، آن هم در شرایطی که داعش در عراق و سوریه متحمل شکست‌های جدی شده و انتظار می‌رود در چند ماه آینده موقعیت آن در سوریه باز هم ضعیف‌تر شود. می‌توان گفت که ایران با فرستادن ارشدترین مقام نظامی خود به آنکارا نشان داد که دیگر جنگ سوریه را مانع اصلی بهبود روابط دو طرف و حرکت آنها به سمت برقراری روابط استراتژیک نمی‌داند. انتخاب ترکیه از چند منظر حائز اهمیت بود: ۱) نقش آنکارا در تثبیت صلح و خلع سلاح در سوریه آینده ۲) بروز تنش در روابط آنکارا با اروپا و آمریکا ۳)حمایت ترکیه از قطر و ارسال نیروی نظامی به این کشور در بحران اخیر و مقابله با سیاست‌های منطقه‌ای عربستان ۴) نقش آنکارا در مسئله کردی در منطقه و ۵)بهبود نسبی روابط آنکارا با مسکو در ماه‌های اخیر.

ایران نه‌تنها در انتخاب آنکارا به عنوان اولین مقصد سفر خارجی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح هوشمندانه عمل کرده و درصدد برآمده در آرایش‌های احتمالی منطقه‌ای آنکارا را از عربستان دور نگه دارد یا مانع نزدیکی آنکارا به ریاض در مقابل ایران شود، بلکه این پیام را برای اردوغان ارسال کرده که در اوج تنش میان آنکارا و غرب، آنکارا را فراموش نکرده است. این مسئله برای شخص اردوغان که در یک سال گذشته با بیشترین انتقادات از طرف غرب مواجه بوده اهمیت ویژه‌ای دارد و می‌تواند به حمایت از وی تعبیر شود.

اگر این تحلیل درست باشد می‌توان گفت ایران درصدد است روابط خود را با آنکارا به وضعیت قبل از بحران سوریه برگرداند و حتی توسعه دهد. اکنون نه‌تنها مانع سوریه از میان برداشته شده بلکه عامل دیگری به نام احتمال برگزاری رفراندوم استقلال در کردستان عراق باعث نزدیکی دو طرف شده است. پس باید انتظار داشته باشیم روابط دو طرف در ماه‌های آینده باز هم گسترش یابد.

۲ اهمیت دوران گذار سوریه برای ایران

برخی‌ها تصور می‌کردند با خروج گروه‌های تروریستی از سوریه، ایران هم به حضور خود در سوریه پایان خواهد داد. اما این سفر نشان داد که ایران می‌خواهد در دوران برقراری صلح و کاهش تنش و یافتن یک راه‌حل دیپلماتیک طولانی‌مدت برای بحران سوریه هم نقش ایفا کند. به عبارت ساده‌تر ایران می‌خواهد قدرت نظامی خود را در خدمت دیپلماسی قرار دهد. این اتفاق بسیار مهمی است و نشان می‌دهد تهران نگاهی استراتژیک و بلندمدت به سوریه دارد و نمی‌خواهد صحنه سوریه را به روسیه یا ترکیه واگذار کند. لازمه این کار حضور جدی و موثر ایران در برنامه ایجاد مناطق کاهش خشونت و تنش است. حضوری که به ایران امکان خواهد داد از حضور نظامی خود در سوریه در آینده بهره‌برداری و نفوذ خود را در این کشور هم‌چنان حفظ کند. این کار در حفظ و تقویت محور مقاومت در منطقه اهمیت ویژه‌ای دارد. واضح است که دوران گذار در سوریه می‌تواند طولانی‌تر شود. تدوین قانون اساسی جدید، توزیع قدرت، خلع سلاح گروه‌های معارض و تروریست، بازسازی خرابی‌های ناشی از جنگ داخلی، برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه و آینده بشار اسد از موضوعات مهم در دوران گذار در سال‌های آینده است و حفظ و افزایش نفوذ ایران در سوریه مستلزم حضور در این اتفاقات و تاثیرگذاری برآنهاست. سفر آقای باقری نشان می‌دهد که عزم ایران برای تاثیرگذاری سیاسی بر آینده سوریه جدی است و لازمه این کار انجام هماهنگی‌های لازم در اجرای توافق سه‌جانبه ایران، ترکیه و روسیه درباره سوریه است.

۳ کردها باز هم عامل نزدیکی تهران و آنکارا

سومین مسئله‌ای که سفر مورد بحث را با اهمیت می‌کند، اصرار حکومت اقلیم کردستان عراق در برگزاری رفراندوم استقلال در اوایل مهرماه ۱۳۹۶ است. در شرایطی که دولت‌های مرکزی در بغداد و دمشق تضعیف شده‌اند و توان اعمال اقتدار موثر حاکمیت خود بر سرزمین‌هایشان را ندارند، قاعدتا تهران و آنکارا بیشترین پتانسیل را در اتخاذ مواضع مشترک در قبال این رفراندوم دارند. این رفراندوم با برگزاری انتخابات محلی در میان کردهای شمال سوریه همزمان شده است. می‌توان گفت که دوباره شرایط منطقه‌ای به نحوی شده که کردهای منطقه بیشتر از هر زمان دیگری اوضاع را برای تشکیل دولت مستقل کردی مساعد می‌دانند، چیزی که می‌تواند زنگ خطر جدی برای تهران و مخصوصا آنکارا باشد. این وضعیت باعث شده است ایران هم کم و بیش به این نتیجه برسد که مسئله کردی در منطقه یک موضوع به هم پیوسته است و تقویت کردها در عراق و اکنون سوریه می‌تواند به تقویت پ.ک.ک و پژاک هم منجر شود. واضح است آسیب‌پذیری آنکارا در موضوع کردها به مراتب بیشتر از تهران است اما هیچ تضمینی وجود ندارد که پیامدهای استقلال کردها در عراق، بر کردهای ایران تاثیرگذار نباشد.

حداقل در شرایط فعلی ایران احساس می‌کند که ناگزیر باید مسئله کردی را یک مسئله به هم پیوسته و مرتبط در سطح منطقه در نظر بگیرد و سرنوشت پژاک را جدای از سرنوشت پ.ک.ک با کردهای عراق تصور نکند. گذشته از همه اینها ورود یک مقام ارشد نظامی به این موضوع نشان می‌دهد ایران رفراندوم استقلال در اقلیم کردستان عراق را تهدیدی جدی می‌داند. این یک پیام ضمنی به حکومت اقلیم کردستان عراق از سوی تهران و ابراز نارضایتی عمیق از برگزاری رفراندوم است. معنای دیگر این سفر می‌تواند آن باشد که از نظر تهران تهدیدات ناشی از برگزاری رفراندوم استقلال در حدی است که نمی‌توان صرفا با ابزارها و شیوه‌های دیپلماتیک با آنها برخورد کرد و لازم است نیروها در این موضوع وارد شوند.

۴ نگاه جدی‌تر ایران به ظرفیت‌های منطقه‌ای

یکی دیگر از دلایل اهمیت این سفر آن است. ایران نشان داد در دوران جدید صرفا به حضور تک‌بعدی دیپلماتیک یا مقاومت در منطقه اکتفا نخواهد کرد بلکه کوشش خواهد کرد از ظرفیت‌های هر دو به صورت همزمان استفاده کند. در شرایطی که دولت ترامپ برجام را تهدید می‌کند و عربستان سودای هژمون شدن در منطقه را دارد افزایش حضور ایران در منطقه می‌تواند به معنای تلاش برای مقابله با سیاست مهار آمریکا یا سیاست ایران‌هراسی در منطقه باشد.

واضح است که در این مورد باید به قدر کافی محتاط بود. نمی‌توان با یک یا دو سفر نتیجه گرفت. ایران قصد دارد سیاست منطقه‌ای خود را به صورت اساسی تغییر دهد. آنچه فعلا مشخص است تلاش ایران برای عبور از آثار منفی بحران سوریه در روابط ایران با اعراب و ترکیه است. تهران بر این باور است که با حل و فصل نسبی بحران سوریه، زمان برای تنش‌زدایی با کشورهای منطقه مناسب است. گو اینکه شکست عربستان در بحران یمن و قطر نشان داد ریاض شریک مطمئنی حتی برای دولت‌های محافظه‌کار عرب در مقابل ایران نیست. در شطرنج سیاست در خاورمیانه ایران هم‌اکنون چند حرکت موفق انجام داده است: ۱)جلوگیری از سقوط بشار اسد ۲)کمک به سقوط داعش ۳)کمک به قطر در بحران اخیر ۴)جلوگیری از بلندپروازی‌های منطقه‌ای ریاض ۵)جلوگیری از نزدیکی آنکارا به ریاض ۶)همکاری با روسیه در سوریه به قصد کاهش نفوذ آمریکا در سوریه ۷) بهبود روابط با حماس ۸)جلوگیری از خلع سلاح حزب‌الله لبنان و ۹)جلوگیری از ورشکستگی دولت مرکزی در بغداد. انجام این اقدامات در منطقه بی‌ثبات و پرافت و خیز خاورمیانه کار آسانی نیست و لذا ایران خود را در موقعیتی می‌بیند که بتواند حضور بیشتر، هماهنگ‌تر و جدی‌تر در خاورمیانه داشته باشد.

۵ هماهنگی‌های داخلی بیشتر در سیاست منطقه‌ای

همانطور که اشاره شد این سفر می‌تواند نشانه‌ای از عزم ایران برای ایجاد هماهنگی‌های داخلی بیشتر میان نهادهای موثر در سیاست خارجی مخصوصا در سیاست خاورمیانه‌ای ایران باشد. این هماهنگی سخت اما ضروری است، زیرا در دنیای امروز قدرت ملی را نمی‌توان صرفا به قدرت نظامی یا دیپلماتیک تقلیل داد. هر کدام از وجوه قدرت تقویت‌کننده یکدیگر هستند. مقاومت ایران در سوریه و دادن هزینه در این راه باید بتواند با طراحی یک ساز و کار به افزایش قدرت دیپلماتیک ایران در منطقه و در نهایت قدرت ملی منجر شود. ما در این تبدیل ضعف‌های جدی داریم و باید آنها را جبران کنیم تا بتوانیم از قدرت منطقه‌ای خود در شکل بهتری استفاده کنیم.

معنای دیگر این حرف می‌تواند این باشد که باید از نگاه صرفا امنیتی- نظامی به منطقه عبور کرده حضور دیپلماتیک، اقتصادی و فرهنگی خود را در منطقه تقویت کنیم. این سفر می‌تواند نویدبخش این نکته باشد که عزم ایران برای فراهم کردن مقدمات داخلی حضور قدرتمند در منطقه و بهره‌برداری از فرصت‌های آن جدی است و مقطعی و کوتاه‌مدت نخواهد بود. ما نیازمند گفت‌وگو و تعامل با اعراب و همسایگان خود هستیم و به دلیل قدرت و اعتماد به نفسی که داریم می‌توانیم آغازکننده این گفت‌وگو و اعتمادسازی باشیم. باید از کلیشه‌های منفی تاریخی و فرهنگی درباره روابط ایران و اعراب عبور کرده مسیر دشوار اعتمادسازی را آغاز کنیم. هر چه این روند دیرتر آغاز شود، فرصت‌های بیشتری را از دست خواهیم داد. نباید نگاه ذات‌گرایانه‌ای به سیاست و به تبع آن رابطه با اعراب داشته باشیم. روابط آرژانتین با برزیل، آمریکا با ویتنام، ژاپن با چین، هند با پاکستان، روسیه با آمریکا، ترکیه با یونان حداقل در مقاطعی از تاریخ بهتر از روابط کنونی ما با اعراب نبوده است، اما تعامل و تنش‌زدایی و اعتمادسازی به مرور زمان آنها را به هم نزدیک‌تر کرد. اختلافات فرهنگی و تاریخی موانعی نیستند که عبور از آنها ناممکن باشد. قدرت و هنر ما در منطقه زمانی موفق خواهد بود که بتوانیم از این موانع عبور کنیم، وگرنه ناله و شکوه از آنها کار چندان سختی نیست.

جهان

ادبیات رهبران و مقامات عالیهٔ اجرایی آمریکا ازجمله باراک اوباما، چاک هاگل و دمپسی رئیس ستاد مشترک ارتش ایالات متحده در ۲۱ آگوست ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که آمریکا هیچ‌گونه اراده‌ای برای پذیرش اقلیم کردی به‌عنوان دولت مستقل ندارد. درحالی‌که الگوی رفتاری انگلیس با اعزام وابستهٔ امنیتی به منطقهٔ کردستان عراق نشان می‌دهد که سازوکارهای آغازین برای پذیرش اقلیم کردی آغاز شده است.

منفعت مشترک

ایران و آمریکا استقلال کردستان عراق را نمی‌پذیرند

ابراهیم متقی
استاد علوم سیاسی دانشگاه

هویت و قومیت در زمرهٔ مؤلفه‌های بنیادین سیاست و امنیت در خاورمیانه است. در هیچ حوزهٔ جغرافیایی به اندازهٔ خاورمیانه تنوع گروه‌های قومی در هم تنیده مشاهده نمی‌شود. یکی از دلایل اصلی ستیزش و بحران امنیتی خاورمیانه، تمایلات گروه‌های اجتماعی است که از انگیزهٔ لازم برای هویت‌یابی برخوردارند. هویت در هر جامعه‌ای مبتنی بر پیوند مؤلفه‌های تاریخی و اجتماعی است. از سوی دیگر، هویت‌ها صرفاً در شرایطی بازتولید می‌شوند که امر سیاسی به عنوان عامل اصلی اثرگذار بر تحولات قومی و مذهبی ایفای نقش کند.

موضوع استقلال کردستان از این جهت اهمیت دارد که دارای ریشه‌های تاریخی در عراق بوده و هیچ‌گاه رهبران سیاسی کردستان، خود را بخشی از ساختار سیاسی عراق تلقی نکرده‌اند. اسامی احزاب اصلی کرد عراقی بدون نام عراق شکل گرفته است. به طور مثال در ایران، دارای «حزب دموکرات کردستان ایران» هستیم، در حالی که عراقی‌ها دارای «حزب دموکرات کردستان» هستند. چنین الگوی نامگذاری‌ای بیانگر آن است که موضوع «هویت کردی» در عراق نقش تعیین کننده‌تری در مقایسه با رویکرد گروه‌های کرد ایرانی دارد که خود را بر اساس «هویت ایرانی» تعریف می‌کنند.

بحران هویت در عراق مربوط به شرایطی است که ساختار سیاسی حکومت بعث عراق، محدودیت‌های بسیار جدی علیه خودمختاری منطقه‌ای برای کردها ایجاد کرد. به طور کلی، ساخت‌های اقتدارگرا در عراق و سایر کشورهای جهان عرب، تمایل چندانی به آزادی عمل گروه‌های هویتی نشان نداده‌اند. چنین وضعیتی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر، زمینه لازم برای شکل‌گیری هویت مستقل از ساختار سیاسی را برای گروه‌های اجتماعی، قومی و مذهبی کشورهای مختلف خاورمیانه در جهان عرب به وجود آورده است.

گروه‌های کرد عراقی در سال‌های بعد از سقوط صدام حسین، از آزادی عمل و تحرک سیاسی بیشتری برخوردار شدند. همواره رهبران کرد عراق، نارضایتی خود را از دولت مرکزی بیان می‌داشتند. اگرچه رئیس‌جمهور عراق از میان کردها انتخاب می‌شود، واقعیت‌های مطرح شده از سوی رهبران سیاسی و گروه‌های اجتماعی اقلیم کردی، نشانه‌های نارضایتی را تشدید می‌کردند. رضایت در میان گروه‌های هویتی که دورانی از زندگی حاشیه‌ای را سپری کرده‌اند، محدود بوده و فقدان رضایت، زمینهٔ شکل‌گیری تضادهای سیاسی و امنیتی را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. بر اساس چنین تضادهایی است که رهبران اقلیم کردی به این موضوع اشاره داشتند که رفراندوم برای استقلال عراق در سپتامبر ۲۰۱۷ برگزار خواهد شد. طرح چنین موضوعی منجر به افزایش انتظارات گروه‌های اجتماعی کردستان عراق شده است.

در این فرآیند، دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ واکنش‌های متفاوتی را به انجام رسانده‌اند. به طور مثال مقام‌های ایالات متحده از رهبران کردستان عراق درخواست کرده‌اند که رفراندوم را زمان دیگری برگزار کنند. بیان چنین رویکردی از سوی مقامات آمریکایی به مفهوم پذیرش دو فاکتور رفراندوم و استقلال سیاسی عراق خواهد بود. در این ارتباط، مقام‌های آمریکایی نگرانی امنیتی و راهبردی خود از رفراندوم استقلال کردستان عراق را صرفاً بر اساس زمان انجام چنین اقدامی ابراز داشته‌اند.

۱ زمینه‌های ذهنی و فرآیند شکل‌گیری انگارهٔ استقلال در کردستان عراق

گروه‌های کرد در منطقهٔ خاورمیانه احساس می‌کنند که در وضعیت جدایی هویتی و قومی قرار دارند. به همین دلیل است که آنان تلاش می‌کنند تا از طریق سازوکارهایی همانند استقلال و جدایی از دولت‌های عرب منطقه، زمینهٔ شکل‌گیری هویت جدیدی را به وجود آورند که مبتنی بر نشانه‌هایی از کنش سیاسی و تحرک قومی است. هویت در عراق ماهیت تقسیم‌شده و پاره‌پاره دارد. به همین دلیل است که امکان شکل‌گیری دولت قوی و مقتدر در عراق، کار دشواری خواهد بود. هرگاه دولت از اقتدار سیاسی برخوردار باشد، گروه‌های قومی و هویتی تلاش می‌کنند تا موقعیت حاشیه‌ای خود را حفظ کنند. در حالی که هرگاه زمینه برای ایجاد شکاف سیاسی و هویتی در عراق به وجود آید، گروه‌های سیاسی از سازوکار لازم برای جدایی و تفکیک ساختاری استفاده به عمل می‌آورند.

استقلال کردستان عراق در فرآیندی ۱۴ ساله مورد توجه گروه‌های سیاسی و مجموعه‌های شبه‌نظامی کرد قرار گرفته است. در این فرآیند می‌توان نقش تهییج‌کنندهٔ کشورهای اروپایی و اسرائیل را به عنوان عامل بحران‌ساز مورد توجه قرار داد. کشورهای اروپایی و اسرائیل از الگوی بالکانیزه کردن عراق و تمامی کشورهای خاورمیانه بهره می‌گیرند. اسرائیل زمانی احساس آرامش و امنیت می‌کند که موج تجزیهٔ کشورهای خاورمیانه مانع از شکل‌گیری دولت‌های مقتدری شود که از آزادی عمل سیاسی و راهبردی برخوردارند.

طرح موضوع استقلال مناطق کردنشین در عراق تابعی از اقتدار ساختار حکومت بوده است. هرگاه نظام‌های سیاسی کشورهای خاورمیانه با ضعف سیاسی و بحران اقتدار همراه باشند، طبیعی است که نشانه‌هایی از بحران امنیتی ظهور می‌یابد. ویژگی اصلی بحران امنیتی عراق را باید ناشی از نقش‌یابی و الگوی کنش گروه‌های قومی دانست که هر یک از آنان تلاش دارند تا موضوع هویت را برجسته کرده و زمینهٔ شکل‌گیری اقتدار فراگیر را برای دولت مرکزی به وجود آورند.

از آنجایی که کردها هیچ‌گاه در عراق نمی‌توانند مرکزیت قدرت سیاسی را به دست آورند، شکل‌گیری گرایش جدایی‌طلبانه در تفکر سیاسی و انگاره‌های اجتماعی جامعهٔ عراق وجود دارد. موضوع جدایی کردستان از ساختار سیاسی عراق، شوک جدیدی به جامعه و همبستگی‌های نهفته آن وارد می‌آورد. یکی از دلایل اصلی شکست داعش در عراق را باید همبستگی تاکتیکی و عملیاتی گروه‌های کرد، سنی و شیعه در حمایت از سیاست دولت مرکزی دانست.

اگر روند استقلال کردستان عراق در دستور کار رهبران سیاسی و گروه‌های مرجع در نظام اجتماعی کردی قرار گیرد، در آن شرایط طبیعی به نظر می‌رسد که نه تنها شکل جدیدی از تضادهای دولت و جامعه ظهور می‌یابد، بلکه نشانه‌های جدیدی از گسترش خشونت به منطقه را فراهم می‌سازد. چنین فرآیندی بیانگر این واقعیت است که جامعه، مردم و رهبران عراق همواره سرنوشتی تراژیک داشته‌اند. تاریخ سیاسی عراق با جنگ، خشونت، اقتدارگرایی و بحران پیوند یافته است. در هیچ دوره تاریخی، شاخص‌های یاد شده از ساختار سیاسی عراق دور نبوده است. در دوران بعد از جنگ دوم جهانی شاهد شکل‌گیری ۴ کودتای خشونت‌آمیز در عراق بوده‌ایم. این کودتاها در سال‌های ۱۹۶۸- ۱۹۵۸ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌بندی قدرت سیاسی در این کشور داشته‌اند. در سال‌های بعد از سقوط صدام حسین، شکل جدیدی از تراژدی و خشونت برای جامعهٔ عراقی ایجاد شده است. این‌گونه خشونت‌ها بیانگر بحران نفوذ و اقتدار است.

گروه‌های اجتماعی و دولت‌های جهان عرب عموماً از سازوکارهایی استفاده به عمل می‌آورند که گروه‌های قومی در وضعیت حاشیه‌ای قرار گیرند. به همین دلیل است که کردها به عنوان بخشی از اپوزیسیون سیاسی جهان عرب در عراق و سوریه محسوب می‌شوند. تجربه‌ی سیاسی عراق این موضوع را منعکس می‌سازد که اولاً؛ حکومت‌هایی در قدرت باقی خواهند ماند که دارای رویکرد و نگرش اقتدارگرا باشند. ثانیاً؛ ابزار اقتدارگرایی در عراق مبتنی بر خشونت سیاسی و سرکوب خواهد بود.

از سوی دیگر، خشونت را باید با نشانه‌هایی از فرهنگ سیاسی عراق پیوند داد. اگرچه خشونت در خاورمیانه همواره بخشی از معادله سیاست بوده، خشونت سیاسی در عراق منجر به سرکوب‌های اجتماعی و سیاسی وسیع شده است. هیچ حکومت عربی به اندازه رهبران سیاسی عراق تمایل به سرکوب خشونت‌آمیز شهروندان و گروه‌های اجتماعی منتقد نداشته‌اند. ثالثاً؛ رهبران اقتدارگرا در عراق همانند صدام حسین، همواره سرنوشت تراژیک داشته‌اند.

۲ فرآیند هویت‌یابی کردها در عراق

کشورهای عراق، اردن، عربستان، سوریه، لبنان و فلسطین از حوزه‌های سرزمینی جداشدهٔ امپراتوری عثمانی در سال‌های بعد از جنگ اول جهانی شکل گرفته‌اند. بر اساس «معاهدهٔ سور» در سال ۱۹۱۹ زمینه برای شکل‌گیری دولت‌های جدید در چارچوب شورای قیمومیت جامعهٔ ملل به وجود آمد. در این فرآیند، فرزندان شریف حسین پرده‌دار خانهٔ کعبه که در جنگ با عبدالعزیز بنیانگذار عربستان سعودی شکست خورده بود، حاکمیت عراق و اردن را عهده‌دار شدند. چنین فرآیندی نشانه‌های موازنهٔ منطقه‌ای بر اساس سنت‌های عشیره‌ای در خاورمیانهٔ عربی را توسط انگلستان منعکس می‌سازد.

در سال‌های بعد از شکل‌گیری عراق که در سال ۱۹۱۹ فراهم شد، همواره گروه‌های عرب سنی‌مذهب نقش محوری در سیاست قدرت این کشور داشته‌اند. در چنین شرایطی کردها و شیعیان اصلی‌ترین سوژه‌های امنیتی در عراق محسوب می‌شدند. سرکوب دو گروه یادشده، با اشغال عراق پایان یافت. کردها توانستند اقلیم خودمختار کردستان را سازماندهی کنند. رئیس جمهور عراق و برخی از اعضای کابینه از بین رهبران کرد عراقی انتخاب شدند. آنان تمایل چندانی برای ایفای نقش در تضادهای هویتی اعراب شیعه و سنی ندارند. این امر آینده سیاسی عراق را با دشواری بیشتری روبه‌رو می‌کند.

در چنین شرایطی بود که هویت عراقی هیچ‌گاه نتوانست موقعیت سیاسی و ساختاری خود را تثبیت کند. عراق را باید در زمرهٔ کشورهایی دانست که بر اساس تعبیر ژئوپلیتیکی «سائول کوهن» در حوزه «کمربند شکننده» قرار دارد. این‌گونه از کشورها عموماً روند دولت‌سازی را با خشونت، ابهام و تضادهای سیاسی پایان‌ناپذیر سپری می‌سازند. روند موجود نشان می‌دهد که دولت عراقی مخالف همه‌جانبهٔ جدایی کردها از ساختار سیاسی عراق است. طبعاً چنین فرآیندی مشکلات سیاسی و امنیتی بیشتری را برای آیندهٔ عراق ایجاد می‌کند.

تجزیه فرهنگی شهروندان عراق منجر به افول قابلیت راهبردی دولت‌هایی شد که محور اصلی قدرت و امنیت در خاورمیانه محسوب می‌شوند. نتیجه‌ی چنین فرآیندی منجر به شکست امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۸ شد. شکست نظامی و امنیتی، مخاطرات و پیامدهای فرهنگی و اجتماعی خواهد داشت. هرگاه شکست در فرآیند رقابت‌های راهبردی انجام گیرد، پیامدهای اجتماعی مخاطره‌آمیز در انتظار آن کشور خواهد بود. شکست نظامی، ناکامی اجتماعی را تثبیت می‌کند. معاهده سِور را باید پایان رقابت‌های قرن ۱۹ و آغاز روند جدیدی دانست که بعد از جنگ اول جهانی در حال شکل گرفتن بود. از این مقطع زمانی به بعد، رهبران عراق در وضعیت اقتدارگرایی سیاسی برای کنترل شیعیان قرار گرفته‌اند.

از آنجایی که ایران نقش مؤثری در سیاست امنیتی و ادارهٔ امور بوروکراتیک عراق دارد، طبیعی به نظر می‌رسد که معادلهٔ قدرت و الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای همانند عربستان و اسرائیل با رویکرد ایران هماهنگی داشته باشد. کشورهای یادشده بدون توجه به پیامدهای استقلال و جدایی کردستان از عراق، روند بحران و هویت مقاومت در بین کردهای عراقی را تشدید می‌کنند. هدف اصلی دولت‌های یادشده را می‌توان محدودسازی حوزهٔ تحرک ژئوپلیتیکی ایران و درگیرسازی بازیگران منطقه‌ای در فضای ستیزش هویتی در عراق دانست.

۳ استقلال‌طلبی کردها و آیندهٔ دولت‌سازی در عراق

دولت‌سازی دموکراتیک را می‌توان براساس رهیافت‌های مختلف تبیین کرد. بسیاری از نظریه‌پردازان که به موضوعات امنیتی و راهبردی در قرن ۲۱ اشاره دارند، نسبت به آینده دولت‌سازی دموکراتیک در کشورهای چندهویتی همانند عراق رویکردهای ابهام‌آمیزی ارایه می‌دهند. به همین دلیل است که رهبران و گروه‌های کردی در اقلیم کردستان عراق از انگیزهٔ لازم برای جدایی‌طلبی برخوردارند. موضوع جدایی‌طلبی را باید در زمرهٔ مفاهیمی دانست که در سال‌های بعد از جنگ سرد مورد توجه نظریه‌پردازانی همانند «کالوی هالستی»، «باری بوزان»، «رابرت جکسون»، «رابرت گیلپین» و «استیون کراسنر» قرار گرفته است.

اگرچه رهبران اقلیم کردی تلاش دارند تا زمینهٔ برگزاری رفراندوم و جدایی از دولت عراق را در دستور کار قرار دهند، تحقق این امر به دلیل مخالفت دولت مرکزی و برخی دیگر از دولت‌های منطقه‌ای همانند ایران و ترکیه با دشواری‌های زیادی همراه خواهد شد. به ویژه اینکه وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا نیز به صورت «دوفاکتو» مخالفت خود را با برگزاری رفراندوم در سپتامبر ۲۰۱۷ اعلام کرده است. به همین دلیل است که امکان برگزاری رفراندوم در عراق در سال جاری موضوعی پرابهام خواهد بود.

واقعیت‌های سیاست بین‌الملل بیانگر آن است که چالش‌های منطقه‌ای همواره می‌تواند با واکنش دولت‌های مرکزی و نهادهای فراملی روبه‌رو شود. سفر دبیر کل سازمان ملل به اسرائیل که برای اولین بار در تاریخ فعالیت‌های سازمان ملل انجام گرفته، نشان می‌دهد که اسرائیل نقش مؤثری در روند بحران‌سازی امنیتی سوریه و عراق عهده‌دار است. دولت‌ها را می‌توان بازیگران شالوده‌ساز روابط بین‌الملل دانست. ممکن است برخی از جوامع و گروه‌های سیاسی هم در نهایت به دولت تبدیل شوند، ولی تا زمانی که فاقد نهادهای عمومی و کنشگران اخلاقی نباشند، موقعیت حقوقی دولت ملی را به دست نمی‌آورند.

واقعیت فضای سیاسی موجود عراق بیانگر آن است که روند رفراندوم در اقلیم کردی با چالش‌های جدی روبه‌رو خواهد شد. شهروندان عرب در کشور عراق تمایلی به تجزیهٔ سرزمین خود ندارند. به همین دلیل است که مخالفت خود را با فرآیند طراحی شده از سوی دولت اقلیم کردستان عراق اعلام داشته‌اند. به طور کلی، می‌توان تأکید داشت که دولت‌ها یگانه سازمان‌های سیاسی محسوب می‌شوند. این سازمان‌ها باید از ویژگی‌هایی مانند قلمرو اداری، موقعیت مکانی، حوزه عمومی، نهادهای اجتماعی و ساختارهای اقتدار مشروعیت‌بخش برخوردار باشند. فقدان هریک از مولفه‌های یادشده، مشکلاتی برای دولت‌ها و فرآیند دولت‌سازی ایجاد می‌کند.

اصلی‌ترین نشانه دولت‌سازی دموکراتیک را می‌توان در چارچوب شکل‌گیری دولتی مشاهده کرد که از بیشترین قدرت قانونی، سازمان‌یافته و ساختاری برخوردار است. بیشتر دولت‌هایی که پس از ۱۹۴۵ تشکیل شدند، کار خود را با قانون اساسی مردم‌سالار و مجموعه‌ای از هنجارهای بین‌المللی آغاز کردند که مبتنی بر استقلال و حاکمیت مردمی بوده است. ابزارهای دولت دموکراتیک را می‌توان سازماندهی کابینه، ارتش، روندهای قانونگذاری، تفکیک قوا و ارتقاء جامعه مدنی دانست. تحقق هر یک از نشانه‌های ساختاری یادشده برای دولت کردستان کاری دشوار خواهد بود.

یکی از دلایل اصلی گرایش گروه‌های کردی به استقلال و آزادی عمل سیاسی را باید ناشی از ضعف دولت عراق دانست. ضعف ساختار دولت دارای نشانه‌های اجتماعی، نهادی و بین‌المللی است. بنابراین هرگونه فرآیند دولت‌سازی و یا گسست در فضای اجتماعی عراق را باید بر اساس شکل‌بندی‌های جامعهٔ مدنی و الگوی کنش رهبران سیاسی و گروه‌های هویتی تحلیل کرد. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که انگارهٔ استقلال در کردستان عراق همچنان موجودیت و هویت خود را حفظ کند.

اصلی‌ترین ویژگی عراق در روند دولت‌سازی دموکراتیک را می‌توان جامعه مدنی ضعیف و ناکارآمد دانست. نشانه‌هایی که باری بوزان از آن به‌عنوان «دولت ضعیف»[1] و رابرت جکسون از آن به‌عنوان «شبه دولت»[2] نام می‌برد. چنین ویژگی‌هایی را می‌توان چالش اصلی دولت‌سازی دموکراتیک در عراق دانست. دولت‌های ضعیف، واجد تمامی ویژگی‌های حاکمیت هستند. عضو کامل جامعه بین‌الملل‌اند و از موقعیت حقوقی نسبتاً برابر با قدرتمندترین کشورها برخوردارند.

واقعیت‌های ساخت سیاسی عراق بیانگر آن است که «جنگ‌های قومی و هویتی» به دلیل فقدان حاکمیت مطلق دولت حاصل می‌شود. اگر مطالبهٔ گروه‌های کردی در عراق ادامه یابد، در آن شرایط هرگونه برگزاری رفراندوم برای جدایی کردها از سرزمین عراق، زمینه‌های سیاسی و اجتماعی لازم برای شکل‌گیری «دولت فروپاشیده»[3] را به وجود می‌آورد. بسیاری از دولت‌های فروپاشیده دارای ساختارهای ضعیف هستند که به موجب آن نمی‌توانند در محیط اجتماعی و ساختاری اعمال قدرت کنند. نقش‌یابی گروه‌های هویتی و الگوی پیوند آنان با سیاست برخی از کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های اروپایی، تداوم روند بحران در عراق را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

نتیجه‌گیری

اگر موازنه‌گرایی را محور اصلی سیاست راهبردی آمریکا در عراق بدانیم، در چنین شرایطی موضوعاتی همانند آیندهٔ سیاسی اقلیم کردستان، چگونگی تعامل کشورهای منطقه‌ای با عراق و نقش داعش در شکل‌بندی‌های سیاسی و امنیتی عراق در آینده از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد بود. ادبیات رهبران و مقامات عالیهٔ اجرایی آمریکا ازجمله باراک اوباما، چاک هاگل و دمپسی رئیس ستاد مشترک ارتش ایالات متحده در ۲۱ آگوست ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که آمریکا هیچ‌گونه اراده‌ای برای پذیرش اقلیم کردی به‌عنوان دولت مستقل ندارد.

درحالی‌که الگوی رفتاری انگلیس با اعزام وابستهٔ امنیتی به منطقهٔ کردستان عراق نشان می‌دهد که سازوکارهای آغازین برای پذیرش اقلیم کردی به‌عنوان دولت جدید در آینده مورد توجه دولت انگلستان و برخی دیگر از کشورهای اروپایی به ویژه کشورهای حوزهٔ اسکاندیناوی قرار خواهد گرفت. در عین حال چنین فرآیندی در سال‌های آینده حاصل نخواهد شد. گروه‌های سلفی شدیداً با استقلال اقلیم کردی مخالفند. علت آن را باید در پیامدهای اقتصادی و راهبردی برای استان‌های سنی‌نشین در ساختار سیاسی و اجتماعی عراق دانست.

سیاست رسمی ایران در ارتباط با استقلال کردستان از دولت عراق کاملاً مشخص و صریح است. رهبران سیاسی ایران اعلام داشته‌اند که استقلال کردستان منجر به افزایش بی‌ثباتی‌های سیاسی و امنیتی در منطقه می‌شود. به همین دلیل است که ایران مخالفت دیپلماتیک خود را اعلام داشته و بر اساس چنین رویکردی، زمینه برای سفر رئیس ستاد کل نیروهای مسلح ایران به ترکیه فراهم شد. محور اصلی سفر هیأت عالی‌رتبه نظامی ایران را باید بهره‌گیری از تجارب مشترک با ترکیه برای مدیریت بحران و کنترل فضای سیاسی جدیدی دانست که در کردستان عراق در حال شکل‌گیری است و آثار آن، امنیت حوزهٔ پیرامونی خود را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

پی‌نوشت‌ها:

1 . Weak state
2. Quasi state
3. Ethnic wars

احزاب

حزب کنگره در ساختاری سلسله مراتبی سازمان یافته است. ساختار سازمانی این حزب که گاندی در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ دوباره پیکره‌بندی کرده بود، هنوز هم به نوعی پابرجاست. رئیس و همه اعضای کمیته حزب کنگره هند از سوی هیئت‌هایی از ایالات و مناطق به صورت سالانه و در کنفرانسی ملی انتخاب می‌شوند.

درس- گفتارهای احزاب سیاسی ۹

مدرنیست‌های هندو

کنگره ملی موفق‌ترین حزب هند در دوران پسااستعماری است

احسان پناه بر
روزنامه‌نگار

حزب کنگره ملی هند (INC) در سال ۱۸۸۵ و در پی شروع جنبش‌های استقلال‌خواهی و ملی گرایی در هند تاسیس شد. حزب کنگره را اغلب به عنوان نخستین حزب مدرن ملی گرا در نواحی تحت استعمار بریتانیا در آسیا و آفریقا می‌دانند. این حزب به رهبری افرادی همچون ماهاتما گاندی در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن ۲۰ توانست با ۱۵ میلیون عضو و ۷۰ میلیون هوادار به مطرح‌ترین جنبش برای استقلال هند تبدیل شود. این حزب در نهایت توانست استقلال هندوستان و پاکستان را از بریتانیا محقق کرده و به بزرگترین حزب ضداستعمار بریتانیا در دنیا تبدیل شود. رهبر کنونی این حزب سونیا گاندی، بیوه نخست‌وزیر سابق هند، راجیو گاندی است.

تاریخچه

حزب کنگره ملی هند نخستین نشست خود را در ۲۸ دسامبر ۱۸۸۵ در بمبئی برگزار کرد. این نشست به درخواست آلان اوکتاویان هیوم، یکی از بنیان‌گذاران حزب که یکی از نمایندگان بریتانیادر شبه‌قاره بود، برگزار شد. هدف هیوم این بود تا گروهی را برای نمایندگی منافع و درخواست‌های هندوستان و همچنین سهم بیشتر هندی‌های تحصیل کرده در حکومت، و ایجاد سکویی برای گفت‌وگوهای مدنی و سیاسی بین آن‌ها و حاکم هندوستان فراهم آورد. این کنگره با حضور ۷۲ هیئت-۵۴ هیئت هندو، ۲ هیئت مسلمان، و بقیه از قومیت‌ها و فرقه‌های پارسی و جین- برگزار شد که هر کدام نماینده ایالتی در هندوستان بودند. رفته رفته درخواست‌های کنگره از حکومت بریتانیا بیشتر و رادیکال‌تر شد، تا جایی که حزب تصمیم گرفت به جنبش‌های استقلال‌طلبانه بپیوندد. بنابراین حزب به دو دسته میانه‌رو حامی مبارزات مدنی و تندروهای حامی درگیری‌های خیابانی و نبرد تقسیم شد. در سال ۱۸۸۶، دادابای نائوروجی، با اصالت پارسی، به عنوان اولین رئیس این حزب برگزیده شد و سپس به مجلس عوام بریتانیا راه یافت. بعدها افراد مطرح دیگری همچون بیپین چاندرا پال، محمدعلی جناح، و لالا لاجپات رای هم به رهبری این حزب برگزیده شدند. در سال ۱۹۱۵، ماهاتما گاندی که به تازگی از آفریقای جنوبی برگشته بود، با حمایت میانه‌روهای حزب به ریاست حزب برگزیده شد. وی توانست با برقراری سیاست «نافرمانی مدنی»، «مقاومت مدنی»، یا «ساتیاگراها» که نمونه بارز آن را می‌توان در «رژه نمک» دید، به مخالفت حزب با استعمار بریتانیا ادامه دهد. کنگره نیز به دلیل گسترش روزافزون ملی‌گرایی در هندوستان، محبوبیت گاندی، فقر، تقسیمات مذهبی و قومی، و تلاش پلیس برای برچیدن نظام کاستی روزبه‌روز قوی‌تر می‌شد. از نقاط مثبت این حزب حضور همه گروه‌های قومی و مذهبی و طبقه‌های اجتماعی در آن بود. کنگره در سال ۱۹۲۹ و به ریاست جواهر لعل نهرو استقلال کامل خود را از بریتانیا طلب کرد. حزب کنگره که به عنوان چتری دیگر احزاب و گروه‌ها از سوسیالیست‌های رادیکال تا مسلمانان محافظه‌کار را دربرداشت، به مبارزات خود ادامه داد تا اینکه در سال ۱۹۴۷، با تقسیم هندوستان و پاکستان به عنوان کشورهایی مجزا، استقلال آنها رسما صورت گرفت. این حزب بعد از کسب استقلال هند از بریتانیا توانست ۷ بار قدرت کشور را در دست بگیرد و مسند نخست‌وزیری را برای اکثر مواقع در اختیار داشته باشد. در واقع رهبران حزب توانسته‌اند ۷ بار نخست‌وزیر هندوستان باشند. هم اکنون این حزب ۴۵ کرسی از ۵۴۵ کرسی در لوک سابا (مجلس سفلا) و ۵۷ کرسی از ۲۴۵ کرسی را در راجیا سابا (مجلس شورای ایالتی) در اختیار دارد. این نتایج ضعیف موضع حزب را در دوران مدرن بسیار خدشه‌دار کرده است.

ساختار حزب

حزب کنگره در ساختاری سلسله مراتبی سازمان یافته است. ساختار سازمانی این حزب که گاندی در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ دوباره پیکره‌بندی کرده بود، هنوز هم به نوعی پابرجاست. رئیس و همه اعضای کمیته حزب کنگره هند از سوی هیئت‌هایی از ایالات و مناطق به صورت سالانه و در کنفرانسی ملی انتخاب می‌شوند. در هر ایالت یا منطقه «کمیته کنگره پرادش» (PCC) وجود دارد که مسئول کارزارهای سیاسی در سطح ایالات و مناطق است و به کارزارهای انتخاباتی حزب در آن مناطق کمک می‌کند. هر کمیته کنگره پرادش نیز از کمیته کاری کنگره ۲۰ نفره تشکیل می‌شود که اکثر آنها را رئیس حزب کنگره تعیین می‌کند. آنهایی که به عنوان اعضای دو مجلس قانونگذاری در هند انتخاب می‌شوند، باید از قبل از صافی کنگره مجلس قانونگذاری احزاب عبور کرده باشند. حزب کنگره همچنین از کمیته‌ها و واحد گوناگونی تشکیل شده است. از زمان ریاست ایندیرا گاندی در سال ۱۹۸۷ به این سو، رئیس حزب کنگره ملی هند به عنوان رهبر این حزب، رئیس سازمان حزب، رئیس کمیته کاری کنگره، رئیس کمیته‌های کنگره پرادش، سخنگوی ارشد کنگره، و در صورت پیروزی در انتخابات، نخست‌وزیر هند نیز بوده‌اند. رئیس حزب نیز از سوی کمیته‌های کنگره پرادش و اعضای حزب کنگره انتخاب می‌شود. حزب پارلمان کنگره (CPP) نیز از اعضای منتخب مجالس قانونگذاری لوک سابا و راجیا سابا تشکیل می‌شود. در هر ایالت نیز رهبر حزب قانونگذاری کنگره (CLP) وجود دارد که از اعضای مجلس قانونگذاری هند در هر ایالت تشکیل می‌شود.

این حزب همچنین شاخه‌ها و واحدهایی زیرمجموعه خود دارد که شامل اتحادیه دانشجویان ملی هند (NSUI) که در واقع جناح دانشجویی حزب کنگره است؛ کنگره جوانان هند، کنگره ملی اتحادیه سندیکایی هند (INTUC)، و شاخه زنان حزب موسوم به کنگره ماهیلا می‌شود.

رهبر کنونی حزب کنگره را سونیا گاندی، بیوه راجیو گاندی نخست‌وزیر سابق هند برعهده دارد. ریاست پارلمانی حزب نیز بر عهده سونیا گاندی است. رهبری این حزب در مجلس لوک سابا برعهده مالیکارجوم کارجه و رهبری آن در مجلس راجیا سابا بر عهده غلام نبی آزاد است. این حزب در حال حاضر بیش از ۲۰ میلیون عضو دارد. مقر این حزب در شهر دهلی نو-پایتخت هندوستان- واقع است.

خط‌مشی و اقدامات

حزب کنگره ملی هند، حزب ملی گرای مدنی است که از اصول ملی گرایی حمایت می‌کند و طرفدار ارزش‌هایی همچون آزادی، تساهل و تسامح، برابری، و حقوق فردی و اجتماعی است. این حزب همچنین از سوسیال دمکراسی و لیبرالیسم اجتماعی حمایت می‌کند. از نظر مذهبی نیز به اصول سکولاریسم پایبند است. در صف‌کشی‌های سیاسی نیز به چپ میانه متمایل است و ترقی‌خواهی را یکی از اصول خود می‌داند. بر اساس اصول ترقی‌خواهی، این حزب معتقد است که پیشرفت‌ها در علوم، فناوری، توسعه اقتصادی و سازمان اجتماعی می‌تواند شرایط بشر را بهبود بخشد و به فکر صنعتی شدن کشور و جامعه در تمام شئون آن است.طرح تحول در کشاورزی مدرن در طول دوران جنگ سرد، حزب کنگره بی‌طرف ماند و به جنبش عدم تعهد پیوست تا بتواند هم به بلوک شرق و هم به بلوک غرب نزدیک شود. اما حمایت ایالات متحده از پاکستان در سال ۱۹۷۱ باعث شد تا حزب بیشتر به سمت شوروی متمایل شود. در زمینه سیاست‌های کلان اقتصادی نیز حزب به اصول گاندی موسوم به «ساروودایا» پایبندی نشان داده است. بر طبق اصول ساروودایا، پیشرفت و ارتقای سطح زندگی افراد کمتر برخوردار و به حاشیه رانده‌شده باید مورد توجه ویژه قرار گیرد.

حزب کنگره سیاسی اقتصادی را در نظر دارد که در آن بخش خصوصی و دولت به شکل التقاطی اقتصاد را هدایت می‌کنند. این سیاست هم از اقتصاد بازار آزاد از طریق بازارهای سرمایه و هم از اقتصاد دستوری که تحت کنترل دولت است تشکیل شده است. حزب کنگره که از اصول ترقی‌خواهی حمایت می‌کند، طرفدار صنعتی‌سازی اقتصاد و جایگزین کردن واردات با محصولات داخلی است. حزب کنگره معتقد است که نظام اقتصادی حزب بر پایه حفاظت از محیط زیست، نظام رفاه عمومی، استانداردهای شغلی، و رقابت بنا نهاده شده است. همچنین، حزب معتقد است که نظام اقتصادی باید لیبرالی باشد تا رقابت بتواند آن را پیشرفت دهد. در پی اقدامات حزب در سال ۲۰۰۹ که در قدرت قرار داشت، هندوستان به دومین اقتصاد بزرگ در حال رشد دنیا بدل شد. اصلاحات اقتصادی صورت گرفته در دوران ایندیرا گاندی و پسرش راجیو گاندی پس از سال ۱۹۸۰ منجر به رشد ناگهانی اقتصاد هند شد. اقدامات حمایتی از تجارت که در سال ۱۹۸۰ از سوی ایندیرا گاندی آغاز شد و راجیو گاندی آن را پیگیری کرد، محدودیت‌های اعمال‌شده بر رشد ظرفیت‌ها را کمتر کرد، کنترل بر قیمت‌ها را حذف کرد، و مالیات بر شرکت‌ها را کاهش داد. پس از آن آزادسازی اقتصادی که در سال ۱۹۹۱ در واکنش به بحران تعدیل درآمدها از سوی ناراسیمها رائو نخست‌وزیر هند و مانموهان سینگ وزیر دارایی وی صورت گرفت. وی جریان لایسنس راج (مجوزدهی به سرمایه‌گذاری، امور صنعتی و واردات) را منتفی کرد و به بسیاری ازحقوق انحصاری دولت پایان داد و این امکان را به وجود آورد که سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی خودبه‌خود در بسیاری از بخش‌ها تصویب شود. با این اقدامات حزب در حوزه اقتصاد، هندوستان همواره از نظر اقتصادی رو به رشد نشان داده است.

در زمینه بهداشت نیز دولت به رهبری حزب کنگره در سال ۲۰۰۵ طرح «ماموریت ملی بهداشت روستایی» را که در آن ۵۰۰ هزار نفر را در استخدام خود داشت، به کار گرفت. در زمینه آموزش نیز دولت سینگ طرح «آموزش برای همه» یا آموزش همگانی را پیش گرفت و آموزش ابتدایی را در کشور همگانی اعلام کرد تا بی‌سوادی را ریشه کن کند و نظام آموزشی را نوین سازد. در طول دوارن نخست‌وزیری مانموهان سینگ، هشت موسسه تکنولوژی بزرگ در کشور بنا نهاده شد.

در زمینه سیاست خارجی نیز دول تحت رهبری حزب کنگره همواره بر تنش‌زدایی با کشورهای جهان بخصوص همسایگان خود تاکید داشته‌اند. برای مثال، این دولت‌ها همواره طرح روند صلح با پاکستان را پی گیری کرده‌اند. در طول دولت سینگ، وی گفت‌وگوهایی را با دولت اوباما سر توافقات هسته‌ای صلح‌آمیز انجام داد، و سر مرزهای مورد مناقشه با چین نیز وارد گفت‌وگو شد.

ارگان حزب

روزنامه کنگره ساندش (Congress Sandesh) ارگان رسمی حزب کنگره ملی هند است. روزنامه کنگره ساندش به دو زبان انگلیسی و هندی و از سال ۲۰۱۳ منتشر می‌شود. همچنین روزنامه نشنال هرالد که در سال ۱۹۳۸ از سوی جواهر لعل نهرو بنیان گذاشته شد نیز از مواضع حزب کنگره حمایت می‌کند. روزنامه نشنال هرالد به زبان انگلیسی در شهر دهلی نو منتشر می‌شود.

نخست‌وزیران حزب

جواهر لعل نهرو، یکی از رهبران حزب کنگره در طول مبارزه برای استقلال هندوستان، در سال ۱۹۴۷ به عنوان اولین نخست‌وزیر هند به قدرت رسید. وی این سمت را تا سال ۱۹۶۴ بر عهده داشت. بعد از وی لعل بهادر شاستری به مدت دو سال (۱۹۶۶-۱۹۶۴) به مقام نخست‌وزیری هند رسید. ایندیرا گاندی سومین رهبر حزب و نخست وزیر هند بود که برای دو دوره (۱۹۷۷-۱۹۶۶ و ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۴) به سمت نخست‌وزیری رسید. در زمان وی که یکی از بحث‌برانگیزترین نخست‌وزیران هند بود، طرح نافرجام کنترل جمعیت هند از راه کاهش میزان بارآوری کشور انتقادات زیادی را برانگیخت. در پی مناقشات دولت با سیک‌های تندرو در هند، دو تن از محافظین سیک‌مسلک در باغ نخست‌وزیری وی را ترور کردند. راجیو گاندی، فرزند ایندیرا گاندی نیز بعد از ترور مادر خود به سمت نخست‌وزیری رسید. سرنوشت وی نیز همانند مادر خود به ترور ختم شد. در پی اوج گرفتن درگیری‌های گروه جدایی‌طلب ببرهای تامیل، وی در سال ۱۹۹۱ توسط یکی از اعضای این گروه با عملیات انتحاری ترور شد. بعد از ترور راجیو گاندی، ناراسیما رائو به مدت ۵ سال (۱۹۹۶-۱۹۹۱) به سمت نخست‌وزیری انتخاب شد. آخرین نخست‌وزیر هند که از حزب کنگره به این سمت منصوب شده است نیز مانموهان سینگ بوده است که از سال ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ این سمت را در اختیار داشته است.

حزب کنگره ملی هند را می‌توان بدون شک تاثیرگذارترین جنبش در دوره استعمار و موفق‌ترین حزب در دوره پسااستعماری در هند دانست. این حزب توانست با سیاست‌های خود و رهبری افرادی همچون ماهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو، محمدعلی جناح، و گوپال کریشنا گوکال مردم هندوستان را متحد کرده و علیه استعمار بریتانیا بشوراند و در نهایت در سال ۱۹۴۷ استقلال هندوستان را رقم زند. این حزب با سیاست‌های لیبرالیستی و سکولار خود توانسته است همچون چتری همه اقوام، مسلک‌ها، و مذاهب را تحت پوشش خود قرار دهد و با اتخاذ سیاست‌های لیبرالی هم در حوزه اجتماعی و هم در حوزه اقتصادی پیشرفت‌هایی را در هندوستان با بیش از یک میلیارد جمعیت به ارمغان آورد.

سیاستمداران

واشنگتن در ماه مارس سال ۱۷۹۷ از ریاست‌جمهوری بازنشسته شد. زمانیکه نخستین دور ریاست جمهوری واشنگتن رو به پایان بود دو حزب سیاسی در حال شکل گرفتن بودند، او هرگز به طور رسمی به فدرالیست‌ها نپیوست اما از برنامه‌های آنان حمایت می‌کرد و الهام‌بخش آنان بود. در پایان دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش، جرج واشنگتن خسته از سیاست خود را بازنشسته کرد و از شرکت در سومین دوره انتخابات ریاست جمهوری آمریکا خودداری کرد.

پدر آمریکا

چه کسی بریتانیایی‌ها را به‌ستوه آورد؟

شادی آذری
روزنامه‌نگار

شـــاید بتوان گفت جرج واشـــنگتن مهم‌ترین چهره تاریخ ایالات متحده است. نقش او به‌خصوص در کســـب استقلال برای مســـتعمرات آمریکایی و ســـپس متحد کردن آن‌هـــا زیر پرچم حکومت فدرال ایـــالات متحده قابل توجه اســـت. او از گروهـــی از مردم مســـلح به کمک دولت‌های فرانسه و اسپانیا ارتش بزرگی ســـاخت که در نهایت موفق به شکست نیروهای بریتانیایـــی در جنـــگ انقلاب آمریکا ۱۷۸۳-۱۷۷۵ شدند.

سال‌های کودکی

جرج واشنگتن که پدر پدربزرگش در سال ۱۶۵۷ از انگلستان به آمریکا مهاجرت کرده بود، در ســـال ۱۷۳۲ در خانواده‌ای ملاک در ویرجینیا متولد شـــد. او دومین فرزند پســـر یک زارع بود که پدرش از همسر قبلی پســـر دیگری داشت و جرج نخستین فرزند مادر خود بود. او اخلاق، رفتار و دانشـــی را که باید یک نجیب‌زاده قرن هجدهمی در ویرجینیا می‌داشت، در خانواده و نزد پدر و برادر بزرگترش آموخت. وی از معدود آمریکایی‌هایی بود که نام میانی نداشت و از معدود رئیس‌جمهورهایی بود که تحصیلات دانشگاهی کسب نکرده بود و خواندن و نوشـــتن را در خانه نزد پدر و برادرش آموخت. جرج واشـــنگتن از نظر طبقاتی به گروه «آقایـــان» ویرجینیایی تعلق داشت. آنها از لقب اشرافی برخوردار نبودند، اما به واسطه پیشتازی در زراعت و موفقیت اقتصـــادی، جزو طبقه مرفه و در عین حال، رهبران اجتماعی نواحی مختلف ویرجینیا بودند. جرج واشنگتن مانند آنها به فضیلت فردی باور داشت و در رعایت آنها می‌کوشـــید. او پدر خود را در ســـن ۱۱ سالگی بر اثر یک بیماری ناگهانی از دســـت داد و این مزید بر علت شد که او از تحصیل باز بماند. جرج واشنگتن به دو کار علاقه‌مند بود: هنرهای نظامی و توسعه ســـرزمین‌های غرب. او در ۱۶ سالگی در کار نقشه‌کشی املاک شناندوآ که به لرد تامس فیرفکس تعلق داشت کمک می‌کرد. او بســـیار ســـخت‌کوش بود و توانست جزوه‌ای درباره «قوانین معاشرت اجتماعی» بنویسد. او در تمام طول عمرش از اعضای فعال کلیسای انگلیکن بود، اما عقاید دینی خـــودش را در عموم مطـــرح نمی‌کرد و به آزادی دین و عقیده باور داشت.

ورود به ارتش

واشـــنگتن زمانی‌که ۲۲ سال داشت، به عنـــوان ســـرهنگ دوم وارد خدمت نظام شـــد. جرج جوان در زد و خوردهای اولیه‌ای جنگید که بعداً منجر به جنگ ۷ساله سرخپوستان و فرانسوی‌ها شد.

از ســـال ۱۷۵۹ تـــا زمانی‌که جنگ استقلال آمریکا درگرفت، جرج واشنگتن به املاکش در مانت ورنون رســـیدگی می‌کرد و همچنین در شورای قانونگذاری ویرجینیا عضویت داشت.

جرج وقتی ۲۶ ســـال سن داشت با بیوه جوانی به نام مارتا دندریج کاستیس از اهالی ویرجینیا آشنا شد. آنها به سرعت دلباخته یکدیگر شـــدند و یک سال بعد، مارتا که از ازدواج قبلی‌اش دو فرزند داشت با جرج جـــوان ازدواج کرد. پس از این ازدواج بر میزان املاک و همچنین موقعیت اجتماعی جرج واشـــنگتن افزوده شـــد و تبدیل به ثروتمندترین مرد ویرجینیا یا شـــاید تمام مستعمره‌نشین‌ها شد. جرج واشنگتن نیز مانند پدران ملاکش احساس می‌کرد که تحت استثمار بازرگانان بریتانیایی قرار دارد و قوانین بریتانیا در جریان امور اخلال ایجاد می‌کند. او که به عنوان عضو مجلس قانونگذاری ویرجینیا انتخاب شد، از جمله کسانی بود که موضوع ممنوعیت واردات انگلیســـی را مطرح کرد. وی همچنین در فاصله ۱۷۶۰ تـــا ۱۷۶۴، به عنوان قاضی در «فیرفکس ویرجینیا» به کار قضاوت پرداخت.

در ماه مه ســـال ۱۷۷۵ دومین کنگره کانتینانتال در فیلادلفیا تشکیل شد، در این جلسه جرج واشنگتن که یکی از اعضای هیات نمایندگـــی ویرجینیا بود به عنوان فرمانـــده ارتش اســـتقلال‌طلبان آمریکا برگزیده شد. کنگره در سال ۱۷۷۵، «ارتش قاره‌ای» را تاسیس کرد. با توجه به سابقه نظامی، جایگاه اجتماعی و حمایت ایالات جنوبی، جرج واشـــنگتن انتخابی بی‌رقیب برای فرماندهی این ارتش به شمار می‌رفت. با وجود این، برای مدت زیادی اختیارات فرماندهـــی او محدود بود و بســـیاری از تصمیم‌های اصلـــی را کنگره می‌گرفت. جرج واشـــنگتن در ژوئیه ســـال ۱۷۷۵ و در کمبریج ماساچوست فرماندهی ارتشی آموزش‌ندیده را در جنگی طاقت‌فرســـا برعهده گرفت که ۶ سال طول کشید.

جرج واشـــنگتن خیلـــی زود دریافت که بهترین اســـتراتژی، به ستوه درآوردن بریتانیایی‌هاســـت. او در گزارشی خطاب به کنگره گفت: «در هر شرایطی از یک عملیات عمده نظامـــی باید اجتناب کنیم، نباید به هیچ عنوان ریســـک کنیم مگر آنکه ضرورتی پیـــش آید». در نبردهای بعدی واشنگتن اندکی عقب‌نشینی می‌کرد و بعد زمانی که انتظارش نمی‌رفت ناگهان حمله می‌کرد. پس از اینکه جرج واشنگتن موفق به محاصره «بوستون»، آخرین پایگاه ارتش بریتانیا در شمال شرقی شد، ارتش بریتانیا تصمیم گرفت ایـــن بندر را رها کند. اما ایـــن موفقیت نظامی به زودی در برابر سقوط «نیویورک» و «نیوجرسی» رنگ باخت. ارتش بریتانیا با پشـــتیبانی یکصد فروند کشـــتی در «بروکلین» و «نیویورک» پیاده شـــد و خطوط دفاعی ارتـــش آمریکا را در هـــم کوبید. در پی این حمله‌ها کنگره اعلام اســـتقلال کرد. خطاهای استراتژیک و تاکتیکی واشنگتن نقش مهمی در این شکســـت‌ها داشت. با فرارســـیدن آخرین ماه سال ۱۷۷۶، ارتش آمریـــکا در پناه رود «دلاور» توانســـت به تجدید قوا بپردازد. جرج واشـــنگتن و افســـران غیرحرفه‌ای‌اش، در اولین سال فرماندهی چیزی جز شکست در کارنامه خود نداشـــتند. در کریســـمس ۱۷۷۶، ژنرال واشـــنگتن ارتش شکست‌خورده و پابرهنه خود را در یک عملیات شـــبانه با اســـتفاده از قایق‌های ماهیگیری از رود «دلاور» گذراند و به پادگان ســـربازان آلمانی ارتش بریتانیا در «نیوجرســـی» حملـــه کرد. در نبرد «پرینســـتون»، این پـــادگان و نیروی کمکی فرستاده‌شـــده به آن در هم کوبیده شـــدند. این پیروزی روحیه ارتش آمریـــکا را تقویت کرد. جرج واشنگتن که به عنوان یک فرمانده نظامـــی در ۱۷۷۶ ناموفق بود، نگذاشـــت شکست‌هایش روحیه ابتکار عمل را از او بگیرد. شـــهامت او در رهبری یک ارتش شکســـت‌خورده که در ســـرمای سخت زمستان، هفته‌ها در حال عقب‌نشینی بود، در یک شبیخون موفق - که مستلزم عبور از یک رودخانه پر از یخ‌های شناور بود - اعتبـــارش را به عنوان یک فرمانده نظامی تثبیت کرد. در ســـال ۱۷۸۱ واشنگتن با کمک نیروهای فرانسوی، نیروهای ژنرال کورنوالیـــس را در یورک تاون محاصره کرد.

نخستین رئیس‌جمهوری

واشنگتن دوســـت داشت به مزرعه‌اش در مانت ورنون بازگردد و بازنشسته شود امـــا خیلی زود دریافت کـــه مفاد قانونی کنفدراســـیون چندان کارآمد نیست و از همین رو یکی از کســـانی بود که اولین گام‌ها را برای تشـــکیل کنوانسیون قانون اساسی برداشت. این جلسه در سال ۱۷۸۷ در فیلادلفیا برگزار شد.

زمانی که قانون اساسی جدید آمریکا تصویب شـــد، کالج انتخاباتی (الکتورال کالج) در رای گیری غیرعلنی جرج واشنگتن را به عنوان نخستین رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریـــکا برگزیـــد. در آن زمان جمعیت ایالات متحده آمریکا سه میلیون و ۹۲۹ هزار و ۲۱۴ نفر بود. ســـی‌ام آوریل سال ۱۷۸۹، جرج واشنگتن، در حالی که بر بالکنی عمارت فدرال هال در خیابان وال اســـتریت نیویورک ایستاده بود به عنوان نخســـتین رئیس‌جمهوری ایالات متحده آمریکا سوگند یاد کرد.

جرج واشنگتن از ابتدا مراقب بود تا در روابط کاری با کنگره بنای درستی گذاشته شود، او به قدرت سیاستگذاری که قانون اساسی به کنگره داده بود اعتراضی نکرد اما تصمیم‌گیری در مورد سیاست خارجی به‌طور کلی در اختیار ریاست جمهوری قرار گرفت. واشنگتن در آزادی آمریکا نقش به‌ســـزایی داشت. او در مقام رئیس‌جمهور اصلاحات اداری بسیاری انجام داد و شهر واشـــنگتن را بنا کرد. او همچنین شورش ناشـــی از وضع مالیات بر نوشـــیدنی‌های الکلی را به سختی سرکوب کرد. زمانی‌که انقلاب فرانســـه منجر به جنگی بزرگ میان فرانسه و انگلســـتان شد، واشنگتن نـــه توصیه‌های توماس جفرســـون وزیر امور خارجه‌اش را که طرفدار فرانســـه بود پذیرفت و نه پیشنهادهای الکساندر همیلتون وزیر خزانه‌داری را که طرفدار بریتانیا بود. جرج واشـــنگتن اصرار داشت تا زمانی‌که آمریکا قوی‌تر شود، باید موضع بی‌طرف داشته باشد.

خداحافظی با پست ریاست‌جمهوری

واشـــنگتن در ماه مارس سال ۱۷۹۷ از ریاســـت‌جمهوری بازنشسته شد. زمانیکه نخستین دور ریاست جمهوری واشنگتن رو به پایان بود دو حزب سیاسی در حال شکل گرفتن بودند، او هرگز به طور رسمی به فدرالیست‌ها نپیوست اما از برنامه‌های آنان حمایت می‌کـــرد و الهام‌بخش آنان بود. در پایان دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش، جرج واشـــنگتن خســـته از سیاست خود را بازنشســـته کـــرد و از شـــرکت در ســـومین دوره انتخابات ریاست جمهوری آمریکا خودداری کرد. جرج واشـــنگتن این سیاست عرفی را که ریاست جمهوری حداکثر دو دوره می‌تواند بر سرکار باشد بنا گذاشت. او در سخنرانی خداحافظی از هموطنانش خواست تا از تعصبات افراطی حزبی و برتری‌جویی‌های جغرافیایی دوری جویند. جرج واشـــنگتن در زمینه سیاست خارجی نیز نسبت به ائتلاف‌های درازمدت هشـــدار داد. او پس از بازنشستگی بیشتر وقت خود را صرف زراعت و باغداری و دیگر علاقه‌مندی‌هایش کرد.

درآمد جرج واشنگتن

وی از ثروتمندترین مردان زمان خود بود و حاضر به دریافت حقوق ریاســـت جمهوری که در آن زمان ۲۵ هزار دلار در سال بود نشـــد. وی هیچ‌گاه در کاخ سفید زندگی نکرد و تنها رئیس‌جمهوری بود که عضو هیچ حزب سیاسی نبود. برآوردهای تاریخدانان نشان می‌دهد که میزان ثروت او در سال ۱۷۹۹ در حدود یک میلیون دلار بود که با احتساب شاخص برابری قدرت خرید برابر بـــا ۱۹/۹ میلیون دلار کنونی است.

نداشتن فرزند

مهمترین عاملی که باعث شـــد جرج واشـــنگتن به عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکا توسط کنگره انقلابیون انتخاب شود، نداشـــتن فرزند بود. سران انقلاب آمریکا به دلیل آنکه هنوز حکومت جمهوری برای مردم آمریکا به‌درستی شناخته‌شده نبود و در تمام دنیا هنوز حکومت‌های سلطنتی برقرار بود، از ترس اینکـــه اولین رئیس‌جمهور آمریکا اعلام سلطنت موروثی کند جرج واشنگتن را به علت نداشتن فرزند، به عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب کردند. گفته می‌شود جرج واشنگتن در کودکی بیماری ســـل، آبله‌مرغان و اوریون گرفته بود و از جوانی نیـــز ماری‌جوآنا مصرف می‌کرد که همه این‌ها می‌توانند از دلایل عقیم بودن او باشـــند. جرج واشنگتن از ابتدای جوانی دارای مزرعه‌ای بود که فقط در آن ماری‌جوانا می‌کاشت و اولین فرمان او در زمان رســـیدن به ریاست جمهوری آمریکا دستور به سفرای اعزامی این کشور به کشـــورهای دیگر جهت پیدا کردن و فرســـتان گونه‌های جدید گیاه ماری‌جوانا برای او بود.

دست‌نوشته‌ها و نامه‌ها

او در نگهـــداری از دست‌نوشـــته‌ها و نامه‌های رسمی‌اش دقت و وسواس خاصی به خرج می‌داد، ولی مارتا، همسرش، عمداً و بـــرای حفظ حریـــم خصوصی خود و همسرش تمام نامه‌هایی که در طول ۴۰ سال زندگی‌شـــان بین آنها رد وبدل شده بود را از بین برد. البته پنج قطعه از این نامه‌ها که تعدادشان کم هم نبودند از چشم اولین بانوی اول آمریکا پنهان ماندند.

سال‌های واپسین

جرج واشنگتن کمتر از سه سال دوران بازنشســـتگی‌اش را در مزرعه شخصی در مانت ورنون گذراند. در ۲۴ دسامبرســـال ۱۷۹۹ پـــس از سرکشـــی به مزرعـــه و اســـب‌هایش در یک باران و برف شدید، سخت بیمار شد. در آن زمان حجامت یکی از راه‌های مداوای بیماران محسوب می‌شد و او نیز به تاثیر حجامت باور داشت. سه پزشک بر بالینش حاضر شدند اما حجامت هم موثر واقع نشـــد و زمانی که او از دنیا رفت خون زیادی را از دســـت داده بود. همســـرش مارتا نیز کمتر از سه سال بعد به او پیوست. آن دو بنا بر وصیتنامه‌شان در خانه خودشان در «مانت ورنون» به خاک سپرده شدند. آمریکا ماه‌ها در مرگ جرج واشنگتن سوگوار بود. وقتی که واشنگتن از دنیا رفت، ناپلئون در فرانسه ده روز عزای عمومی اعلام کرد. زمانی که او در ســـال ۱۹۷۷ از دنیا رفت، نیروی دریایی سلطنتی بریتانیا پرچم‌های خود را به پایین کشید. بسیاری جرج واشنگتن را نماد ایالات متحده می‌دانند و معتقدند بدون جرج واشـــنگتن ایالات متحده آمریکا وجود نداشت.

نماد مبارزه با برده‌داری

او مخالف سرســـخت برده‌داری بود و آن را به لحاظ اقتصادی اقدامی بی‌دلیل و از لحاظ اخلاقی غیرقابل دفاع می‌دانست. در وصیت‌نامه‌اش آمـــده بود که پس از مرگ او و همسرش همه کارکنان مزرعه و خانه‌اش آزادند. او برده‌داری را تهدیدی بالقوه برای اتحاد ملت آمریکا می‌دانست. با وجود این در کتب تاریخی آمده است که پس از مرگ پدرش در سن ۱۱ سالگی او میراث‌دار ۱۰ برده از پدرش شـــد. وقتی با مارتا همسرش ازدواج کرد هم ۳۶ برده داشت که به معنای برخورداری از جایگاه یک ملاک عمده بود. همســـرش هم ۸۵ برده داشت. در نهایت او به واسطه معاملات مالی‌اش در حدود ۳۰۰ برده داشت که گفته می‌شود همه را آزاد کرد.

کیوسک

هر هفته در این صفحه
به معرفی یکی از
نشریات معتبر جهان می‌پردازیم

عروسی فیگارو

قدیمی‌ترین روزنامه فرانسه سخنگوی راست میانه‌است

احسان پناه‌بر
روزنامه‌نگار

فیگارو روزنامه صبح فرانسوی‌زبانی است که از سال ۱۸۲۶ در پاریس منتشر می‌شود. این روزنامه را می‌توان قدیمی‌ترین نشریه در فرانسه دانست. اعتبار این روزنامه در سطح جهان نیز بسیار بالاست و در کنار روزنامه‌های معتبر انگلیسی‌زبان قرار می‌گیرد. این روزنامه مشی راست میانه دارد و در قطع برلینی چاپ می‌شود.

تاریخچه

فیگارو در ابتدا به عنوان هفته‌نامه‌ای فکاهی در سال ۱۸۲۶ در پاریس انتشار یافت. نام این روزنامه-فیگارو- از نمایشنامه‌ای نوشته پی‌یر بومارشه با عنوان «عروسی فیگارو» اقتباس شد. این نشریه همچنین شعار خود را نیز از این نمایشنامه اقتباس کرد. در جایی در نمایشنامه، فیگارو-قهرمان داستان-در یک تک‌گویی عنوان می‌دارد که «بدون آزادی در نقد دیگران، ستایش واقعی رقم نمی‌خورد». بنابراین این روزنامه این تک‌گویی را به عنوان شعار خود برگزید. فیگارو تا سال ۱۸۵۴ به صورت غیرمنظم و گاهنامه منتشر می‌شد، تا اینکه در این سال ژان هیپولیت ویمسان، روزنامه‌نگار محافظه‌کار فرانسوی به سردبیری این روزنامه منصوب شد و توانست وضعیت نابه‌سامان انتشار آن را بازسازی کند و آن را به شکل هفته‌نامه به چاپ برساند. ویمسان که دو بار ورشکست شده بود و میان خودکشی و محکومیت در دادگاه باید یکی را انتخاب می‌کرد، دست به کار سومی زد و آن خطر سرپرستی فیگارو بود. ۱۲ سال بعد از اینکه فیگارو به شکل هفته‌نامه به چاپ رسید، در سال ۱۸۶۶، مدیریت فیگارو شروع به انتشار آن به شکل روزنامه کرد و اولین نسخه روزنامه‌ای آن در ۱۶ نوامبر ۱۸۶۶ در ۵۶ هزار نسخه منتشر شد. این شمارگان بیشترین شمارگان یک نشریه در فرانسه بود. در آن زمان این روزنامه بیشتر مشی سلطنت‌طلبانه و محافظه‌کار داشت. فرانسوا کوتی، تاجر عطر، فیگارو را در سال ۱۹۲۲ خریداری کرد. با شروع جنگ جهانی دوم، فیگارو به روزنامه اول فرانسه بدل و تبدیل به صدای طبقه متوسط بالای جامعه شد و مشی محافظه‌کارانه خود را حفظ کرد. در سال ۱۹۷۵، روبرت هرسان فیگارو را خریداری کرد و آن را به شکل موسسه‌ای زیرمجموعه شرکت سوک پرس در آورد. این روزنامه بعدها در سال ۲۰۰۴ به کنترل سرژ داسو، سیاستمدار، تاجر، و مدیر ارشد اجرایی محافظه‌کار فرانسوی درآمد.

ساختار سازمانی

فیگارو اکنون تحت مالکیت «گروه مطبوعاتی فیگارو» است که خود زیرمجموعه «گروه صنعتی داسو» است، شرکتی فرانسوی که هدایت آن را سیاستمدار محافظه‌کار فرانسوی، سرژ داسو، برعهده دارد. شرکت فیگارو مدیریت «مجله تلویزیونی فیگارو» و وبسایت «فرهنگی-اجتماعی ایون» (Evene.fr) را نیز برعهده دارد. در سال ۲۰۱۳ اعلام شد که کل حجم معاملات این روزنامه بیش از ۳۰۰ میلیون یورو بوده است. دفتر این روزنامه در شهر پاریس قرار دارد. در حال حاضر سردبیر این نشریه الکسی برِزت، روزنامه‌نگار فرانسوی و سرمقاله‌نویس در زمینه سیاست داخلی است. وی قبلا معاون مدیر روزنامه فیگارو و مسئول بخش‌های سیاسی و اقتصادی این نشریه نیز بود. اما در سال ۲۰۱۷، به عنوان «رئیس اداره سردبیری» که در واقع سردبیر نشریه است، منصوب شد. روزنامه لیبراسیون، چاپ فرانسه، وی را فردی راستگرا توصیف می‌کند که به لیبرالیسم اقتصادی معتقد است. لورن مودو، روزنامه‌نگار برجسته فرانسوی نیز وی را فردی دانسته که می‌خواهد بین جمهوری‌خواهان محافظه‌کار و راست افراطی پل بزند. در پی انتصاب وی به سمت سردبیری فیگارو، بسیاری از فعالین و وبسایت‌های راست‌گرای افراطی از آن استقبال کردند. در پی این انتصاب، الکسی برزت بخشی از رسالت خود را اینگونه توصیف می‌کند: «ما نیازمندیم تا ارزش‌های خود را بیشتر پاس بداریم، باید لیبرال باشیم و از تعصب دوری کنیم؛ باید محافظه‌کار باشیم، اما واپس‌گرا نباشیم».

این نشریه هر روز با شمارگان ۳۱۳۰۱۰ روی کیوسک‌های روزنامه‌فروشی قرار می‌گیرد. این شمارگان بعد از روزنامه لوپاریسین بیشترین شمارگان را در فرانسه دارد. روزنامه فیگارو و رقیب سیاسی‌اش، لوموند دو بال روزنامه‌نگاری در دو سوی دو جناح راست و چپ سیاست در فرانسه هستند.

از جمله چهره‌های برجسته‌ای که در طول تاریخ این نشریه با آن همکاری داشتند، می‌توان به آلبر وولف، نویسنده، روزنامه‌نگار، و نمایشنامه‌نویس فرانسوی قرن ۱۹ اشاره کرد که در روزنامه فیگارو به عنوان منتقد ادبی و بعدها به عنوان سردبیر آن مشغول به کار بود. از دیگر چهره‌های سرشناس این نشریه می‌توان به امیل زولا، نویسنده شهیر فرانسوی اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ اشاره کرد. از وی به عنوان مهمترین نماینده مکتب ناتورالیسم یاد می‌شود. زولا همچنین از چهره‌های برجسته در آزادی سیاسی فرانسه بود و برای تبرئه آلفرد دریفوس، افسر ارتش فرانسه، از اتهام خیانت نقش اساسی داشت. زولا به دلیل حمایت از دریفوس و محکوم کردن عمل دادگاه و اعتراض به آن، مقاله‌ای را تحت عنوان من متهم می‌کنم...! نوشت که موجب شد تبعید شود. نام ژان باپتیست آلفونس کار، رمان‌نویس و منتقد مشهور فرانسوی نیز در میان کسانی به چشم می‌خورد که با روزنامه فیگارو همکاری داشته‌اند. وی در سال ۱۸۳۹ به سمت سردبیری فیگارو منصوب شد. وی همچنین ماهنامه له گپه (Les Guêpes) را بنیان نهاد و در هر دو نشریه به انتشار مطالب هجوآمیز می‌پرداخت. فرد برجسته دیگری که نامش در میان همکاران فیگارو دیده می‌شود، ژول کلارتی، مورخ و شخصیت برجسته ادبی تئاتر فرانسه است. همچنین نام فرانسوا موریاک (روزنامه‌نگار، نویسنده و شاعر فرانسوی و برنده جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۵۲)؛ مارسل پروست (نویسنده و مقاله‌نویس فرانسوی و یکی از بزرگترین نویسندگان تاریخ ادبیات)؛ عمر شریف (هنرپیشه سرشناس مصری سینمای هالیوود)؛ انوره دو بالزاک (نویسنده نامدار فرانسوی) و دهها شخصیت برجسته ادبی و هنری دیگر نیز در میان نویسندگان و همکاران فیگارو دیده می‌شود.

سردبیر و دبیران این نشریه به شرح ذیل هستند: سردبیر، الکسیس برزت؛ دبیر بخش‌های سیاسی، اجتماعی، و علمی، پل هنری دو لیمبر؛ دبیر بخش اقتصادی، گاتان دو کاپل؛ دبیر بخش فرهنگی، چشم‌انداز فیگارو، و تلویزیون، برتراند سن وینست؛ دبیر بخش ادبیات و نقد، ادین دِ مونتِتی؛ دبیر بخش خارجی و جهان، فیلیپ ژِلی؛ دبیر بخش ورزش و سرگرمی، ایوس تریار؛ دبیر بخش گردشگری، تفریحات و اتوموبیل، آن-سوفی فون کلاثر؛ و مسئول بخش تهیه پیش‌نویس دبیرخانه و عکس، آنه اوت وویم.

ساختار نشریه

روزنامه فیگارو تا سال ۲۰۰۹ در قطع بزرگ منتشر می‌شد، اما از آن سال به بعد در قطع برلینی منتشر می‌شود. این روزنامه هر روز با ضمیمه‌ای ویژه و به رنگ صورتی منتشر می‌شود: ویژه‌نامه ضمیمه روز دوشنبه در قطع تبلوید و در ۱۵ صفحه به معرفی و ستایش از مشاغل و شرکت‌ها می‌پردازد؛ ویژه‌نامه ضمیمه روز سه‌شنبه که در ۸ صفحه منتشر می‌شود به ترجمه انگلیسی مطالب مهم روزنامه آمریکایی نیویورک تایمز اختصاص دارد؛ ویژه‌نامه ضمیمه روز چهارشنبه به مسائل دانشجویی، سرگرمی، و چشم‌انداز روزنامه فیگارو می‌پردازد؛ ویژه‌نامه ضمیمه روز پنجشنبه در ۸ صفحه به ادبیات اختصاص دارد؛ و در آخر ویژه‌نامه ضمیمه روزهای جمعه و شنبه که بیشترین حجم را به خود اختصاص داده‌اند، دربردارنده مطالبی درباره امور زنان، مجله هفتگی فیگارو، و مجله تلویزیونی فیگارو است. این روزنامه همچنین در سال ۲۰۰۶، اخبار و اطلاعات ورزشی سایت sport24.fr را خریداری کرد و به عنوان بخش ورزشی به وبسایت خود افزود. این روزنامه همچنین مطالب فرهنگی وبسایت evene.fr را خریداری کرد و آن را به ضمیمه چشم‌انداز خود افزود. از سازمان‌ها و وبسایت‌های دیگری نیز مطالب و اطلاعاتی درباره وضعیت روزانه آب و هوا، ویدئو، رسانه‌های دیگر، و غیره را خریداری کرده و به بخش‌های خود افزوده است.

فیگارو همچنین ویژه‌نامه ضمیمه‌ای با نام «میراث فیگارو» دارد که به شکل ماهانه منتشر می‌شود. همچنین ضمیمه دیگری که فیگارو به شکل ماهانه منتشر می‌کند، «ضمیمه دانشجویی فیگارو» است که به امور دانشگاه و دانشجویان می‌پردازد. آلماویوا ۹۲، ضمیمه دیگری است که فیگارو از سال ۲۰۱۵ در هر سال دو بار منتشر می‌کند. گروه مطبوعاتی فیگارو همچنین بخش «روزهای فرانسه» را که به اخبار هنرمندان و افراد مشهور خانواده‌های سلطنتی اروپا اختصاص دارد، ابتدا از سال ۲۰۱۱ به شکل وبسایت و سپس به شکل مجله مجددا راه‌اندازی کرد.

روزنامه فیگارو از سال ۱۹۹۹ وبسایتی به نشانی lefigaro.fr راه‌اندازی کرده است که در آن به انتشار اخبار، گزارش‌ها، مقالات، مطالب سرگرمی، ویدئو، و عکس می‌پردازد. این وبسایت در سال ۲۰۱۱ به عنوان «بهترین رسانه سیار جهان» انتخاب شد. این وبسایت رکورد بالغ بر ۱۱ میلیون بازدیدکننده را در میان دیگر وبسایت‌های فرانسوی داشته است. در سال ۲۰۱۷، وبسایت فیگارو بیش از ۸۰ هزار مشترک آنلاین و ۷۰ هزار مشترک چاپی داشته است.

LE FIGARO

خط مشی

فیگارو روزنامه‌ای راستگرا و محافظه‌کار است. در واقع این روزنامه چهارراه ایده‌ها و افکار متفاوتی است که حول محور راست میانه و راست می‌گردد. این روزنامه در مشی خود به لیبرالیسم کلاسیک، نخبه‌گرایی لیبرال، و محافظه‌کاری اجتماعی نزدیک بوده است. فیگارو همچنین از التقاط فرهنگی دفاع می‌کند. این نشریه فرانسوی از «تجارت آزاد» دفاع می‌کند و در اندیشه‌های سیاسی معاصر نیز طرفدار «اندیشه‌های مارشال دوگل» است که بر اساس آن باید فرانسه و ملی‌گرایی فرانسوی در همه ابعادش تقویت شود. الکسی برزت، سردبیر کنونی فیگارو، بخشی از رسالت روزنامه را اینگونه توصیف می‌کند: «ما نیازمندیم تا ارزش‌های [ملی] خود را بیشتر پاس بداریم، باید لیبرال باشیم و از تعصب دوری کنیم؛ باید محافظه‌کار باشیم، اما واپس‌گرا نباشیم، باید اروپایی باشیم اما نه اروپازده، باید از فرهنگ فرانسه دفاع کنیم، اما نسبت به فرهنگ جهانی نیز دید بازی داشته باشیم». بنابراین می‌توان به طور کلی گفت که روزنامه فیگارو در طول تاریخ همیشه مشی محافظه‌کار لیبرال و لیبرالیسم کلاسیک خود را حفظ کرده است.

مطالب جنجالی فیگارو

روزنامه فیگارو در سال ۲۰۰۶ و در پی انتشار مقاله‌ای موهن مورد انتقاد بسیاری واقع شد و انتشار آن در کشورهای مصر و تونس ممنوع شد. انتشار این مقاله، خشم مسلمانان سراسر جهان را برانگیخت و در نهایت فیگارو وادار به عذرخواهی شد.

تصاحب مالکیت روزنامه فیگارو از سوی سرژ داسو نیز از منظر تضاد منافع جنجالی برای این روزنامه رقم زد، چراکه داسو صاحب صنایع تجهیزات نظامی بود و همینطور به عنوان عضوی از حزب راستگرای «اتحاد برای جنبش مردمی» نیز شناخته می‌شد. وی در پی انتقادات به مالکیت این روزنامه از سوی وی در اظهار نظری اذعان کرد که روزنامه باید اندیشه‌های سالم را ترویج کند، حال آنکه اندیشه‌های جناح چپ به هیچ وجه سالم نیستند. این اظهار نظر وی انتقادات بسیاری را متوجه وی و روزنامه فیگارو کرد.

در فوریه ۲۰۱۲، در نشست عمومی روزنامه‌نگاران روزنامه و سردبیر وقت آن، اتین موگوت، را متهم کردند که روزنامه فیگارو را به بولتنی برای حزب حاکم یعنی حزب «اتحاد برای جنبش مردمی»، جناحی راستگرا به رهبری نیکلا سرکوزی تبدیل کرده است. حاضران در این نشست خواستار تکثرگرایی و صداقت روزنامه و سردبیر آن شدند و آن‌ها را متهم کردند که در گزارشات سیاسی‌شان به نفع یک جناح خاص عمل می‌کنند و واقعیات را قربانی طرفداری خود می‌کنند. جواب موگوت اما این بود که فیگارو برای کاری که انجام نداده است و اتهامات دروغینی که به آن نسبت داده می‌شود شرمسار نیست. وی همچنین گفت که «مطالب‌مان در روزنامه فیگارو باید به مذاق خواننده‌اش خوش بیاید و هر چه لازم باشد برای این کار انجام خواهیم داد. ما روزنامه‌ای دست راستی هستیم و این موضوع را با صراحت بیان کرده و می‌کنیم. خوانندگان ما نیز این موضوع را به صراحت می‌دانند. به روزنامه‌نگاران خود نیز بارها گوشزد کرده‌ایم. چیز جدیدی نبوده است، همیشه خط مشی روزنامه همین بوده و هست.»

روزنامه راستگرای محافظه‌کار فیگارو در طول عمر ۱۹۱ ساله خود توانسته است به‌خوبی از اندیشه‌های راست در جامعه فرانسه دفاع کند و این خط مشی را توسعه دهد. با نگاهی به تاریخچه طویل این روزنامه می‌توان نام افراد سرشناسی را یافت که قلم هر یک سبکی منحصر به فرد را در دنیای نگارش و روزنامه‌نگاری رقم زده است. فیگارو در کنار رقیب سیاسی و فکری خود- لوموند- همواره در بزنگاه‌های سیاسی و تحولات داخلی فرانسه از جمله جنگ جهانی دوم و بحران الجزایر نقش داشته است، و نشان داده است که می‌توان در عین وفاداری به آرمان‌ها، خط مشی را مورد بازنگری قرار داد و با انعطاف اصول خود را در جامعه پیش برد.

انزوای سرمایه‌داری

نظام اقتصادی ایران تا چه اندازه به سمت توسعه سرمایه‌داری می‌رود؟

بهراد مهرجو
دبیر گروه اقتصاد

۴۰ سال است که تجارت می‌کند و حداقل ۳۰ سال می‌شـــود که صبح روز عید غدیرخم سرشناس‌ترین تجار کهنه‌کار ایران مهمان خانه او می‌شوند. میرمحمدصادقی در حسینیه خانه‌اش هم جشن عید برگزار می‌کند و هم در دهه دوم ماه محرم همین حسینیه را سیاه‌پوش می‌کند تا ســـاعت ۵ صبح هر روز و پیش از آغاز به کار شرکت‌ها و بازار، میزبان کاسبان متدین باشد. او طی تمام سال‌های بعد از انقلاب نایب رئیس اتاق ایران و تهران و رئیس هیات مدیره سازمان اقتصادی اسلامی بوده است. در میان تمام فعالان اقتصادی بیش از همه دســـت در کار خیر دارد و احتمالا در محافل سیاسی هم سرشناس‌ترین آنهاســـت. در دولت موسوی، هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد و اکنون حســـن روحانی درهای اتاق هیچ وزیری به روی او بســـته نبوده است. میرمحمدصادقی یکی از آخرین بازماندگان نسل دهه ۵۰ اقتصاد ایران است که لقب سرمایه‌دار مسلمان را یدک می‌کشد. سرمایه‌داران پیش از او از جنس صنعت‌گران دهه ۴۰ و سرمایه‌داران پس از او از قماش برج‌سازان دهه ۷۰ بوده‌اند. در دهه ۹۰ او به همراه جمعی ده نفره که در جلسات صندوق‌های قرض‌الحسنه شرکت می‌کنند، همه خاطرات ســـرمایه‌داری متدین و متشرع ایران را در ذهن دارند و هر ســـال یکی از جمع آنها کم می‌شـــود. او هم‌اکنون در ســـن ۷۸سالگی بیشترین زمان کاری‌اش را صرف رسیدگی به امورخیریه‌ها و مدارســـی می‌کند که طی همه این ســـال‌ها ساخته است. در دهه ۶۰ او از لقب سرمایه‌دار حراست کرد و در دهه ۹۰ تصمیمی جمعی و ناگفته میان تمام فعالان اقتصادی شکل گرفت که سرمایه‌دار را به کارآفرین تغییر دهند و اینگونه در ساحت سیاست ایران فضایی برای تنفس بیابند. رازهای برملاشده‌ای همچنان در اقتصاد ایران وجود دارد که یکی از آنها همین است که جامعه ایرانی کماکان ترجیح می‌دهد، نام و نشانی از سرمایه‌دار را به میان نیاورد؟

آنها که اشتباهی منفور شدند

آمار دقیقی در مورد تعداد سرمایه‌داران ایرانی وجود ندارد. برآوردهایی نشان می‌دهد که ۳۶ هزار صاحب کارت بازرگانی در کشور فعالیت می‌کنند. در کنار آنها ۱۵۲ هزار مدیر و موسس کارخانه صنعتی هم وجود دارد. در صورتی که تعداد شرکت‌های ثبت‌شـــده را مصداقی برای افراد صاحب ســـرمایه (این شـــاخص به هیچ عنوان نمی‌تواند گویا باشـــد) در نظر بگیریم، عدد یک میلیون شـــرکت به این جمع اضافه می‌شـــود. همچنین طی دو سال گذشته بیش از ۲ هزار شرکت دانش‌بنیان هم شناسایی شده‌اند ولی بازهم در میان آنها نمی‌توان نام و نشـــانی از سرمایه‌داران یافت. در حال حاضر بیش از ۳ میلیون و ۵۰۰ هزار ســـهامدار بورس در کشور وجود دارد و حداقل ۵۰۰ شرکت از این جمع در میان سرمایه‌داران بزرگ کشور جای می‌گیرند. صاحب‌نظران اقتصادی اعتقاد دارند که با بررسی این آمارها نمی‌توان به تعداد دقیق سرمایه‌داران کشور دســـت پیدا کرد. روایت نشان می‌دهد توجه به آمار تعداد مدیران و روسای هیات مدیره کارخانه‌های صنعتی بزرگ کشور هدف‌گیری دقیق‌تری در شناسایی سرمایه‌داران ایرانی خواهد بود. پیش از این هم دسته‌بندی سیاسی از سوی محمدباقر قالیباف در انتخابات ریاست‌جمهوری صورت گرفته بود که جمعیت ســـرمایه‌داران (افراد برخوردار) کشـــور را ۴ درصد ارزیابی کرده بود ولی این محاسبه با انحراف قابل توجهی روبه‌رو بود و تقریبا از سوی هیچ نهاد علمی و مطالعاتی تایید نشـــد. با این وجود آخرین عدد رسمی اعلام شده در مورد کارخانه‌های بزرگ از سوی شرکت شهرک‌های صنعتی منتشر شده که خبر از فعالیت ۱۷ هزار و ۶۰۳ واحد صنعتی بزرگ در این مجموعه می‌دهد. طی تمامی یک دهه گذشـــته نیز به دلیل بحران‌های اقتصادی روند تاسیس این کارخانه‌ها نزولی بوده است. کاهش ۱۴ درصدی تاسیس کارخانه‌های صنعتی و افزایش تعـــداد و میزان فعالیت‌های تجاری، مشخص می‌کند که فرآیند گردش سرمایه در ایران از واحدهای صنعتی به سمت تجاری در حرکت اســـت و احتمالا طی یک دهه آینده سرمایه‌داری تجاری بار دیگر در اقتصاد ایران ظهور جدی خواهد داشت.

تهران قلب سرمایه‌داری ایران است؟

پراکندگی کارخانه‌ها در ایران نشان می‌دهد تهران، هم قلب سیاست و هم مرکز اقتصاد ایران است. ۲ هزار و ۲۲۴ کارخانه صنعتی در تهران فعالیت می‌کنند. در ۶۲ درصد از این کارخانه‌ها بین ۱۰ تا ۴۹ نفـــر کار می‌کنند و ۲۲ درصد اشتغال صنعتی کشـــور مربوط به تهران است. آمار تعداد کارت‌های بازرگانی هم تایید می‌کند در پایتخت حداقل ۱۷ هزار کارت بازرگانی و عضویت صادر شده است. این اطلاعات تایید می‌کند که در میان تمامی اســـتان‌های کشور بیشترین تعداد سرمایه‌داران در پایتخت حضور دارند.

سرمایه‌داری بی‌پول

گزارش‌های مالی تایید می‌کند طی سال ۹۵ بخش خصوصی ایران بیش از ۱۱ هزار میلیارد تومان حقوق پرداخت کرده اســـت. بانک ها طی ۹ ماه سال گذشته ۲۷۲ هزار میلیارد تومان منابع در اختیار بخش‌هـــای مختلف اقتصادی ایران گذاشته‌اند که صرف سرمایه در گردش شده است. در سوی مقابل تنها ۱۷ هزار میلیارد تومان از تسهیلات بانکی برای توسعه هزینه شده است. این اطلاعات تایید می‌کند که سرمایه‌داری ایرانی رشد نداشته و بیشترین تکاپوی خود را صرف ادامه حیات کرده اســـت. گزارش‌های سازمان بورس هم تایید می‌کند که میزان تولید و فروش واحدهای صنعتی بورسی به سطح سال ۱۳۹۰ نزدیک شده و این اتفاق پس از رشد۳,۵ درصـــدی رخ داده اســـت. گزارش‌های مالی نشـــان می‌دهد که طی تمامی سال‌های گذشته سرمایه‌داری ایرانی ضعیف شده است.

سرمایه‌دارانی که کسی قبول‌شان ندارد

همزمان با بحران مالی در بدنه سرمایه‌داری ایرانی، آنها در جامعه ایرانی هم به شدت تضعیف شده‌اند. به تازگی کتابی از سوی اتاق بازرگانی تهران با عنوان «ســـرمایه فراموش‌شده» منتشر شده که رابطه میان اعتماد عمومی به سرمایه‌داران و همچنین دولت را نشان می‌دهد. بخشی از این پایش نشـــان می‌دهد که طی دو دهه گذشته اعتماد عمومی مردم به ســـرمایه‌داران به شدت کم شده است. تجار و بازرگانان در این رده‌بندی در جایگاهی قرار گرفته‌اند که مشخص می‌کند تا وضعیت دهه ۴۰ و ۵۰ به شـــدت متفاوت و نزدیک شـــرایط کشور در دهه ۶۰ است. حتی جامعه آماری «کارفرماها» نیز میزان اعتمادشان به بخش‌های دیگر جامعه ایرانی کم شده و آنها هم به بخش بازرگانی کشور بدبین شده‌اند.

بخش دیگری از این تحقیق مشخص می‌کند فضای اعتماد در جامعه ایرانی در سال‌هایی که بحران مالی افزایش یافته، به شـــدت مخدوش شده‌است. همزمان جامعه سرمایه‌داری ایران تا سرحد امکان نسبت به وضعیت عمومی کشور بی‌اعتماد شده‌است. در بخشـــی از این کتاب آمده‌اســـت:«اعتماد کارفرمایان به نحو بسیار روشنی به نهادهای رسمی و دولتی یا مرتبط با حکومت مثل پلیس راهنمایی، قضات، نیروی انتظامی، روحانیت، کمتـــر از دو گروه دیگر اســـت. هرچند در این موارد؛ سایر شاغلین در مقایسه با غیرشاغلین نیز اعتماد کمتری از خود نشان داده‌اند.» محسن گودرزی از نویسندگان این کتاب در مقدمه خـــود توضیحی داده که تایید می‌کند، وخامت وضعیت اعتماد در جامعه ایرانی و بخصوص سرمایه‌داران قابل توجه است. او می‌نویسد: شواهد مختلف پژوهشی حاکی از احساس عمومی در مورد زوال اعتماد است. این یافته‌ها دو وجه را نشـــان می‌دهند یکی این که سطح اعتماد عمومی در جامعه ایران پایین است و دوم اینکه فرسایش اعتماد، روندی بلندمدت و مستمر است. در فاصله سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۸۳ سطح اعتماد عمومی از ۵۴ درصد به ۲۴ درصد کاهش یافته است. روند تنزل اعتماد در سال‌های بعد نیز تداوم یافت به نحوی که در سال ۱۳۸۹ میزان اعتماد عمومی شـــهروندان تهرانی از ۱۶ درصد در سال ۱۳۸۲ به ۹ درصد در سال ۱۳۸۹ کاهش یافت. فرسایش اعتماد تنها به شهرهای بزرگ یا برخی گروه‌های اجتماعی و یا طبقات بالای جامعه منحصر نمی‌شـــود، بلکه روندی عمومی و فراگیر است ولی شدت آن در شهرها و گروه‌های مختلف به یک اندازه نیســـت.» تحقیقات گودرزی تایید می‌کند که وضعیت اعتماد در میان جامعه سرمایه‌داری ایران نسبت به وضعیت عمومی کشور و شرایط پیش روی خود نگاهی منفی دارد:«به طور کلی کارفرمایان بیش از سایر شاغلین و آنان نیز بیش از غیرشاغلین، ارزیابی منفی‌تری از وجود و رواج ویژگی‌های مثبت در میان مردم دارند. بیشترین تفاوت هم مربوط به وجود پایبندی به قول و قرار است که تفاوت چشمگیرتر است. برای شاغلین اعم از کارفرمایان و دیگر شاغلین، اهمیت خانواده و کار بیشتر از غیرشاغلین است. ولی هنگامی که به مذهب می‌رسد، اهمیت آن برای کافرمایان کمتر از سایرین است. ولی در موضوع سیاست نظرات هر ســـه گروه تقریباً مشـــابه است و تفاوت معناداری نـــدارد. اعتماد کارفرمایان به خانواده‌هایشان بیش از سایرین است، در حالی که در موضوع اقوام و خویشاوندان و نیز دوستان نه‌تنها اعتمادشان بیشتر نیست بلکه اندکی نیز کمتر است، هرچند سطح معناداری این تفاوت زیاد نیست. نکته مهم اینکه کارفرمایان با اعتماد کمتر به جامعه به درون خانواده خود خزیده و نسبت به آنان اعتماد بیشتری ابراز داشته‌اند و از این طریق در برابر بی‌اعتمادی به جامعه واکنش نشان داده‌اند.» این تحقیقات مشخص می‌سازد که نتیجه چند دهه مجادله نظام سیاسی ایران با سرمایه‌داران موجب شده تا آنها به سمت انزوای رفتاری پیش بروند.

سرمایه‌داران ایرانی با رفتارهای خود مشخص کرده‌اند که کمترین اعتماد را به جامعه پیرامونی دارند. مطالعه گـــودرزی اثبات می‌کند آنها به جامعه و پس از آن نهادهای اطلاع‌رسانی مانند صدا و سیما کمترین میزان اعتماد را دارند. در ســـطح مناطق تهران و در سال ۱۳۹۳ کمترین میزان اعتماد، مربوط به پاســـخگویان مناطق ۱، ۲ و ۳ بوده اســـت مناطقی که کارفرمایان بیشتری به نسبت ســـایر مناطق در آن ساکن هستند، در حالی که در سال ۱۳۸۴، مناطق شرق تهران اعتماد کمتری از خود نشان داده بودند. کمترین شاخص اعتماد نهادی میان مناطق ۱، ۲ و ۳ دیده می‌شود. همچنین در این مطالعه آمده اســـت با کاهش اعتماد، شاخص امید به آینده نیز کمتر شـــده و از رقم ۳۵/۵ از ۱۰۰ در سال ۱۳۸۴ به رقم ۲۹/۵ در سال ۱۳۹۳ رسیده است. با افزایش تحصیلات شاخص امید به آینده کشور نیز کاهش می‌یابد. جامعه سرمایه‌داری ایرانی به دلیل بحران‌های سیاسی، نگاه همیشه چپ حاکم برسیستم دولتی ایران و رکود اقتصادی به اطراف خود بدبین شده است. همزمان شکاف درآمدی و بحران‌های مالی سبب شده تا شهروندان ایرانی هم به سرمایه‌داران بدبین شوند و محصول این چرخه انزوای جدی ســـرمایه‌داری ایرانی شده است.

نظام سیاسی، مخالف سرمایه‌داری

طی یک دهه گذشـــته نظام سیاسی ایران بیشـــترین تلاش را در جهت انزوای بیشـــتر ســـرمایه‌داری انجام داده اســـت. البته به گفته تحلیلگران اقتصادی ایـــن جریان از دهه ۶۰ و مصادره اموال کارخانه‌داران آغاز شد و در دهه ۹۰ با بنگاهداری نهادهای نظامی و امنیتی به اوج رسید. گزارش‌های رســـمی نشان می‌دهد که بزرگترین شرکت‌های ایرانی در اختیار نهادهایی مانند آستان قدس رضوی، بنیاد تعاون سپاه، گروه شستا و ستاد اجرایی فرمان امام است. از میانه دهه ۸۰ گروهی دیگر از نهادهای خدماتی و عمومی کشور مانند شـــهرداری‌ها، ارتش و بعدها بنیاد شهید هم تصمیم گرفتند تا با تاسیس نهادهای مالی مانند بانک‌ها و شرکت‌داری از طریق آنها اوج بی‌اعتمادی خود به نظام سرمایه‌داری کشور را به نمایش بگذارند.

به همین دلیـــل در دهه ۹۰ تعداد بانک‌های خصوصی و شبه‌خصوصی کشور به طور ناگهانی افزایش یافت. سپاه یکی از نهادهایی بود که به سمت تاسیس بانک رفت. روزنامه ایران هفته گذشته در گزارشی به وضعیت مالی نهادهای نظامی پرداخته بود. در این گزارش به بانکداری سپاه هم اشـــاره شـــده بود. بر اساس آخرین صورت‌های مالی، بانک انصار بیشترین ثروت و سوددهی را در میان بانک‌های خصوصی نظامی دارد. این بانک در ۶ ماهه اول ســـال ۹۵، ۱۰۸ میلیارد و ۳۳۷ میلیون تومان سوددهی داشته که البته نسبت به سال پیش از آن، ۴۵ درصد کاهش یافته است.

ماجرا تنها به فعالیت نهادهای نظامی تحت عنوان بانک‌های خصوصی محدود نمی‌شـــود. بنیادها نیز سری در میان بانک‌های خصوصی بلند کرده‌اند. تجربه بانکداری نهادهای مختلفی مانند سپاه، بسیج و ارتش آنقدر موفق بود که بنیاد مســـتضعفان هم به فکر بانکداری بیفتد. بنیاد مســـتضعفان که به گواه اطلاعات آماری سایت رسمی آن، مالکیت و اداره اموال مصادره شده پس از انقلاب و کارخانجاتی مانند پاک، زمرم، گروه هتل‌های پارسیان و حتی تله‌کابین توچال را در اختیار دارد، با «بانک ســـینا» نیز به عنوان یک بانک خصوصی در شبکه بانکی کشـــور فعالیت می‌کند. بانک سینا متعلق به بنیاد مستضعفان سال ۱۳۸۷ موفق شد تا مجوز تاسیس را از بانک مرکزی اخذ کند. سینا پیش از آنکه بانک شود، موسسه‌ای مالی و اعتباری متعلق به بنیاد مســـتضعفان بود. حسابرسی دو سال اخیر، هنوز به طور رسمی روی سایت این بانک قرار نگرفته است اما برخی اطلاعات نشان می‌دهد که در سال‌های ۹۴ و ۹۵، سوددهی این بانک با کاهش روبرو بود. بر اساس گزارش خبرگزاری فارس که در اردیبهشت ۹۶ منتشر شـــد، سوددهی بانک سینا در ســـال ۹۵، ۱۵۷ میلیارد و ۴۴۵ میلیون تومان بوده که نســـبت به سال گذشته، ۳۱ درصد کاهش یافته است. اما گزارش خبرگزاری فارس در تاریخ هفدهم اردیبهشت‌ماه نشان می دهد که بانک دی در سه ماهه ابتدای ســـال ۹۵، زیان‌دهی داشته و سود خالص آن ۴۰۸ درصد کاهش یافته است. درباره فعالیت‌های این چنینی، احمد حاتمی‌یزد، کارشـــناس بانکی و مدیرعامل ســـابق بانک صادرات به «ســـازندگی» می‌گوید:«هر وقت می‌خواهیم درباره ایـــن چیزها صحبت کنیم، باید یاد حرف آقای روحانی بیفتیم؛ اگر یک موسسه اقتصادی را از دولت بگیرید و به سپاه و نیروهای انتظامی بدهید، فقط از دست دولت بی‌تفنگ گرفته و بـــه دولت تفنگدار داده‌اید. هر عیبی برای دولتی بودن اقتصاد وجود دارد، برای فعالیت این نهادها آن هم در قالب بانک، هست. مدیران این بانک‌ها با یک کاغذ می‌آیند و با کاغذ دیگر می‌روند. احســـاس مسئولیت موســـسات خصوصی در این بانک‌ها نیست. مرحوم نوربخش، رئیـــس کل بانک مرکزی در اوایل دهه ۶۰ به این قضیه اصرار داشـــت که نهادها وارد بانکداری نشـــوند. حتی بنیاد مستضعفان بانکی ایجاد کرده و اسم آن موسسه بنیاد بود، تقریبا ۱۵ سال بدون مجوز کار کرد اما نوربخش حاضر نشد به آنها مجوز بدهد. اما بعد از آن بانک سینا به عنوان بانکی خصوصی اما متعلق به بنیاد مستضعفان تشکیل شد. حالا بنیادها به غولی در اقتصاد تبدیل شـــده‌اند و در هیچ کجای تاریخ چنین چیزی سابقه ندارد.»

دهه بی‌اعتمادی

دهه ۹۰ زمانی به پایان می‌رســـد که دیگر اثری از بازماندگان نســـل سرمایه‌داران صنعتی دهه ۴۰ و گروه ســـرمایه‌داران متدین انقلابی دهه ۵۰ نخواهد بود. گروه جدید استارت‌آپ‌ها و نسل نو ســـرمایه‌داری شرکتی ایران همچنان قدرت نخواهند داشـــت که ساحت نظام مالی کشور را تغییر دهند. همزمان شرکت‌های دولتی و حاکمیتی بیش از گذشته تقویت می‌شوند. در صورتی که بحران فساد حاکم براقتصاد ایران هم از میان نرود، احتمـــال تحولات بزرگ و خطرناکی در فضای ســـرمایه‌داری کشور رخ می‌دهـــد. میرمحمدصادقی و گـــروه بازاریان مسلمان و تجار دهه ۵۰ و ۶۰ دیگر قدرت سابق را ندارند و جای خود را نه به نســـل صنعتی یا تکنولوژیک جدید که به جمعیتی بی‌نام‌و نشان می‌دهنـــد که برآمده از دامن قدرت سیاســـی خواهند بود. به این ترتیب ســـرمایه‌داری ایران بیش از گذشته انزوا را می‌پذیرد.

به نظر شما هرکدام از خصوصیاتی که نام می‌برم، تا چه اندازه میان مردم رواج دارد؟ کمترین عدد صفر و بیشترین عدد شش است

موضوع/پاسخ	غیرشاغلین	کارفرمایان	سایرشاغلین
تلاش و جدیت	۳/۰۷	۲/۹۶	۳/۰۹
گذشت	۲/۴۹	۲/۳۲	۲/۳۷
امانت‌داری	۲/۶۷	۲/۴۸	۲/۵۴
انصاف	۲/۲۰	۲/۰۳	۲/۱۴
راستگویی	۲/۳۴	۲/۱۶	۲/۲۸
پایبندی به قول و قرار	۲/۵۸	۲/۳۱	۲/۵۱
خیرخواهی و کمک به دیگران	۲/۸۶	۲/۷۴	۲/۷۹

حالا می‌خواهیم چند سوال درباره اعتماد شما به صاحبان برخی مشاغل مطرح کنیم. شما به هرکدام از گروه‌ها و اصنافی که نام می‌برم به طور کلی تا چه اندازه اعتماد دارید؟ صفر کمترین و ۵ بیشترین است

موضوع/پاسخ	غیرشاغلین	کارفرمایان	سایرشاغلین
پلیس راهنمایی	۳/۶۰	۳/۰۹	۳/۳۲
پزشکان	۳/۸۱	۳/۵۵	۳/۶۵
قضات	۳/۲۴	۲/۸۴	۳/۱۱
اساتید دانشگاه	۴/۰۵	۴/۰۵	۴/۱۵
کسبه	۲/۴۹	۲/۸۳	۲/۶۲
نیروی انتظامی	۳/۴۳	۲/۹۷	۳/۲۰
ورزشکاران	۳/۸۰	۳/۹۶	۳/۸۸
روحانیت	۳/۱۲	۲/۹۵	۳/۱۲
هنرمندان	۳/۴۶	۳/۷۴	۳/۵۸
تجار و بازرگانان	۲/۱۲	۲/۴۷	۲/۱۳
ارتشی‌ها	۳/۵۵	۳/۵۶	۳/۶۰
روزنامه‌نگاران	۲/۹۲	۳/۱۳	۳/۰۵
کارگران	۳/۴۴	۳/۳۸	۳/۶۰

موافقت یا مخالفت خود را در هر مورد بگویید
[در یک طیف ۵ قسمتی، کاملاً مخالف (۰)، مخالف (۱)، مردد (۲)، موافق (۳)، کاملاً موافق (۴)]

موضوع/پاسخ	غیرشاغلین	کارفرمایان	سایرشاغلین
اگر حقی از کسی ضایع شود از طریق قانونی می‌تواند به حق خود برسد.	۲/۰۹	۱/۹۲	۲/۰۵
در استخدام کارکنان ادارات به تجربه و تخصص اهمیتی داده نمی‌شود.	۲/۲۵	۲/۴۷	۲/۳۹
در جامعه ما قانون در مورد مسئولین و مردم یکسان اجرا می‌شود.	۱/۵۴	۱/۳۰	۱/۵۰
افراد عادی هرچقدر هم که تخصص و تجربه داشته باشند به مقامات بالا نمی‌رسند.	۲/۲۲	۲/۳۹	۲/۳۱

میزان اعتماد به اقشار اجتماعی

موضوع	شاخص ۱ تا ۷
معلمان	۴/۸۷
اساتید دانشگاه	۴/۶۹
کارگران	۴/۵۰
پزشکان	۴/۳۸
ورزشکاران	۴/۲۷
هنرمندان	۴/۱۴
قضات	۳/۹۷
روحانیون	۳/۹۲
روزنامه‌نگاران	۳/۸۶
کارکنان نیروی انتظامی	۳/۸۴
نمایندگان مجلس	۳/۷۹
متولیان سیاسی کشور	۳/۶۸
کسبه	۳/۱۹
تجار و بازرگانان	۳/۰۰
بنگاهداران	۲/۴۵

همان: ۲۷۴. منبع: ایسپا، ۱۳۸۵.

تجربه

هند به دلیل جمعیت بالای کشورش به انرژی بیشتری نیاز دارد و به همین دلیل از کشورهایی مانند ایران و قطر نفت و گاز می‌خرد؛ البته هندی‌ها سابقه‌ای طولانی و موفقیت‌آمیز در استفاده از انرژی‌های نو مانند بیوگاز (تولید گاز از زباله) دارند.

درس-گفتارهای اقتصاد جهان ۷

فرار ویتنامی‌ها از فقر

با تمرکز بر سرمایه‌گذاری خارجی، ویتنام از یک کشور فقیر به کشوری در حال توسعه ارتقا پیدا کرد

عنوان	رقم
نرخ رشد تولید ناخالص ملی	۵/۱ درصد
رشد اقتصادی	۶/۲۱ درصد
نرخ تورم	۲/۵۲ درصد
نرخ بیکاری	۲/۰۹ درصد
نرخ بهره	۶/۲۵ درصد
صادرات	۱۸ میلیارد(دلار)
واردات	۱۷ میلیارد(دلار)

متین‌دخت والی‌نژاد
خبرنگار

شاید زمانی که ادی ادامز، عکاس مشهوری که موفق شد تصویر ژنرالی که هفت تیر روی سر نوجوانی گذاشته بود را قاب می‌گرفت هرگز گمان نمی‌برد ۴۹سال بعد ویتنام صاحب اقتصادی باشد که سالانه رشد حدود ۷ درصد را تجربه می‌کند. ویتنام طی حدود ۵۰ سال گذشته کشوری جنگ‌زده و تحت استعمار آمریکا بود و سرانجامش هم به جنگی طولانی و فرساینده ختم شد. گفته می‌شود آمریکایی‌ها سالانه ۵۰۰ هزار تن بمب به این سرزمین می‌انداختند. آمریکا از ۱۹۵۵ چند صدمیلیون دلار کمک و صدها مستشار نظامی به ویتنام جنوبی اعزام کرد اما فایده‌ای نداشت، طوری که تا ۸۰ درصد روستاهای ویتنام جنوبی به دست ویت‌کنگ‌ها (جبهه آزادی‌بخش) افتاده بود. به همین ترتیب آمریکا هدف اصلی خود را از شروع این جنگ، جلوگیری از اشاعه کمونیسم در منطقه جنوب شرق آسیا بیان کرد. براساس گزارش‌هایی که بعدها منتشر شد، بمب‌افکن‌های آمریکایی تنها در فاصله سال‌های ۱۹۶۴ تا ۱۹۶۹ با بیش از ۱۰۰ هزار سورتی پرواز رقمی نزدیک به ۷ میلیون تن بمب در ویتنام رها کرده بودند و این برابر بود با رها کردن یک بمب اتمی با قدرتی مشابه بمب هیروشیما در جنگ دوم جهانی.

جبران خسارت‌های جنگ

چندی قبلی خبرگزاری تسنیم، وابسته به جناح راست سیاسی ایران گزارشی منتشر کرد که ادعا می‌کرد بمباران ویتنام توسط ارتش آمریکا بیش از ۶۰۰ میلیون دلار خسارت به آن کشور وارد کرده بود.

آمریکایی‌ها ویتنام را به یک ویرانه بدل ساخته بودند. جاده‌ها، ریل‌های راه‌آهن، پل‌ها و کانال‌ها همگی براثر بمباران تخریب شده بودند. بمب‌ها و مین‌های منفجرنشده در شالیزارها رها شده بودند. ۵ میلیون هکتار از جنگل‌های ویتنام بر اثر عامل نارنجی و مواد منفجره سنگین سوخته و از بین رفته بودند.

ویتنام پس از این جنگ، از زیر خط صفر شروع کرد. زمانی که جنگ پایان یافت ۷۰ درصد از مردم ویتنام زیر خط فقر زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۷۵ اتحاد ویتنام، اوج تیرگی روابط چین و شوروی بود. همسویی ناگزیر ویتنام با شوروی به قیمت تیرگی روابط با چین تمام شد. چین که بعد از عادی کردن روابطش با آمریکا، هر چه بیشتر به مخالفت با شوروی می‌پرداخت، با قطع تمام پروژه‌ها و کمک‌های خود به ویتنام، مشکلات ویتنام را چندین برابر کرده بود. اما با تمامی این مشکلات، در دهه هشتاد ویتنام به سوی اصلاحات دررژیم خود قدم برداشت و باکمرنگ کردن اتحاد خودش با کشوری قدرتمند، شوروی، درهای کشورش را باز کرد. از ۱۹۸۹ درهای خود را به سوی غرب گشود و از همین زمان به بعد تغییرات چشمگیری در اقتصاد این کشور پدیدار شد.

ویتنام سیاست‌های سختگیرانهٔ شوروی را الگو قرار داد و روستاییان را مجبور کرد تا محصولاتشان را در ازای کوپن جیره‌بندی معاوضه کنند. از آنجایی که انگیزه‌ای برای تولید وجود نداشت، محصولات کاهش یافتند و تورم به اندازه دوران جنگ بازگشت و ویتنام بار دیگر مجبور به واردات برنج شد. در آغاز دهه ۱۹۸۰ دولت مجبور شد اجازه دهد کشاورزان مازاد محصولاتشان را به فروش برسانند و به این ترتیب کاپیتالیسم بازگشت. براساس گزارش‌های منتشرشده، در پایان دهه ۱۹۸۰ حزب کمونیست ویتنام رسماً سیستم «اقتصاد بازار با گرایشات سوسیالیستی» را اتخاذ کرد. سرمایه‌گذاران خارجی اجازه وارد شدن به این کشور را پیدا کردند و از شرکت‌های خصوصی استقبال شد؛ تجارت آزاد و بازار آزاد برای برخی سود به همراه داشت.از طرف دیگر در آن زمان گفته می‌شد، دولت در پشت‌پرده به واشنگتن چراغ سبز نشان می‌داد. ویتنام از دریافت ۳/۵ میلیارد دلار برای بازسازی کشور و پرداخت غرامت به قربانیان عامل نارنجی و جنایات جنگی چشم‌پوشی کرد. حتی موافقت کرد تا بدهی ۱۴۶ میلیون دلاری رژیم پیشین سایگون را بپردازد. به همین ترتیب، در سال ۱۹۹۴ ایالات متحده راضی شد تا تحریم‌هایی که ویتنام را به مدت ۲۰ سال تحت فشار قرارداده بود، لغو کند. بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و دیگر سازمان‌ها پذیرفتند تا کمک هایشان را آغاز کنند. با سیاست‌های اتخاذشده، رشد اقتصادی به ۸/۴ درصد در سال رسید و ویتنام به سرعت به یکی از بزرگترین صادرکنندگان برنج در جهان تبدیل شد.

ویتنام جدید

موضوع ویتنام برای رسانه‌های ایرانی همیشه جذاب بوده است. چندی قبل یکی از هفته‌نامه‌های کشور در مورد وضعیت اقتصادی این کشور گزارشی مبسوطی به قلم سی.جی. اتکین /دکترای علوم سیاسی از دانشگاه یورک کانادا منتشر کرده بود. بخش‌هایی از این گزارش به وضعیت فقر در ویتنام جدید اشاره داشت:«از سال ۱۹۸۶، نرخ فقر مطلق در ویتنام از بیش از ۵۰ درصد به تنها سه درصد در حال حاضر سقوط کرده است. یعنی بیش از ۲۰ میلیون نفر از جمعیت ویتنام از فقر مطلق خارج شده‌اند. در عین حال درآمد سرانه از تنها ۱۰۰ دلار آمریکا به بیش از دو هزار دلار آمریکا در سال ۲۰۱۵ بهبود پیدا کرده است. این تغییرات این کشور را از یکی از فقیرترین کشورهای دنیا به رده یک کشور با درآمد متوسط پایین در جهان ارتقا داده است. ویتنام به عنوان یک نمونه از بازار آزاد سوسیالیستی در قرن بیستم مجبور است مدل‌های ترکیبی مختلفی از روابط با کشورهای سرمایه‌داری داشته باشد. برخی کارشناسان بر این باورند رشد سریع اقتصادی ویتنام تنها به دلیل افزایش سرمایه‌گذاری در این کشور بوده است. حتی برخی کارشناسان داخلی نیز معتقدند ایران باید نحوه جذب سرمایه‌گذاری خارجی این کشور را الگو قرار دهد.»

اتاق بازرگانی تهران هم طی گزارشی تحقیقی به موضوع دوران جدید ویتنام پرداخته است. بر اساس گزارش معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق تهران، کشورهایی که بیشترین اصلاحات را در زمینه تسهیل جذب سرمایه‌گذاری خارجی در بازه زمانی ۲۰۱۵-۱۹۹۷ انجام داده‌اند به ترتیب عبارت‌اند از ویتنام، جمهوری کره، مالزی، هند، چین، ترکیه، فنلاند و روسیه. طی بررسی‌های سازمان با توجه به گزارش‌هایی که منتشرشده نتیجه گرفته می‌شود، تنها راه برای پیشرفت همراه با سرعت، جذب سرمایه‌گذاری خارجی بدون مانع و سخت‌گیری است.

مشکل اساسی ویتنام

مشکل اساسی ویتنام در گذشته ریشه دارد؛ فساد در بخش‌های مختلف این کشور وجود دارد. شفافیت بین‌الملل ماه مارس ویتنام را در جایگاه دوم کشورهای آسیایی پس از هند از نظر فساد مالی قرار داد. این کشور همچنین سال گذشته در رتبه ۱۱۳ جهان از نظر فساد مالی قرار گرفت. سرکوب مفسدان اقتصادی در ویتنام پس از آنکه آلمان، هانوی را متهم به آدم‌ربایی یک مقام بلندپایه نفتی سابق از برلین کرد، جنبه بین‌المللی به خود گرفت. اینکه میزان فساد اقتصادی در کشوری افزایش پیدا کند، بیش از هر چیزی نشان‌دهنده به‌هم‌ریختگی و آشفتگی نظام اقتصادی آن کشور است. به همین ترتیب ویتنام برای مقابله با این بدبینی اقتصادی، در بیانیه حزب کمونیست آورده است که مقامات رسمی ارشد باید از فساد و فرصت‌طلبی دوری کنند و در مقابل تلاش‌ها علیه تخریب ایدئولوژی سیاسی مصمم باشند. براساس این بیانیه، این قبیل افراد مطلقا نباید در پی قدرت باشند و به اقوام و خویشان خود اجازه دهند که از موقعیت‌ها و پست‌های آنها سوءاستفاده کنند. ویتنام در این بیانیه بر زندگی بخشنده، ساده، شفاف، خالص، فروتنانه و صادقانه تاکید کرده است. طبق گزارش ایرنا، این برای نخستین بار است که حزب کمونیست ویتنام روی این مسائل خاص ورود می‌کند که این نشان‌دهنده افزایش فساد و کاهش اعتماد عمومی است.

اقتصاد ویتنام از دید بانک جهانی

توسعه ویتنام در سی سال اخیر چشم‌گیر بوده است. ترمیم و تغییر ساختار در قالب برنامه «دوی موی» در سال ۱۹۸۶ موجب شد این کشور از یک کشور فقیر و کم‌درآمد به کشوری با رشد اقتصادی سریع و توسعه‌یافته تبدیل شود. ویتنام در سال‌های پس از جنگ با رشد اقتصادی بالایی روبه‌روشد. از سال ۱۹۹۰ رشد تولید ناخالص ملی ویتنام میان کشورهای پرشتاب بوده و در سال ۲۰۰۰ نیز به میانگین ۶/۴ درصد رسید. به‌رغم پایین بودن اطمینان به اقتصاد جهانی، اقتصاد این کشور در سال‌های اخیر پایدار بوده است.

متوسط چشم‌انداز این کشور همچنان مطلوب است و تولید ناخالص ملی این کشور در سال ۲۰۱۶ به اندازه ۶ درصد افزایش پیدا کرده است. در حالی که تقاضای داخلی انعطاف‌پذیر و تولید صادرات‌محور همچنان در این کشور باقی مانده است. این کشور رشد قابل توجهی همراه با کاهش چشمگیر فقر داشته و درآمد اجتماعی‌اش به طور قابل توجهی بهبود پیدا کرده است. در سال ۱۹۹۳ بیش از نیمی از جمعیت این کشور روزانه کمتر از ۱/۹۰ دلار دریافت می‌کردند. امروزه افرادی که این میزان درآمد را دریافت می‌کنند به کمتر از ۳ درصد از جمعیت این کشور رسیده‌اند. درصد جمعیتی که زیر خط فقر در این کشور زندگی می‌کنند به ۱۳/۵ درصد کل در سال ۲۰۱۴ رسید. این در حالی است که در سال ۱۹۹۳ این آمار ۶۰ درصد بوده است. بیش از ۴۰ میلیون نفر در دو دهه گذشته از فقر نجات پیدا کرده‌اند. از سوی دیگر ویتنام پیشرفت قابل توجهی در ارائه خدمات اساسی در کشور داشته است. امروزه ویتنامی‌ها نسبت به دو دهه گذشته سالم‌تر و باسوادتر هستند. میزان مرگ‌ومیر نوزادان و کوکان زیر ۵ سال در بیست سال گذشته به طور قابل توجهی کاهش یافته و امید به زندگی از ۷۱ سال در ۱۹۹۳ به ۷۶ سال رسیده است.

دولت ویتنام همچنان به برنامه توسعه خود پایبند است. در برنامه استراتژی توسعه اقتصادی ویتنام از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۲۰ به اصلاح ساختاری، بهبود وضعیت اجتماعی، عدالت اجتماعی و مسائل دیگر اشاره شده است.

همکاری با دشمن سابق

جعفر خیرخواهان
کارشناس اقتصادی و امور بین‌المللی

ویتنام کشور بسیار فقیر و پرجمعیتی است که در جنگ با آمریکا خسارات زیادی متحمل شد و در این کشور نظام کمونیستی و اقتصاد دولتی حاکم بود. از حدود ۳۰ سال پیش شروع به اصلاحات کرد. در سال ۱۹۸۶ رهبران این کشور سعی کردند مسیر کمونیستی را تغییر دهند و برای تحقق این هدف از چین الگو گرفتند. در حال حاضر نمونه موفقی از رشد سریع اقتصادی در جهان است که توانسته سرمایه‌های خارجی زیادی را از سایر کشورها جذب کند. حتی آمریکا که زمانی این کشور را اشغال کرده بود و دشمن محسوب می‌شد، سیاست همکاری با دشمن سابق را در پیش گرفت و به جای اینکه تقابل یا خصومت را ادامه دهد، با رهبران این کشور همکاری کرد. زرنگی رهبران ویتنام این بود که دشمنی‌های قبلی را کنار گذاشتند. این‌گونه یکی از سرمایه‌گذاران بزرگ ویتنام، کشور آمریکا شد. می‌توانیم بگوییم رهبران این کشور برای اینکه وضع اقتصادی مردمشان بهبود پیدا کند به بازنویسی قوانین و مقررات اقدام کردند و قوانین قبلی را تغییر دادند. آنها قوانین را به نفع بخش خصوصی تغییر دادند و در بازار آزاد سرمایه‌های خارجی توانستند راحت‌تر وارد ویتنام شوند. بانک جهانی نیز به کمک این کشور آمد و زیرساخت‌های فرسوده را توسعه داد. همچنین سرمایه‌گذاری‌های مشترک زیادی را با شرکت‌های خارجی در صنایع کاربر و ساده انجام دادند تا از نیروی کار ساده‌ای که در این کشور موجود بود استفاده شود و اینگونه صنایع نیز به سمت بازارهای خارجی صادر شود.

البته اینگونه نبود که دولت کامل کنار بکشد؛ بلکه با تدوین و اجرای برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی نقش محوری و هدایت‌گری را به عهده داشت. آخرین برنامه دولت ویتنام مربوط به ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ است. اما میدان را برای فعالیت و ابتکار عمل بخش خصوصی باز گذاشته و ارتباط و تعامل با دنیای بیرون را کاملا باز کرده است. به این ترتیب می‌توانیم بگوییم با تقلید از چین عملکرد ویتنام در این سی سال شگفت‌آور بوده و رشد پیدا کرده است. در حال حاضر یکی از اقتصادهای نوظهور مهم جهان کشور ویتنام و پیش‌بینی می‌شود در دهه‌های آینده نیز یکی از قدرت‌های بزرگ اقتصادی کنار چین، هند و اندونزی در آسیا باشد.

کارآفرین

فعالیت‌های صنعتی امین‌الضرب در ایران تا ربع آخر قرن نوزدهم عمدتاً ابتکاری بود. اولین بار در همان زمان بود که بازرگانی وارد چنین صنایعی شد.

ناجی تجار

محمدحسن امین‌الضرب چگونه تجارت و صنعت مدرن را در ایران آغاز کرد؟ شهریور سالگرد تاسیس مهمترین نهادپارلمانی بخش‌خصوصی توسط اوست

فریده عنایتی
خبرنگار

شاید بیشتر کسانی که از سه‌راه ضرابخانه تهران عبور می کنند، ندانند که چرا نام این محل «ضرابخانه» است. شاید ندانند که چه کسی در اینجا فعالیت می کرده که نام این محله از او الهام گرفته شده است. احتمالاً بیشتر افرادی که از سه‌راه ضرابخانه رفت‌وآمد می کنند، نمی‌دانند که در این مکان، سال‌ها، محمدحسن امین‌الضرب ضرابخانه‌ای را سرپرستی می کرده و از مؤسسان مجلس و کلای تجار هم بوده است. امین‌الضرب لقب امین‌الضربی‌اش را به دلیل تبحر و فعالیتش در ضرابخانه از ناصرالدین‌شاه گرفته است.

آن‌طور که از کتاب‌های تاریخی برمی‌آید، محمدحسن امین‌الضرب در زمینه کریستال، فیروزه، الماس، پنبه، چای، قند، شکر، صابون، تریاک، شال، پشم و ... از اصفهان به تهران، مسکو، پاریس، لندن و ... فعالیت می کرد. زندگی محمدحسن با دوره سلطنت سه شاه قاجار مصادف بود. کتاب «زندگی‌نامه حاج محمدحسن کمپانی، امین دارالضرب» می‌نویسد: «او در دوره سلطنت محمدشاه متولد، در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه به اوج شهرت خود رسید و در دوره سلطنت مظفرالدین شاه درگذشت.»

حاج محمدحسن امین‌الضرب، یکی از تجار برجسته ایران در نیمه دوم قرن نوزدهم بود. او سال ۱۲۱۳ خورشیدی در خانواده‌ای بازرگان و عمدتاً صراف به دنیا آمد. صرافی نقش مهمی در زندگی امین‌الضرب ایفا کرد. آن زمان که بانکی تأسیس نشده بود، صراف‌ها کار تبدیل پول، تشخیص مسکوکات و بانک‌داری در داخل و خارج از کشور را انجام می‌دادند. از طرفی هم چون حمل‌ونقل سکه با مشکلاتی مواجه بود، بازرگانان برای کار تجاری خود به صرافان متکی بودند. تجار به‌جای پرداخت پول به واردکننده یا خریدار، حواله‌ای به صراف خود در شهر موردنظر می‌نوشتند و در قبال ارائه برات به صراف، وجه آن را به‌صورت نقدی می‌گرفتند.

محمدحسن که در اصفهان به دنیا آمده بود تا ۲۰ سالگی در همان زادگاهش مشغول به کار بود. او روزها همراه پدرش محمدحسین و پدربزرگش، حاج مهدی به حجره‌شان در بازار صرافان می‌رفت؛ اما زندگی پدر و پدربزرگ آن‌قدرها طولانی نبود که راه و چاه بیشتری به محمدحسن بیاموزند. به‌طوری که فوت زودهنگام پدرش به‌شدت بر وضعیت اقتصادی خانواده اثر منفی گذاشت. به همین دلیل هم او مجبور شد ادامه تحصیل را رها کند و به بازار کار برود. البته ترک تحصیل تنها مشکل او نبود. زمانی که محمدحسن ۱۰ ساله بود، پدرش محمدحسین برای فعالیت اقتصادی به کرمان رفته بود. او در آنجا زن دومی اختیار می کند و بعد هم بیمار می‌شود. درنتیجه تمام درآمدش صرف زن دوم و بیماری‌اش شده بود. زمانی که محمدحسن از بیماری پدر خبردار می‌شود قصد سفر به کرمان را می کند که تا رسیدن، پدرش فوت کرده بود. او هم مجبور می‌شود برای بدهی‌های پدرش سفته بدهد تا ماجرا را حل کند. به همین خاطر هم مدتی در کرمان بدون هیچ پول و دوستی سرگردان ماند. او حتی پولی نداشت که به شهرش اصفهان برگردد. درنهایت اما با چند بازرگان اصفهانی مقیم کرمان آشنا شد و از آن‌ها پولی برای برگشت به اصفهان قرض گرفت. برگشت به اصفهان باوجود مشکلاتی که محمدحسن پشت سر گذاشته بود، برایش بهتر بود. چراکه حاج محمدکاظم صراف که از بازرگانان مشهور اصفهان و از دوستان خانوادگی آن‌ها بود، محمدحسن را مورد حمایت قرار داد. محمدحسن در کنار محمدکاظم، هم دیونش را پرداخت و هم در حجره او شاگردی کرد. البته محمدکاظم علاوه بر این‌ها، مقداری هم پول به محمدحسن داد تا او بتواند کار مستقلش را هم شروع کند. این دوران نقطه شروع کار محمدحسن شد. او پولی به دست آورد و تمام بدهی‌ها را پرداخت کرد و مقداری هم به خانواده‌اش کمک کرد و بعد راهی تهران شد.

کار شروع می‌شود

مهاجرت محمدحسن به تهران، آغازی برای کار حرفه‌ای او شد. کتاب‌های مختلف دارایی آن زمان او را عبا، چرتکه، ترازو، یک الاغ، صد ریال - به روایتی ۲۶۰ ریال- پول نقد عنوان کرده‌اند. بااینکه روایت‌های مختلفی از سال‌های اولیه اقامت محمدحسن در تهران وجود دارد، هیچ‌کدام ناقض این نیست که او در اینجا رشد و حرفه‌ای‌گری را آغاز کرد. در کتاب «سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران» این سال‌ها این‌طور نوشته‌شده است: «در مورد سال‌های اول کار حاج محمدحسن در تهران، اطلاعات مختلف و متناقضی - از دست‌فروشی تا صرافی- نقل کرده‌اند. بنا به روایتی در بازار، برای خرید طلا و سکه‌های خارجی از بازرگانان سفارش می‌گرفت، کالاهای سفارش شده را از مغازه‌ها می‌خرید و آن را با سودی به مشتریان می‌فروخت. در این حال از فروش هیچ کالایی روی‌گردان نبود. مشتریان او تجار، صرافان و اعیان بودند. آشنایی و نسبت او با صرافان اصفهانی مقیم تهران در فعالیت تجاریش نقش مهمی داشت.»

کتاب «زندگی‌نامه حاج محمدحسن کمپانی، امین دارالضرب» هم این دوره از زندگی محمدحسن را این‌گونه نقل کرده است: «در زندگی‌نامه ناتمام آمده است که محمدحسن به‌محض رسیدن به تهران مغازه‌ای اجاره و شروع به کار و تجارت کرد. ولی قبول این امر با توجه به سرمایه کم محمدحسن بعید به نظر می‌رسد، چراکه وی برای کار تجارت و خرید کالا به‌منظور فروش به سرمایه نیاز داشت. بیشتر منابع به هنگام معرفی محمدحسن متذکر می‌شوند که وی کار خود را از دوره‌گردی شروع کرد. ولی این که وی چه می‌فروخت و حتی اینکه آیا واقعاً وی دست‌فروش بوده یا نه مورد بحث است. منابعی که به وی حسن ظن دارند وی را صراف و منابع مخالف وی، او را فروشنده پارچه‌های ارزان و بندتنبان ذکر می کنند.»

همه عوامل باعث می‌شود که محمدحسن در طول ۸ ماه کار ۱۳۰۰ تا ۱۴۰۰ تومان سود خالص به دست آورد. او با این سرمایه مادر و دو برادرش را به تهران نزد خود می‌آورد و خانه‌ای در عباس‌آباد و مغازه‌ای برایشان اجاره می کند.

بااینکه کسب‌وکار محمدحسن در تهران گرفته بود، درواقع او روش‌های عمده تجارت را از مسیو پانایوتی، از نمایندگان شرکت رالی، فراگرفت. او در کنار پانایوتی فعالیت‌های زیادی انجام داد و راه و چاه تجارت را آموخت. پانایوتی روش مبادله برات و خریدوفروش کالا را به محمدحسن یاد می‌داد و دنیای تجاری جدیدی پیش روی او گشود. در شرح‌حال ناتمام محمدحسن از قول او به پسرش آمده که جزییات صادرات و واردات کالاهای تجاری را از پانایوتی آموخته است و درنتیجه این آموزش، خرید، فروش کالاهای تجاری از کدام مبدأ و به کدام مقصد را فراگرفته است؛ اما مهم‌ترین درس مالی که از پانایوتی آموخت، روش معامله برات بود.

یادگیری سریع محمدحسن و کسب‌وکار موفقش باعث شد که در مدت یک سال، تمام ولایات ایران پول‌های خزانه، گمرک و برات‌های اکثر تجار به تجارت‌خانه را به او ارجاع دهند. همین اقدامات باعث شهرت او حتی نزد شاه، وزارت و تجار شد. شهرتی که باعث شد چند سال بعد بتواند برای انجام کارهای بزرگی مثل راه‌آهن، استخراج معدن و آوردن برق از دولت مجوز بگیرد.

حتی آن زمان که هنوز بانکی در ایران تأسیس نشده بود، محمدحسن تنها تاجر ایرانی بود که در اروپا نماینده داشت. برخی تجار ایرانی به روسیه و اسلامبول، کالا صادر می کردند؛ اما حاج محمدحسن کالاهای زیادی مستقیماً به فرانسه، آلمان، انگلیس و روسیه می‌فرستاد. حتی هروقت دولت اسلحه، کالا یا براتی از اروپا می‌خواست از طریق حاج محمدحسن اقدام می کرد. سفرای خارجی هم توسط او به ایران پول نقد می کردند.

امین‌الضرب ضرابخانه‌چی می‌شود

حاج محمدحسن در سال ۱۲۹۴ عهده‌دار کار ضرابخانه شد. این دهه زمانی بود که ایران دچار بحران نظام پولی بود که برپایه رواج دو نوع پول (طلا و نقره) قرار داشت. کتاب «سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران» درباره دوره فعالیت محمدحسن در ضرابخانه نوشته است: «محمدحسن از سال ۱۲۵۷ با ابراهیم امین السلطان -که ضرابخانه را اجاره کرده بود- دوستی و ارتباط برقرار کرد. امین السلطان، کار بررسی صحت عیار، خریدوفروش نقره و محاسبه را به حاج محمدحسن سپرد. کار حاج محمدحسن در ضراب‌خانه مصادف با تعطیلی نوزده ضراب‌خانه در ایالات و تأسیس یک ضرابخانه خودکار در تهران بود.» همان‌جایی که الان به سه راه ضرابخانه معروف است. طبق نوشته‌های این کتاب، از میان سه‌نفری که (امین‌الدوله، امین‌السلطان و امین‌الضرب) تا آن زمان، مسئولیت ضرابخانه را به عهده داشتند، امین‌الضرب تنها کسی بود که خود و خاندانش در کار عیارسنجی طلا و نقره سابقه طولانی داشتند. فعالیت محمدحسن در ضرابخانه تا جایی خوب بود که ناصرالدین‌شاه به او لقب امین‌الضرب را اعطا کرد؛ اما اوضاع به همین خوبی پیش نرفت. ناصرالدین‌شاه که ترور شد شرایط برای محمدحسن هم سخت‌تر شد. مظفرالدین شاه با گروه جدیدی روی کار آمد و اوضاع پیچیده شد. تا جایی که کار به توقیف و زندانی شدن محمدحسن و پسرش رسید. سرانجام او مجبور شد بخش اعظم سرمایه‌اش (حدود هشت‌صد تا چهارصدهزار تومان) را به عنوان جریمه به دربار بپردازد تا آزادش کنند.

کار ادامه دارد

محمدحسن همیشه در فکر توسعه بود و دریکی از این روزها به روسیه که کشور عقب‌مانده اروپایی بود، سفر کرد؛ اما این سفر برای او به‌اندازه‌ای جذاب بود که درباره آن نوشت: «وزرا و حکام، هریک ذره‌ای از حد خود نمی‌توانند خارج شوند؛ کسی را قدرت این که مال کسی را بگیرد و یا طمع کند و دست‌اندازی نماید. امکان ندارد، بعدازآن که تقصیر معلوم شد واسطه ابداً در کار نیست؛ ولو کان (اگرچه) برادر امپراتور باشد.» او درجایی دیگر هم نوشته است: «در فرنگستان همه مشغول کار هستند و کارخانجات بسیارند و از ششصد ذرع، زغال بیرون می‌آورند، مردم ایران تمام بیکار مانده همدیگر را می‌پایند.»

فعالیت‌های صنعتی امین‌الضرب در ایران تا ربع آخر قرن نوزدهم عمدتاً ابتکاری بود. اولین بار در همان زمان بود که بازرگانی وارد چنین صنایعی شد. این اتفاق زمانی افتاد که ایران، فاقد جاده مناسب، بانک، نظام پستی و نیروی انسانی ماهر بود و اکثر این وسایل را از خارج کشور تأمین می کرد. با این کم‌وکاستی‌ها در کشور، محمدحسن و پسرش، فعالیت زیادی برای به‌روز کردن ایران انجام دادند. امین‌الضرب سال ۱۲۶۳، اولین ماشین را برای کارخانه ابریشم‌کشی، وارد رشت کرد و وارد حوزه صنعت شد. او ابریشم تولیدی را به استانبول، مصر و مارسی صادر می کرد و سود خالصی ۴ تا ۶ هزارتومانی در سال ۱۲۴۸ به دست آورد.

امین‌الضرب سال ۱۲۶۶ امتیاز ذوب‌آهن و تعدادی معدن (به‌جز طلا) را به مدت سی سال از شاه گرفت. البته در این راه به‌جایی نرسید. حتی بااینکه بخشی از ماشین‌آلات ذوب‌آهن خریداری‌شده و کارشناسان خارجی برای اجرای پروژه به تهران آمده بودند و نقشه‌برداری‌ها انجام‌گرفته بود، به خاطر نبود جاده مناسب کار متوقف شد. با این حال بخشی از کار که ساخت راه‌آهن بین آمل و محمودآباد بود عملیاتی و اجرا شد. به‌این‌ترتیب امین‌الضرب، اولین راه‌آهن ایران را راه‌اندازی کرد.

کتاب «زندگی‌نامه حاج محمدحسن کمپانی، امین دارالضرب» درباره توسعه تجارت و کار محمدحسن این‌گونه نوشته است: «بر طبق شرح‌حال ناتمام، در آن زمان سود حاصل از این معامله (تجارت تریاک به هنگ کنگ) به‌تنهایی چنان عجیب بود که گزارش آن به شاه داده شد و او حاج محمدحسن را به حضور طلبید و خلعتی به نشان رضایت خود به او اعطا کرد. بر طبق اسناد مهدوی در سال ۱۲۹۳ قمری، شاه نشان شیر و خورشید درجه‌دو را به حاج محمدحسن داد که به‌احتمال‌زیاد به خاطر قدردانی از موفقیت تجاری بزرگ او بوده است. شاید به دلیل این معامله بود که در سال ۱۳۰۰ قمری ناصرالدین‌شاه تلگرافی به ناصرالدوله وزیر تجارت فرستاده می گوید: انصافاً حاج محمدحسن کمپانی و برادران او یک دستگاه تجارت بزرگی برای دولت است و می‌توان اطمینان به عزم تجارت او به هم رسانید خاصه خود حاجی محمدحسن که گذشته از عمل تجارت خدمتگزار است. همین دستخط تلگرافی ما را به او نشان داده کمال تقویت و همراهی را به کمپانی او و کارهایش معمول دارید.»

اولین پارلمان بخش خصوصی تشکیل می‌شود

امین‌الضرب را همه می‌شناختند. او که در حال تجارت و صنعت مشکلات زیادی به چشم دیده بود، حالا فکری بزرگ‌تر در سر داشت. فکری که به حل مشکلات تمام هم‌صنفی‌هایش مربوط می‌شد. به همین دلیل هم نقش او در تشکیل مجلس وکلای تجار ایران و پیگیری حقوق بازرگانان قابل‌توجه است.

مجلس وکلای تجار تهران به‌عنوان یکی از مجالس وکلای تجار ایران سال ۱۲۶۳ به ریاست محمدحسن امین‌الضرب به‌عنوان نهادی خودجوش و بر اساس ضرورت در سایه حمایت ناصرالدین‌شاه تشکیل شد. کتاب «از مجلس وکلای تجار تا اتاق ایران» درباره مجلس وکلای تجارت نوشته است: «اعضای مجلس تجارت در تهران را حاج محمدحسن امین‌الضرب، آقای عبدالباقی، آقا محمدامین، حاجی علی‌اکبر، حاج حسن، حاج محمدحسین، حاج ملاحسین، حاج علی‌اکبر دهدشتی، حاج محمدحسین کاشانی، سید خلف، حاج محمدحسین عمو، حاج ابراهیم، حاج عبدالرزاق، حاج ابوالفتح و حاج محمدجعفر تشکیل می‌دادند.»

آن‌طور که نوشته شده است این مجلس با هدف احترام به مالکیت فردی، جلوگیری از سوءاستفاده از عمال دیوانی، رواج کالای ایرانی، سپردن امور تجار و حل‌وفصل دعوای به مجلس تجارت و ... تأسیس شد.

در همان کتاب درباره فعالیت این مجلس نوشته است: «حوزه اختیارات گسترده مجلس وکلای تجار بااقتدار حکام مواجه شد و آنان را به مقابله با فعالیت‌های مجلس برانگیخت. از این نمونه، اختلال و کارشکنی و حاکم بارفروش بود که حاج علی اصفهانی طی نامه‌ای به امین‌الضرب عنوان می کند و ناصرالدین‌شاه در حکم تلگرافی خود به معین‌السلطنه حاکم قزوین، گوشزد می کند که اگر با مجلس تجار این‌گونه که تابه‌حال عمل کرده، رفتار کند از حکومت برکنار خواهد شد.»

با این حال، محمدحسن در این راه با موانعی مواجه بود؛ موانعی مانند مخبرالدوله، وزیر تجارت. مخبرالدوله آن‌قدر مخالف فعالیت محمدحسن بود که در هر ایالت افرادی نظامی یا بی‌اطلاع از امور تجاری را به ریاست تجار منصوب کرد. مخبرالدوله آن‌قدر سنگ جلوی امین‌الضرب قرارداد تا او بعد از دو سال از ریاست کناره‌گیری کرد و کار مجلس هم به‌تدریج متوقف شد.

تلاش تا آخرین لحظه

سال‌های آخر زندگی امین‌الضرب، سال‌های خوب و آرامی نبود. او طی این سال‌ها برادرش محمدرحیم را از دست داد. بخش بزرگی از دارایی‌هایش مصادره شد و به زندان افتاد. کتاب «سرگذشت پنجاه کنشگر اقتصادی ایران» درباره این سال‌های زندگی محمدحسن این‌طور نوشته است: «با وجود اینکه دارایی او را گرفتند هنگامی که مشکل افزایش قیمت نان و احتکار گندم در تهران بحرانی شد از وی برای حل مشکلات کمک خواستند و او را به ریاست مجلس انتظام نرخ منصوب کردند، زیرا از ملاکین و محتکرین رشوه نمی‌پذیرفت.»

درنهایت محمدحسن سال ۱۲۷۷ خورشیدی و در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت و بر اساس وصیتش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

سید جمال‌الدین اسدآبادی در کنار حاج محمدحسن امین‌الضرب

حاج محمد حسن امین‌الضرب در حجره‌اش در سرای امیر

رونمایی از فرمان مشروطیت در منزل محمد حسن امین‌الضرب با حضور تجار در سال ۱۲۸۵

فناوری

ما در حال حاضر طیف وسیعی از خدمات را در اختیار داریم که به ما اجازه می‌دهد به بسیاری از برنامه‌ها و فیلم‌ها در هر زمان و از طریق بسیاری از دستگاه‌ها دسترسی داشته باشیم. ما دیگر به اتاق نشیمن محدود نمی‌شویم؛ اینترنت به ما اجازه می‌دهد تا تلویزیون را در هر کجای خانه تماشا کنیم و دستگاه‌های رسانه‌ای قابل حمل مثل تلفن‌های هوشمند و تبلت‌ها ما را در حال حرکت سرگرم می‌کنند.

احیای دوباره تلویزیون

تلویزیون‌های اینترنتی با سریال‌های جدیدشان رونق را به شبکه ها بازگرداندند

سهیلا تقوی‌نژاد
مترجم

تلویزیون در طول سال‌هایی که از آغاز آن گذشته رشد کرده و شکوفا شده است و با افزایش قدرت اینترنت، تلویزیون اینترنتی در سرتاسر جهان حکومت می‌کند. همین دو دهه پیش بود که تلویزیون انحصار پخش را در اختیار داشت. اگر تماشاگران می‌خواستند چیزی را ببینند، باید در یک مکان مشخص در یک زمان مشخص حضور می‌داشتند. سپس با نسل دیگری دستگاه ضبط ویدیوئی VCR و سپس TiVo آمد تا بتوانند یک نمایش را ضبط کنند و بعدا آن را تماشا کنند. در حال حاضر تلویزیون اینترنتی یا IPTV (پروتکل اینترنت تلویزیونی) وجود دارد و برنامه‌ریزی پخش می‌تواند براساس زمان دلخواه شما مرتب شود.

اینترنت

در سال ۱۹۶۹ وزارت دفاع یک سیستم بسته‌بندی سوئیچینگ توزیع اطلاعات بین رایانه‌های مختلف را توسعه داد و آن را ARPANET (شبکه آژانس پروژه‌های تحقیقاتی پیشرفته) نامگذاری کرد. این شبکه در سال‌های بعد از جنگ سرد طراحی شده بود و یک وسیله ضدبمب برای نگه داشتن خطوط ارتباطی بود. این پیشروی اینترنت مدرن بود که به مردم کمک کرد تا متن، داده‌ها و تصاویر را به آسانی روی خطوط ارتباطی مختلف انتقال دهند. در زمان قبل از اینترنت مردم متوجه پتانسیل انتقال اطلاعات شگفت‌انگیز موجود نبودند.

تلویزیون اینترنتی اولیه

تلویزیون کابلی از دهه ۱۹۴۰ مشغول به کار بوده است. در سال ۱۹۹۴ اولین باری که تلویزیون در اینترنت پخش شد، ABC World News را پخش کرد. شرکت‌هایی مانند Audionet شروع به پخش موسیقی کردند و سیسکو کار خود را برای پخش برنامه‌های تلویزیونی اینترنتی آغاز کرد. از همان روزهای اول، سه مورد استفاده اصلی برای تلویزیون‌های اینترنتی LiveTV، Video on Demand (VoD) و Interactive TV (iTV)) بوده است. رشد تلویزیون اینترنتی در زمینه توزیع علم برنامه‌نویسی برای سایر نقاط جهان، به ویژه در مناطقی مانند چین و هند، که دارای زیرساخت‌های پشتیبانی و تجهیزات دسترسی مانند خطوط کابل یا DSL نیست، در سطح بین‌المللی بسیار کاربردی است.

چهره تلویزیون اینترنتی

تلویزیون اینترنتی یک جایگزین برای تماشاگران تلویزیون معمولی بود. طولی نکشید که شرکت‌های بزرگ پخش متوجه شدند این امر به راحتی می‌تواند بینندگان آن‌ها را تحت‌الشعاع قرار دهد. آنها متوجه شدند که مطمئن‌ترین راه مبارزه با این تهدید جدید، شناختن و کار با آن است. اکثر شرکت‌های بزرگ پخش سیاست‌های خود را در راستای پخش اینترنتی بازبینی کردند. یکی از پیشگامان پخش تلویزیون اینترنتی، Hulu یکی از زیرمجموعه‌های گروه تلویزیونی NBC بود که تولیدات خود را از طریق اینترنت به اشتراک گذاشت. این اقدام بلافاصله به یک موفقیت منجر شد. در حال حاضر، بقیه شرکت‌های بزرگ پخش (و همچنین بسیاری از شرکت‌های کوچکتر) گروه‌های پخش اینترنتی خود را توسعه داده‌اند. در حقیقت بسیاری از شاخه‌های خود را برای ایجاد محتوای خاص اینترنت (ISC) و همچنین محتویاتی که قبلا پخش شده بود، مطابق برنامه زمان‌بندی بیننده ایجاد می‌کنند.

ما در حال حاضر طیف وسیعی از خدمات را در اختیار داریم که به ما اجازه می‌دهد به بسیاری از برنامه‌ها و فیلم‌ها در هر زمان و از طریق بسیاری از دستگاه‌ها دسترسی داشته باشیم. ما دیگر به اتاق نشیمن محدود نمی‌شویم؛ اینترنت به ما اجازه می‌دهد تا تلویزیون را در هر کجای خانه تماشا کنیم و دستگاه‌های رسانه‌ای قابل حمل مثل تلفن‌های هوشمند و تبلت‌ها ما را در حال حرکت سرگرم می‌کنند.

کدام سرویس برنامه‌های دلخواه شما را تأمین می‌کند؟ آیا واقعا به تلویزیون نیاز دارید؟ آیا شما فیلم‌های خود را از طریق شبکه‌های تلویزیونی خصوصی خریداری می‌کنید یا باید آنها را به صورت آنلاین مشاهده کنید؟ آیا می‌خواهید تلویزیون را در یک لپتاپ، تلفن، تبلت یا تلویزیون تماشا کنید؟ مهم‌تر از همه، ماهانه چه مبلغی باید برای تماشای برنامه‌های دلخواه خود بپردازید؟

۷ کمپانی موفق تلویزیون اینترنتی کدامند؟

۱ iPlayer BBC

BBC و امپراتوری تلویزیونی تحت حمایت عمومی آن، یک موسسه بریتانیایی است که مدت‌هاست در بریتانیا فعالیت می‌کند؛ بنابراین نباید جای تعجب باشد اگر بگوییم که سرویس دیجیتال آن یعنی iPlayer BBC اولین تسهیلات اتصال آنلاین بود که به عنوان اتصالات اینترنتی باند پهن جریان اصلی بازار پخش اینترنتی را در دست گرفت.

این بخشی از دلایل شناخته شدن و محبوبیت iPlayer است، اما باید ذکر کرد که iPlayer BBC از لحاظ محتوا و تحویل نیز یک سر و گردن بالاتر از بقیه است.

محتوای iPlayer تقریبا به طور کامل نمایش‌های تلویزیونی همراه با نمایش گهگاه فیلم است که قبلا از شبکه تلویزیونی BBC پخش شده است و پس از پخش معمولا برای یک هفته به صورت آنلاین روی شبکه iPlayer موجود است؛ هرچند برخی از برنامه‌های BBC برای ۳۰ روز یا حتی بیشتر به صورت دائمی در دسترس هستند.

برنامه‌های دسکتاپ و iOS این شبکه مزایای قابل توجهی را نسبت به نسخه مرورگر دارند زیرا به شما اجازه می‌دهند محتوای مورد علاقه خود را ایجاد و دسته‌بندی و در نتیجه لینک سریال‌ها را تنظیم کنید. iPlayer بقیه کار را برای شما انجام خواهد داد. با توجه به امکان پخش HD برای iPlayer، این شبکه همچنان قابلیت پخش روی خطوط ضعیف اینترنتی را هم دارد. همچنین iPlayer روی Xbox۳۶۰ و PS یافت می‌شود که روی هر پلتفرم تلویزیون هوشمند به خوبی YouView، Sky و Virgin و شمار زیادی از دستگاه‌های دیگر نمایش داده می‌شوند. iPlayer با این ویژگی‌های چشمگیر که به صورت رایگان برای هر کسی قابل دسترسی است، به وضوح از بازی جلوتر است. در صورت نیاز به تماشای چیزی که همان لحظه پخش می‌شود، iPlayer تمام نیازهای شما را برآورده می‌کند. اگر شما وقتی BBC تماشا می‌کنید از محتوای آن خوشحال هستید، حتی می‌توانید تلویزیون Freeviewی آن را از کار بیندازید و مطمئن باشید تمام برنامه‌های پخش‌شده آن به آسانی در شبکه اینترنتی آنها قابل یافت هستند. در مقایسه با سایر اعضای این لیست، نسخه‌های بی‌نظیر iPlayer شگفت‌انگیز است.

iPlayer برای جریان تلویزیون یک وسواس ملی و استاندارد طلایی است، حتی در سراسر جهان.

۲ YouTube

از هرکسی بپرسید که فکر می‌کند بزرگترین انقلاب اینترنتی قرن بیست و یکم چیست، به احتمال زیاد پاسخ او یک چیز خواهد بود: "YouTube". یوتیوب به خاطر این که باعث ایجاد سایت‌های ویدئویی-وبلاگی توسط خود کاربران (به نوعی شخصی‌سازی در عین عمومی بودن) شده، چشم‌انداز آنلاین را برای همیشه تغییر داده است.

این اجازه می‌دهد هر کسی، فارغ از شهرت و هویت، هر محتوای ویدئویی را با هر کیفیتی از هر جای دنیا آپلود کند و آن را برای هر کسی در سراسر جهان به آسانی نمایش دهد.

با یوتیوب، شما برای ساختن سریال تلویزیونی خود و ایجاد یک پیروزی عظیم نیازی به بودجه بزرگ یا در واقع هیچ بودجه‌ای ندارید، یوتیوب همچنین به شما امکان می‌دهد تا محتوای آپلودی خود را با کیفیت حداکثر ۱۰۸۰p به اشتراک بگذارید. این سایت حتی با فرمت ۳D نیز قابل مشاهده است. علاوه بر همه این‌ها شما می‌توانید انواع فیلم‌ها و رویدادهای تلویزیونی زنده را از شبکه‌های رایگان آن به‌صورت آنلاین تماشا کنید.

۳ Netflix

اگر شما یک فیلم/سریال‌بین خبره باشید، می‌دانید که تنها یک رقابت در این عرصه وجود دارد و آن بین Lovefilm آمازون و Netflix است.

اکثر تلویزیون‌های هوشمند هر دو برنامه Netflix و Lovefilm را دارند، اما در اکثر دستگاه‌های iPad، گوشی‌های هوشمند و یا کنسول‌های بازی، این انتخاب مستقیم بین این دو است. کیفیت فیلم و تلویزیون هر دو در تلویزیون و تبلت‌ها عالی است.

مشکل محتوای فعلی برای Netflix، فشرده بودن برنامه‌های آن است که برای پخش نامحدود ۷٫۹۹ پوند را در هر ماه هزینه می‌کند، اما لینکی برای دانلود در اختیار بیننده نیست. Netflix روی PC و Mac، Apple TV، Xbox، Wii، ۳۶۰ و PS، گوشی‌های اندروید و تبلت‌ها، تلفن‌های ویندوز، دستگاه‌های iOS، تلویزیون‌های فعال شده با اینترنت و پخش‌کننده‌های Blu-ray و پخش‌کننده‌های جریان از Roku، Philips و Western Digital اجرا می‌شود. پخش سریال بسیار معروف و پرطرفدار House of Cards از سال ۲۰۱۳ در Netflix آغاز شد و مدیرعامل این شرکت مشتاق است که با همین برنامه صنعت سریال‌های اینترنتی را متحول کند.

۴ LoveFilm Instant

آیا بهتر از Netflix است؟ بله، هست، اما به شرطی که شما سیستم پخش برنامه این شبکه را در نظر نگیرید. این که فیلم‌ها به در خانه ما فرستاده شوند، در عصر دیجیتال امروزی بسیار عجیب است، اما این نگرش محافظه‌کارانه هالیوود به اینترنت است. تنها پست می‌تواند آخرین نسخه‌های برنامه‌ها را برای ما بیاورد.

LoveFilm برای PC و Mac، Kindle Fire، HD، اپل، Xbox ۳۶۰، PS۳، تلویزیون‌های مبتنی بر اینترنت و پخش‌کننده‌های Blu-ray، سیستم سینمای خانگی سونی، Network Media Player سونی و On-box دیجیتال Stream در دسترس است.

یک سلکشن کمدی (Think Peep و Show، Spaced، The Inbetweeners و غیره) محتوای غیرفیلمی Lovefilm را تقویت می‌کند. این شبکه به زودی پخش آزمایشی و رایگان چندین سریال را برای اعضای فعلی آغاز خواهد کرد که ادامه دادن آن‌ها بستگی به نظر تماشاگران دارد.

این ایده خوبی است، اما تا زمانی که انتخاب نوع فیلم‌ها در Lovefilm Instant از روی رقیب آن یعنی Netflix باشد، از این لحاظ خواهد توانست با آن برابری و نه رقابت کند. با این حال این شرکت با وجود هواداران نوستالژیک خود که فرصتی برای داشتن چند دیسک Blu-ray در خانه را برایشان مهیا کرده است، فقط در این شاخه از رقیبش جلوتر افتاده است؛ اگر شما یک فیلم‌بین حرفه‌ای هستید، Lovefilm Instant انتخاب مناسبی است.

۵ ITV Player

ITV Player، که قبلا به عنوان ITV Online شناخته می‌شد، یکی از محبوب‌ترین شبکه‌های تلویزیونی اینترنتی است که این روزها بیشتر به سمت تجاری شدن پیش می‌رود.

دسترسی به خدمات این شبکه به علت ابزارهای مناسبی که در محیط آنلاین در اختیار شما قرار می‌دهد بسیار راحت است، اما هنگامی که یک برنامه را باز می‌کنید، ممکن است دو آگهی که ابتدا و همچنین آگهی‌های بعدی که در طول نمایش نشان داده می‌شوند شما را ناراحت کنند، اما این راه کسب درآمد این شبکه است. بعد از همه اینها ITV، مثل BBC مشمول هزینه‌های مجوز تلویزیون نمی‌شود.

ITV در فوریه ۲۰۱۳ نخستین نمایش آنلاین خود را از Park Avenue ۶۶۶، شروع کرد. این شبکه همچنین برای نشان دادن برنامه‌هایی که بیش از ۷ روز از پخش اولیه آن گذشته باشد و همچنین محتوای آرشیو قدیمی‌تر، هزینه دریافت می‌کند، هرچند که بخش «توصیه‌شده» خود را صرفا با پرداخت هزینه برای محتوا پخش می‌کند.

به گفته این شرکت، ITV Player در حال جست‌وجو برای یک مدل کسب‌وکار قابل اجرا و شایسته تماشاچیان امروزی است. صرف نظر از برنامه‌های iOS، نسخه‌های PS۳، Virgin، WeView و Sky، ITV Player در حال حاضر منحصر به تلویزیون‌های هوشمند سامسونگ و دستگاه‌های اندروید است. کاربران PS همچنین می‌توانند از طریق یک کانال در YouTube برنامه‌های دلخواهشان را تماشا کنند.

۶ 4OD

اگر چه پخش تلویزیونی این شبکه نسبت به گذشته مخاطبان کمتری دارد، با این حال برخلاف بسیاری از ارائه‌دهندگان تلویزیون پهنای زمینی، شبکه ۴ سرویس ۴OD برنامه‌های خود را به طرز چشمگیری برای همیشه به‌صورت آنلاین در دسترس می‌گذارد، بنابراین شما لازم نیست که مثل ITV در مورد هشدار هفت‌روزه نگران باشید.

برنامه‌های این سرویس در Virgin Media، YouView، Xbox و ۳۶۰ و iOS و اندروید ارائه می‌شود. یک برنامه مشابه برای ویندوز هم به تازگی راه‌اندازی شده است. با این اوصاف باز هم لینکی برای دانلود وجود ندارد.

چشم‌انداز تجاری به این معنی است که کانال ۴ به مدل‌های کسب و کار بیشتر از آزمایش‌های خدمات به دست‌آمده خود علاقه مند است و از این رو، مشغول جمع‌آوری اطلاعات مخاطبان از شش میلیون عضو ثبت‌شده است. شرایط استفاده ۴OD روشن، ساده و آسان است، اما میزان غیر قابل قبولی از تبلیغات آزاردهنده است؛ قبل از شروع برنامه، کمتر از شش آگهی پخش می‌شود و بعضی از آنها شامل پنل‌های لمسی برای اطلاعات بیشتر است که یک صفحه وب مرتبط را باز می‌کند؛ در حالی که محتوای ویدئو زیر این پیج در جریان است.

با این حال، ۴OD با ارائه سری کامل در آرشیوش و به صورت رایگان فراتر از خدمات تلویزیون اینترنتی است. همه هشت سری نمایش The Inbetweeners، Peep و تمام ۲۷ سری Come Dine With Me آزادانه در دسترس هستند.

همچنین لینک‌هایی در وب‌سایت ۴OD وجود دارند که به نام ۴Seven (که هفت روز در دسترس هستند تا همه چیز را ساده نگه دارند)، ۴More، ۴Music و ۴Film، در ازای دریافت هزینه یک لینک دانلود ۳۰ روزه و یک لینک تماشای آنلاین ۴۸ ساعته در اختیار بیننده قرار می‌دهند. اگر شما در ازای ارائه این مجموعه عظیم از محتوای رایگان تبلیغاتی مشاهده نکنید، ۴OD یک انتخاب عالی است.

۷ Virgin Media

تا ۱۰۰ مگابایت پهنای باند فیبر نوری برای مشترکین Virgin در دسترس است، اما این چیزی نیست که بتواند سرعت و کیفیت لازم را داشته باشد تا بینندگان امروزی را قانع کند.

این رسانه در هسته سرویس جریان هوشمند خود TiVo، پیشرفته‌ترین PVR با سه تونر، HD، ۳D یا یک هارد دیسک ۵۰۰ گیگابایتی یا یک ترابایتی دارد که در حال حاضر همراه با یک برنامه همراه برای آیفون‌ها و آیپدها به نام «تلویزیون هرجا» است. مجموعه‌ای از برنامه‌های کاربردی برای اندروید نیز برای آن طراحی شده و در دسترس است.

این برنامه این قابلیت را دارد که مجموعه‌ای از شبکه‌های دلخواه شما را دسته‌بندی کرده و روی تلویزیون خانه شما به‌صورت رایگان نمایش دهد. BBC، C۴، ITV و ۵ Demand از معروف‌ترین این کانال‌ها هستند، بنابراین شما لازم نیست برای دسترسی به برنامه‌های مختلف از شبکه‌های مختلف تلویزیون اینترنتی جست‌وجو کنید، این شبکه خانگی این کار را برای شما انجام می‌دهد. شما همچنین می‌توانید چیزی را که در YouView اخیرا کپی کرده‌اید، به EPG برسانید. در سمت دیگر شما به عنوان تماشاچی می‌توانید تلویزیون، فیلم‌ها و سریال‌ها را هر زمان که دوست داشتید، با پرداخت هزینه‌ای ناچیز -برای اجاره هر چیزی که به‌صورت استاندارد روی این شبکه وجود ندارد- تماشا کنید. Virgin Media جدیدترین فیلم‌ها را دریافت می‌کند که با سه کیفیت SD، HD و ۳D قابل پخش است.

Virgin Media دارای حدود ۱۶۰ کانال در دسته‌بندی خود است و همچنین شامل مجموعه‌ای از کانال‌های Sky از طریق نرم‌افزار است. این برنامه همچنین یک کانال اختصاصی برای یوتیوب دارد که با آخرین تکنولوژی HTML۵ چندمنظوره سازگار است.

با این حال، نوآوری واقعی TV Anywhere است. شما به راحتی آن را در گوشی هوشمند یا تبلت خود فعال می‌کنید و برنامه بلافاصله به TiVo متصل می‌شود، آنچه که شما در حال تماشای آن هستید را مشخص می‌کند و گزینه‌هایی را برای ضبط آن یا تنظیم یک‌سری لینک، جست‌وجوی اطلاعات (بازیگران، تیم فنی، لینک‌های جست‌وجوی یوتیوب) تنظیم قسمت‌های برنامه‌ریزی شده که در آینده پخش خواهد شد یا به اشتراک‌گذاری نظرات شما در رسانه‌های اجتماعی در اختیار شما قرار می‌دهد.

در واقع، این برنامه جایگزین کنترل از راه دور شما می‌شود و به سرعت به عنوان پیش‌فرض برای سازماندهی و حرکت Box TiVo تبدیل می‌شود. از همه مهم‌تر، امکان نامحدود جست‌وجوی متن از هر چیزی که در Box TiVo وجود دارد از جمله تلویزیون زنده و در همه محتواها و برنامه‌های مورد تقاضا، انجام می‌شود.

در این عصر تکنولوژی، Virgin Media بسیار جای پیشرفت و گسترش دارد، از WiFi برای اتصال به اینترنت استفاده می‌کند و تعداد بسیار زیادی از شبکه‌های تلویزیونی و اینترنتی را تحت پوشش قرار می‌دهد. راه پیشرفت برای Virgin Media بسیار بلند و پرپیچ‌وخم است.

غدیر: روز گشایش راه خدا

نقش تأویلی ولایت پس از ختم نبوت درفلسفهٔ شیعی

مهدی فدایی مهربانی
عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

اگر این نکته را بپذیریم که معنای نص به ظاهر آن خلاصه نمی‌شود و در ورای هر نصی، معنایی باطنی نهفته است، و اگر تأویل معنوی را مستلزم برخورداری از حضوری هستی‌شناختی در ساحتِ معرفت‌شناسی بدانیم، بنابراین یک سؤال ایجاد می‌شود: رسیدن به باطنی‌ترین و نهفته‌ترین معنای متن، کار چه کسی است؟ برای یک حکیم مسلمان، یک فرض می‌تواند این باشد که اساساً در دوران پس از پیامبر، کسی توانایی رسیدن به آن ساحتِ نص را ندارد. بدیهی است که این نظر با تشکیکی بودن معرفت و وجود در نزد فلاسفه شیعه همخوانی ندارد. اگر رسیدن به هر مرتبهٔ معرفت مستلزم برخورداری از یک درجهٔ حضور باشد، بنابراین درونی‌ترین معنای متن، مستلزم حضوری است که فلاسفهٔ شیعی آن را انسان کامل می‌نامند.

بر همین اساس شیعیان همواره معتقدند فهم وجوه باطنی کتاب، نیازمند «قیم بالکتاب» یا «تالی کتاب الله» است.[۱] به نظر می‌رسد پیامبر(ص) در جایی به این نکته اشاره کرده است؛ هنگامی که خود را «مدینهٔ علم» و علی(ع) را «دروازهٔ آن علم» می‌خواند.[۲] روایت فوق حاوی دو نکته است: نخست این که به اهمیتِ نقش امام به عنوان نزدیک‌ترین شخص به پیامبر اشاره دارد،[۳] و دوم این که امام را به عنوان تنها راه رسیدن به معرفت باطنی اسلام دانسته است، زیرا برای رسیدن به هر مدینه‌ای، راهی جز دروازه‌ای عظیم که در مقابل شما گشوده است وجود ندارد. بنابراین یکی از القاب امام غایب نیز «باب‌الله»است.[۴]

اصطلاح دروازه برای کربن از این جهت می‌توانست اهمیت داشته باشد که در درون خود معنایی از رهایی را نهفته دارد. دروازه[۵]، همان راه رهایی از جهان هایدگری است، جهانی بسته که دازاین راهی برای خروج از آن ندارد. دازاین تا وقتی دازاین است، در جهان است و هیچ امکانی برای خروج از جهان ندارد. اندیشیدن به آن‌سوی جهان در اندیشه هایدگر منتفی است و بنابراین معرفت و شناخت در نهایت هیچ گونه امکان رهایی را در مقابل دازاین قرار نمی‌دهد. تنها امکان واقعی دازاین که با اندیشیدن واقعی برای دازاین اصیل پدیدار می‌شود، پذیرفتن مرگ است و مرگ در نهایت چیزی جز پایان دازاین در جهان نیست. اما کربن در آموزه‌های شیعی راه رهایی را در امام‌شناسی می‌یابد. امام از این جهت دروازه‌ای رو به رهایی است.

نگاهی به تعلیمات امامان شیعه نشان می‌دهد که چگونه این آموزه‌ها دروازهٔ عظیم ورود به فلسفه نبوی بوده‌اند. نهج‌البلاغه (این عنوان را بر حسب معمول راه خوب سخن گفتن ترجمه می‌کنند و حال آن که بلاغت به معنای بلوغ و پختگی است) از نظر کربن، شامل غنی‌ترین معارف امام نخست است که به مثابهٔ همان دروازه است. این کتاب پس از قرآن و احادیث نبوی، مهمترین اثر حیات دینی شیعه، به طور کلی و اندیشهٔ فلسفی اوست. تأثیر این اثر را به شیوه‌های گوناگونی می‌توان حس کرد: ترتیب منطقی اصطلاحات، استنتاج نتایج صحیح، جعل برخی اصطلاحات در زبان عربی که با توجه به غنا و زیبایی آن‌ها و مستقل از ترجمهٔ متن‌های یونانی به عربی، در زبان ادبی و فلسفی وارد شده‌اند. برخی از مسایل فلسفی اساسی طرح‌شده در کلام امام اول، نزد ملاصدرا و مکتب او بسط پیدا خواهند کرد. اگر گفت‌وگوی امام با مرید خود کُمیل بن‌زیاد را در پاسخ به پرسش از حقیقت به خاطر بیاوریم که در آن امام توالی باطنی حکیمان در این جهان را توصیف می‌کند...، در این صفحات، اندیشه‌ای از نوعی خاص را پیدا خواهیم کرد.

برعکس، آن جایی که معرفت شناسی از حالت تشکیکی خود خارج می‌شود، هرگونه باطنی مورد انکار قرار می‌گیرد. به زعم کربن اشعریان با نفی مفهوم ترتیب- یعنی ساختار توأم با سلسله مراتب عالم با علل واسط- اساس نبوت را نابود کرده‌اند. معتزلیان افراطی (امثال راوندی) نیز ایراد خود را چنین بیان می‌کردند: «نبوت یا با عقل موافقت دارد و یا نه! در شق اول، نبوت امری زاید است و در شق دوم، باید نبوت نفی شود». خردگرایی معتزلی را توان آن نبود تا به مرتبه‌ای از وجود و آگاهی پی ببرد که در آن، این هردو شق، از درجهٔ اعتبار ساقط می‌شود. از این واسطه‌ای که پیامبرشناسی شیعی بر ضرورت آن تأکید داشته، در اصطلاح به حجت(حجت خداوند بر انسان) تعبیر شده است.با این همه، فکر و عملکرد [حجت] از محدودهٔ یک دورهٔ خاص فراتر می‌رود. حضور حجت، حتی اگر به معنای حضور نامشهود و برای انبوه مردم ناشناخته باشد، باید تداوم داشته باشد. بنابراین مفهوم حجت از اعصار تاریخی فراتر می‌رود و ریشه در واقعیتی مابعدالطبیعی دارد که شهود به آن، ما را به بحث عرفانی آدم آسمانی هدایت می‌کند.

کربن بر مبنای اندیشهٔ شیعی معتقد است همان طوری که ساحت ظاهری، ظهورِ زمینی پایانی خود را در شخص محمد پیامبر داشت، می‌بایستی ساحت باطنی آن نیز مظهری داشته باشد. تجلی باطنی نبوت در شخصی ظاهر شد که از همهٔ انسان‌ها نسبت به پیامبر نزدیکتر بود، یعنی علی بن ابی‌طالب، امام اول. از همین جا بود که امام اول، [در اشاره‌ای به حدیث مشابهی از پیامبر][۶] گفت: «من ولی بودم، در حالی که آدم هنوز میان آب و گِل قرار داشت». میان شخص پیامبر و امام، پیش از قرابت زمینی، نسبتی معنوی وجود دارد که در ازل برقرار شده است: «علی و من از نور واحدی خلق شده‌ایم.[۷]» «علی و من، چهارده هزار سال پیش از خلقت آدم، از نور واحدی خلق شدیم.» آن گاه در همان حدیث، پیامبر اشاره می‌کند که چگونه آن نور واحد، از پیامبری به پیامبر دیگری منتقل و به دو ذریه تقسیم شد تا شخص او و امام اول، تجلی کند و آنگاه خطاب به امام می‌گوید: «یا علی! اگر مرا خوف آن نبود که طایفه‌ای از امت من در حق تو همان گویند که بنی‌اسرائیل در حق عیسی بن‌مریم گفتند، در حق تو همان می‌گفتم که اگر تو بر طایفه‌ای می‌گذشتی، خاک قدوم تو را متبرک می‌دانستند و از آن شفا می‌جستند، اما کافی است که تو جزئی از من باشی و من جزئی از تو. آن کس وارث من خواهد بود که وارث تو باشد، زیرا تو به من به منزلهٔ هارون به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود.»و سرانجام این حدیث با مضمونی قاطع که: «علی با هَر پیامبری در سِر و با من آشکارا فرستاده شد».کربن به احادیث فوق در سنت شیعی فوق‌العاده علاقه نشان می‌دهد، چرا که بیانگر نقش امام در تأویل است. تأویلِ شیعی بدین ترتیب به گونه‌ای کشف رمز و سرگشایی بدل می‌شود.

امام ششم جعفر صادق(ع) بر همین اساس گفته است: «امر ما سرّ در سرّ است. سرّ امری که برای همیشه مستور است و تنها سرّی دیگر می‌تواند آن را مکشوف سازد. این امر سری ورای سر دیگر است که پشت حجاب سرّی دیگر پنهان شده است».سری که امام از آن سخن می‌گوید و تنها توسط آن «سرّ مستور» مکشوف می‌شود، می‌باید از جنس همان سر باشد. اما در وجود امام چه عنصری باید حامل اسرار باشد؟ به نظر می‌رسد آن چه که حامل اسرار است، ولایت است و تنها ولی دیگری باید بتواند این سر را آشکار کند. به عبارت دیگر معرفت‌شناسی در شیعه، با امام‌شناسی پیوند یافته است و از همین جهت است که ظهور امام غایب، روز آشکارگی اسرار است.[۸]

کربن معتقد است در اندیشهٔ شیعی قرابت بی‌نظیری میان مفهوم نفس و امام درونی ایجاد می‌شود، چنان که در حدیثی می‌خوانیم «هر کس نفس خود را شناخت، خدای خود را خواهد شناخت» و در جای دیگری می‌خوانیم که «آن کس خدای خود را شناخته است»، و از همین جهت است که آن کس که امام خود را نشناسد و از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است. شناخت امام با خودشناسی و خداشناسی، سه وجه اصلی معرفت‌شناسی شیعه را تشکیل می‌دهد. نقطهٔ اوج این عقیده در نظر کربن، خطبه‌ای منسوب به امام اول معروف به «خطبه البیان» است که در آن امام ابدی سخن می‌گوید: «مَنم نشانهٔ خدای قادر، منم عارف به حقایق غیبی، منم آستانهٔ همهٔ دردها، منم آشنای به جلال الهی، منم اول و آخر و ظاهر و باطن، منم وجه‌الله و آیینهٔ او، منم کلام اعظم و لوح محفوظ، من همان ایلیای انجیل‌ام و امانت‌دار سرّ رسول خدا...»[۹]و خطبه تا هفتاد مورد از این تأکیدات عجیب ادامه پیدا می‌کند. کربن معتقد است این خطبه، مبین بسط عرفانی انسان ملکوتی یا حقیقت محمدیهٔ باقیه در امام‌شناسی شیعی است. امامان، در نهایت مفتاح همهٔ حروف اسرارآمیز قرآن[۱۰]اند، یعنی حروفی که در عنوان یا آغاز برخی سوره‌ها آمده است.

خلفای الهی در روی زمین، که امام اول از آن‌ها سخن می‌گوید، نخست همان یازده تنی هستند که جانشینِ خود امام اول شدند. از اینان گذشته، مفهوم خلفای الهی دربرگیرندهٔ تمامی کسانی است که ناپیدا از چشم مردم، سلسله مراتب ناب امامت را بر محور قطب عالم عرفان، یا امام غایب تا پایان زمانِ ما تداوم می‌بخشند؛ بدون وجودِ این خلفای الهی بشریت قادر به حیات نیست، اعم از این که بدین امر آگاه یا از آن غافل باشد. بنابراین در مورد امامان، داشتن یا نداشتن قدرت در امام بودن تأثیری نخواهد داشت. این طرز تلقی به امام؛ سیمایی تنها، غریب و به غربت افتاده می‌دهد، چرا که امام راه بازگشت حقیقی به میهنِ وجود را می‌شناسد و تمامی حیات خود را وقف تربیتِ معنوی پیروان خویش می‌کند. ستایش از مفهوم غریب و به غربت افتادگی از همین جا سرچشمه می‌گیرد. شیعیان ایران از همین جهت تنها امامی که در خاک ایران مدفون است را «امام غریب» نامیده‌اند. غربتِ جغرافیایی امام سیمایی از غربتِ معنوی شیعیان است، اما در درون خود مفهومی از تقرب را نیز نهفته دارد. تنها از راه اوست که می‌توان به قربت و قرابت معنوی رسید. امام مقرب الهی است و حضور او در غربتِ جغرافیایی ایران، نشان از نقش ایثارگرانهٔ او بنابر «قاعدهٔ لطف» برای تقرب‌جویی شیعیانِ ایران به درگاه الهی است. همان مردان فارس که علم و معرفت را حتی در ثریا نیز می‌جویند. امام هشتم برای ایرانیان لطف است و از آغاز، ثامن بودنِ امام رضا(ع) را با هشت گوشهٔ کعبهٔ درونِ خود پیوند دادند و از همین جهت، زائرین به مشهدِ وی را کسانی دانستند که به «حج فقرا» می‌روند.

تشیع ایرانی به دلیل همین ستایش است که از سلمان پاک همواره صورت نوعی یک غریب را نشان می‌دهد. سلمان نمایندهٔ روح جست‌وجوگر و دردمندی است که غربتِ غربی خویش را با یافتنِ پیامبر درمان کرد. او با مشاهدهٔ پیامبر شمسِ زندگی خود را یافت و تا پایان عمر در رکاب او «حضور» یافت. سلمان فارسی(متوفی ۳۵ هـ ق) که در آیین زردشت نام روزبه مرزوبان داشت، شهر به شهر در جست‌وجوی معنویت الهی گشت و پس از مدتی به آیین مسیحیت گروید. مسیحیت اگر چه از لطافت ادیان ابراهیمی برخوردار بود اما جانِ تشنهٔ او را سیراب نکرد، تا اینکه آوازهٔ نام محمد امّی را شنید. او به مکه رفت و ندای محمد را چنان با جان پذیرفت که نام «سلمان» اتخاذ کرد. همین روح غرب آگاهِ سلمان است که وی را به حریم اَهل بیت راه می‌دهد و پیامبر در شأن او می‌گوید «سلمان از اهل بیتِ ما است.[۱۱]» حیدر آملی تأکید دارد که: «پذیرش سلمان از سوی پیامبر بدین معناست که کلمهٔ بیت در ترکیب اهل بیت صوری نیست که شامل زنان و فرزندان باشد، بلکه منظور از آن بیتِ علم و معرفت و حکمت است».

امام، معنای نهفته و باطنِ شریعت، و به یک معنا حقیقت را در نزد خود دارد. در واقع اوست که معرفت به نهفته‌ترین معنای نص در پشت هفتادمین حجابِ قرآن دارد. هر یک از بطونِ باطنی قرآن[۱۲] معرفتی عمیق‌تر عرضه می‌دارد، اما در نهایت، حجابی نیز هست. سالکی که به معرفتی عمیق‌تر از قرآن دست می‌یابد، همان معرفت، حجابی برای معرفت عمیق‌تر است، بنابراین بطنِ عمیق‌تر از آن، در پشتِ همان معرفت قرار دارد و بدین گونه یک معرفت، خود به حجاب تبدیل شده است. مواجههٔ با همین معانی متعدد و تشکیکی در معرفت است که عرفای اسلامی را به وادی حیرت می‌کشاند. اما در نهایت معرفتی ناب وجود دارد که در پسِ آن حجابی نیست و عارف به آن، در نهایتِ معیت نسبت به پروردگار به سر می‌برد. باطنی‌ترین وجه قرآن، که شناختِ آن معادل شناخت تمامی اسرار عالم هستی است. این معرفت از نظر شیعیان تنها در نزد امام است و اینک با غیبتِ امام، معنای مستورِ هستی نیز در پرده‌ای از مستوری قرار گرفته است. ظهورِ امام به این معنا، معادل ظهور حقایق هستی نیز هست و از همین جهت ظهورِ امام غایب، روز «آشکار شدن اسرارِ نهفته» به شمار می‌رود.او معنایی از قرآن و اسرار هستی به ارمغان می‌آورد که تاکنون بر همگان نهفته بوده است و این معنای دقیقِ «صحیفه»ای است که شیعیان مدّ نظر دارند. ناقدانِ شیعیان، بر این گمان رفته‌اند که شیعیان معتقدند قرآن دیگری وجود دارد که «صحیفهٔ فاطمیه» خوانده می‌شود و در نزد امام غایب است، غافل از این که به همراه داشتن قرآن، معادل به همراه داشتن فهم آن نیست. قرآن همان قرآن است، اما فهم آن نزد امام غایب است که به اسرار غیب آگاه است.

غیب آگاهی امام در اندیشهٔ شیعی، به دلیل حضورِ امام در قرب الهی است. به یک معنا، امام موجودی است که نسبت به خداوند «رفع دوری» دارد. در اینجا تصور وجود به مثابهٔ حضور مطرح است. کربن معتقد است همین نظر برای ملاصدرا این امکان را فراهم آورد که او بتواند به معنای حضور مضاعف امام، عمق بخشد و از این رهگذر، امام شناسی شیعی و دوازده امام بشخصه را نه فقط در حدّ ظاهر خاکی و ظهور تاریخی آنها قرار دهد، بلکه در حدّ ذات ورائی آنها به عنوان شاهدهایی سرمدی، مشخص سازد.دایرهٔ کنونی ولایت که تحت هدایت دوازدهمین امام است، کار مؤمنین به امام را دشوارتر می‌گرداند؛ زیرا خودِ امام نیز در حجاب است؛ چنانکه امام غایب «حجاب الله الازلی القدیم» خوانده شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- در زیارت آل یاسین که میان شیعیان رواج دارد، می‌خوانیم: «السلام علیک یا تالی کتاب الله و تَرجمانَه.»

۲- حاکم نیشابوری این حدیثِ رسول خدا(ص)را با سندش از ابن عباس و جابر بن‌عبدالله انصاری نقل کرده است. ترمذی در صحیح خود بنابر نقل «جامع الاصول» و ابن عبد البرّ قرطبی در کتاب خود، به این حدیث اشاره کرده‌اند. ترمذی به سند خود از رسول خدا نقل کرده که فرمود:«انا دارالحکمه و علی‌بابها»؛ «من خانه حکمت و علی در آن است.»بن جریر در «تهذیب الآثار» از محمد بن‌اسماعیل از عبدالسلام بن‌صالح هروی، از ابومعاویه، از اعمش از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که پیامبر(ص) فرمود: «انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أراد المدینه فلیأتها من بابها»؛ «من شهر علمم و علی دروازه آن است پس هر کس قصد این شهر را نموده باید از دروازه آن وارد شود.»حاکم نیشابوری در «المستدرک علی الصحیحین»از ابوالعباس محمّد بن یعقوب از محمّدبن عبدالرحیم هروی از ابوالصلت عبدالرحمن بن‌صالح از ابو معاویه از اعمش از مجاهد از ابن‌عباس نقل کرده که رسول خدافرمود: «أنا مدینه العلم و علیّ بابها فمن أرادالعلم فلیأت‌الباب». ابن عساکر در کتاب تاریخ دمشق، روایت فوق را این گونه ذکر می کند:قالَ رَسُولُ اللهِ ـ صلی الله علیه و آله ـ مَثَلِی وَ مَثَلُ عَلِی مَثَلُ شَجَرَه أنا أصْلُها وَ عَلِی فَرْعُها وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ ثَمَرُها وَ الشِّیعه وَرَقُها فَهَلْ یَخْرُجُ مِنْ الطَّیب إلّا الطَّیبُ وَ أنا مَدِینَه الْعِلْم وَ عَلِی بابُها فَمَنْ أرادَها فَلْیأتِها مِنْ بابِها:پیامبر اکرم ـ صلی الله علیه و آله ـ فرمود: مَثَل من و علی ـ علیه السلام ـ(امیر المؤمنین) مَثَل درختی است که من ریشه و ساقه و علی شاخه آن و حسن و حسین ـ علیهما السلام ـ میوه آن درخت و شیعه برگ های آن درخت را تشکیل می‌دهند، (و سپس افزود) آیا از اصل و ریشه پاک جز میوه پاک انتظار می رود؟ و من شهر علم و دانش هستم و علی ـ علیه السلام ـ درب آن است، پس کسی که خواست به شهر علم دست یابد، باید، از درب آن وارد شود. همچنین در مورد امام غایب نیز تعبیر باب بودن به کار رفته است. چنانکه امام باقر(ع) می گوید: «نحن حجّه الله و باب الله»و در دعای ندبه می خوانیم: «این باب الله الذی منه یؤتی؟»

۳- اهمیت این نزدیکی در مفهوم «قرابت» نهفته است و در درون خود به معنای نزدیکترین شخص به خدا بودن نیز هست. به بیان دیگر، در سلسله مراتب تشکیکی وجود، پیامبر(ص) که طبق باور مسلمانان نزدیک‌ترین شخص به خداوند است، هنگامی که علی(ع) را «مقرّب ترین» شخصِ پس از خود می‌داند، به جایگاه تأویل گرانهٔ امام پس از خود نیز اشاره دارد. در واقع معنا بنابر منطقِ تشکیکیِ حضور، در دست مقرّب ترین انسان است، یعنی انسانِ کاملِ. شیعیان معتقدند مقام امام اول در قبال پیامبر، هم چون مقام نفس در قبال عقل است. به همین دلیل پیامبر(ص) خطاب به علی(ع) با تعبیر «نَفسی» یا «مِنی» سخن گفته است.

۴- این تعبیر در مورد امام هشتم شیعیان رضا(ع) به صورت «باب الله المفتوح» به کار رفته است. ر ک:

۵- Seuil de Dieu

۶- حدیثی از پیامبر که می گوید: «من پیامبر بودم در حالی که آدم هنوز در میان آب و گِل قرار داشت.»

۷- اَنا و عَلی مِن نُور واحِد و اَنا و ایاهُ شَیءٌ واحِد و اِنهُ مِنی و اَنا مِنهُ . . . علامه طباطبایی معتقد است «انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست، و موهبت‌های معنوی متفرّقه، جوی‌هایی هستند متّصل به دریای بی کرانی که نزد وی می‌باشد.» در اینجا شیعه کسی است که «پیرو» و «روندهٔ راهِ» امام است. راهی که همان «شعاع» نوری است که از امام ساطع می شود و راهی به سوی حق است. «در راه بودن» بدین ترتیب به معنی «در شعاع نورِ امام بودن» است.

۸- در حدیثی از علی (ع) می‌خوانیم که «قیامت، پرده بر چهره دارد»و از همین رو است که آمدنِ قیامت به معنیِ کشف حجاب و افتادنِ پرده ها است.

۹- همچنین ر ک: (علی‌بن ابیطالب، نسخه خطی شماره ۱/۷۴۸۸(۱-۱۴۰)، علی بن ابیطالب، نسخه خطی شماره ۱/۶۸۱۰(۱ب- ۲۷ الف)، همدانی، ۱۳۸۷: ۶۲۵ ، سید عرب، ۱۳۸۰، ج ۷: ۱۷۳)

۱۰- منظور کربن حروف مقطعه در قرآن است که به عنوان مثال در آغاز سوره ص یا زخرف آمده است.

۱۱- سَلمانُ مِنّا اَهلَ البَیت

۱۲- اصطلاح بطن در توصیف مراتب معرفتی قرآن، مبین باطنی بودنِ این وجوه است.

سیاست

محافظه‌کاری چیست؟ جواد طباطبایی معتقد است که پدیدار شدن اصطلاح محافظه‌کاری پیوندی با انقلاب فرانسه دارد که نظم سابق را بر هم زد و معنای جدیدی به مفهوم انقلاب داد. محافظه‌کاری باید به عنوان واکنش به این نظم نو انقلابی بوده باشد.

درس-گفتارهای اندیشه سیاسی ۹

دوراهی لیبرالیسم و محافظه‌کاری

بازخوانی آثار و آراء پدران بنیانگذار لیبرالیسم: مورد ادموند برک

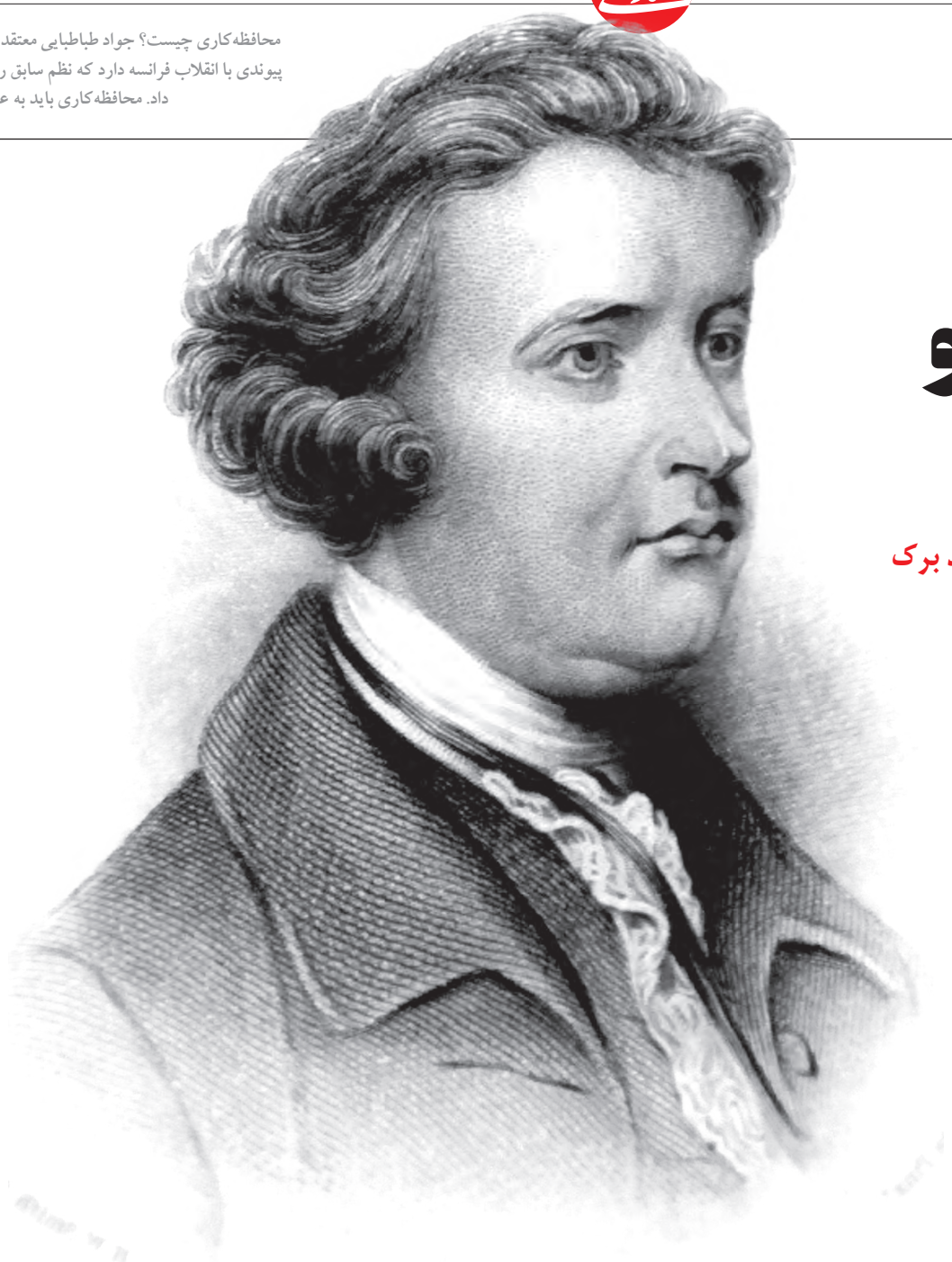

حامد زارع
روزنامه‌نگار فلسفه و الهیات

او را وجـــدان معذب عصری می‌دانند که با انقلاب فرانسه آغاز شده است. سیاستمداری رومانتیک و نویسنده‌ای پرشور که برای انقلاب فرانســـه احترامی قائل نبود و آن را آغازی بر پایان شکوه اروپا می‌دانست. نویسنده‌ای که حتی یک کتاب درباره اندیشه سیاسی ننوشت، اما جایگاه او در تاریخ اندیشـــه سیاسی اروپا غیرقابل خدشه است. اندیشمندی که معتقد بود مردمی که هرگز به اجدادشان رجوع نمی کنند، به آیندگان نیز توجهی نخواهند داشـــت و همواره در حال توجه و ارجاع به پیشـــینیان و عدم اعتماد به پســـینیان بـــود. نکته‌ای که مبتنی بر ایده محافظه‌کاری است که همواره نسبتی پرماجرا با لیبرالیسم داشته است. اما آیا ادموند برک را می‌توان اندیشـــمندی دانست که موضعی نامشـــخص در برابر لیبرالیســـم دارد؟ برخی از نویســـندگان و مفسران برک را به صـــورت همزمان متصـــف به صفت محافظه‌کاری و لیبرالیسم کرده‌اند. عده‌ای او را به سبب دفاع پرشور از نهاد مالکیت و روحیه آزادیخواهی یک لیبرال می‌نامند و عده دیگر به سبب حمله‌اش به انقلاب کبیر فرانسه و نقد انقلابیون او را یک محافظه‌کار می‌نامند. اما آیا می‌توان هم لیبرال بود و هم محافظه‌کار؟ سوال اساسی‌تر اینکه چگونه ادموند برک همزمان با پایبندی به ارزش‌های لیبرال، به شـــناخته شـــده‌ترین رویداد سیاســـی لیبرال حمله‌ور می‌شود؟ اگر بپذیریم که لیبرال‌ها به‌رغم وجوه اشتراکی که با محافظه‌کاران دارند، با آنها یکی نیستند؛ توجه به تفکر سیاسی ادموند برک از اهمیت زیادی برخوردار می‌شود. جمله طلایی برک که در قامت یک سیاستمدار بریتانیایی، انقلابیون فرانسوی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌نویسد: «ما آنچه را که اصلاح می کنیم به صورتی یکسره تازه در نمی‌آوریم و آنچه را که حفظ می کنیم به صورت یکسره کهنه و فرسوده نگاه نمی‌داریم» به خوبی می‌تواند بیانگر رویکرد اساسی ادموند برک در مواجهه با انقلاب فرانسه و فراتر از آن پایبندی همزمان به محافظه‌کاری و همچنین ارزش‌های لیبرال باشـــد. این احتمال را هم نباید نادیده گرفت که شـــاید موضع غریب برک که در میانه محافظه‌کاری و لیبرالیسم در حال حرکت است ناشی از زمانه زیست او باشد. در واقع «آنچه برک را درخور توجه می کند این است که او تضادهای عصر خود را تجربه کرد و بیش از همه درباره آنها با جسارت سخن گفت.» (ج. برونوفسکی/ ب. مازلیش. ۱۳۸۷. صفحه ۵۴۷) اما یک بار دیگر سوال اساسی را در ارتباط با اندیشه سیاسی ادموند برک مطرح می کنیم: آیا او به دلیل آنچه که محافظه‌کاری خوانده می‌شود با انقلاب فرانسه به مثابه یک رویداد مبتنی بر لیبرالیسم مخالفت کرد؟ پاسخ این سوال منفی است. نابودی هر آنچه از گذشته مانده و اتکاء بی‌بنیاد به هر آن چیزی که جای نهاد نابود شده گذشته تاسیس می‌شود، دلیل مخالفت برک با انقلابیون فرانسوی است. «او مطمئنا محافظه‌کار به معنای مخالف زیر و رو کردن جامعه است. اما در عین حال دارای درایتی است که می‌تواند بر اساس آن خطرات ناشی از انقلاب فرانسه را تذکر دهـــد و دورنمایی از نتایج زیان‌آور آن یعنی بازســـازی استبداد به شکل جدید را ترســـیم کند. دقیقا همین جاست که برک به لیبرال‌ها نزدیک می‌شـــود.» (موسی غنی نژاد. ۱۳۸۹. صفحه ۴۳) بدین خاطر است که گفتن این جمله مشهور که ادموند برک پدر محافظه‌کاری مدرن است، تنها نیمی از داستان این نظریه‌پرداز بریتانیایی را روایت می کند و نیمه دیگرش که معطوف به ارزش‌های لیبرالی است را مسکوت می گذارد. شاید نشان دادن تمایزات رویکرد برک در مواجهه با انقلاب فرانسه و استقلال آمریکا بتواند در روشن شدن موضع سیاسی او مفید باشد.

انقلاب فرانسه و استقلال آمریکا

همانقدر که ادمونـــد برک درباره انقلاب فرانســـه بدبین بود، درباره استقلال آمریکا خوشبین بود. «او احساس می کرد که انقلاب آمریـــکا در چارچوب ســـنتی تاریخی قرار داشـــت که قوانین اساسی دموکراتیک آن را به وجود آورده بودند و انقلاب فرانسه خارج از آن چارچـــوب بود.» (ج. برونوفســـکی/ ب. مازلیـــش. ۱۳۸۷. صفحه ۵۶۳) برک فکر می کرد که در فرانسه پابرهنگان و گرسنگان گرداننده انقلاب شـــده‌اند و در آمریکا سرد و گرم چشـــیدگان معقول نظیر سیاستمداران بریتانیایی مسئول استقلال شده‌اند. کما اینکه در آمریکا اصلاحات مطمح نظر اســـت و در فرانسه بنیادشکنی و دگرگونی ریشه‌دار مطمح نظر است. طبیعی است که برک از اصلاحات حمایت می کرد و با انقلاب ســـر سازگاری نداشـــت. اما این موضع برک بر پایه تفکری بنیادین بنا شـــده بود. لئو اشتراوس در کتاب «حقوق طبیعـــی و تاریخ» به این نکته اذعان می کند که برک با مخالفت کردن با دخالت روحیه نظرورزی در قلمرویی که به عمل و سیاست اختصاص دارد، احیاء کننده این فکر کهن اســـت که می گوید نظر نمی‌تواند تنها راهنمای کافی برای عمل باشـــد و با اشاره به نـــزاع کهن میان نظر و عمل می‌نویســـد: «برک مهمترین مبارزه‌های سیاسی‌اش را در پرتو همین نزاع کهن ســـامان داد: از مبارزه بر ضد انقلاب فرانســـه بگیر تا مبارزه به نفع مستعمره‌نشینان در آمریکا... حکومت انگلیس به حق حاکمیت اســـتناد می کرد و انقلابیان فرانسوی به حقوق بشر. برک در هر دو مورد به یک نحو عمل می کرد. وی به جای آنکه درباره خود حقوق بحث کند، بیشـــتر درباره حکمت اجرای آنها بحث کرد و کوشـــید تا در برابر معتقدان به روش قانونی، روش سیاسی اصیل را دوباره احیا کند.» (لئو اشـــتراوس. ۱۳۹۳.صفحه ۳۱۳) فارغ از تفسیر جهت‌داری که اشتراوس ارائه می‌دهد، رساله بسیار مهم و پراهمیت «تاملاتی درباره انقلاب در فرانسه» یکی از بهترین ملاک‌ها برای قضاوت درباره برک است.

تامل درباره انقلاب

این رســـاله سرچشـــمه اصلـــی نگرش محافظه‌کارانه به امر سیاســـی در بستر تجدد سیاسی اســـت. برای ادموند برک آن چیزی که در فرانسه و در ســـال ۱۷۸۹ اتفاق افتاده بود، در برابر هر چیزی قرار داشت که برک به آن باور داشت. به همین دلیل او با صداقت بی‌رحمانه خود توصیفی از رخداد انقلاب در فرانســـه و آزادیخواهی مورد نظر انقلابیون ارائـــه می‌دهد که نه‌تنها کمترین نســـبتی با زمانه ندارد، بلکه نســـبت به هیجانات صادر شده از فرانســـه ۱۷۸۹ به کل اروپای غربی بســـیار بدیع و بعید به نظر می‌رسد. در واقع «آزادی که هدف انقلابیون بود و آنســـان برای انگلیسی‌ها جذابیت داشت، در نظر برک فقط تصویر مسخره یک آزادی حقیقی بود. در باور او این آزادی فقط افسارگســـیختگی و نوعی آنارشـــی بود که می‌رفت به صورت مبتذل‌ترین اســـتبدادها درآیـــد. در واقع این انقلاب، هم در روند خشونت‌بار و هم در پیامد بی‌قانونی خود، در نظر برک، متضاد هر چیز مهم در عرصه سیاســـت بود.» (ویلیام تامس جونز. ۱۳۷۰. صفحـــه ۴۳۷) ادموند برک در صدر رساله خود به فاصله یکسال پس از وقوع انقلاب و در ســـال ۱۷۹۰ می‌نویسد: «انقلاب فرانســـه تا کنون حیرت‌آورتریـــن رویداد جهان بوده اســـت. شگفت‌انگیزترین چیزها، به مدد حیرت‌آورترین ابزار، به مضحک‌ترین شیوه‌ها و حقیرترین دستاویزها گرد هم آمدند. همه چیز در این آشـــوب غریب از لودگی و وحشـــی گری، غیرطبیعی به نظر می‌رسد، و همه نوع جنایتی در کنار همه نوع حماقتی در جریان است. در تماشای این صحنه دیوانه‌وار و غم‌ناک- مضحکه، متضادترین احساسات ناخـــودآگاه به ذهن هجوم می‌آورند و گاه با هم در می‌آمیزند: جایگزینی حقارت و شکوه، خنده و گریه، ریشـــخند و هراس» (ادموند برک. ۱۳۹۳.صفحـــه ۲۴) برک ایرلندی در حمله به انقلاب فرانسه، طبقه متوسط مجلس موسوم به طبقه ســـوم را آماج نقدهای خود قرار می‌دهـــد و مجلس عوام بریتانیا را به رخ انقلابیون می کشد و می‌نویسد: «می‌دانیم که مجلس عوام بریتانیا، بدون بستن درها به روی شایســـتگان هیچ طبقه‌ای، به واسطه عملکرد مسلم علل کافیه، سرشار از عناصر برجسته‌ای از منزلت، تبار، توارث و ثروت کسب شده، استعدادهای پرورش یافته، قابلیت‌های مدنی، نظامی، دریایی و سیاســـی اســـت که کشور می‌توانـــد از آن منتفع شـــود. لیکن تصور کنید، گرچه تصور آن هم مشکل است، که مجلس عوام به همان شیوه فرانسوی از طبقه سوم تشکیل شود، آیا این سلطه دغل‌بازان را می‌توان صبوری، تحمل و بدون هراس تصور کرد؟» (ادمونـــد برک. ۱۳۹۳.صفحه ۶۰) اما بنیادهای نقد انقلاب فرانســـه از سوی ادموند برک چه چیزهایی هســـتند؟ برک انقلابیون کشور همسایه را به سبب نادیده‌انگاری عقل سیاسی قدمایی (سلطنت)، باورهای دینی (نهاد کلیســـا)، تجربه‌های اندوخته پیشین (سنت عرفی) و همچنین حقوق اساسی (نهاد مالکیت خصوصی) نکوهش می کند.

سلطنت

ادموند برک در کتاب خود با این ســـخن بالینگ بـــروک همدلی می کنـــد که درباره برتری سلطنت نسبت به دیگر اشکال حکومت می گفت: «بهتر می‌توان هر گونه جمهوری را با سلطنت پیوند زد تا آنکه بتوان چیزی از سلطنت را به اشکال متفاوت جمهوری پیوند زد.» برک با پرسیدن چندباره این سوال که مگر ضعف‌های فرانســـه چه بود و چقدر بزرگ بود که به ما اجازه داده کل بنا را یکباره با خاک یکســـان کنیم، به نقد رادیکالیسم می‌پردازد و می گوید فرانسوی‌ها پادشاه خود را با شاه خونخوار ایران اشـــتباه گرفته‌اند. البته برک منکر ضعف‌های پادشاهی فرانسه نیســـت و اذعان دارد: «من با خطاها و نقص‌های حکومت ســـرنگون شده فرانسه ناآشنا نیستم، و می‌اندیشم که نه از روی طبع و نه به واســـطه خط مشی خود، گرایش به مدح چیزی ندارم که به درســـتی و به طور طبیعی مســـتحق نکوهش است. ولی در اینجا دیگر نه مسئله عیوب سلطنت، که پای هستی آن در میان است. آیا به واقع حکومت فرانسه چنان عاجز یا ناســـزاوار برای اصلاح بود که ضرورت ایجاب می کرد که کل ســـاختار آن فروافکنده و محل آن پاکسازی شود تا عمارتی انتزاعی، بر حســـب آزمون و خطا بر جای آن بالا رود؟» (ادموند برک. ۱۳۹۳.صفحه ۱۴۳) او با رویکرد نخبه‌گرایانه و محافظه‌کارانه خود، حضور تاثیرگذار عوام در عرصه سیاســـی را برنمی‌تابد و ضمن تذکر به انقلابیون فرانسوی، آنان را به اصلاح ســـلطنت و نه براندازی آن توصیه می کند و خطاب به آنان می گوید: «شاید اســـامی را عوض کنید، چیزها در ذات خود پابرجا می‌مانند. حدی از قدرت در یک اجتماع باید در دســـتانی خاص و تحت عناوین خاص به جا بماند. خردمندان معالجات خود را روی علل به کار می گیرند و نه روی نام‌ها.» (ادموند برک. ۱۳۹۳.صفحه ۱۵۸) ادموند برک در برابر دفاع از سلطنت، از دموکراسی بی‌قید نیز بیزار و هراسناک اســـت و می‌نویسد: «دموکراسی کامل، بی‌آزرم‌ترین چیز در عالم است. از آنجا که بی‌شرم‌ترین است، نترس‌ترین هم هست. هیچ کس درباره خود نمی‌اندیشد که می‌تواند مشمول تنبیه شود.» (ادموند برک. ۱۳۹۳.صفحه ۱۱۱) اما برک به سبب توجهش به بنیادهای کلاســـیک نظم جامعه، در کنار نهاد سلطنت به نهاد دیانت نیز حساسیت و جدیت دارد.

دیانت

ادموند برک اهمیت جایگاه دین در جامعه را با نشـــان دادن اهمیت آن در جامعه بریتانیا مورد تاکید قـــرار می‌دهد. چه اینکه داعیه این را دارد که ما دین را تاج سر محاکم و مجالس خود می کنیم و آن را با خمیره زندگی خویش درمی‌آمیزیم و با همه طبقات اجتماعی خویش ترکیب می کنیم. برک در برابر مصادره کلیسا توسط دولت انقلابی نیز موضع سرسختانه‌ای دارد و می گوید دستبرد به کلیسا در فرانسه ما را در بریتانیا بیدارتر کرده است. برک که دائما وضع بریتانیا مبتنی بر سنت عرفی را با وضع فرانسه انقلاب‌زده مقایســـه می کند معتقد است مردم بریتانیا انگیزه دینی و قانونی دارند تا در برابر مواجب‌بگیر شدن روحانیت مستقل ایستادگی کنند. این دفاع برک از جایگاه بلندمرتبه سلطنت و دیانت در نظم بنیادین جامعه، نشان از هواداری او از عرف و سنت فکری انباشته شده در میراث فکری و فرهنگـــی دارد. چیزی که بریتانیای کبیر مصداق تام و تمام آن است و اینک فرانسه با طوفان انقلابی که در آن وزیدن گرفته است، در برابر این الگو قرار دارد.

سنت

برک بر آن اســـت که انقلابیون فرانسه به این دلیل در کار نابـــودی نهادها برآمده‌اند که در غیر اینصورت وجود خویشـــتن را پوچ می‌انگارند. او معتقد است نمونه انقلاب فرانسه برای خجالت‌زده شـــدن بریتانیایی که برای سنت‌ها احترام قائل است علم شده است. اما با این همه برک دست‌بردار نقد انقلابیون نیست و می‌نویســـد: «شـــما همه این امتیازات را در حکومت‌های کهن خود داشتید، لیکن چنان عمل کردید که گویی هیچ گاه به قالب جامعه مدنی درنیامده بودید و همه چیز را از اول آغاز کردید. از ابتدا خشـــت را بد گذاشتید، چراکه شروع به تنفر از هر چیز متعلق به خود کردید. کاسبی خود را بدون سرمایه آغاز کردید. اگر آخرین نسل کشور شـــما هیچ جلوه‌ای در چشم شما نداشت، می‌توانستید آنها را کنار بزنید و دعاوی خود را از نسل‌های متقدم‌تر خود بیاغازید... با احترام به نیاکان، می‌آموختید که به خود حرمت بگذارید.» (ادموند بـــرک.۱۳۹۳. صفحه ۵۱) اندیشمند ایرلندی معتقد است انقلابیون زمین سفت سنت را رها کرده‌اند و بنای خویش را بر هوا و هوس خویش بنیاد کرده‌اند. او انقلابیون را به سبب نادیده گرفتن تجربه پیشینیان ملامت می کند و می‌نویسد: «آنان تجربه را به عنوان خرد انسان‌های بی‌سواد تحقیر می کنند، آنان در زیرزمین یک مین مهیب تعبیه کرده‌اند که، در یک انفجار عظیم، همه صورت‌های دیرینگی، همه سنت‌ها، همه چهارچوب‌ها و همه مصوبات پارلمان را به هوا خواهد فرستاد.» (ادموند برک. ۱۳۹۳. صفحه ۷۳) اما تندترین انتقادات برک به انقلاب فرانسه برخاسته از چیزی است که آن را می‌توان دغدغه حقوق عمومی نزد سیاستمدار بریتانیایی نامید.

ملکیت

ادموند برک انقلاب فرانســـه را به سبب براندازی رســـومات حقوقـــی و عرفی مورد نکوهـــش قرار می‌دهد. از دیـــدگاه برک در خطرانداختـــن جایگاه حقوقی شـــهروندان و مالکیت به مثابه مصداق آن از قصورات غیرقابل گذشت انقلابیون فرانسوی است. برک اذعان می کند که جباران تاریخی باید در مدرسه انقلاب فرانســـه بیاموزند که در زرادخانه دیکتاتوری خویش از ســـلاحی به نام حقوق انسانی بهره برند و می‌افزاید: «در حال حاضر، شما در همه امور از صراط مســـتقیم طبیعت دورافتاده‌اید. دارایی‌های فرانســـه بر آن حکومت نمی کند. مالکیت برافتاده و آزادی عقلانی وجود ندارد. تمام چیزی که در حال حاضر دارید، کاغذبازی و دلال‌بازی است.» (ادموند برک.۱۳۹۳.صفحه ۶۷) منتقد شهیر انقلاب فرانسه بر آن است که نزد مجمع ملی فرانسه مالکیت معنا ندارد و قانون و عرف به هیچ گرفته می‌شود و با هدف قرار دادن مجلس برپا شده توسط انقلابیون می‌نویسد: «پایه‌گذاران قانون اساســـی شما بنا به روش تغییرناپذیر خـــود، کار خود را با حذف کامل پارلمان‌ها آغاز کرده‌اند. این هیئت‌های محترم مانند سایر بخش‌های حکومت نیازمند اصلاحات بود، بی‌آنکه نیازی به تغییر اصل سلطنت باشد. پارلمان‌ها نیازمنـــد اصلاحاتی چند بودند تا با سیســـتم یک قانون اساسی آزاد سازگار شوند. ولی در اساســـنامه خود جزئیاتی داشـــتند که شایسته تحســـین خرد بودند. آنها یک مزیت بنیادین داشتند: استقلال... آنها خاطره و سابقه قانون را زنده نگه می‌داشـــتند. آنها بزرگترین ضمانت برای مالکیت خصوصی بودند که وقتی آزادی شخصی وجود نداشت، به خوبی از این مالکیت در فرانسه محافظت کردند.» (ادموند برک. ۱۳۹۳. صفحـــه ۲۲۷) دل‌نگرانی برک درباره حقوق عمومی و مالکیت شخصی در کنار رویکرد محافظه‌کارانه او درباره سنت‌های مدنی، نشان‌دهنده حفاظت تمام‌عیار اندیشمند ایرلندی از حکمت سیاســـی و عقل قدمایی برخاسته از آن است.

●

حال با این توضیحات باید برک را لیبرال و هوادار آزادی نامید یا محافظه‌کار و محدودکننده آزادی؟ همچنان درباره این ســـوال بحث‌های فراوانی برانگیخته می‌شـــود و نظارت متفاوتی صادر می‌شـــود. از یک سو نویسندگانی مثل اوبراین وجود دارند کـــه معتقدند «او لیبرالی حساس و دوراندیش است که دغدغه‌اش حفظ اصول لیبرالی مدنیت و شایستگی و حفظ یک قانون اساسی متعادل است.» (الستر ادواردز و جولز تاونزند. ۱۳۹۰. صفحه ۲۴۱) و از ســـوی دیگر نویسندگانی نظیر هرتسوگ وجود دارند که «توجـــه ما را به مخالفت برک با بســـط آزادیهای سیاسی و بسط حق رای اکثریت جلب می کنند.» (همان. صفحه ۲۴۳) به نظر می‌رسد ما به سادگی نمی‌توانیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا ادموند برک یک لیبرال محافظه‌کار بود و یا یک محافظه‌کار لیبرال؟

منابع و مآخذ

خداوندان اندیشه سیاسی. و.ت.جونز. ترجمه علی رامین. چاپ سوم. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۱۳۷۰
ســـنت روشـــنفکری در غرب (از لئوناردو تا هگل). ج. برونوفسکی/ ب. مازلیش. ترجمه لی لا سازگار. چاپ سوم. تهران. نشر آگه. ۱۳۸۷
چرا محافظه‌کار نیستم؟ موسی غنی‌نژاد. مجله مهرنامه، سال اول. شماره چهارم. مرداد ۱۳۸۹
تفسیرهای جدید بر فیلسوفان سیاسی مدرن (از ماکیاوللی تا مارکس). ویراسته الستر ادواردز و جولز تاونزند. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران. نشر نی. ۱۳۹۰
تاملاتی درباره انقلاب در فرانسه. ادموند برک. ترجمه سهیل صفاری. تهران. انتشارات نگاه معاصر. ۱۳۹۳
حقوق طبیعی و تاریخ. لئو اشتراوس. ترجمه باقر پرهام. چاپ سوم. تهران. انتشارات آگاه. ۱۳۹۳

نفرین پادشاهان

پخش اینترنتی فصل هفتم بازی تاج‌وتخت در ایران جنجال آفرید

GAME OF THRONES

۱ همه‌چیز از بیلبوردهای تبلیغاتی در خیابان‌های تهران شروع شد؛ از تبلیغات گسترده در کوچه و خیابان‌های شهر که کنار عکسی از «جان اسنو» فیلیمو، شبکه‌ی تلویزیونی اینترنتی (VOD) تبلیغ می‌شد. اوائل همه حدس می‌زدند که شرکت «فیلیمو» از این نام و محبوبیت، «فقط» برای تبلیغ خودش استفاده می‌کند، ولی اگر کنجکاوی کسی ادامه پیدا می‌کرد و به سایت فیلیمو سر می‌زد متوجه می‌شد که قسمت‌های تازه‌ی سریال «بازی تاج‌وتخت» در دسترس قرار گرفته است. جنجال فیلیمو و سریال «بازی تاج‌وتخت» از این‌جا شروع شد: از وقتی که تصمیم گرفت با سه هفته تأخیر فصل هفتم این سریال را در سایتش در دسترس قرار دهد. مدیران فیلیمو با سانسور تلاش کردند موارد مسئله‌دار (مثلاً پوشش بازیگران) را اصلاح کنند و تأخیر سه هفته‌ای هم برای پی بردن به حال‌وهوای فصل تازه‌ی سریال بود. ولی مشکل این جور چیزها نبود. حاشیه‌ها چنان بالا گرفت که چاره‌ای جز حذف سریال از روی شبکه باقی نماند.

۲ در پخش سریال سه موضوع مهم بود: اول، خرید حق پخش سریال بود. بد نیست بدانید از آذر سال ۱۳۹۳ موسسات ویدیو رسانه از انتشار و توزیع نسخه‌ی فیزیکی عناوین خارجی غیر قابل خرید از شرکت‌های آمریکایی، منع شده‌اند. البته با توجه به تحریم‌های مالی ایران و نبود رابطه بین کمپانی‌های آمریکایی و شرکت‌های فیلمسازی و ویدیویی و اینترنتی داخلی، هیچ‌وقت امکان توزیع قانونی سریال در داخل فراهم نبوده. در واقع شبکه‌ی اچ‌بی‌او حق پخشی را به شرکت‌های داخلی واگذار نکرده بود و این، خلاف قانون داخلی کشور است که شرکت‌های پخش فیلم را ملزم به خرید فیلم از میجرها می‌کند. اما مسئله‌ی مهم‌تر مجوز پخش این سریال از وزارت ارشاد بود؛ این احتمالا بیشترین انتقادها و فشارها را هم به فیلیمو و هم به وزارت ارشاد وارد آورد. بعد از گسترده شدن انتقادها اداره‌ی کل نمایش خانگی سازمان سینمایی اعلام کرد که مجوزی برای پخش سریال «بازی تاج‌وتخت» صادر نشده و اگر رسانه‌ای چنین کاری انجام دهد خلاف قانون عمل کرده است. اما مشکل تفسیر قانون بود: VODها به دلیل ماهیت مجازی‌شان، درست مثل سایت‌های خبری، هم زمان با تحویل درخواست فعالیت به ارشاد، کارشان را شروع می‌کنند، بنابراین نظارت آن‌ها بیشتر، به بعد از پخش مربوط می‌شود. اما از زمان راه‌اندازی شبکه‌های VOD در ایران، آن‌ها صنفی را تأسیس کردند و این صنف برای جلوگیری از بروز مشکلات معمول، تصمیم گرفت با هماهنگی وزارت ارشاد، چارچوبی برای پخش فیلم و سریال در نظر بگیرد و موارد اصلاحی و حتی غیرقابل پخش را اعلام کند. تمام رسانه‌های فعال، موظف به پیگیری این دستورالعمل و حفظ قواعد بودند. وزارت ارشاد هم روی محتوا و شیوه‌ی اصلاح فیلم‌وسریال نظارت می‌کرد تا موارد غیرقانونی رخ ندهد. بنابراین، صدور مجوز برای آثار، قبل از پخش صورت نمی‌گرفت و ارشاد به شکل جزئی در جریان سریال‌های آماده‌ی پخش نبود. آن‌ها محتوا را بعد از بارگذاری بررسی و در تعامل با رسانه‌ها موارد قابل ذکر را گوشزد می‌کردند. پس تلقی VODها این بود که مجوزی کلی برای پخش آثار دارند و نیازی به دریافت مجوز تکی برای پخش فیلم یا سریال نیست. اما ماجرای «بازی تاج‌وتخت» و ادعای اداره‌ی کل نمایش خانگی وضع را تغییر داد: دولت مدعی نقض قانون بود و فیلیمو می‌گفت که نقض قانون رخ نداده است!

۳ ماجرا فقط این نبود: توزیع بیلبوردهای فیلیمو در سراسر شهر، بدون هماهنگی و نظارت سازمان‌های مربوط تقریبا غیرممکن است. به نظر شما ممکن است که تبلیغات شهری وسیعی رخ بدهد اما هیچ نهاد نظارتی قبل از نصب آن‌ها بنرها و پوسترها را ندیده باشد؟! ظاهراً برای این پوسترها هم مجوزهایی صادر شده. اما شاید مهم‌ترین بخش این دعوا، انتشار عکس «جان اسنو» بود: رسانه‌های مختلف، که بیشتر سیاسی بودند جان اسنو را حرامزده‌ی استارک‌ها می‌دانستند و انتشار عکسش را در سطح وسیع، عملی قبیح فرض کردند! آن‌ها وجهی غیراخلاقی به موضوع دادند و انتشار عکس و بنرها را یک‌جور دهن‌کجی به ارزش‌های اسلامی دانستند. در حالی که موضوع، چیز دیگری بود... انگار که منتقدان سریال، تا جایی قصه را دنبال کرده و پس از آن دیگر قید آن را زده بودند!

۴ ولی بگذارید به اصل موضوع برگردیم: فیلیمو بعد اعتراض‌ها و البته موضع‌گیری صریح وزارت ارشاد، اول با قید علامت (۱۷+) در کنار سریال تلاش کرد نوعی تقسیم‌بندی برای تماشاگران ارائه کند. ولی خیلی زود مشخص شد که این کار بی‌فایده است. بنابراین سریال را از روی وب‌سایت خود حذف و مینی سریال «آلیو کتریج» را جایگزین آن کرد؛ سریالی ۴ قسمتی با بازی فرانسیس مک‌دورمند. این در حالی بود که همان زمان دست‌کم سه شبکه‌ی VOD دیگر مشغول پخش قسمت‌های تازه‌ی «بازی تاج‌وتخت» بودند: شبکه‌ی آپارات، تماشا و لنز قسمت‌های تازه را با حذف‌ها و اصلاحات لازم پخش کردند. جنجال بیلبوردها موضوع را برای فیلیمو کاملاً تغییر داد؛ اگرچه آن‌ها هم پس از مدتی قسمت‌های تازه را آپ‌لود کردند!

● چرا رسانه‌های ایرانی فصل ۷ را پخش کردند

«بازی تاج‌وتخت» سریالی معمولی نیست؛ رکورد بیشترین تعداد تماشاگر با پخش هر قسمت از آن در سراسر جهان شکسته شده و حتی هکرها برای دست‌یابی به قسمت‌های تازه دو بار شبکه‌ی اچ‌بی‌او را هک کرده‌اند. رمان جی.آر.آر مارتین، از محبوب‌ترین رمان‌های فانتزی جهان است که هنوز هم به پایان نرسیده اما مثل «ارباب حلقه‌ها» بدل به رمانی محبوب با هواداران سرسخت شده است. به همین دلیل موج محبوبیت آن به ایران هم رسیده. اگرچه تماشاگران ایرانی از طریق رسانه‌ها و شاید دانلود غیرقانونی در جریان سریال قرار گرفته باشند ولی استقبال از اخبار و وقایع سریال به حدی بوده که شبکه‌های توزیع فیلم را قانع کرده تا برای پخش فصل هفتم آن اقدام کنند. فصل هفتم که شامل ۷ قسمت هم هست، به‌نسبت سایر فصل‌ها مشکلات ممیزی کمتری دارد و بیشتر حول حوادث و جنگ‌ها و توطئه‌ها می‌چرخد. بنابراین مشکلات سانسور و حذف را کمتر می‌کند و این، امکانی است که شرکت‌های داخلی از آن استفاده کرده‌اند. عرضه‌ی سریالی محبوب با کمترین ممیزی‌ها و دوبله‌ی فارسی، کاری است که تلویزیون هم انجام می‌دهد؛ پخش «خانه‌ی پوشالی» از شبکه‌ی نمایش، با رعایت موازین قانونی، شرعی و عرفی، این ذهنیت را به وجود آورد که می‌شود آثار آمریکایی را پخش کرد. اگرچه حالا شک‌وتردید درباره‌ی عملکرد VODها بالا گرفته است و باید دید در دولت تازه شکل نظارت چه تغییری می‌کند. تا امروز، نظارت ارشاد روی محتوای این شبکه‌ها مثل نظارت در حوزه‌ی روزنامه‌ها و سایت‌ها بوده و از قوانین آن پیروی می‌کرده، ولی ممکن است با فشارهای گروه‌های مختلف اجتماعی، شکل نظارت شبیه به سینما، تئاتر و کتاب شود و محصول، قبل ارائه مورد ارزیابی قرار بگیرد.

● موضوع جان اسنو/ احتمال لو رفتن داستان!

خب، جان اسنو قهرمان واقعی سریال «بازی تاج‌وتخت» است؛ جوانی که رؤیایش نه رسیدن به قدرت که خود زندگی است و چنان با مرگ مواجه شده که نمی‌خواهد گرد مرگ روی اقلیم هفت پادشاه پاشیده شود. بنابراین مسیر زندگی‌اش از یک نگهبان شب به پادشاهی شمال کشیده می‌شود و کمی بعد هم مجبور می‌شود بین دو مدعی سلطنت در سراسر سرزمین هفت پادشاهی، یک‌طرف (تارگرین‌ها یا لنیسترها) را انتخاب کند. ولی چیزی که مهم است، احساس درونی جان اسنوست؛ این که او تا مدت‌ها، گمان می‌کند حرامزاده‌ی وینترفل است و طبق قانون، او باید یک نگهبان شب شود، هرگز ازدواج نکند و جانش را برای دفاع در برابر حمله‌ی پادشاه شب فدا کند. گفته شده که اواخر قیام رابرت، پادشاه هفت اقلیم، حدود یک ماه قبل از غارت کینگزلندینگ (بارانداز پادشاه) به دنیا آمده است. طبق رمان و سریال، لرد اد استارک زمان بازگشت از جنگ، بچه‌ای تازه متولدشده را با خود به وینترفل آورد و مصرّانه خواستار بزرگ شدن او با سایر فرزندانش شد. ولی همسرش، کتلین استارک، او را حرامزاده می‌دانست و به همین دلیل هیچ‌گاه او را مثل فرزندانش ندانست. ولی حالا که ۷ فصل از آن زمان گذشته، معلوم شده که او حرامزاده نیست. طبق آن چه که برای برن استارک معلوم شده (و ما هم شاهد آن بوده‌ایم) اسنو فرزند ریگار تارگرین و لیانا استارک است و در واقع، خواهرزاده‌ی اد استارک، لرد وینترفل، محسوب می‌شود. قصه‌ی او قدری پیچیده است: ریگار که فرزند شاه دیوانه است در روزی متولد شده که بسیاری از اعضای خانواده‌اش به خاطر اشتباه پدرش که می‌خواست تخم اژدهاها را بشکافد در آتش سوختند. طبق یک پیشگویی بزرگ او یا یکی از فرزندانش باید دنیا را مقابل زمستان حفظ کنند. ریگار وقتی متوجه شد که وایت‌واکرها مقابل او قرار نمی‌گیرند، تصمیم گرفت فرزندانی داشته باشد تا پیشگویی محقق شود. ریگار به دلایل سیاسی با الیا مارتل ازدواج کرد. اما در مراسمی که تمام لردهای بزرگ وستروس اعم از زن و مرد برای تماشای مسابقه‌ی جنگی جمع شده بودند ریگار فاتح مسابقات شد. او اجازه پیدا کرد تا زنی را به عنوان ملکه عشق و زیبایی برگزیند. همسر او یعنی الیا مارتل در میان حضار بود اما ریگار از همسر خود عبور کرد و تاج را به لیانا استارک هدیه داد. کمتر از یک سال بعد، لیانا به همراه ریگار و چند تن از افرادش، ناپدید شد. افراد تحت امر استارک و باراثیان اصرار داشتند که لیانا ربوده شده. لیانا در این زمان، نامزد رابرت محسوب می‌شد. اما طرفداران تارگرین ادعا داشتند که آن دو عاشق هم هستند. برندون استارک به سرزمین پادشاهی رفت تا از ریگار درباره‌ی این موضوع، توضیح بخواهد اما شاه دیوانه، برندون استارک و برادر وی را اعدام کرد؛ بنابراین رابرت تصمیم گرفت علیه شاه دیوانه قیام کند. در جنگ ترایدنت، ریگار به دست رابرت کشته شد. جان اسنو فرزند دو خانواده‌ی مشهور «بازی تاج و تخت» است و وارث ریگار تارگرین که قرار است جهان را در برابر زمستان حفظ کند.

● منابع اقتباس

«بازی تاج‌وتخت» یک فانتزی است که در تقسیم‌بندی ژانر آن را جزو «فیلم های فانتزی» به حساب می‌آورند؛ رمان‌ها و آثاری که فضا و جهانی فارغ از جهان ما می‌سازند و نمونه‌ی درخشان آن «ارباب حلقه‌ها»ست. اما ویژگی مهم رمان جرج آر.آر مارتین در نگاه او به تراژدی است. او با الهام از وقایع و کتاب‌های تاریخی به‌جای بدل کردن رمانش به نوعی واقعه‌نگاری حماسی به سمت تراژدی تقدیری حرکت کرده است: قهرمان‌های او وقتی در برابر تقدیر (که گاهی شرورانه هم به نظر می‌رسد) می‌ایستند جانشان را از دست می‌دهند. در حالی که در تراژدی حماسی، یکی به خاطر منافع جمعی، خودآگاهانه به سمت مبارزه می‌رود و آسیب می‌بیند. البته از زمانی که نویسندگان سریال تصمیم گرفتند قصه را فارغ از رمان ادامه دهند، سمت‌وسوی این نوع تراژدی هم تغییر کرد و به شیوه‌ی مطلوب داستان‌های حماسی، جان اسنو و سایر قهرمان‌ها، حماسه‌ساز شدند. معلوم نیست در رمان حوادث به چه سمتی می‌رود ولی آن چه که در سریال به چشم می‌خورد تغییر ماهوی در تراژدی است. با این حال می‌شود به ارجاعات تاریخی «بازی تاج‌وتخت» اشاره کرد.

■ مجموعه‌کتاب «شاهان نفرین‌شده» نوشته‌ی موریس دروئون، یکی از منابع اصلی مارتین برای نگارش «بازی تاج‌وتخت» بوده؛ کتاب‌هایی که خود مارتین گفته این‌ها بازی تاج‌وتخت اوریژنال‌اند! او در ترجمه‌ی انگلیسی هر جلد از کتاب‌های دروئون مقدمه‌هایی نوشته و گفته که سقوط خاندان کاپتی‌ها در قرن ۱۴ میلادی منبع الهام او برای نگارش رمانش بوده است. دروئون که سیاستمدارانی طرفدار ژنرال دوگل بود، شاعر سرود پارتیزان‌هاست که در واقع سرود فرانسه‌ی آزاد به حساب آمد و بعدها در کنار سرود رسمی کشور فرانسه، سرود غیررسمی این کشور شد. دروئون در کتاب «شاهان نفرین‌شده» تلاش کرد با روایتی داستانی به وقایع پادشاهی فرانسه در قرن چهاردهم بپردازد. به همین دلیل کتاب او هم وجهی ادبی و هم وجهی تاریخی دارد. جی.آر. آر مارتین از این کتاب استفاده‌ی زیادی کرده: ملکه ایزابلای انگلستان طنینی از شخصیت سرسی لنیستر دارد. اما مقداری از ویژگی‌های سرسی در کنتس ماهاوت بزرگ هم به چشم می‌آید که به نظر می‌رسد نمی‌تواند برای مقاصد سیاسی‌اش دست از مسموم کردن اطرافیانش بردارد. شاه فیلیپ خودش ترکیبی است از استنیس باراثیون و ند استارک. پسر ارشد بیکاره‌اش لوئیس هم شبیه جافری است. مبادله‌ی نوزاد، نفرین سه‌گانه، شاه‌کشی با زهر، حقه‌بازان سیاسی، مردان موذی و حتی طلسم و جادوها همگی در کتاب «شاهان نفرین‌شده» دیده می‌شود.

■ جنگ رزها منبع الهام دیگر مارتین است، بین سال‌های ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵ جنگ سختی بین دو خاندان لنکستر با نشان «گل سرخ» و یورک با نشان «رز سفید» در انگلستان درگرفت. علت نبرد تلاش هر دو خاندان برای پادشاهی بود. اما در آخر این هنری تیودور از خاندان لنکستر بود که موفق به شکست ریچارد سوم از خاندان یورک شد و با عنوان هنری هفتم تاجگذاری کرد. مبارزه، توطئه‌چینی و دست‌به‌دست شدن قدرت بین این دو خاندان، منبع خوبی برای مارتین بوده است.

■ سال ۱۹۸۱ مارتین دیوار هادریان انگلیس را می‌بیند و از همان تصویر برای به تصویر کشیدن دیوار ۷۰۰ پایی داستان خودش استفاده می‌کند. دیوار هادریان از جنس سنگ و کلوخ است و به دستور هادریان، امپراتور روم قرن دوم میلادی ساخته شد تا مرزهای شمالی روم را در برابر حملات سلتی‌ها محافظت کند. این دیوار، در رمان مارتین به دیواری یخی و بلند بدل می‌شود.

مستند

مهم‌ترین وجه مجله‌ی «نیویورک ریویو آو بوکس» ترویج آزادی است. آن‌ها زمانی که اروپای شرقی اسیر دست کمونیست‌ها بود ۲۷ مقاله از واسلاو هاول منتشر کردند، بارها سراغ تیموتی گاتن رفتند تا از او مقاله‌هایی درباره رژیم‌های حاکم بر چکسلواکی و لهستان بنویسند. از دگراندیشان روس مقیم شوروی بارها مقاله منتشر کردند و هنوز هم به این تعهدشان پایبندند

جنگ با روزمرگی

مستند ۵۰ سال جدل به بررسی اثرگذاری یک مجله‌ی روشنفکری می‌پردازد

۱ همه‌چیز از یک مهمانی شام شروع شد؛ وقتی که بحث جمع ادیبان و ناشرانی مثل رابرت لاولِ شاعر و الیزابث هاردویک نویسنده و همسایه‌هایشان باربارا و جیسون اپستاین به مقاله‌ای کشیده شد که هاردویک هفته‌ی قبل در مجله‌ی «هارپرز» نوشته بود. عنوان مقاله «سقوط نقد کتاب» بود و موضوع آن، طرح مسائلی بود که نقد کتاب باید از آن دوری می‌کرد. این مقاله مثل نقشه‌ی راهنما بود، مانیفستی برای انتشار یک مجله‌ی مختص به نقد کتاب که راه را به منتقدان نشان می‌داد. هاردویک در آن مهمانی خیلی صریح گفت که نقد کتاب به شیوه‌ی معمول و مرسوم کارآیی ندارد و باید تغییر کند. این مقاله جیسون اپستاین را به ایده‌ای رساند. او گفت چطور است مجله‌ای ویژه‌ی نقد کتاب منتشر کنیم. اپستاین معاون انتشارات رندوم هاوس بود و یکی از ویراستاران کتاب‌های وینتیج. بنابراین از کم و کیف کار مطلع بود. اما اول هیچ‌کس حرفش را جدی نگرفت. ولی اپستاین مصمم بود. او شرایط را توضیح داد: اعتصاب ۳ ماهه‌ی نیویورک تایمز و شش روزنامه‌ی بزرگ دیگر در سال ۱۹۶۳ فرصتی بود برای گروه تا کارشان را شروع کنند. آن‌ها باید از اعتبارشان خرج می‌کردند و نظر مجموعه‌ای از نویسندگان را جلب می‌کردند تا مقاله‌ها و نقدهایی درباره‌ی کتاب‌های روز بنویسند. نقدهایی که هم به ویژگی‌های کتاب می‌پرداخت، هم به موضوع آن و هم از قالب کتاب خارج می‌شد و به مقاله‌ای کامل درباره‌ی رویداد بدل می‌شد. هزینه‌ی چاپ چنین مجله‌ای از طریق آگهی تأمین می‌شد؛ دوره‌ی اعتصاب وقت خوبی بود که سراغ ناشرها بروند و صفحات آگهی را برای معرفی و تبلیغ کتاب به آن‌ها واگذار کنند. بنابراین گروه خیلی سریع دست‌به‌کار شد و طی سه هفته اولین شماره‌ی مجله‌ی «نیویورک ریویو آو بوکس» را منتشر کرد.

۲ «نیویورک ریویو آو بوکس» ترکیبی بود از اعضای آن مهمانی شام به همراه باب سیلورز. ویراستاران و سردبیران نشریه باربارا اپستاین و رابرت سیلورز بودند اما باقی گروه مشاور و نویسنده‌ی آن به حساب می‌آمدند. از همان شماره‌ی اول همه‌ی اعضا تلاش کردند جمعی از بهترین‌ها و مشهورترین نویسنده‌ها کارشان را در مجله شروع کنند. به همین دلیل هم با افرادی مثل نورمن میلر، گور ویدال، مری مک‌کارتی، رابرت لاول، بیل استایرن و ... تماس گرفتند. همه‌ی آن‌ها بدون اشاره به دریافت پول حاضر شدند که برای مجله مقاله و نقد بنویسند و این، شروع انتشار یکی از مشهورترین مجلات روشنفکری تاریخ مطبوعات بود. مجله از سال ۱۹۶۳ به شکل مرتب، با دوره‌ی انتشار دوهفته یک‌بار روی کیوسک‌ها آمد و بدون وابستگی مالی به گروه‌ها و شرکت‌های بزرگ کارش را ادامه داد.

۳ ویژگی منحصربه‌فرد «نیویورک ریویو آو بوکس» استقلال فکری است که بیش از هر چیز از استقلال مالی آن ناشی می‌شود. اساس درآمدهای مجله فروش آگهی و سیستم اشتراک است، اگرچه ناشری مثل ری هدرن از دهه‌ی ۸۰ به آن‌ها کمک می‌کرد، حوزه‌ی دخالت او در پخش، توزیع، به‌روزکردن مجله و گسترش آن در فضای مجازی بود و وارد محتوا و جهت‌گیری آن نشد. بنابراین گردانندگان آن بدون هیچ محدودیتی وارد معرکه شدند و نقد و مقاله منتشر کردند. هنوز خیلی‌ها مقاله‌ی تکان‌دهنده‌ی مری مکارتی درباره‌ی ویتنام یا مطلب مفصل جون دیدیون درباره‌ی السالوادور را به یاد دارند، مطالبی تکان‌دهنده، افشاگر و صریح که از آمریکای گرفتار در جنگ‌های خانمان‌سوز حرف می‌زدند و شرایط بحرانی سربازها و مردم بومی را شرح می‌دادند. می‌گویند که مجله حدود ۱۸۰ هزار مقاله منتشر کرده و در بیشتر آن‌ها یک کتاب یا یک رویداد بهانه‌ای برای طرح مباحث گوناگون شده. مثلاً انتشار کتابی درباره‌ی حضور شوروی در اروپا منجر به نگارش مطلبی مفصل درباره‌ی سیاست خارجی، تأثیر کمونیسم در اروپا و جهت‌گیری فرهنگی سیاسی کشورهای اروپای شرقی شده یا کابینه‌ی نیکسون و اعتراض به جنگ ویتنام زمینه‌ی نگارش مقاله‌ای انتقادی درباره‌ی این موضوعات را فراهم کرده. رابرت سیلورز می‌گوید که هیئت نویسندگان مجله خودشان را موظف به انتشار گزارش درباره‌ی مسائل روز می‌دانستند، به‌خصوص که می‌دیدند درباره‌ی همه‌چیز از ریاضیات گرفته تا بودیسم در تبت، کتاب منتشر می‌شود و همه‌ی این مضمون‌ها کمک می‌کند تا آن‌ها بتوانند حرف‌های تازه‌ای را مطرح کنند. ولی این همه‌ی ویژگی مجله‌ی نقد کتاب نیست.

۴ مهم‌ترین وجه مجله‌ی «نیویورک ریویو آو بوکس» ترویج آزادی است. آن‌ها زمانی که اروپای شرقی اسیر دست کمونیست‌ها بود ۲۷ مقاله از واسلاو هاول منتشر کردند، بارها سراغ تیموتی گاتن رفتند تا از او مقاله‌هایی درباره رژیم‌های حاکم بر چکسلواکی و لهستان بنویسند. از دگراندیشان روس مقیم شوروی بارها مقاله منتشر کردند و هنوز هم به این تعهدشان پایبندند. اگر این روزها مجله را ورق بزنید حتما مقاله‌هایی را درباره‌ی سوریه و عراق در آن پیدا می‌کنید. اگر چه این جمع روشنفکران آزادی را از دید غربی تحلیل می‌کنند ولی کنش‌گری آن‌ها همیشه مورد توجه بوده است.

● ۵۰ سال جدل چطور ساخته شد

مارتین اسکورسیزی مشغول آماده‌سازی «گرگ وال‌استریت» بود که یادداشتی از رابرت سیلورز، سردبیر مجله‌ی «نیویورک ریویو آو بوکس» دریافت کرد. او نوشته بود که پنجاهمین سال انتشار مجله نزدیک است و خیلی‌ها هنوز اطلاعات دقیقی درباره‌ی تأثیرگذاری مجله روی جامعه‌ی آمریکا و روشنفکران ندارند. آیا اسکورسیزی مایل است فیلمی درباره‌ی مجله بسازد؟ اسکورسیزی که از دوران کالج مجله را می‌خواند و همسرش هم مشترک آن بود جواب داد که با کمال میل فیلمی درباره‌ی آن خواهد ساخت. ولی زمان کم تولید را سخت می‌کرد؛ «گرگ وال‌استریت» هنگام تولید به مشکلاتی برخورده بود و کار روی آن طولانی‌تر از پیش‌بینی‌ها شده بود. بنابراین اسکورسیزی نمی‌توانست هم‌زمان روی دو پروژه تمرکز کند. او به همکار همیشگی‌اش در ساخت مستند زنگ زد و دیوید تدشی را وارد ماجرا کرد. قرار شد که خط مشی مشخصی را دنبال کنند و فیلمی را که خودشان مایل‌اند درباره‌ی مجله بسازند. ایده‌ی آنها چه بود؟ آن‌ها می‌خواستند بیشتر از آن که تاریخ‌نگاری کنند و تک‌تک رویدادهای مجله را برای مخاطب بازگو کنند فقط به تأثیرات مجله در دوره‌های مهم سیاسی اجتماعی بپردازند. مثلاً در زمان اشغال ویتنام به مقاله‌ی کوبنده‌ی مری مکارتی بپردازند. تحقیق درباره‌ی این رویکرد شروع شد و کمی بعد مجموعه‌ای از تصاویر شگفت‌انگیز به دست آمد. تصاویری از سفرهای مقاله‌نویس‌ها و نویسندگان مشهور مجله به کشورهایی مثل ویتنام و چین و البته بحث و جدل‌های نویسندگان با همدیگر سر نوشته‌ها و کتاب‌هایشان. یکی از درخشان‌ترین آن‌ها گفت‌وگوی تندوتیز گور ویدال با نورمن میلر بود که درباره‌ی چاپ مقاله‌ای در مجله با هم بحث می‌کردند. ولی این‌ها کافی نبود، لازم بود درباره‌ی دوره‌های مختلف مجله هم حرف زده شود. تدشی مأمور شد با هنرمندان، نویسندگان و اعضای تحریریه مجله مصاحبه کند. ضمن اینکه اسکورسیزی مشتاق بود داخل دفتر مجله را هم نشان دهد، این‌که چطور چنین مجله‌ی مهمی در جایی کوچک با آدم‌هایی فرهیخته منتشر می‌شود. آن‌ها حدود ۱۸ ماه روی فیلم، صداها، مصاحبه‌ها و ... کار کردند و در نهایت فیلمی ساختند به نام «۵۰ سال جدل».

● ۵۰ سال جدل چه‌جور فیلمی است

منتقد هالیوودریپورتر در نقدی به این نکته اشاره کرده که فیلم اسکورسیزی و دیوید تدشی شبیه موسیقی است. توصیف او دقیق است: «۵۰ سال جدل» فیلمی است با قطعات پراکنده، صداها و موسیقی‌ها و تصاویری که آرام‌آرام تماشاگر را با خودش همراه می‌کند. ریتم مهم‌ترین ویژگی آن است و مثل یک قطعه‌ی موسیقی مدام مخاطبش را دستخوش اوج و فرود می‌کند. فیلم با ظرافت تمام و به شکلی غیرمستقیم سعی می‌کند تصاویر آرشیوی را با موسیقی و صداهای ضبط‌شده‌ی جدید ترکیب کند، تلاش می‌کند اجزای پراکنده را کنار هم قرار دهد و یک کل بامعنا بسازد. وقتی منتقد هالیوودریپورتر از شباهت فیلم با موسیقی حرف می‌زند به هارمونی آن اشاره می‌کند، به نظمی که بین اجزا موجود است و اجزای مختلف را در دل یک ساختار معنا می‌بخشد. خب، بله، ما با اسکورسیزی طرفیم، با کارگردانی که مستندهایش هم به اندازه‌ی فیلم‌های سینمایی‌اش تکان‌دهنده‌اند. ولی ساخت فیلمی درباره‌ی یک مجله‌ی روشنفکری در نگاه اول کار سختی است، کارگردان را به سمت نمایش موقعیت‌های دراماتیک درون مجله سوق می‌دهد و نوعی تاریخ‌نگاری را طلب می‌کند. اسکورسیزی اما از این قید خودش را رهانید و مثل یک مستند وریته فیلمی ساخته که بازیگوشانه به همه‌چیز و همه‌جا سرک می‌کشد، نمی‌خواهد در بند زمان و مکان بماند و مثل یک علاقه‌مند مطلع از حال مجله، بیشتر پی ارضای کنجکاوی شخصی‌اش است، به‌دنبال نمایش موقعیت‌هایی دراماتیک که عامل اصلی‌اش مجله بوده یا در تشدید آن مؤثر بوده است. بنابراین فیلم «۵۰ سال جدل» بدون تأکید و به شکل غیر مستقیم سعی می‌کند «نیویورک ریویو آو بوکس» را تشریح کند و اهمیتش را برای مخاطبان، حتی آن‌هایی که گذشته‌ی آن را به یاد نمی‌آورند بازگو کند.

● روایت رابرت سیلورز از فیلم

نزدیک ۵۰ سالگی انتشار مجله بود و فکر کردیم که طبق روال عمل کنیم. مثلاً یک شماره‌ی ویژه منتشر کنیم یا کاری به مناسبت ۵۰ سالگی انجام دهیم. ولی همان زمان چند مستند هم درباره‌ی مجله دیدیم، با فیلمسازهایشان حرف زدیم و فیلم‌ها را کنار هم قرار دادیم. بسیاری از آن‌ها واقعاً تأثیرگذار بودند، اما نکته‌ی مهمی در همه‌ی آن‌ها بود: هیچ‌کدام درباره‌ی واقعیت «نیویورک ریویو آو بوکس» اطلاع دقیقی نداشتند! فقط شیفتگی‌شان را نسبت به مجله‌ای مهم و مؤثر بیان کرده بودند یا درباره‌ی شکل‌گیری آن و فعالیت گروه نویسندگانش حرف زده بودند. خاطرات زیادی برای ما زنده می‌شد ولی تماشاگران با تماشای فیلم نمی‌توانستند درک کنند که این مجله چه نقشی در رویدادهای فرهنگی کشور داشته و اصلاً چرا باید مهم دانسته شود. وقتی این‌ها را در مجله گفتم یکی از بچه‌های خودمان گفت چرا با مارتین اسکورسیزی تماس نمی‌گیرید؟ مستندهای او را درباره‌ی گروه رولینگ استونز و الیا کازان دیده‌اید؟ گفتم نه. ولی یادم آمد که با همسرش آشنا بودم. برای همین نامه‌ای به او نوشتم و گفتم دوست دارد فیلمی درباره‌ی مجله‌ی ما بسازد؟ او خیلی زود جواب داد که به موضوع علاقه‌مند است و از سال ۱۹۶۳، وقتی در کالج بود خواننده‌ی مجله بوده. اسکورسیزی در اولین ملاقات ما دیوید تدشی را هم همراهش آورد، کسی که مستندش درباره‌ی باب دیلن واقعاً معرکه است. آن‌ها به من گفتند که مشکل اصلی میزان مقاله‌های فوق‌العاده‌ای است که منتشر کرده‌ایم. ما ۱۵ هزار مقاله درباره‌ی مسائل مختلف، از بودیسم تا جغرافیا و جنگ و تاریخ منتشر کرده بودیم و در یک فیلم نمی‌شد به همه‌ی این مقاله‌ها پرداخت. اسکورسیزی روشش را توضیح داد، این‌که مقاله‌ها مهم‌اند اما مهم‌تر از آن پیدا کردن معادل تصویری برای آن است و این‌که بگوییم این مقاله‌ها هم به عنوان نوشته مهم‌اند و نشرشان قابل توجه است هم به عنوان یک اثر فرهنگی که مردم را تحت تأثیر قرار داده. بنابراین آن‌ها شروع به انتخاب کردند. من به آن‌ها اعتماد کردم چون دیدم که هم اسکورسیزی و هم تدشی خیلی دقیق مجله را خوانده‌اند و می‌دانند با چه‌چیزی طرف هستند. فیلم آن‌ها روایتی است از آن چه که ما انجام داده‌ایم، روایتی شخصی و البته گزینشی ولی بسیار دیدنی که حقیقت «نیویورک ریویو آو بوکس» را بازگو می‌کند.

روایت سازنده ۵۰ سال جدل

دیوید تدشی
کارگردان

می‌دانید، فضای مجله‌ی «نیویورک ریویو آو بوکس» هم عوض شده هم عوض نشده است! آن‌ها در برابر تغییر تکنولوژی خودشان را روزآمد کرده‌اند ولی در عین حال همچنان به شیوه‌ی سابق روی مقاله‌ها کار می‌کنند. مثلا در توئیتر حاضرند و واکنش‌های لحظه‌ای نشان می‌دهند ولی هر دو هفته یک‌بار مقاله‌های مفصل‌شان را هم منتشر می‌کنند. انگار گردانندگان مجله می‌دانند که در هر دوره چطور باید به نیاز مخاطب واکنش نشان دهند. جالب است که آن‌ها آزادی خودشان را محدود به سرمایه نکرده‌اند، هر چه می‌خواهند می‌نویسند و خودشان رئیس خودشان‌اند. من خودم خواننده‌ی مجله بودم، ولی وقتی ساخت فیلم جدی شد دوباره سراغ مجله‌ها رفتم، شماره‌های دهه‌ی هفتاد را خواندم و دیدم که چطور در برابر تاریخ واکنش نشان داده‌اند. باب سیلورز به ما گفته بود ما باید درک کنیم که مجله جریان موج تاریخ را دنبال می‌کند. وقتی آن شماره‌های قدیمی را خواندم فهمیدم منظور سیلورز چیست. آن‌ها خودشان تاریخ‌ساز بودند و در دل رویدادها حضور داشتند. فقط واکنش نشان نمی‌دادند، یک کنش‌گر اجتماعی و فرهنگی به حساب می‌آمدند. حیف که همه‌ی اعضای قدیمی زنده نبودند، باربارا اپستاین و الیزابت هاردویک مرده بودند و از آنها هیچ تصویر درست‌وحسابی هم موجود نبود. آن‌ها ادیبانی بودند که در اتاق‌ها کارشان را انجام می‌دادند و علاقه‌ای به تبلیغ و سروصدا نداشتند. ولی کم‌کم فهمیدم که می‌شود راه‌هایی برای نمایش نقش آن‌ها در مجله پیدا کرد. «۵۰ سال جدل» فیلمی است درباره‌ی تأثیر یک مجله روی فرهنگ آمریکا.

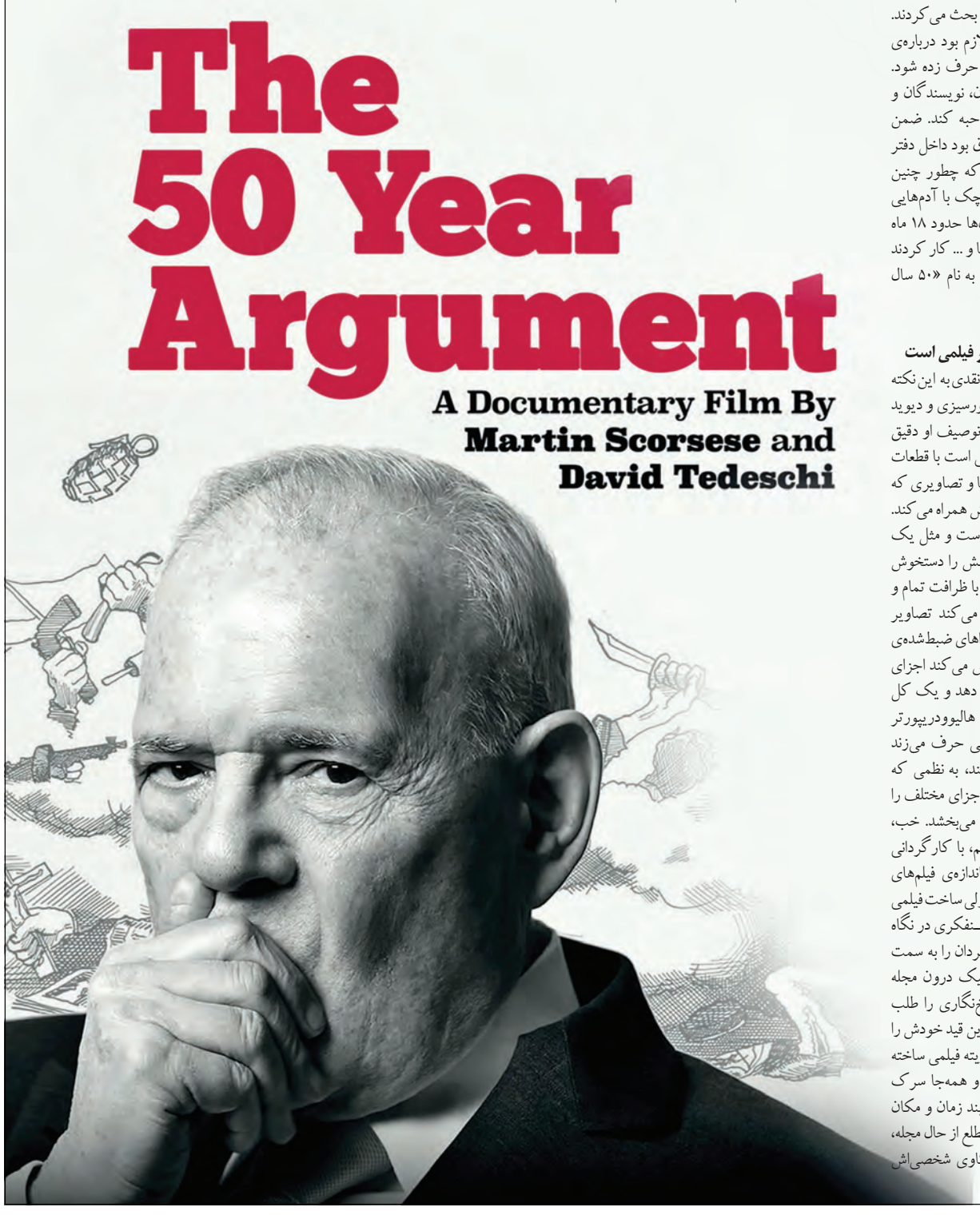

سریال

«شوهر سیاست‌مدار» درباره‌ی وزیر سرشناس هیأت دولت بریتانیاست که در اعتراض به کارها و رفتار نژادپرستانه‌ی نخست‌وزیر استعفا می‌کند. او مردی است که شانس اول نخست‌وزیری است و چون رفتار نامعمول رئیس خود را می‌بیند به گمان ایجاد تنش و حذف قدرت بالادستی خود از کارش کناره‌گیری می‌کند. ولی ماجرا آن‌طور که می‌خواهد پیش نمی‌رود.

پوستی که در آن زندگی می‌کنم

سریال شوهر سیاست‌مدار درباره‌ی قدرت گرفتن زنان در جامعه است

۱ خیلی عجیب نیست که مردم عادی به زندگی خصوصی و اخبار و شایعات مربوط به سیاست‌مداران واکنش نشان دهند؛ همان اندازه که سیاست‌مداران تلاش می‌کنند تصویری از زندگی شخصی‌شان به بیرون درز نکند یا اگر درز کرد تصویری دل‌انگیز از خانواده‌ای پرانرژی و امیدوار باشد رسانه‌ها و مردم منتظر کوچک‌ترین اتفاق‌اند تا بحث‌وتحلیل را درباره‌ی آنها شروع کنند. شاید این نگاه به تصور عمومی درباره‌ی الگوها، قهرمان‌ها و نمایندگان مردم برمی‌گردد؛ این‌که مردم مایل‌اند این گروه را بی‌نقص بدانند و وجهی اسطوره‌ای به آن‌ها بدهند. و جالب این‌جاست که هنرمندان و ورزشکاران چندان تمایلی ندارند که به این برداشت دامن بزنند اما سیاست‌مداران می‌خواهند همیشه و در همه‌حال محبوب مردم بمانند. به همین دلیل هم زندگی هر سیاستمداری همان‌قدر مهم است که سیاست‌ورزی‌اش. این اتفاق‌ها به دهه‌ی ۶۰ میلادی و فعال شدن زن‌ها در زمینه‌های مختلف برمی‌گردد، به وقتی که حضور زن‌ها در عرصه‌ی عمومی بیشتر شد و گروه‌های اجتماعی پذیرفتند که مسوولیت‌هایی به آن‌ها بسپارند. قبل از آن نقش زنان سیاست‌مدار حفظ خانواده و ارائه‌ی دلنشینی از خانواده‌ی مردان سیاست بود. همان اندازه که ژاکلین کندی در تغییر این قاعده نقش داشت، حضور زن‌ها در راهپیمایی ضد جنگ، دانشگاه‌ها و رسانه‌ها هم مؤثر بود. اگرچه حالا که نگاه می‌کنیم می‌بینیم که انگار تغییر چشمگیری هم رخ نداده است. حقوق زنان موضوع مهمی در جای‌جای دنیاست ولی این‌که در جهان واقعی چقدر به آن اعتنا می‌شود مسئله‌ای است که می‌شود درباره‌اش حرف زد. با این‌که به‌نظر می‌رسد جهان غرب به زنان سیاسی توجه نشان می‌دهد و نخست‌وزیر دو کشور مهم اروپایی (آلمان و انگلیس) زنان مقتدرند، آن‌چه که در ناخودآگاه مردم و گروه‌های سیاسی جریان دارد هنوز همان کلیشه‌ی همیشگی است.

۲ این‌که زنان مهره‌های پشت پرده‌اند و نقش حیله‌گرانه و سیاست‌ورزانه‌شان را نه در جلوی عموم که در پس پشت معامله‌های سیاسی انجام می‌دهند هنوز سوژه‌ی روز است. دست‌کم سریال‌ها ناخودآگاه عمومی مردم را نشانه می‌روند و سعی می‌کنند آن‌چه که «واقعا هست» را به آن‌چه که «باید باشد» نزدیک کنند. مثلاً به سریال «خانه‌ی پوشالی» نگاه کنید: کلر آندروود، همه‌ی مشقت‌های زندگی با فرانک را به جان می‌خرد تا نقش «زن خانواده» را درست ایفا کند و پله‌پله بالا بیاید. او مادر نیست ولی با اداره‌ی یک موسسه‌ی خیریه نقش مادرانه‌ی خود را ایفا می‌کند. ولی هیچ‌وقت در اجرای نقش، مثل فرانک، زیاده‌روی نمی‌کند. کلر آندروود همیشه همان زن محبوب و دوست‌داشتنی است که مردم می‌پسندند و بیش از آن‌که در سیاست فعال باشد در امور اجتماعی خودش را مطرح می‌کند. انگار به‌زبان‌بی‌زبانی به ما می‌گوید زنی می‌تواند در عرصه‌ی سیاست موفق شود که در عرصه‌ی اجتماعی محبوبیت عام به دست بیاورد. این تنها نمونه‌ی موجود است؟ نه! سریال «ویپ» را ببینید، تمام ماجرا درباره‌ی زنی است که معاون اول رئیس‌جمهور آمریکا شده و با شوروشوق به بال غربی کاخ سفید آمده است. اما خیلی زود متوجه می‌شود که قانون به او اجازه‌ی فعالیت نمی‌دهد و سمت او کاملاً تشریفاتی است! فکر نکنید که این نوع نگاه فقط به آمریکا برمی‌گردد. کافی است سریال «شوهر سیاست‌مدار» را ببینید تا متوجه شوید اوضاع در اروپا هم فرق چندانی ندارد.

۳ «شوهر سیاست‌مدار» درباره‌ی وزیر سرشناس هیأت دولت بریتانیاست که در اعتراض به کارها و رفتار نژادپرستانه‌ی نخست‌وزیر استعفا می‌کند. او مردی است که شانس اول نخست‌وزیری است و چون رفتار نامعمول رئیس خود را می‌بیند به گمان ایجاد تنش و حذف قدرت بالادستی خود از کارش کناره‌گیری می‌کند. ولی ماجرا آن‌طور که می‌خواهد پیش نمی‌رود و افراد حزب از او حمایت نمی‌کنند. تنها حامی او همسرش است، یک عضو معمولی پارلمان که همیشه نقش مهمی در زندگی وزیر داشته، آن‌قدر مهم که بیانیه‌ها و سخنرانی‌های همسرش را می‌نوشته و بدون اعلام عمومی قادر به تأثیرگذاری روی جامعه‌ی سیاسی بوده. ولی به‌هر حال او چهره‌ی پنهان سیاست است و اگرچه در پارلمان حضور دارد همیشه زیر سایه‌ی همسرش بوده است. موضوع «شوهر سیاست‌مدار» وقتی بغرنج می‌شود که مرد می‌فهمد حامی‌ای در حزب ندارد و درست، همان زمان متوجه می‌شود همسرش را برای پستی کلیدی در کابینه در نظر گرفته‌اند. حالا، ماجرا فقط حذف یکی و قدرت گرفتن دیگری نیست، ماجرا، واضح شدن توانایی زن در عرصه‌ی عمومی است. چیزی که می‌تواند تمام گذشته‌ی مرد، فعالیت‌های سیاسی و حتی آینده‌ی او را تباه کند. این چرخش روزگار همه‌چیز را به ضرر مرد محبوب می‌کند، به‌خصوص که همسرش هم از شرایط پیش‌آمده دلگیر نیست و می‌خواهد نقش مهم‌تری را بازی کند. سیاست‌مدار زن این‌بار در دل خانواده‌ای ظهور می‌کند که مرد در آن نقش فعال‌تر و مهم‌تری دارد.

سازندگان چه می‌گویند

● پائولا میلن

وقتی «همسر سیاست‌مدار» را در سال ۱۹۹۵ ساختم خیلی‌ها از من می‌پرسیدند که آیا ادامه‌ی آن را می‌سازم یا نه. راستش هیچ‌وقت نمی‌خواستم این کار را انجام بدهم. حسم می‌گفت که بهتر است یک کار خوب را به حال خودش رها کنی. اما سال‌ها که گذشت دیدم دارم دوباره به این موضوع فکر می‌کنم. اساس «همسر سیاست‌مدار» این بود که از زندگی زناشویی پنجره‌ای به زندگی سیاسی باز کنیم. خب، آن وقت‌ها حرف‌وحدیث‌های زیادی درباره‌ی ارزش‌های خانواده مطرح بود. با خودم فکر کردم اگر این الگو آن زمان جواب داده شاید الگوی مشابهش در زمان فعلی هم جواب بدهد. این‌بار می‌خواستم همه‌چیز را برعکس کنم. می‌خواستم از سیاست به دل خانواده برویم و ماجرای قدرت را در دل زندگی زناشویی بررسی کنیم. دوست داشتم به این بپردازم که مردها از به‌قدرت رسیدن زن‌هایشان چه حسی دارند. با این همه فکر نمی‌کنم که «شوهر سیاست‌مدار» پرتره‌ی دقیقی از زندگی سیاسیون است. راستش بیشتر دلم می‌خواست تصور عمومی را نسبت به آن‌ها نشان دهم. می‌دانید، در انگلیس بدبینی ریشه‌داری نسبت به سیستم وجود دارد. این سریال فرصتی بود برای بیان احساس نارضایتی عمومی. در جایی از سریال، آیدن به همسرش می‌گوید: «اگه با سگ‌ها بگردی، کک‌ها همه‌ی وجودت رو می‌گیرن.» دقیقاً همین مدنظرم بود، این‌که چطور قدرت زندگی زناشویی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فریا، قهرمان زن سریال، در شروع کار تلاش می‌کند تا همسرش آیدن به مقامی برسد. برای همین همه فکر می‌کنند که یک همسر وظیفه‌شناس است که گامی به عقب می‌رود تا به شوهر بااستعدادش کمک کند. اما بعدها وقتی او قدرت را لمس می‌کند دیگر نمی‌تواند این حس را داشته باشد. پس سریال می‌تواند درباره‌ی قدرت هم باشد، درباره‌ی این‌که با آدم، زن و مرد فرقی نمی‌کند، چه می‌کند.

● امیلی واتسن

اولین چیزی که در «شوهر سیاست‌مدار» من را جذب کرد فیلمنامه‌ی عالی‌اش بود. یک داستان فوق‌العاده جذاب درباره‌ی دو شخصیت. اما شخصیت فریا به شکل فوق‌العاده‌ی غیرعادی بود: او قوی، وفادار، عاطفی، اهل سیاست و بلندپرواز است. او یک مادر هم هست. او مثل همه‌ی زن‌ها چند زن متفاوت است، انگار هر کدام از این‌ها تکه‌ای را در وجودش می‌سازند. اول از همه به‌نظر می‌رسد که نقشش را به عنوان همسر یک سیاست‌مدار پذیرفته. به نظر می‌رسد که جای رشد دارد ولی قبول کرده که همسرش موفق‌تر از خودش باشد. ولی به هر حال او نماینده‌ی پارلمان است و یک نماینده‌ی پارلمان بدون بلندپروازی ممکن نیست. برای خود من جالب این بود که او همراه با احساس محبت فراوانش به شوهر هوش احساسی هم دارد. هر چقدر که شوهرش، آیدن، خشک و خالی و بی‌روح به‌نظر می‌رسد او هوشمند است و می‌داند که چطور احساسش را کنترل کند و به نفع خودش از آن بهره ببرد. فریا از شیوه‌های زنانه و استادانه‌ای که در اختیار دارد برای انجام امور استفاده می‌کند. در واقع همان چیزهایی که یک زن را زن می‌کند او را به سیاست‌مدار بدل می‌کند. ولی این همه‌چیز نیست. از بیرون که به خانواده نگاه می‌کنی می‌بینی که آن‌ها شبیه سایر خانواده‌ها هستند. دو بچه دارند و موفق‌اند. اما این ظاهر قضیه است. من قبل از شروع کار کلی تحقیق کردم. تهیه‌کننده‌ها برای ما دیدارهایی ترتیب دادند که با اعضای پارلمان ملاقات کنیم. خیلی جالب بود. بیشترشان تمام فکر و ذکرشان حزب‌بازی و از پشت خنجر زدن بود. بازی قدرت آنها را اسیر کرده بود. البته آن‌ها به فکر انجام کار درست و نفع مردم بودند اما همه‌شان معتقد بودند که سیاست‌بازی‌ها مانعی بزرگ‌اند و باید با لابی و زدوبند کار را جلو برد. من از همه‌ی این‌ها الهام گرفتم تا شخصیتی خاص بسازم، کسی که تماشاگر را یاد کسی نیندازد ولی برای او غریبه هم نباشد.

اقتدار زنانه

اگر فیلم‌بین باشید حتماً یادتان می‌آید که جرج کیوکر با چه مهارتی دعوای یک زن با شوهرش را برای اثبات قدرتش به تصویر کشیده؛ فیلم «دنده‌ی آدم» درباره‌ی زن و شوهر وکیلی است که در پرونده‌ای وکالت زن و مردی را برعهده می‌گیرند. زن وکیل باید ثابت کند که موکلش بی‌گناه است در حالی که همه‌چیز، حتی قانون، به نفع مردها نوشته شده است. این فیلم در سال ۱۹۴۹ ساخته شده، درست ۴ سال بعد از پایان جنگ دوم جهانی. ولی همیشه به عنوان اولین نشانه‌های فعالیت زنان در عرصه‌ی عمومی شناخته می‌شود. در ایران هم فیلم «همسر» ساخته‌ی مهدی فخیم‌زاده براساس این فیلم ساخته شده است، اثری که سال ۱۳۷۲ تولید شده و انگار هم‌زمان است با بروز نشانه‌های زنان و دختران جوان در جامعه‌ی ایران و مقاومت جامعه‌ی ایرانی مقابل آن‌ها. این اشاره‌ها فقط برای درک ریشه‌ی پنهان مخالفت با قدرت گرفتن زن‌هاست وگرنه «شوهر سیاست‌مدار» با همه‌ی ارجاعاتش به تاریخ سینما، به‌خصوص «دنده‌ی آدم»، سریالی است متکی به خود. اگرچه طراح سریال، پائولا میلن، قبل‌تر در سال ۱۹۹۵ سریالی ساخته بود به نام «همسر سیاست‌مدار». او در آن سریال هم به خانواده‌ای سیاسی می‌پرداخت که با مشکل رسوایی در مطبوعات مواجه می‌شدند. ظاهرا «شوهر سیاست‌مدار» تحت تأثیر آن سریال ساخته شده، این‌بار با ماجرایی به‌روزتر و جذاب‌تر. میلن البته متخصص ساخت سریال‌های سیاسی است: او این اواخر سریالی را برای شبکه‌ی زد دی اف ساخته که به ماجراهای جنگ سرد می‌پردازد. ولی هیچ‌کدام از آثار او به اندازه‌ی «شوهر سیاست‌مدار» در نمایش بی‌پرده‌ی قدرت‌طلبی مردان موفق نبوده است.

نکته‌ی مهم در «شوهر سیاست‌مدار» گره زدن سیاست به قدرت مردانه است، سریال با زیرکی تلاش می‌کند قدرت گرفتن زن را با دو چالش مهم روبه‌رو کند: اول، مردی که خانه‌نشین شده و فکر می‌کند که می‌تواند با کمک همسرش بازی نخست‌وزیر را به‌هم بزند و دوم، هیأت دولت که گمان می‌کنند با انتخاب این زن، خطر همسرش را از بین برده‌اند و حالا با کنترل او می‌توانند به فعالیت‌های مخرب‌شان بپردازند. فریا باید هم از دست شوهرش، آیدن، خودش را نجات دهد و هم از سیاست‌بازها و سیاست‌ورزی‌های حیله‌گرانه‌ی دولت‌مردان. و این‌ها تنها با یک چیز ممکن می‌شود: اعتمادبه‌نفس بالا و البته تفکر و برنامه‌ریزی برای کنترل شرایط. او باید به معنای واقعی «سیاست‌مدار» شود، به همین دلیل در جبهه‌های مختلفی می‌جنگد. حتی زندگی شخصی‌اش را فدا می‌کند تا بتواند نقش تازه‌اش را به خوبی ایفا کند. مهم این‌جاست که فیلمنامه‌ی «شوهر سیاست‌مدار» نمی‌خواهد فقط یک قدرت‌طلبی صرف را نشان می‌دهد: بیش از آن به دنبال نمایش فرصتی کم‌نظیر در زندگی انسانی است که همیشه سرکوب شده. بنابراین تماشاگر با موقعیت زنانه‌ی سریال همراه می‌شود و از تحقیر، نادیده گرفتن و آزار او زجر می‌کشد. «شوهر سیاست‌مدار» در عین حال تصویر قلابی و رسانه‌ای سیاست‌مدارها را رسوا می‌کند، به‌مرور نشان می‌دهد که چطور قدرت‌طلبی بیش از عشق و زندگی زناشویی مهم است و چنان تأثیر سهمگینی روی افراد دارد که قادر است آن‌ها را خشن‌تر و نامتعادل‌تر از قبل بکند. الگوی زندگی بی‌نقص آن‌ها که قرار است به اسطوره‌ها پهلو بزند در این‌جا زیر سوال می‌رود و بیش از پیش واقعی و انسانی می‌شود.

خبرچین

صاحب‌امتیاز: **حزب کارگزاران سازندگی ایران**
رئیس شورای سیاست‌گذاری: **سید حسین مرعشی**
مدیر مسئول: **سید افضل موسوی**
سردبیر: **محمد قوچانی**
دستیار سردبیر: **اکبر منتجبی**

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه‌عبدالله انصاری، خیابان چهاردهم، کوچه زروان پلاک ۱۴، واحد ۴ **تلفن:** ۲۶۷۰۱۰۲۲ **نمابر:** ۲۶۷۰۱۰۵۱
سازمان آگهی‌ها: مجید حسن‌زاده **تلفن:** ۲۶۷۰۱۰۲۲ **همراه:** ۰۹۱۹۲۴۶۴۳۵۸
چاپ: هم‌میهن فارس **تلفن:** ۴۶۸۹۳۳۰
توزیع: نشرگستر **تلفن:** ۶۱۹۳۳۳۳۳

شنیده‌ها

- شنیده می‌شود حداقل ۱۶ استاندار تغییر خواهند کرد. هیئتی به عضویت محمد شریعتمداری، عبدالرضا رحمانی‌فضلی، سیدمحمود علوی، محمود واعظی و به ریاست اسحاق جهانگیری مسئولیت انتخاب و پیشنهاد استانداران به هیئت دولت را عهده‌دار شدند.
- شنیده می‌شود اسماعیل جبارزاده استاندار آذربایجان شرقی به زودی معاون سیاسی وزارت کشور می‌شود. دعوت از او به خواست دکتر حسن روحانی رئیس‌جمهور صورت گرفته است.
- شنیده می‌شود یدالله طاهرنژاد از سوی اصلاح‌طلبانِ استان مازندران، به عنوان استاندار پیشنهادی مازندران به وزارت کشور معرفی شده است. از حسن رباطی نیز به‌عنوان استاندار احتمالی البرز یاد می‌شود.
- شنیده می‌شود محمدعلی افشانی عضو حزب اعتماد ملی و استاندار فارس به‌زودی معاون عمرانی وزیر کشور خواهد شد.
- شنیده می‌شود احمدی معاون سیاسی فعلی وزیر کشور بار دیگر به هلال‌احمر بازخواهد گشت و دبیر کل این جمعیت خواهد شد.
- شنیده می‌شود رئیس شورای عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان از سران و چهره‌های احزاب سیاسی اصلاح‌طلب برای بازسازی این نهاد به نظرخواهی گسترده‌ای دست زده است. خبرهای ما حاکی از آن است که طرح‌های مهمی درباره بازسازی سازمان اصلاحات به صورت جبهه یا حزب واحد یا پارلمان اصلاحات در دست بررسی است.
- شنیده می‌شود سیدحسین هاشمی استاندار تهران به زودی به معاونت صنایع وزارت صنعت و تجارت منصوب خواهد شد.
- شنیده می‌شود عضویت حزب اتحاد ملت ایران اسلامی و مجمع زنان اصلاح‌طلب در شورای هماهنگی جبهه اصلاحات موکول به تغییر آئین‌نامه این شورا و اصلاح آن برای جلوگیری از پدیده عضویت احزاب موازی و مشابه در شورا شده است.

تشکیلات

از روز سه‌شنبه ۲۱ شهریور ۱۳۹۶ **درس گفتارهای شرح و تفسیر سند مواضع حزب کارگزاران سازندگی ایران (منشور سازندگی)** با حضور محمد قوچانی و نیز گفتار آموزش فعالیت تشکیلاتی و حزبی با حضور دکتر احمد نقیب‌زاده و علی سیاسی‌راد از اعضای شورای مرکزی در دفتر حزب برگزار خواهد شد.

پیام

برادر گرامی جناب آقای
عمادالدین باقی
درگذشت برادر گرامی‌تان را تسلیت می گوییم. برای آن مرحوم طلب رحمت و برای شما و خانواده محترم‌تان آرزوی صبر داریم.
کارگزاران سازندگی ایران

هفته‌نامه سازندگی بررسی می‌کند

بازگشت آیت‌الله

هدف موسوی خوئینی‌ها از پیام به شهردار تهران چه بود؟

در مراسم ختم ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت آزادی یک نفر غایب بزرگ بود: سیدمحمد موسوی‌خوئینی‌ها رهبر دانشجویان پیرو خط امام (تسخیرکنندگان سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران) که اقدام آنان سبب سقوط دولت موقت و افول نهضت آزادی شد.

موسوی خوئینی‌ها برای درگذشت ابراهیم یزدی نه پیامی داد و نه تسلیتی گفت و نه در یادبود او شرکت کرد. هرچند که عباس عبدی و محسن میردامادی و ابراهیم اصغرزاده از سران دانشجویان پیرو خط امام در ختم ابراهیم یزدی شرکت کردند و هرچند که سیدمحمد خاتمی دبیر کل مجمع روحانیون مبارز - تشکیلاتی که موسوی خوئینی‌ها مرد شماره ۲ آن است- برای همسر دکتر یزدی پیام تسلیتی فرستاد.

در واقع سردترین برخورد با درگذشت دکتر یزدی در میان گروه‌های اصلاح‌طلب از سوی مجمع روحانیون مبارز صورت گرفت. تشکیلاتی که با خروج مهدی کروبی هم‌اکنون چهره‌های شاخص آن خاتمی، خوئینی‌ها، موسوی لاری، مجید انصاری، محمدعلی ابطحی هستند. این نهاد سیاسی مذهبی به نوعی پدر معنوی اصلاح‌طلبان به‌خصوص اصلاح‌طلبان چپ‌گرا (خط امامی) است و نزدیک‌ترین گروه سیاسی به سیدحسن خمینی نیز محسوب می‌شود. مجمع روحانیون مبارز پس از دفتر تحکیم وحدت دومین گروهی بود که از ائتلاف بزرگ حاکمیت در دهه‌ی ۶۰ خارج شد و در انتخابات مجلس سوم با حمایت سیداحمد خمینی فهرست انتخاباتی مستقلی از جامعه روحانیت مبارز منتشر کرد و نماینده رسمی جناح چپ حاکمیت شد. در آغاز مهدی کروبی دبیر کل این گروه بود و خوئینی‌ها، خاتمی، توسلی، بیات، انصاری و موسوی‌لاری چهره‌های مهم آن به شمار می‌رفتند. آنان اکثریت مجلس سوم را در دست گرفتند اما مجلس چهارم را از دست دادند. به نظر روحانیون مبارز علت این شکست درگذشت رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی و به قدرت رسیدن آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی بود که از جناح چپ اسلامی فاصله گرفته بود و به جناح راست اسلامی نزدیک شده بود. مجمع روحانیون مبارز البته قبل از مجلس چهارم، خبرگان دوم را از دست داد. اکثریت سران آن ردصلاحیت شدند یا به امتحان تشخیص اجتهاد دعوت شدند که برای آنان برخورنده بود. آنان پس از مدتی سیاست سکوت را در پیش گرفتند و در انتخابات از ارائه فهرست خودداری کردند تا در مجلس پنجم با تاسیس کارگزاران سازندگی ایران و حضور مجاهدین انقلاب اسلامی ایران سد تحریم شکسته شد و سرانجام در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ یک عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز سیدمحمد خاتمی رئیس‌جمهور شد و سه سال بعد یک عضو دیگر شورای مرکزی و دبیر کل مجمع روحانیون مبارز؛ مهدی کروبی رئیس مجلس شد. با ظهور محمود احمدی‌نژاد اما دوران حاکمیت مجمع به پایان رسید و مدیریت دو قوه از دست آنان خارج شد. مجمع از نامزدی ریاست‌جمهوری مهدی کروبی حمایت نکرد و کروبی از آن جدا شد و خود یک حزب جدید به نام اعتماد ملی تشکیل داد. نامزدی مجدد خاتمی در انتخابات ۸۸ هم ناتمام ماند و پس از آن انتخابات محدودیت‌های جدی برای رهبر مجمع یعنی خاتمی ایجاد شد که هنوز ادامه دارد. مجمع روحانیون مبارز در انتخابات سال ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ با حمایت از یک عضو قدیمی تشکل سیاسی و مذهبی رقیب خود؛ جامعه روحانیت مبارز یعنی حسن روحانی اقدامی شگرف در تاریخ تاسیس خود انجام داد. روحانی بدون حمایت روحانیت مبارز با حمایت روحانیون مبارز به قدرت رسید. اما حتی راه یافتن مجید انصاری به دولت اول حسن روحانی هم نتوانست اقتدار مجمع را احیا کند. چنان که اکنون انصاری از دولت کنار گذاشته شده است. **اما خبرهای سازندگی حاکی از آن است که احیای مجمع روحانیون مبارز کلید خورده است.**

خبرهای ما حاکی از آن است که در حال حاضر مقبول‌ترین چهره‌ی ملی اصلاح‌طلبان برای یک گفت‌وگوی عالی با حاکمیت سیدمحمد موسوی‌خوئینی‌هاست. این موقعیت ناشی از گفت‌وگوی اسحاق جهانگیری معاون اول رئیس‌جمهور قبل از انتخابات با مقام‌های عالی کشور است که در آن تاکید شده بود اصلاح‌طلبان می‌توانند روابط خود را با حاکمیت بهبود بخشند به شرط آنکه تکلیف خود را با حوادث سال ۸۸ روشن کنند. در این گفت‌وگوها هنوز سیدمحمد خاتمی و عبدالله نوری جایگاه مقبولی ندارند و برای رسیدن به جایگاه طرف گفت‌وگو باید گام‌های دیگری بردارند. اما سیدمحمد موسوی‌خوئینی‌ها موقعیت مقبول‌تری دارد و می‌تواند نماینده و نمادی برای اصلاح‌طلبان باشد.

تحلیل گران سیاسی معتقدند گرچه استفاده از این موقعیت چند ماه است که به تعویق افتاده اما گام‌های روشنی برای نیل به آن برداشته شده است. موسوی‌خوئینی‌ها که پس از تعطیلی روزنامه سلام روزه سکوت گرفت و کمتر در مجامع عمومی حاضر می‌شود و با کمتر رسانه‌ای گفت‌وگو می‌کند (آخرین گفت وگوی اختصاصی او با مجله‌ی شهروند امروز در سال ۱۳۸۷ بود) این روزها فعال‌تر شده است. کانال تلگرامی رسمی راه انداخته است و در آن از زبان اول شخص خاطرات سیاسی می‌نویسد و به پرسش‌های فرضی پاسخ می‌دهد. آخرین پست تلگرامی موسوی‌خوئینی‌ها پیام او به محمدعلی نجفی شهردار تهران بود که از او خواسته بود به جای افشاگری علیه محمدباقر قالیباف شهردار سابق تهران به فعالیت شهری بپردازد و در جایی از این پیام از کارنامه‌ی محمدباقر قالیباف هم تجلیل کرده بود. این موضوع معتدل و منصفانه‌ی موسوی‌خوئینی‌ها در حق قالیباف با تجلیل سیدحسن خمینی از شهردار سابق تهران همراه شد. سیدحسن خمینی در مراسم تجلیل و رونمایی از تندیس محمدباقر قالیباف شرکت کرد و از روابط شخصی و خانوادگی خود و قالیباف سخن گفت. همزمانی این دو موضع با حملات شدید برخی اصلاح‌طلبان رادیکال به‌خصوص در خارج از ایران به دو روحانی اصلاح‌طلب همراه شد که گاه به مرز هتاکی رسید. در واقع اگرچه سخنان خوئینی‌ها و سیدحسن خمینی بیانگر دیدگاه شخصی ایشان بود اما اصلاح‌طلبان رادیکال فرصتی به دست آوردند که به میانه‌روی در جبهه اصلاحات حمله کنند.

موسوی‌خوئینی‌ها در چهار دهه گذشته همواره به جناح چپ و مترقی روحانیت تعلق داشته است. تفاسیر او از قرآن در مسجد جوستان تهران سبب نقد روحانیان سنتی می‌شد و آن را تفسیر انقلابی قرآن می‌دانستند. خوئینی‌ها یار وفادار سیداحمد خمینی بود و در قضیه سفارت آمریکا به همین دلیل طرف مشورت دانشجویان پیرو خط امام قرار گرفت. در نهایت نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی شد و پس از استعفای آیت‌الله یوسف صانعی، دادستان کل کشور شد. در سال ۱۳۶۸ تلاش سیداحمد خمینی برای تداوم مسئولیت او به نتیجه‌ای نرسید و موسوی خوئینی‌ها به ریاست مرکز تحقیقات استراتژیک نهاد ریاست جمهوری در دوره هاشمی‌رفسنجانی رسید. در آنجا پایه‌های جناح چپ مدرن توسط یاران خوئینی‌ها مانند سعید حجاریان، محسن میردامادی و عباس عبدی مستحکم شد و درس‌های خوئینی‌ها در دانشگاه تربیت مدرس درباره حکومت اسلامی نشان از تحول جدی در اندیشه سیاسی او داشت که در آن بر نقش دموکراسی در حکومت تاکید شده بود. خوئینی‌ها در سال ۱۳۷۶ پشتوانه تشکیلاتی خاتمی شد اما مسئولیتی را قبول نکرد و در همه‌ی این سال‌ها از حاکمیت کناره گرفت. او قبلا مشاور سیاسی مقام معظم رهبری بود و همین مسئله جایگاه او را در حاکمیت همچنان مهم می‌سازد.

در هر صورت مواضع اخیر موسوی خوئینی‌ها نشان از آن دارد که آیت‌الله در حال بازگشت به عرصه سیاسی کشور است و ابایی از موضع‌گیری صریح درباره مسایل جاری کشور ندارد. اقدامی که باید از آن استقبال کرد و بدون توجه به مواضع رادیکال برخی افراد و گروه‌های سیاسی منطق آن را درک کرد. اقدام خوئینی‌ها اگر اقدامی تاکتیکی باشد به زودی روشن خواهد شد و اثربخشی خود را از دست می‌دهد اما اگر اقدامی استراتژیک و در جهت اصول فکری جبهه اصلاحات باشد از آن می‌توان استنباط بهتری کرد. در واقع تاکید بر برخورد منصفانه با مخالفان حتی در برابر کاری که محمدباقر قالیباف در مناظره‌های سال ۹۶ انجام داد می‌تواند اقدامی اصولی باشد و اصلاح‌طلبان را از تعمیق نزاع سیاسی نجات دهد و آنان را وادار به عمل‌گرایی به جای حرف‌زدگی و افشاگری کند. انتخابات تمام شده است و دوران افشاگری به پایان رسیده است و این مهم‌ترین پیام خوئینی‌ها برای حاکمیت است. فرصتی برای آشتی و طرحی برای سال ۱۴۰۰.

جستارهایی در اندیشه‌ی سیاسی
سیاست نامه
ماه‌نامه‌ی فرهنگی و اجتماعی
شماره هفتم منتشر شد

گفته‌ها

عیسی کلانتری (رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست): شرط من برای پذیرش ریاست سازمان این بود که تصمیم‌گیر اصلی آب، شورای عالی آب باشد نه وزارت نیرو. آقای روحانی هم شرط من را پذیرفت... نباید مسئله مهم و اساسی آب را قربانی یوزپلنگ کنیم اگرچه حفظ این گونه اهمیت بسیاری دارد (اما) تهدید مسئله آب برای کشور تهدید بود و نبود تمدن ایران است. روزنامه شرق، ۱۴ شهریور ۹۶

مهدی فضائلی (روزنامه‌نگار اصولگرا): نظام با هوشمندی و به درستی بین جریان اصلاحات و فتنه مرزبندی قائل شد و ضمن موضع قاطع و غیرقابل تغییر در برابر فتنه و فتنه‌انگیزان فضا و راه را برای اصلاح‌طلبان معقول باز کرد و امروز شاهد حضور و فعالیت عادی آنان در دولت و مجلس و شوراها هستیم... (اما اگر) پارازیت‌ها... از سوی... افراد افراطی... خصوصا اگر با واکنشی از سوی اصلاح‌طلبان معقول حاضر در قدرت و یا اصلاح‌طلبان علاقه‌مند به بازگشت مواجه نشود موجب پارازیته شدن پیام‌های صلح و آشتی شده هم سوءظن‌ها را برمی‌انگیزد و هم اگر بنایی بر تجدیدنظر باشد درها را مجددا می‌بندد! روزنامه صبح نو، ۱۴ شهریور ۹۶

عبدالله گنجی (روزنامه‌نگار اصولگرا): نحوه مواجهه اصلاح‌طلبان با فوت مرحوم دکتر یزدی- در بعد محتوایی - سند محکمی برای قضاوت درباره مفهوم اصلاح‌طلبی در کشور است... بدون تردید بخش فکری اصلاحات فرزندان عزیز دکتر یزدی‌اند... بیداری حزب‌الله باید زمانی می‌بود که سروش در منزل عبدالله نوری گفت من افتخار می‌کنم که اصلاح‌طلبان می‌گویند ما لیبرال هستیم بالاخره شترسواری دولادولا نمی‌شود اما اکنون هم دیر نیست. روزنامه جوان، ۱۱ شهریور ۹۶

محمد سلامتی (دبیر کل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی): آقای خاتمی در پاسخ به ما (برای نامزدی در انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۷۶) گفت:... من فقط به خط امامی‌ها معتقد نیستم. همان قدر که شما را قبول دارم کارگزاران را هم قبول دارم. روزنامه شرق، ۳۱ مرداد ۹۶

ابراهیم اصغرزاده (سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام): میهن عزیز سوگوار سیاستمدار آرمانخواه و بااخلاق ابراهیم یزدی است. انتظار است دولت و مردم آزادیخواه در وداع پیکر پیشتاز اعتدال سنگ تمام بگذارند.